مؤلف ابن توبیت [illegible]
ص ۳۰ ب

تاریخ قندهار شاه جهان و شاه عباس

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

در سنه ۱۰۶۳ لشکریان ارومانی در خدمت شاه جهان بوده اند در محاصره قندهار در دوران شهزاده دارا شکوه حضور داشته اند و در لاهور [illegible] تهیه کرده اند و صورت قلعه قندهار را ساخته و [illegible] [illegible] [illegible] اق قلعه [illegible] و [illegible] شده اند [illegible] ساخته اند و [illegible] در فتح [illegible] قندهار [illegible] [illegible] زده اند.

ورق ۹۵ ب

قرانه الف ص ۶۴ - ۶۵

مهر [illegible]

[illegible] اسفهان [illegible]

یکی از این ارومانیان در قندهار [illegible] را ضایع کرد و [illegible] [illegible] در درون قلعه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
این [illegible] را معلوم کرده است
ورق ص ۲۶ ب ۲۷ آ

یکی از [illegible] سپیتی ارخاس [illegible] وفات ص ۴۰ آ
[illegible]: سپیتی ارخاس

جواب و سؤال [illegible]
[illegible] ۴۳ - ۴۴

۵

۳۶۳۷
[illegible] تأسیس [illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: لطائف الاخبار در تاریخ محاصره
مؤلف: فتح قندهار
موضوع:
شماره قفسه: ۳۱۴۱
~~[illegible]~~
ثبت ۱۰

شماره ثبت کتاب
۷۴۵۶۰
۵۱۵۱

بازدید شد
۱۳۸۲

خطی - فهرست شده
۳۱۴۱

ج

مجلس شورای ملی

لطایف الاخبار در وقایع محاصره قندهار

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی بی‌حد که ابواب فتح را بر روی پادشاهان گشاده مر خدائی را سزاست که اخبار لطایف
کمالش هر گوش شنیده و سپاس بی‌قیاس که شاهد ظفر را هم آغوش خسروان تواند نمود
مر ایزدی را سزاست که آثار جلایل جلالش هر دیده دیده و هر گردن از طوق حکمش بجا
آفتاب که تابان تیغ کشیده بر فرقش رسیده و آنکه سر از خط فرمانش برتافت ماهتاب
صاحب حشم لشکر انجم بر سرش کشیده بنیاد معموره وجود را چهار دیوار عناصر محکم گردانیده
و نگاهبانی آنرا به پیروان شریعت محمدی ارزانی داشته صیت حراستشان بگوش جسته
رسانیده نقب از نهان رو داشت و کمند از رو بالا و رتبه تخت از بخت افروز
تخت را سر نوشت نمود تیر تفنگی که در سینه دشمنان نشاند زنگ از دل دوستان
سترده بخدنگی که از دوستان رو گرد هزاران زخم حسرت بسینه دشمنان سر در علم
از خاک برداشت نیزه را قد بر راستی برافراشت گلشن دولت را بهار سلطنت داد

و ابواب بهار سلطنت بر روی گلشن دولت گشاده و مر شاه قلعه گیر را از خندق بریده شب
بلدای محصور آن را چون مهتاب ماهتابی است اقتباس کرده خانه تکاپو را از عافیت
بپرداخت و سپهر را سیاهچی نزاع دشمنان ساخت تیغ از آن خونریزست و سر بریده از دو
فتنه انگیز صلح از و مایه امانی و جنگ از و آفت زندگانی را دلهبان و در روی فلک گشاده
دهک خیال را مور حالی سوت سایه داده عافیت را به پناه موالید برده و فنای موالید را بهمو را کاری
نوبت سپردن روح در قلعه بدن بحکم او حصاریست و دل در شهرستان سینه بیاد او شهریاریست
حواس را به پاسبانی محکم‌ترین بازو داشته نیست و عقل را نگاهبانی ارگ سر برگماشته
از برق تیغ سپاه ظفر پناه بند حرمن استقامت دشمنان را سوخت و لشکر به معاش
قزلباش را ملک گیری و ملکداری آموخت تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء درود صلوات و التحیات الزاکیات بر روح پر فتوح شاهنشاه ملک رسالت که بحکم
دینش از آفت حوادث مصون است و شهرستان شرعش از اسباب امنیت مشحون
حصار گرد آوری ابهام او ساخته اند و قلعه سیخ ابرای وجود او طرح انداخته کهترین مبانی حصنش
سپهسالار بیت فتح و در رکاب کمترین پیروانش امیر الامرا نسبت ظفر انتساب
اعنی خلاصه موجودات و اشرف کائنات محمد شاهنشاه بزم اصطفی محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله و سلم بر آل و اهل بیت او که نقش بحقیقی یا بهشتیان نه نقشست و هجوم تیغ ظفر یا ولایتشان

صورت نسبت مهر نشان حصار امانی و بنفشستان فتنه جادو دانی خورشید انگیز از بن رسید و بار

رسید صلوات الله علیهم اجمعین متوالی و متواتر باد **بعد** بر رای جهان آرای مهر انجلای ارباب

بصیرت و اصحاب فطنت مخفی و مستور نخواهد بود که گرفتن عباس میرزائی والی ایران که رابطه

بحر البیت هر برنا و برده قندهار را از منسوبان درگاه عرش اشتباه شهباز اوج مملکت

داری ثانی صاحبقران اول و دوم جهانگیر تخت تمکین یعنی بادشاه کشورستان ملک بخش سلیمان

تخت رستم رخش برج معدلت را خورشید تخت سلطنت را جمشید گلشن دولت را بهار ملک

دولت را مدار شمع بصیرت را نور معراج حقیقت را طور بازوی شجاعت را تیغ چهار جهت را

منبع گلشن دانش را گل [illegible] عشرت را امل انگیز [illegible] ابر کفش با نه بکر و توانگر نکرده و تا کان

از همتش بهره ور نشود رنگ بیاد و روغاله رخش و رو دیده تو تیا مست در کف کیما و تیغ

در دستش دو دستان تا از نگاهبان نخست و دشمنان از آفت جان درست و دلش بحر و

کانست مملکتش را اقبال جسم و جان مملکتش شش جهت را محیط و چهار دانگ

هندوستانش هفت اقلیم را بسیط شاه جهان اول صاحبقران ثانی بادشاهی ابنای عرش

صدعمر و زندگانی ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان بادشاه غازی صاحبقران ثانی گورکان

نژاد با عدل و داد که اجدادش که هر یک ملک را نسبت جهانگیر نسبت با صاحبقران نیست

که بجمیع اخلاق پسندیده آراسته است و از جمله اطوار نکوهیده پیراسته و در دانائی [illegible]

ازار

ازار سطوتی نیاز و دور شجاعت رضا هست یک نفس تا زور همت رشک افزای بحر و کان است

دور عدالت زنجیر گسل نوشیروان ندهر از تن باکرامات توسلم زاده و در عرش بینی از غیب

خبر داده لشکرش از حد حصر افزون و فراوانیش از احاطه قیاس بیرون آبای علوی السیر

عباس میرزا را بجائی پدر خسرو و اناول آزموده کار شاهنشاه و داشور ملک تجربه و رکنار لطیفه

عجیبست از لطائف روزگار و شعبده غریبست از شعبده های لیل و نهار ملک را از چنین

بادشاهی آسمان گرفتن نه کار نیست از صعوبت بری و سر بسر از چنین سروری گذاشتن نه خیانت

سرسری طعمه از دهن شیر ربودن نیست و لقمه از دهن اژدها بر آوردن در گرفتن آن چندان تعجب

نیست که در مکافات شکستن جامی چراغ درگذر سیل جا داشتن نه ساحر است و نه از اعجاز

کار نیست چه این چنین بادرگذر هر دو داشتن نه عقلیست و نه نقلی قصیده است متعلق بقدرت

الهی هر که این را شنیده انگشت حیرت بر لب نهاده و هر کس که این واقعه را دیده در بحر تحیر افتاده

از مشاهده این حال مضمون کلام معجز نظام وصی بحق الامام مطلق غالب کل غالب و مطلوب

کل طالب علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و علی آله من الملک الوهاب که

عرفت ربی بفسخ العزائم معلوم ارباب دانش که تماشای تغیر کارخانه عالم اند کردید اگر مجمل

حال جهانیان نه قضا است چرا مجاری احوال بر خلاف رضا است و طرفه تر از همه اینها

مغرور گشتن بتدارک آن کار است بر بادشاهزاده والا گهر ملک آخر طلبه اقبال جهانیان

ملک ستان دانش پژوه سلطان دارا شکوه که ولی عهد بادشاه جمجاه و خلیفه خلیفه الرحمن است از

فرط محبتی که این بادشاه هفت اقلیم بان نو باوه بوستان بزرگی دارد و هرگاه بجای پدر بزرگ

او تن در نداده همیشه چون یعقوب طالب دیدار الفرزند یوسف لقا بوده بنابر مقدمات که صورت

تحریر یافت بخاطر فاتر این هرزه گرد بادیه وادی فسرده بادیه پیمای رسید که چون درین سفر تماشای

منصوبهای فلکی نموده بود آنچه از رواقع این مهم برای العین مشاهده نماید و از ارباب صدق شنوده

بقید کتابت در آرد و در آنچه خود دیده ام خود سخنی منسوب دارد و دیگران شنیده ام بسر حد اطلاع

رسانیده راه سخن را مسدود گردانیده ام هرچه درین سواد دیده ام چاشنی بصدق آن

بگرویدن راستان اعتراف نمائی که من براه خلاف نرفته ام و هر دری که سفته ام بر راستی

سفته ام نه از محرمان مجلس خاصم نه از ندمای بزم اختصاص و در نوشتن محکوم و نه در خبر

رسانی مامور که در دروغی بایدم گفت و افزایی بایدم بست و از آنچه شنیده شد چشم بایدم پوشید

و در اثبات آنچه نشنیده اند گوشید بایدم بواسطه خاطر دوستانی که دهند اند و گوش بر

باور آن جبار نفس ناهرادان رند نقشی می طرازم و صوتی می سازم دروغ بد دوستان نتوان گفت

در لست از ایشان نتوان نهفت هرگاه پایی غرضی در میان نباشد در رعایت جانب

کسی نبایدم کرد و هرکه از راستی بایدم گذشت و بکجی بایدم گرایید شفا که واقعات این سفر را

آنچه من از گوشه نشینان زاویه خمول بوده ام و دیده ام و دیگری ندیده و اگر دیده چشم از آن بوده سطر

بعضی

بعضی اغراض دنیوی پوشیده و یا نگفته و اگر گفته بنوعی دیگر گفته احوال زمانه گوشه گیران در خدمت

بازوی زرکنار عرصه هنر سیدات بنیاد این قصر عالی بنا بر الغازی فی ما بنی الرنجانی نهاده شد و مسمی

گردید بلطایف الاخبار در تفصیل وقایعی که در حین محاصره تا هنگام معاودت از قندهار سانح گردید

واد و آغاز در تبیین مقدمه چند که ربط کلام بان تعلق دارد پیر ارباب بصیرت و خبرت محجوب

نخواهد بود که در سنه هزار و پنجاه و شش از هجرت احمد مختار صلی الله علیه و آله الاخیار هرج و مرج

در کشور توران افتاده و سپاه نذر محمد خان والی آنجا از و روگردان گشته اظهار بغی و عصیان

نموده شد و شور تمام با احوال او راه یافت و از هر طرف گرد اوزبکان شورانگیز فتنه دوست امن و شحنه

نشورش در آمده زبردستان ازو زبار ارکرم شده و زیردستان زادت ... کار رفت

این بیچاره گان بحال چاکرا متحیر بودند و امان نمی یافتند و آنچه داشتند این غارتگران از آن ضعیفان

دلعوض نا داشته جان از ایشان میخواستند و عجزه و مساکین تمام در آن حادثه و انقلاب پامال

شده شد و اوزبکان بی آزرم نام سلطنت بر عبدالعزیز خان پسر خان مذکور گذاشته مانند بادشاه

شطرنج او را از هرجا که میخواستند بر داشته بهر جا که اراده میکردند میبردند آن خسرو عاقبت

در باخته را جز التجا جستن بدرگاه آسمان جاه بادشاه داد گستر عدالت پرور شاهجهان بادشاه

که بشاه فرقین روزگار و خواقین ذوی الاقتدار است چاره دیگر نماند حاجی منصور نام شخصی که

از مخصوصان او بود بجهت طلب امداد به هندوستان فرستاده ملتمس او بشرف قبول ایستاده گردید

حضور این پادشاه کامران کامبخش رسیده پادشاهزاده بلند اقبال رستم رخش سلطان مراد
بخش را که چهار دهم گوهر اکلیل سلطنت است با تالیقی بارو قاور و علیمردان خان امیر الامرا با سپاه
انبوه که دشت و کوه را ستوه داشتند و فیلان کوه شکوه که کره زمین را بخروش بر سر پا داشتند مقرر
فرموده اند که رفته بضرب شمشیر برق کردار که شمع راه گمراهان فتنه جویست آن باغبان ازلی نعمت
برگشته را براه راست آورده دارای جهانگیری نیز او را از راه هوس آن محنت دلان عجزه و مساکین
آن دیار را از شر ظلم و فساد آن بداد و بیان خلاصی بخشند اما از آنجا که نکبت آن خان طالع و شمت
راه بهان دریافته بود که دوست و دشمن را از بیم هیبت شناخت از غایت واهمه که دران ایام خاطر
او در ضوابط رفته بود پرستش آن نونهال گلشن خلافت را بموسم بهار و رساخت آن سرزمین
و برافراشتن آن ستم پیشگان جفا گزین فرصت یافتیم گشت بامید رعایا و مساکین
محل بر ملک صبی که کشورستانی نموده دست از دشمن انگاشته بیا او از لدی هند اشته
ملک موال را گذاشته بایران رفت و بیقدر بفهمیده که شیر این دنبال صید مانده نگردد و شهباز آن
صید ضعیف را شکار نکند و بعد از یکسال که سو ظن او بر ظاهر شد و دانست که آمدن
این لشکر بجز امداد و معاونت سببی نبوده است از ایران بیلغ معاودت نمود عساکر منصوره
وزان ملک گشته بشاهجهان آباد که درین ایام مستقر خلافت و جهانداری بود آمده بعز بساط بوس
سرافراز گشتند و چون دران بستاق که مدت دو سال لشکر او بیافته بود و لشکریان از نهر کوته

هر چه تمامتر از هندوستان روانه شده بودند و فرصت تهیه اسباب قلعه گیری نیافته اما این معنی
در ناموس سلطنت نگنجیده حسب الحکم حضرت خاقانی نیز قلعه را تحویل نمودند و در تسخیر آن
نهایت سعی و اهتمام تمام بتقدیم رسانیدند ایام محاصره بچهار ماه کشیده و لشکری که از هرات
بکومک آمده بود از همین اقبال بیزوال شاهنشاهی و ترددات نمایان شاهزاده رستم خان
بهادر بهزیمت رفت و در عوض آنچه همت است شده بود چهار هزار سوار به گورزی دو اسپه و سه
اسپه شده فیروز جنگی تیر بر خطاب او غرور دند و منع نمودند اصحاب قلعه داد و دست از قلعه داری باز
داشته محکمه خاک را اختیار نمودند لیکن حفظ کردگار جماعه که در قلعه بودند قوی دل
ساخته که این مقدمات را مطلق بخاطر خود راه ندادند و بکار خود سرگرم بودند هندوستان بر
سرآمده و عدم اسباب قلعه گیری بسبب آمدن لشکر ظفر باراده جنگ صف چنانچه مذکور شد
باعث آن گشت که شاهد فتح جلوه نگرد و سپاه ظفر ورآئینه وقوع رونمی نمود و سپاه دین که
غنیم بزرگ کرم سیر باشند لشکر فیروزی از راه بر طرف نیده بجانب کابل روانه ساخت و در سال
دیگر بجهت تدارک مهمات دولت در سرانجام اسباب قلعه گیری سپاه کشورستان در هندوستان
توقف نموده در سنه اثنی و ستین و الف باز سپاه نصرت دستگاه لیبر دران
سرکرده دین و دولت و همراهی آن وزیر آصف نظیر صاحب صولت نیز قلعه را محاصره نموده شاهزاده
ملایک سپاه با جنود اقبال دار الملک کابل را بواسطه قرب مسافت فرود رسیدن اخبار از قبض

رجوع شود اوراق بعد

قدوم همایون رشک گلشن جنت عدن گردانیدند و لشکر ظفر اثر بعد از تقدیم محاصره و ورزش آسیبها
خاک در سینهٔ خاک افگندند و از ضرب گولهای توپ قلعه را نموده خانهٔ عنکبوت ساختند کار بجائی
کشید که معاملهٔ فتح بامروز و فردا رسید درین اثنا سردیهای ما وراء النهر و گرسنه چشمان بلخ
بدخشان که نانی بجایی نمی‌رسید و ایجاد نمی‌یافتند بیاری بیرون شده جمعی کثیر از سپاه و هشتاد هزار زیاده از هم
آمدند و نواحی کابل را خالی دیده فرصت را غنیمت شمرده از غایت تالوجی گری که مخمر طینت
خبث ایشان است بغارت تاخت و تاراج ماندگان گرسنه از دو طرف فرود آمده روانه
دار الملک کابل شدند و الحق که آن از جمله بیگانگان را جمعیتی دست داده بود که اگر تدارک آن نمی‌شد
تمام عجزه و مساکین و رعایا بلکه کافهٔ برایا ... را با هم از آن آشوب جگر درد دیدند و اندک مایه مردمی را
که در رکاب سعادت بودند دفع فساد آنها میسر نبود چون این پادشاه عادل رعیت پرور نقد
احوال رعایا و رفاهیت عجزه و مساکین را که ودایع حضرت کردگار اند بر جمیع امور عظیمه مقدم میدانند
لشکر منصور را بترک محاصره قندهار و دفع شر آن قوم نابکار مأمور ساختند و چون خبر مراجعت
لشکر ظفر اثر در میان عام و خاص شهرت گرفت اوزبکیه بنوعی از آن حرکت خود پشیمان شدند
بی آنکه آسیبی بسرحدنشینان ممالک محروسه برسانند نادم و خاسر باوطان خود بر
گردیدند از این ادا که درین قسم وقتی از آن طایفه بی حیا بوقوع آمده خاطر ملکوت ناظر بندگان
حضرت ظل الهی بر هم خورده کارد و روزی چند و سال ان شاء الله پادشاهزاده والاگهر بلند اقبال

فرستند

مخنیها گشیده بجهت تدارک آن هر کدام اطلبیلها را رخصت نمودند و بلکهای در دست
اندک مایه مردمی در رکاب ظفر انتساب ماندند و درین ایام سعید خان بهادر ظفر جنگ را که
از امرای قدیم‌نشان و امرازادهای این سلسلهٔ علیهٔ عالیه بود و بصوبه داری قندهار امتیاز داشت
از قندهار تغیر نموده بملتان فرستادند و در عوض او دولتخان قلعه‌دار قندهار رخصت فرمودند و این
دولتخان در ابتدا از عمال سردار مرتضی خان میر بخشی پادشاه رضوان آرامگاه جهانگیر پادشاه
بود چون آن خسرو کیخسرو نشان پادشاهی صورت و معنوی را با هم جمع داشت و همانچه داشت
بهره معنی را مشابه می‌نمود بروی خوب که هر کس آن را دوست داشت و میل تمام داشت چون
گمرهی این معنی در دولتخان زاده در خدمت مرتضی خان دیده بود حسن آن را آراسته یافت او را از آنجا گرفته
خود امتیاز بخشید و در اندک مدتی او را از مرتبه خدمتگاری برآورده بمرتبه خانی رسانیده
بخطاب خواص خانی مخاطب گردانیدند و چون این پادشاه اقلیم گیر رونق بخش تاج و سریر شدند از آن
و ... ترتیب او گذشته بپایداران و در اندک مدتی بمراتب بلند و مناصب ارجمند ترقی نموده بصوبه
داری تته و خطاب دولتخانی سرافرازی یافت تا آنکه از آن جا به قندهار بالا کشانیده بعد از سعید خان
بهادر ظفر جنگ بسرداری قندهار گشت اما چون از جوهر ذاتی بهره نداشت کرده عاقبت اثر کرد
و نمرم آنهمه حقوق خدمت را فرو گذاشت   اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت   نهی زیر طاوس
باغ بهشت   بهنگام آن بیضه پروردنش   ز انجیر جنت دهی ارزنش   دهی آبش از چشمه سلسبیل

بآن عهد کردم وهم چنین بل بر آبادان عرصهٔ اتراخ کشیده بیهوده طاوس باغ درین وقت
والی ایران عباس میرزای بن صفی میرزا صفوی حسینی که همیشه دیگ سودایش در پختن بخیال خام
قندهار در جوش بود فرصت برین شکر ظفر اثر را غنیمت دانسته صوبه داری دولتخان را که تنگ کش
دران صوبه نشسته بود ازان غنیمت تر شمرده قطع نظر از دستیهای آباء و اجداد و مهربانیهای این
بادشاه گیتی پناه نموده در موسم زمستان سنه هزار و پنجاه و شش که سمند ر عنبر بار هندوستان را
عبور از عقبات دو قندهار که هر یک کوه از مهر پست متعذر می نمود ولی خبر با جمعی که او را میسر بود
آمده آن قلعه را از کوتاهی آن خان بیدولت بعافیت و اتفاق شادی خان اوزبک حق ناشناس
بصورت که از فیض تربیت این خسروی بنده پرور از حضیض ذلت و خواری برین پایه باوج خوبی
و کامرانی رسیده بود در عرض پنجاه روز متصرف گشته و محراب غلام خاص خود را در آنجا گذاشته و
قلعه را که از صدمه توپها اکثر جا خراب گرده بود ساخته و نا ساخته گذاشته بهرات مراجعت
کرده و اکثر سپاه کر نصرت ترک در غنیمت گم که زیاده از سه ماه نبود جمع آمده در رکاب نواب قدسی
القاب بادشاه زاده جوان بخت کشور ستان سکندر رتبه سلطان اورنگ زیب بهادر که برج
سیوم چهارم سلطنت است بسر کردگی وزیر با تدبیر کاردان سعد الله خان بغزنین
رسیده بود که خبر نامردی دولت خان و رفتن قندهار را از تصرف اولیای دولت قاهره
استماع یافت هر چند که سپاه ظفر دستگاه بسبب عدم رسیدن با مداد محصوران ببرعت

ملک ستان ملایک گروه محمد دارا شکوه که فصل نوبهار چهار فصل جهان نابت چون گرانی خاطر
قدسی آثار اعلیحضرت خاقانی از مشاهده نموده نظر بر این شکر که درین ایام قحط های بدریج
روی داده بود نکرده سرانجام آن مهم را که اهم امور ملکداری بود بر ذمت همت خود گرفته بعد از
بعقل خاقانی گیتی مدار صوبه کابل و ملتان را بجلدوی قبول التماس و نظر بر قرب جوار قندهار
با قطاع دیگران نداده و دو دمان خلافت ارزانی داشتند و خود بدولت و اقبال و لنه در لاهور
شاهجهان آباد کرده بودند و نواب قدسی القاب جهانبانی ده ماه بواسطهٔ ضبط و ربط معامله درانجا
توقف فرموده و در ایامی که آن ملک بهشت آیین از فیض قدوم آن درة التاج خلافت
نزهت فردوس برین داشت روزی بوقت اشکال ولیای عصر که حالات از کرامات شان
ظاهر است و اکثر خوارق عادت از آنها بوقوع می آید در محفل خلافت شان حاضر بودند یکی
مراقبه فرو برده بعد از ساعتی که یکی از آنها سر بر آورده گفت که من همین ساعت ملاحظه اوضاع
ایران می نمودم دیدم که والی ایران دولت و سلطنت را وداع نموده درگذشت دیگری همچنین
گفت که من نیز خود را در آنجا حاضر دیدم و از آنجا غایب نشدم تا آنکه جنازه او را بخاک سپردند از
استماع این مقدمات والهی زبان معترضان آوردند که ما نیز در مکاشفه دیده ایم که زیاده از
هفت روز قندهار نخواهیم ماند یقین که درین هفت روز فتح قندهار کرده در نخواهیم گشت
آنچه در عالم غیب بما نموده اند مقوی آنست که ما در عالم شهود دیده ایم و وفات شاه

عباس راست و درست خواهد بود و هرگاه او مرده هرج و مرج در آن دیار افتاده یقین فتح قندهار مارا
بزودی بخوشی میسر خواهد شد اگرچه مکنون خاطر قدسی مآثر بندگان حضرت خلافت پناهی آنست که
ما درین سال بواسطه سرانجام مصالح قلعه‌گیری برای آسودن لشکریان امسال این مهم را موقوف داشته
اما چون نقش اینچنین نشسته است که آن کشور را بی داور گذشته سامان چه در کار است سرانجام چه میکنیم مقید
باین و آن نباشند و همان امروز از کابل بر قندهار باید گذشت و آنرا مسخر کرده بهندوستان راه
مراجعت نمود و این خار را از راه لشکر بند باید برداشت که رفتن بدار السلطنه لاهور بیاد آمده نیز
نمی ارزد و بعضی از ارباب شوری که از اوضاع عالم خبردار بودند و رای و تدبیر داشتند و میدانستند
که بر تقدیری که عباس میرزا عالم فانی را بدرود کرده باشد البته دیگری جانشین او شده
باشد که یکی چون بمرد دیگر آید بجای جهان را نماند خالی که خدا این رای را پسندیده و بدلایل معقول
خاطر نشان نمودند که ملک بیگانه را هرگز خالی نباید دانست و طریقه حزم و احتیاط را از
دست نباید گذاشت تمام لشکر در رکاب سعادت بادشاهی بهندوستان رفته و بالفعل
آنچه اینجا حاضر است بعضی نعلبندان کابل اند با این قلیل بر خراسان و بقندهار رفتن از طریقه
احتیاط بعید می‌نماید اگرچه کار بمدعا برآید چه بهتر و اگر بعکس بوقوع آید در آن صورت
چه باید کرد قطع نظر از امداد ایرانیان بالفعل آنقدر جمعیت در آنجا هست که لشکر ظفر اثر را
لی نیل مقصود برگردانیده است و هنوز نگاه برین نکته داشته و یقین که این جمعیت نادر الدات

زمستان

زمستان در آنجا خواهد ماند خصوصاً در هنگامی که خبر توجه موکب اقبال بآنجا برسد بعد از آنکه صاحب
عالم بدولت و اقبال بآنجانب توجه فرمودند معاودت لی نیل مقصود بدنماست و ماندن
در زمستان با آنچه هزار مانع متعذر و در نیوفت مهم را موقوف باید داشت و بدار السلطنه لاهور باید
رفت و عساکر منصوره را فراهم آورده سامان آنرا قرار واقع کرده در آغاز بهار بخیریت روانه شده
اگر آنچه بخاطر مبارک گذشته است بوقوع آید مقصد ما حاصل شده و اگر نشد هم جنگ میسر خواهد بود و هم
محاصره بهر روش که باشد قلعه فتح خواهد شد بسعی بسیار دولتخواهان این صلاح را برگزیده اند
القصه مردن شاه عباس را جزم کرده اند و با ایستادگی پایه سریر خلافت مصیر عرضداشت
نموده اند و التماس کرده اند که منهیان خبر رسانیده اند که شاه عباس وفات یافته است و ملک
ایران خالی شده است و ما نیز تصمیم کرده‌ایم که درین امسال بسر قندهار برویم اگرچه این
معنی پسند خاطر مبارک نبود چنانچه سابقا مذکور شد اما چون اختیار این مهم باین دولتخواه
بودند التماس را منظور داشته دولت قدسی القاب کشور ستان بعد از انقضای نهضت
از کابل روانه شده رخش بدار السلطنه لاهور گردیدند و در آن زمستان بواسطه انتظامات
سپاهیان و تهیه یراق سفر در آنجا توقف فرمودند و توپخانه ایران نادر دست بر ساختن
توپهای قلعه‌کش مامور گردیدند و در اندک مدتی دو توپ ازین مانند که گلوله یکی از آنها
یکمن و نیم آثار است و مسمی گردیده است بفتح مبارک و مسمی است باین جهت

توپ دارا شکوه شاه جهان میکنند قندهار را ویران و دیگری کشور کشا نام یافت و یکی دولت آگاه
گلوله آن وزن دارد و هر کدام از این استادان بانعامهای گرامند و خلعتهای فاخر بهره ور گردیدند
و سوای این دو توپ یک توپ کلان دیگر از پای سریر خلافت مصیر سوم بتوپ قلعه کشا نیز بلاهور
رسید و مسجع باین بیت گشت توپ دارا شکوه قلعه کشا هر کجا بست میرود بهوا
و ظرفهای لشکر بعد از ماندن قلعه قندهار در معاودت لشکر ظفر اثر شنوایی که عنقریب بلکور خواهند
مضمون این بیت را بر قلعگیان خصوص صاحب شاه بیگ که در محافظت قلعه زیاده از همه سعی داشت
بفال نیک گرفته میگفتند که شگون این بیت را ساخته سر افتخار بآسمان رسانیده از گره
هوا هم در گذرانیده‌اند و بغیر از این منت هزار ریانی کم قدر بجنگ از دو ربع کم نبود بجهت زرینه پایه
اتباع شده باقی اسباب قلعه گیر را ازین قیاس توان نمود با وجود این سر انجام جمعی
از ارباب عدوت نیز از شرف ملازمت شده‌اند و بواسطه فتح قندهار از لاهور شروع بدعوت
نموده‌اند و جمعی از ساحران هم بغیر از اسم اسمی سر نوروزی یافته و عده‌ها داده‌اند و هر کدام از اینها
در آنجا برعایتهای معتدبه محظوظ گردیده‌اند و اکثری از بنده‌های سرکار عالی متعالی که هر کدام خود را رستم
عهد و افراسیاب زمان میگرفتند زبان بلاف و گزاف گشوده گرفتن قندهار را در رسیدن بود
دعوی نموده‌اند از آنها یکی جعفر میر آتش سرکار عالی متعالی بود که بتازگی بسعی کار آمده و از اعاده سپه
گری بمرتبه والای تقرب رسیده کوس سبقت از جمیع بنده‌های عمده سرکار عالی متعالی میزد و

ودرخلا

و در خلا و ملا میگفت که بمجرد اینکه نظر من بر قلعه قندهار خواهد افتاد پرواز کرده خود را بقلعه خواهم
انداخت همچنین اندازه سه چهار بر کلنگ بر سر میز دوزی نوبت قدیمی الفات را اتم سال نال داده و مردود
که بیچ میخ نوید که جعفر چه میگوید شما قندهار را ندیده آید او میر خواهید شد که هر چه میگوید بعمل آورد
راوی سال معروض داشت که در ان قندهاری که ما دیده ایم تفنگچیانی هستند اگر جعفر
بهمه تن مثل کلنگ پر بر آورده بجانب آن قلعه پرواز کند او را در هوا شکار خواهند کرد و فرصت
آن نخواهند داد که بطرف آن نگاه کند و این جعفر بهروز افغان را بهم رسانیده با کتابی از
نظر مبارک میگذرانید که در قلعه تاریخ عباس میرزا مرد و خداداد خان مبتلی بندگی
این درگاه و داود و تاتار خان از صلاح و صوابدید ایشان بیرون نیست و او را نیز بملازمت می
آرد و انتظار موکب اقبال میکشند که قلعه را بسپارد و گاهی خود را بدر خوانده خداداد خان
می نمود و گاهی متبنی او و تاتار خان ولد بن گفت که عزت و اعتبارش روز بروز افزون میشد
بنجهی که درین روزها محسود جمیع بنده‌های سلطانی گردیده است و بمقدمات بافت از دو داد
جد و جهد نوبت قدیمی الفات میکشید تا کار بجائی رسید که بنده‌های پادشاهی با کره کار کنان
باران دیده و گرم و سرد روزگار چشیده و نیک و بد عالم آزموده بودند چون صلاح رفتن در این
سال نمیدیدند از سالک ارباب تدبیر و گنگاش بر آورده مطلق سخن این مهم را از هیچ یک نمی رسید بلند
و وقوع فتح بمرتبه در خاطر مبارک راسخ یافته بود که حرف دیگر مطلقا دران گنجایش نداشت

همیشه بر زبان دربار جواهر نثار می آوردند که درین مرتبه سابق که قندهار فتح شد بواسطه آن بود
که الله تعالی منظور است که این فتح بنام ما باشد و اگر رحیانا کسی سخنی بپهلوی ما داشته بر زبان می
آورد مورد عتاب و خطاب میگردید و درین ایام در دار السلطنه لاهور حسب الامر عالی قلعه برج و شیر
قلعه قندهار ساختند و جمعی از فرنگیان را که بهتر قلعه گیری نوکر بودند و کتابها در آن فن ساخته ند و
همراه داشتند و شکل از هر قسم که تصور توان کرد در آن کشیده بودند و تصویر مورچالها و جوالها
در آن نموده که هر قلعه که اینقسم باشد بدین سوزن باید گرفت حکم شد که مناسب قلعه قندهار
مورچالی پیش برند و از طرف دیگر بمردم هندوستان فرمودند که بطریق خود مورچالی برای
دیوار رسانیده و توپی چند میانه از شهر بدانجا نقل کردند بعد ازان بساعت سعید بذات
مقدس بواسطه دیدن القلعه و مورچالها و تماشای توپها بدانجا تشریف ارزانی فر
فرمودند و چون از مشاهده مورچالها فارغ شدند توپهای متعدده بر دیوارهای آن سر داده منهدم
گردانیدند و جمعی را حکم کردند که یورش برده بر قلعه در آمدند و آنرا مفتوح ساختند و این فتح را
مقدمه فتح قندهار شمردند و حاضران تسلیمات مبارکباد بجا آوردند و ارباب طبیعت
تاریخها گفته بعرض رسانیدند که از آنجمله فتح اول در شکوه است و از آن هر دو مورچال سود حال
فرنگیان را بسته فرموده معاودت فرمودند و بتاریخ بیست و چهارم ربیع الاول سنه ۱۰۶۳
قرین فتح و ظفر در دولت و اقبال از لاهور کوچ کرده روانه قندهار گردیدند و بخواجه معین

جانشین لاهور حکم کردند که هر دو توپ قلعه ساخته را با توپ قلعه گشا که از درگاه آمده بود بر کشتی ها
انداخته روانه ملتان نماید و خواجه مذکور حسب الحکم عالی متعالی بجهت تمام آن توپها را از درون
قلعه لاهور در مدت بیست روز بر آورده بکنار دریای راوی رسانیده در کشتی انداخته روانه
نمود و ستمی که از بر آوردن این توپها بمتوطنان لاهور رسید تا کجا توان نوشت که شرح
راست نمی آید و دستگاه اخذی بدست عمله و فعلا آن افتاده بود هر کس که در کوچهای آن شهر
میدید بواسطه کشیدن آن توپها میگرفتند اکثری میداد و رهائی می یافت و الا بزر بیگاری
هر خانه که بر سر راه می آمد اگر صاحبش بیلداران را در می یافت گوشه از خانه اش می ماند و اگر نه تمام
آنرا منهدم میگردانیدند خانه خرابیها این و مشقتها آن رسوم نوروز سلطانی را در بلده ملتان بتقدیم
رسانیدند و در آن روز فرخ خان منیع الشان رفیع المکان مهابت خان که از عمده های ارکان
دولت بیست و یک لک روپیه که صد هزار تومان رایج الوقت عراق باشد از درگاه والا آمده
ادراک سعادت ملازمت دریافت و قامت اخلاص ایشان و خلف الصدق ایشان
میرزا طهماسب بخلع فاخره مزین گشت و لشکرخان بخشی ثانی و اعتماد خان دیوان لشکر ظفر اثر
که بواسطه آوردن خزانه که از شصت لک روپیه زیاده بود در لاهور مانده بودند آمده در آخر
همین روز بعز لب الموسی بالا دریافتند و روز بیست و چهارم ربیع الثانی سنه ۱۰۶۳ الفیروز دو فرخی
از ملتان کوچ فرموده و از دریای راوی گذشته در کنار سیهان در با منزلگاه قرار فرمودند

و چهار روز بواسطه تهیه اسباب سفر لشکر پا بر اردو در آنجا مقام واقع شد و در همین مقام رستم خان بهادر فیروز جنگ
و نجابت خان و قلیچ خان که هر یک بشرف علو مرتبه امتیاز داشتند بار او سر سال ... و رنجور
سعادت در میانه امثال و اقران خود قرین دولتی ... بسعادت بساط بوس امتیاز یافته بودند و با انعام
و خلعتهای خاص و اسپ سرافراز گشتند و توپهای کلان که از لاهور ... کشیده ... نموده بودند در عرض ... رسیده
حکم شد که برای ... روانه شوند ... منزل ... شدند ... از آب ...
نداشت خوانین مذکوره ... بآن مقام ... مامور گردانیده و خود بدولت و اقبال ... کوچ بکوچ
فرود آمدند و از آنجا ... سراپرده جاه و جلال ساختند و بجهت عبور عساکر
منصوره از آن دریا یکروز مقام فرمودند ... نیز ... کیهان پوی رسیدند و روز
دیگر ... عالم خان ... ملک ... بجانب ... منزل
با این دره سنگ ... آمدند و در اینجا مقرر شد که ... بقصد ... جوانان ... قدر راه
که ... توانند ... لشکر نصرت اثر ... دولت ... جوانی ...
عالیشان ... صادر شد که ... مردم ... که در آنجا ... معاف باشند
دستگیر نمایند ... جنگ ... سازند که ... رسانند
و ... حکم شد که هر وقت ... مردم ... مدد ... بلا توقف ... حاضر گردد و عمدة الملک
رستم خان و قباد خان و طاهر خان ... و دیگر ... یکمنزل ... زرنگ مامور گشت

و قلیچ خان با مدت یکمنزل ... از آنجا بهشت کوه ... رسیدند و در آنجا قافله از ایران ...
... آمده بود قافله ... اتفاقا ... خاص ... سعادت ... کشته ...
و خلعت سرافراز ... استفسار سرانجام قلعه قندهار ... نموده ... بتقریر ... همراه قافله
بعرض رسید ... باروت بظهور ... اسباب ... مردم قلعه ... انجه
... افغان ... شده روز دیگر ... کوچ فرمودند ... روز ... سنگ ...
... فرود آمدند ... این منزل رسیدن عرضداشت ... حکم
بان مضمون ... دولتی ... موکب اقبال و رایات جاه و جلال ... باشند
روانه قندهار شدند ... افغانان کاکری ... زنگاه ... ایشان ...
گرفتن آن ... کرده ... با اتفاق ... کرده ... سلطان ...
... خان جنگ زده ... کرده ... رفتن ...
اسیر کرده بقیه السیف خود را ... افغانان ... رسانیدند و ...
از عرض ... وقوع ... که ... اخبار نموده اند که قلعه ...
توپهای کلان را که مدار قلعه داری ... است از قلعه بر آورده روانه خراسان کرده اند
در ... سرانجام بردن توپهای دیگر نیز ... تهیه ... روز دیگر ... وقت
سواری ... مقام ... صدق ... خبر ...

شود ما کی خواهیم گذاشت که آنها بدر روند یا توپها را بدر برند انشاء الله تعالی تا دروازه فراه بالی ار
نمود و همه را دستگیر خواهیم کرد و هم توپها را بخواهیم گردانید پس عمدة الملک میانجیخان از انجهات [illegible]
ساخته فرمودند که میانجیخان رفتن ما را [illegible] البته به قفل سپارده باشند که او تا رها بیان در داده
که ما این سرعت اضطراب میرویم و ایشان خبر رسانیدند که اکثری فوج افغانان میکوبند بروند
این [illegible] الطلبیت بمجلس باز آمده طلب دست کسی با در نساخته [illegible] الله تعالی بالای کوه لکه
نشسته بهره دوست اشارت میکند کرده از انجا کوچ نمود و با قلعه را بگیرد زیرا که امسال این قلعه مفتوح خواهد
شکل نیست بود دیگر از انجا بجوبیانی [illegible] فرمودند در انجا رسید بسیار [illegible] رسید
جهانگیر [illegible] که بسیار تار بود [illegible] تار زنند و از انجا بدو کوچ بدو کی رسیدند
در این منازل [illegible] بلک مشهور بود از وقایع این منزل خبر آمدن دو هزار سوار قزلباش است
بواسطه بردن آذوقه به رنگ و تفصیل این اجمال آنست که منهیان خبر رسانیدند
که ذوالفقار حاکم قندهار دو هزار سوار به رنگ فرستاده است که هر قدر غله که در انجا باشد
انبار نموده و [illegible] بدست توانند آورد بواسطه ذخیره قلعه برند بدون بردن غله [illegible]
تقویت مستحفظان بود عمدة الملک میانجیخان و قاسم خان حکم کرد که بلغار نموده [illegible]
جهاد [illegible] جنگ همراهیان [illegible] رسانند [illegible] قاسم خان [illegible]
[illegible]

سزاواری آنها نموده امرای مذکوره [illegible] هرچه تمام [illegible] که انجماعت را بالتقبل رسانند
بار [illegible] نمایند در این منزل از عمدة الملک میانجیخان استفسار فرمودند که شما بار سال
مورچال سعد الله خان را دیده بودید ایشان معروض داشتند که من در تمام آن مهم در مورچ
بدیدن سعد الله خان رفته ام و او [illegible] سرور [illegible] بواسطه بودن
خود مقرر کرده در جائی اقامت داشت هرگز بمورچال [illegible] بعد از آن روبیا [illegible] آورده
فرمودند که توالیته آن مورچال را دیده باشی [illegible] عرض رسانید که اگرچه من اکثر اوقات بدیدن
ایشان [illegible] الهامان [illegible] میانجیخان عرض نمود و بدین انمورچال [illegible]
که شما حقیقت مورچال سعد الله خان کی از روی [illegible] خواهید گفت از [illegible] کردن
[illegible] فرموده است که [illegible] آمده است ملاحظه حقیقت مورچال [illegible] بعرض
رسانیده و مردی [illegible] معروض داشته او خود دوی کسی نباید دید بعد از آن
اظهار فرمودند که بعقلی او [illegible] و سعد الله خان را از این قیاس باید فرمود که
یک مرتبه [illegible] خود را [illegible] و کاری [illegible] رفته و باره دوم
التماس کرده اند و [illegible] اکر [illegible] و در مرتبه دوم مورچال [illegible] نتوانستند
برد [illegible] دوم [illegible] منزل [illegible] آمدند و راه [illegible] صعوبت
آن [illegible] راه [illegible] کوچ دوم [illegible] طریق [illegible] منزل شد

لشکریان از ممرکی آب و آزار لب یار کشیدند اگرچه او میان ایلی کرده اما دولت ابی الی
ناب مانده چون از منزل طیق مرکی جنت منزل هفتم فرسنگ بود در میانه بسبب مخالفت بسیار
علف گشت و نیز خود درین منازل بود آن رسیده و از منزل دوم این منازل جدا از لشکر
و جعفر آگه بخدمت بخشیگری سرکار ما مشغول قیام داشت رخصت فرمودند که قوچ خبر از او بگیرد
نموده بیرون و خارج شهر خود را قلعه را تفصیل نماید و بعد از رسیدن فرسنگ
از افواج کیش رسیده بود و بوضوح پیوست که خبر آمدن غنیم بآنجا از راه رسیده بود و دیار سوار
بواسطه تحقیق اخبار که ظفر آثار آمده خبر را از آنجا گرفته معاودت نمودند روز دیگر فرسنگ
کوچ واقع شده دست در دو روز بجای عقب منزل و فرود آمدند درین روز امرای
بلباز قلعه رسیده منزل گاه کردند و در منزل خبر رسید اوتار
متعلقان خود را از قلعه برآورده روانه ایران نموده خان را بخصوص طلبیده این
خبر را بایشان گفته فرمودند که ازین ادا معلوم میشود که اراده دیدن ما ندارد و اگر
میداشت فرزندان خود را نمیفرستاد ایشان معروض داشتند که
که قبل ازین بجای اینقلعه آمده اند در قلعه دیده اند ظاهر بود که اوتار خان
تا جان دارد دست از قلعه باز نخواهد داشت و در نگاهداشتن قلعه خواهد کوشید و اگر
خواهد دید و خواهد دید امان بازدیدن او میسر نخواهد شد چون صاحب

عالم این معنی را از کسی رسیده ... خاطر کرده از خود آنرا بعرض رسانیده فرمودند
که اگر باختیار خود او را از قلعه برآورده بلشکریان خواهیم نمود ... خاطر خود را جمع دارند
کار او را ... انسون ... را از ... گرفته ... او را
از قلعه خواهیم برآورد ... رفته اند ... گرفته
او را ... در باید گرفت ... هر گاه ما باید دولت
خود بجا آمده باشیم ... که ... کرده ... زمانی فرموده
از ... رحم ... نمود ... از ... بر عالمیان ظاهر خواهد گردید
... که اقبال صاحب عالم ... می تواند
که ... آن ... تعالی ... را ... کشاند
از قلعه ... را برآورده ... اگر ... بر زبان مبارک
میگذرد کرامات و الهام ... عمدة الملک ... خان ... جرات
... خود ... ایران ... منزل ... کرده داخل
... و سستان ... شده کان
درگاه ... پناه ... ظل ... سلطنت
... بدولت ظاهر

افتاده از بنده دستان بنده بوده و در سلک [illegible] درآمده منسلک شده بود و در سفر
بنابر بعضی مصلحتها ملکی همراه آورده بود در طلب تحقیق مقدمات [illegible] کرده لاهور و قسم کمی
علاوه رسیدن کومک و کمی قلعه داران و اراده ملازمت او تا رفتن حاکم قندهار از جانب
او بعرض رسانیده بودند نمودند او بعرض رسانید که اینها همه خلاف واقعست و همه از روی
مکر و تزویر ساخته معروض داشته اگر این مقدمات محل الوقوع می بود اول خدا داند که
این بنده را آگاه میساخت بنده [illegible] بعرض میرسانید [illegible] عجب معامله ایست و غریب
قصه و حکایتی که [illegible] در حضور [illegible] بعرض میرسد هرگز [illegible] را طلبیده از او
نمی پرسند که این خبر را از کجا شنیده باشد و بعد از رسیدن بر سر مقدمه [illegible]
نقض [illegible] همه حال [illegible] کتل [illegible] قلعه [illegible] دست
قندهار و اقعیت تجهیز سرادقات جاه و جلال گردیده در منزل [illegible] صدای [illegible]
که [illegible] رسید و همه [illegible] اختیار [illegible]
که [illegible] شده خود را [illegible] ساعت هشت روز مقام [illegible]
و در مقام [illegible] جمدة الملک [illegible] خان که از دنبال آمده بسعادت [illegible]
[illegible] عظام [illegible] متعلق [illegible] تعیین شده بود جمدة الملک
مهابت خان [illegible] دروازه [illegible] دروازه [illegible] جعفر [illegible] دروازه خواجه خضر

و [illegible] میرزا عبدالرزاق [illegible] بهمان ترتیب مقرر گشته [illegible] لطف [illegible] دروازه
[illegible] مقرر شده [illegible] مولانا [illegible] خان [illegible] عالی متعالی [illegible]
[illegible] و ملامت [illegible] بنده [illegible]
[illegible] مورچال باقی خان [illegible] بنده [illegible] خان
[illegible] جانب شمال این مورچال [illegible] مقابل [illegible] ساخته بودند [illegible]
که ملازم سرکار عالی متعالیست [illegible] روشنائی [illegible]
۱۰ ۶۳ باخلاص خان فرمودند [illegible] در تفصیل وقایعی که در جانب محاصره [illegible] بوقوع انجامید
روز پنجشنبه دهم شهر جمادی الثانی هزار و [illegible] سنه هجری [illegible] مذکوره [illegible]
که [illegible] قلعه [illegible] مورچالها [illegible] روز [illegible]
در جانب دروازه خواجه خضر [illegible] خواجه جان [illegible]
[illegible] خندق [illegible] توپ [illegible]
که از قلعه [illegible] مراجعت [illegible] کاری رسیده [illegible]
پیاده ماندند [illegible] بودند جمعی [illegible] پیاده
دیده [illegible] بقتل رسانیدند [illegible] آن
از [illegible] جوانی [illegible] در میان [illegible]

نکشته بلکه رسیده بود و قاصدان او قصد او در گذشته بود و او از آن مسلک تحویل خاطر نمود و چون
این خبر بموقف عرض عالی رسید او را بعنایت خلعت خاص و اسپ و اضافه دو صدی منصب نوازش
فرمودند روز جمعه یازدهم شهر جمادی الثانی یکی از ملازمان کیا بیگ خان با وجود قدغنهای بسیار که بهر روز
در باب محافظت زراعت رعایای آن سرزمین بتقدیم میرسید بر زراعت دست تعدی دراز نموده کشت یکی از زارعان
اتلاف نموده و صاحب کشت او را در هنگام درو دیدن کشت کشته ایذای بسیار بمحافظان زراعت
رسانید از مردم آن شهر و بیگانه بر مقتول بسیاری فراهم آمده رفقای قاتل را گرفته وقت
بار عام آورده دادخواه شدند این حقیقت بعرض رسانیدند این معنی بر خاطر
مبارک گران آمده در همان ساعت قاتل را بسیاست رسید و امر شد که جماعت را
دور از حاضر آوردند بعد از آن او را بحضور تهدید بدو و بسیار عفو سلطانی شامل
حال گشته و بواسطه رعایت خان مشار الیه و ابهابت شان مخصوص گردانیده در خدمت
معاودت را رسانیده اشتند ابهم قدغن که در محافظت زراعت میفرمودند جاپشیر قطرات
داشتند که بعد از فتح قلعه بار قلعه بواسطه دوقه بکار خواهد آمد چنانچه بکر مینمایند که مردم
این لشکر مطلق با بیاقیت اندیشه بمیزان چنگ این بندارند که گویا زوری از زراعت طال
بیکنیم فردا که این قلعه فتح شود بجای کسی درین قلعه فرو بسته باشند چه چیز خواهند خورد تا ستگه
بگیرند هندوستان بر ایم و سر انجام آذوقه آنها کرده بفرستیم و درین روز علامة الملک

مهابت خان بحراست ابواب قدسی القاب رفته بدولتخانه آمده بودند هنگامی که سفره گسترده و طعام
چیده بودند شور و غوغای آمدن محصوران بسر مور رجال خان مشار الیه بلند شد و ایشان دست
از طعام کشیده بر بالای بام رفته در نشستند دولتخواهان ایشان مشرف بر مور رجال بوده برآمده
علاوه احتیاط دوست و دشمن مشغول شدند و تاکید فرمودند که جمیع سپاهیان خود را بمور
جال برسانند انتها باید تا اندک جرات کرده تا سر تیر آمده شروع در انداختن
تفنگ کردند و محمد علی که بجرات تیر انداختن بمردانگی ایشان امتیاز داشت جوان شکسته
در اسپاهی درست بهمه ضروب صفات لسعیده و رانسته بود و از قلعه سنگ
قلعه بااسپ و اسم محبت خود داشت و غباری از جانب قلعه بر جمع خاطری نمیکشد ه واقعم
چو وقت بالا دانسی و را با فقیران لنگی بود که شیح راست نمی آید درین وقت پابند
برق اندازی بلاوت بخش گذاشته جماعت را بی باک انداز دارند پس آن شنیده
چون کاسه سر خالی از سودا ایشان هدف تیر هلاک گشته روانه عرش برین شده بود و با بقدر
نسلی بگردیده انها را تعاقب نموده تا روبار باری آن حیله وران غافل گشت
نسلی گشت آن صید شیر قدم بختری بهادری دلیر دلان ملکان صیل انگوان ساده
لوح را جنگ کنان تا کالای خانه که مکافحت قلعه آن کوه که بندوق میشد صاحب قلعه
ملک شانه تیر و تفنگ ایشان بمرد و جات بردند و او نهایت کارها از مورچی قرار آنها را ظلمتها

مطلقا بر یکدیگر زده بر قرار زاده بهار حفظ تا کلاه کجانه رفت و طالب علی و محمد تقی دیگر برادران این امر
خبر فرزندان شاه را خبر به هم جنس محمد علی رسیده گردن کشان گشتن نزد دست حب آن که فطرتان
در آورده بجز آنکه کز زره یک طلای کجانه بود رسانید در کرنکان از بیم جان پناه به قلعه بردند چون قبیلی
طی مسافت شده بود بواسطه تنگی دم راست گشته جنس تنها ساعتی در کلاه کجانه قرار گرفتند
در میان مشار الیه بعد از مشاهده این حال قرار جمع فرموده بجهت تناول نمودن طعام بر سر سفره نشستند
و به این خبر فوراً علم کردند که بر بالای بام بیشتر نشسته نظاره طرفین مینموده باشند و آنچه روی
میداده باشد بعرض می رسانیده باشند چون لحظه در این گذشت کرنکیان باز از قلعه
بر آمده رفتهای کلاه کجانه بنای جنگ گذاشتند در شب ارکل کلوله تفنگی بر شقیقه محمد علی در رسیده
خورده در افتاده و خورده و از آتش درمیهای آن آتش نهاد شعله در خرمن هستی آن
مستمند افتاده بباد فنا رفت از کشته شدن او که سردار جنس قدیمان بود قلت
معاودان و کثرت و غلبه معاندان سر انجام بعضی از پای ثبات از جای برفت و از راه جنگ
کنان برگشتند و از بسیاری هجوم دشمنان نقش انگشتهای دو دسته را در آتش فرا
کرده آمدند در اثنای برگشتن طالب علی و محمد تقی که از جوانان یکه تاز کار آمد بکار
از موده و شجاع بودند بکار آمدند و چندین دیگر با ایشان زخم کاری عدم گردیدند و بعضی دیگر
زخمی شده بیرون آمدند تا زره دست و از ایشان هشت تن شمار آمدند چون این بعرض خان مذکور

رسید و به دولت اقبال سوار شدند و جمعی از مخصوصان که در حضور بودند در رکاب ایشان
روانه گشتند از استماع توجه نواب ظفر آب نهاد دران جلادت شعار باز دلیر شده
آن بی ادبان را شکست داده بقلعه گریزانیدند و دیگر از انجا تاب بر گشتن نماند
عمدة الملک مهابت خان بدولت خانه مراجعت فرمودند و به بقیه ان که کشته شدند خصوصا
محمد علی که خان زاده و قراول دان گار آمدی ایشان بود تاسف بسیار خوردند و مطالبات که بتنها
که ملفهای کلی بود معاف فرمودند و بسی ماندهای آنها را با انعام خلع فاخره امتیاز دادند
و مواجب مناسب متعلقان هر یکی از آنها مقرر گردانیدند و زخمیها را با انعام یک ماهه محظوظ
گردانیدند   این معرکه شاه محمد دولت بیگ واینها دو برادر بودند
از قوم بیگی در میان افغانیان نوکر و دران روز شاه محمد کشته شد و دولت را کشش
خون برسر آورد و در این اثنا دشمنان بر سر او ریختند و قصد کشتن او کردند هر یکی از
میانه انها بود با انها گفت که البته این شخص را برادر مقتول بیک باید که بکشی او را کشته
نمی توانند رفت از یک شخص دوکس انتقام کشتن الا انصافی نیست او را الطور رسانید دولت
بیگ بعد از این گفت که در علاج آن داروگیر از همین جماعت آن هم نقش برادر را به در داشته
باشکر خورد و کمی مزاحمت نمایانید در روز شنبه دوازدهم ماه مذکور بر سر
جعفر بر آتش کار عالی متعالی بر آمده شوخی بسیار کردند و آخر برادرزاده جعفر خان

مرحوم بود اما دعیرت خان با دوازده کس از بهادران کار طلب از عقب ایشان طلبیده بودند
اسب بر آنها انداخت سند و مشارالیه با تحکی بر یکدیگر کلوله تفنگ کشته شدند و هفت کس
دیگر تاب نیاورده برگشتند و سرهای کشته‌ها را بریده آنها بردند آخر همین روز چهارم ماه
حسب الامر حاکم بواسطه دل آسایی عمدة الملک صمصام خان بر قضیه بوز گذشته آمده
آنچه لازمه استمالت بود بجا آورد و معلوم ساخت که تا آمدن لشکر کابل رسیدن قوت شان از
معبور حال شمشاد نکنند و جاهای را که مردم ایشان هستند استحکام دهند روز یکشنبه پنجم
جعفر کلوله توپ قلعه‌کش که پران کرده بودند که کلوله توپ قلعه‌کش با کنار خندق غلطانیده
که محصوران آنرا برده‌اند و فصیل قلعه و قلعه را از معاینه ملاحظه نماید روز دوشنبه چهاردهم
عمدة الملک قلیچ خان در وقت شب جمعی را پوشانیده و در وقت چاشت جماعه
نزدیک قلعه فرستاد و محصوران برآمده در مقابل آنها شروع در دست بازی کردند و فتح
خانیان بموجب قرارداد و بیست دلوه آنها را بجانب لیوی شتابان کشیده و چون از آنها
گذشتند کابین کران از پس پشت در نشست دلوه کاه از پیش برگشته آنها را در میان گرفته و چند کس را
کشته و بعضی دیگر را دستگیر نمودند بقیة السیف بدر رفتند و در همین روز در دو قلعه
توپ قلعه‌کش که محصوران آنرا یافته برده بودند کلوله دیگر از شب آورده در معبور حال جعفر
انداخته‌اند پران کرده بوده کلوله توپ نشکن و در بین روز محمد امین بیک نام شخص موزبان شیبی

ابلغ

که از جانب ذوالفقارخان در بزنی رفته بود با جوانی از میندران آمده بسعادت علیه بوسی سر
افراز گشت و بعنایت کمرخنجر و شمشیر مرصع و خلعت فاخره با نصب منصب مخصوص گردید
و ملک نکرخان میر بخشی حواله شد که از احوال او باخبر باشند و سه کس دیگر که آنها از ذوالفقارخان
با عرایض خود پیش والی ایران فرستاده بودند که به تقریب طوس منحرگردیده‌اند و عرایض را
از نظر انور گذرانیدند و هر کدام بعنایت خلعت و انعام امتیاز یافتند و در همین روز جعفر
میرآتش عرض حال شقایی رسانید که من در شب تنها بپای قلعه رفتم و چون قلعه‌گیان مرا دیدند
آواز دادند که هیچ کس مترس از بندهای کهنه صاحب عالم و عالمیانم و بنده ذوالفقارخان سخنی دارم
او را بواسطه من بطلب رفته و این خبر را باو رسانیده‌اند او بمجرد استماع این آمده در آنجا حاضر
شده و از من پرسید که تو کیستی و بچه کار آمده جواب دادم که من جعفر میرآتش صاحب عالمم
شنیدنها بیانه محبتی اینجا رسیده است آمده‌ام که آنچه لازمه دوستی دانسته نصیحت بیت
بجا آورم او از شنیدن این سخن بسیار شکفته شد و گفت مدتیست که من صیت شجاعت
و دلیری و حسن صورت و درست اخلاقی و کاردانی ترا شنیده‌ام و همیشه آرزوی دیدن
ترا داشته‌ام خدا بکرم خود ترا بمن نمود دست حقاکه چنانچه ترا شنیده بودم به از آن
دیدم میشنیدم که خان خانانی عون نمیدهم از جدایی الحال سخنی که در سینه
بگو گفتم من از نهایت اشتیاق و رعایت نفس آمده‌ام که شما را نصیحتی کنم که

در عاقبت امور کارشناسانه دانسته که آمدن رایات جاه و جلال صاحب عالم
و عالمیان را تا حال چون آمدن دیگران نداشته ایشان به دولت خداوند هندوستان الله
و تا قلعه را مفتوح نکنند برنخواهند گشت تقدیر موافق تدبیر ایشان است این قلعه را گرفته انگاشته
و خود را داده است بندهای ایشان آنچه نفس نیز قدیم طریقه قوم و احتیاط را مقتضی آنست که هنوز
که پای غصه جهان‌افروز سلطانی بدین جانب نیامده دست عفو جرم‌بخش خطاپوش ایشان را
دستگاه وسیع است تقدیم خضوع و خشوع نمایند و قلعه را پیشکش نمایند و [illegible]
پوشش سرافراز شوند و هر حاجت که داشته باشند از درگاه حاجت‌روای ایشان
که شوند بارگاه مجیب الدعوات است که در لباس شرف اجابت مقرون کرده و اگر برخلاف
الفعل نمایند شمار اکثر جسران و دیگر ضرری حاصل نخواهند شد [illegible] خواهند بود
چون [illegible] مشفقانه من که از فرط مهربانی بود بگوش رسید از غایت بخت برگشتگی
را شفقت گفته دشمنان [illegible] تسلیم نشده و [illegible] نظر بر قوت و نیروی [illegible] در دو
دفع آنها بقدر الامکان میکوشند و اکثر ایشان خداوند هندوستان الله ما را چه خداوند
حقیقی [illegible] صاحبی دیگر داده است این قلعه در دست من امانت و لازم در امانت
چه گونه خیانت کنم و قلعه را پیشکش نمایم حاجت را بغیر از خدای کسی [illegible] حاجتی که
هست همان است که بقیه عمر [illegible] و [illegible] آن یک

به درویش یافته مشرف شود ما نیز [illegible] خواهد رفت اما چون [illegible]
که الحال ما برتو دسترسی داریم [illegible] مستغرقی تو را به سلامت [illegible]
و اهل و عیال برکرده ایم اما چه و که ترا به صاحب عالم بخشیده ایم دیگر آنکه این چنین فضولیها مکرر
وقایع [illegible] روز سه‌شنبه پانزدهم جمادی الثانی اتفاق افتاده [illegible] تفصیل این مقدمه
آنست که در روزی که [illegible] قلعه به دارالسلطنه لاهور در میان آمدن [illegible] اکبر تو سیله
بعضی از معتبران درگاه جهت طهماسب میرزا [illegible] رسانیده بود که چهل
[illegible] که بعضی [illegible] قلعه را [illegible]
برداشته [illegible] خندق چند [illegible] که هم خندق پر شود و هم راه [illegible] آمدن به قلعه ممکن باشد
بنابرین معنی آن در سلک بندهای خاص اختصاص یافته بود در رتبه [illegible] سرکار
عالی [illegible] رسیده [illegible] الحال [illegible] آمده بود
[illegible] که آن [illegible] بالقوه [illegible] الحال بالفعل [illegible]
بواسطه انقضای آن کار [illegible] خندق آمده [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
آمدن جهت جواب [illegible] مجلس سلطانی امر مقصود [illegible] آنست

که این قلعه را فاما نگهم دیگ حلیم خشاکه بالای این برج کلان بکشیم ایشان از شنیدن این سخن
منبسط گشته او را بیرون قلعه در آوردند و آنچه از بقیه احوال او از مردم که سوگردان شده از
قلعه بر آمده بودند استماع افتاده است که بعد از رفتن او بیرون قلعه او را پیش سردار خود برده
و مقصد او اظهار نمودند در خدمت او را اسیر قلعه فرموده بران برج حلیم خشاکوی ضیافت
او کردند و باز او را نزد سردار آوردند و تفقد احوال او کرده از وی استفسار نمود که از سرکار
عالی متعالی چه خبر میرسد گفت که ظاهر نمود که هر روز یک صراحی شراب و طعام و فلان
مبلغ او نیز مقرری مذکور را مقرر کرده‌اند که هر روز با وی رسانیده باشند و او را مراجعت
نکند بعد از چند روز اراده کرد طلب رخصت کرده اراده نموده که از قلعه ملتمس گردد [illegible]
رخصت مضایقه کردند و تقاضا را از حد در گذرانید هیچ مرتبه احوال حوالی مطلب خود
نشنیده و کار بلجاجت کشید سردار قلعه از این سخن بتنگ افتاده گفت که آمدن و رفتن این
مردی خبر ثابت است انگیزه کنید تا حقیقت خود را از روی راستی باز نماید بعد از انکار او بسیار
اما قرار کردند که توت را بجای باد میداده باشند و او را مشغول بر دست ریخته آب جدا اسطه
مردی که بالای کوه لنگه اندیی برده باشند تا آنکه سخن بگیند که لشکر ظفر اثر زود تر بگرد قلعه بر
بنیاد کار انگردد و بواسطه ~~[illegible]~~ مردم کوه آب حیات کشیده او فراز الا مرتبه تو بیچ
سردار قلعه را زود در خاطر در اشت فرمود که او را بالا

[illegible] ... [illegible] ...

قبول نمودند شانی برده پر برانداخت شده و از طرف فاسمی که اجل گرفته در
باب خود بجای ظلم راه داده بود و قلعه و قلعگیان بر آشوبدند اگرچه فرستاده در روز اول
قبیل قید او را و کشتن او چند روزی بعد این بروی داده است و ان ارتباط احوال حاصی و کیل
او حال را مرد نیست اگر بزبان نکته جان نکته بین نکبر نزد ملتمس باشند و درین روز دو صوبه حال
قاسمخان هفت کس کی نشسته بودند که کارها قول میان ایشان افتاده و کس بطرف گشته
شدند و شکست صلح انگه انگشتی ابان پیاده سید از هست آن جا از انقاب لشکر لرزان شده روز چهار شنبه
شانزدهم نواب قدسی القاب جهانبانان بدولت و اقبال کوچ فرمودند و در اول کوچ مشتمل باغ
کامران را رخصت نزول اجلال فرمودند و در اثنا راه وقتیکه مقابل قلعه رسیدند مردم قلعه
از دیوار بر آورده تماشای موکب اقبال مینمودند بزبان تعجب بیان گفتند که این مردم از
قسم مقبول الله در وقت کار هیچکار از دست ایشان نخواهد آمد شخصی از حاضران بعرض
رسانید که این سخن هیچ استبعادی ندارد برا که بر علی صورتی از مقوا ساخته بود که هر
از بازار می خواست آنصورت رفته بواسطه او می آورد اگر کاهی نفعی از دست ایشان
خلاص شود منزل سودا آوردن صورت مقوای بر علی خواهد بود و درین روز دو کس از
کراری که از ارسناد رکه در سال گذشته ذخیره سرکار بندگان الملک تعالی آن بعهده ایشان بود
قلعه و کشتی میکردند در هنگام کوچ حصار مضبوط را از قلعه با رو بواسطه خرید غله بطرف زین

رفته بقیه مهدیه تغلق سلطان حاکم آنجا افتاده بودند و درین حال لشکر ظفر اثر آمده بار فتند
قبیل کرد و سلطان مذکور از ترس آنها را القصه در فرستاده بودند و درین فرصت
بالای کوه چهل زینه بالا بر آمده ملک بیگ خان منزل الیه داخل شدند و چون در سال گذشته آنها
با غلام علی داروغه ذخیره سرکار خان مذکور آشنائی بود اول منزل او رفتند و او آنها را نزد راقم
حروف آورده و بنده آنها را بملازمت خان مشار الیه بردم در حضور تحقیق احوال قلعه و راه کرده
از آنها کرده بعرض رسانیدند که شخص بزرگی در قلعه موجود اند از آنجمله چهار هزار در حضور
و دو هزار تفنگدار که درینجا آنها را نوکر نگاه داشته اند و سر دار کوه چهل زینه که خارج قلعه است
انفر بیگ اولیان بیگی ذو الفقار بیگ دروازه بابا ولی مهدیه تغلق سلطان دارد و دروازه
و لیس علی خان بیگ خضری و دروازه خواجه خضر را میر ابو الحسن بیگ که خطاب
الله قلی خان است مقرر کرده اند و دروازه ماسوری با تمام کرجان بیگ و خود
مذکور است محافظت قلعه کوه و مضافات سلطان تعلق دارد و آذوقه بر آنچه آنها شان
دارند تخمیناً یکساله این شخص بزرگ خرج بود و بعد استفسار مقدمات آنها را حواله
امان الله ملازم سرکار علیه عالیه که بواسطه رسانیدن اخبار مورچال در خدمت ایشان
می بود کرده که برده از نظر انور بگذرانند و همان روز جعفر بعرض عالی متعالی رسانید که
صاحب عالم و عالمیان بزرگ هندوستان نیز امید عظیم بسیار در پیش نهم است که

تو بدولت اقبال بهند معاودت فرمایند و دوازده هزار سوار از اینجا بگذارند که نیز در پیش
دولت سلطان و رانند که بعد فتح قلعه مسخر گردانیده بطرف هندوستان عوض برخوت
کرام ... بیعت جمیع مهم نجابت خان که در مورچال میرزا میر ابو الحکم بابل و بو عالم که آب در
رفته با اتمام قاعده که آب خندق بر آرند و خاک از الیه و اسطه کمی جمعیت از جمله قلعه
بران مورچال بنا بر محافظت آب خندق از آن ابا نموده بود از آن گرداب و بعضی در مجال
مذکور کران نموده و از مورچال میرزا سید المحکم کرده مورچال آب در نظر نرفت و رفته در
جلیه فرو آمده ترک ... رفت در بار نمود و این دو ایام روز ... باید ... بابو فی
ما از غیر جای ... و درینجا ایلچی ... از ... سلطان مسمی یحیی آورد که از ... عالم ... حقیقت
احوال ارتقاع ... نقش آمده بسعادت استانبوس سر افراز گشته بود و بعنایت
خلع فاخره سرافراز یافته ... با مکانی که در دولتخانه مجاور ... بود و ... میر
و بخاطر شد ... بود ... از نقل مکان نموده ... میرزا کامران نزول اجلال
فرمایند و در دولتخانه ایمن دارد ... سلطان ... قرار داده بود
بودند که دو ... طریقی در مقابل ... سپاه زنده ... تحریر و در ساعتی ... و دیوار
بودند و درین وقت که ایشان از در سلطان ... که ... بکنند ... عنایات و الطاف
تمکنا ... از در سلطان ... و بعضی نیز ... ظاهر شود که ... بسته ... تمام

بنیاد شده طرح قلعه الست که بواسطه بودن ایام تعطیل دارند کلاه فرنگی و بین برج و از ترده
را به حسبیکه گذشته و رایه مذکور چون انجمن علمای یزد درد شده بود هزار بیمن را طعام
داده و این معنی در کتب ایشان باعث بر جمیع بلیات در آخرین روز نوبت ملک الملک
مهابتخان مجمل و رفته سعادت کورنش را دریافته بر زبان الهام بیان گذشت که چار سو حاکم
از ایران خبر آورده‌اند که خلیفه سلطان که وزیر با تدبیر والی ایران بود بتصدق سر مهابت
میرزا شده و عباس میرزا مرزه زود بتصدق سر ما نیز خواهد شد و از مردن خلیفه سلطان
برج و برج عجبی در آن ملک بهم رسیده معلوم نیست که آن سیر ایجاد کو ملک محصوران توانند
نمود و اگر احیانا بکنند زیاده و ارزده و دوازده هزار کس نخواهد بود و ملتفت جمعیت خود خاطر
که در حین لشکر فیروزی اثر ما علم فتح خواهد برداشت که در گذر سیلاب شده باشد آثار و
علامت همه نمود فتح قادیت حاضران همه تصدیق این معنی کردند روز جمعه هم در ماه
هزار راسته قلعه که عالم خان توپانی بواسطه امداد او در قدر لشکر نصرت اثر فرستاده بود
رسیده و بسیار بر وقت رسیده و زخمی که بکلیم اکثار رو داده اثر بد و فرو خفت شد ملک
که امداد و نمایانی بود که از وقوع آن در مجرای اول قرار واقع شد امروز کلاه فرنگی تو شنبه
در سه روز حال جمعیت شده که بسر از ایدن اجمیری نام منصبداری برداشته چون راجه جسنگه
که سعادت کورنش بسیار از این یافت در اثنای چهار دو بدیل در سه روز کلاه بنزیه سوم

که شما بیایی قلعه آمده اید از این مرتبه کار ناکرده برگردید بندگان حضرت ظل الهی را چه جواب خواهید داد
چه قسم رو بزنان بندوستان خواهید نمود حقا که از مردانگی که تا برجا آمده بی نیل مقصود برگشته
زنان آهسته اند را چه مذکور بعرض رسانید که صاحب عالم سلامت نامردم سپاهیانیم نمرد از
جواب کار باصر دارانست تا امروز از کاری که با منسوب است کوتاهی نکرده ایم و بعد از این
نیز نخواهیم کرد با چهل هزار سوار که بالفعل در اینجا موجودیم از دولت بدو کردان نسیم و اگر
قبله عالم میل تماشا دارند خود به دولت و اقبال آمده جایی که جان فشانی بندها از است بچشم ملاحظه
نمود با ستند و با وجود اینگونه اینها هنوز قلعه والشده دست نیافته اند که بدو رش کسیم نامردی
نامردی ما ظاهر شود و صاحب عالم و عالمیان نیز بدانند که مرد و نامرد کیست بالی تدبیری
که نسیم بغیر از اینکه قصبا و نا کرده کار آنها را ابکردن بگیریم بعد از عرض این مقدمات انجلیس
بهشت آیین در کمال اندوکی به خواسته بکنانه رفت و مرد صحیح القولی با رقم حروف نقل
کرد که ظاهر خان میگفت که من فساد این همه با او اشارت و تصریح مکرر بعرض خاقانی
رسانیده ام اما سخن من بفرز اجابت نرسید و میدانستم که این نهار قلاع و مسکی کمال
در نظر ما آسانت نخواهد ماند آن شخص گفت که من در جواب خان مذکور گفتم که باد و ترجیح
بنیز فتور در رو فارض هم خواهد رسید که بلی بواسطه آنکه شکوه کار کار گذار مارا شکوه می بخشد
و ایشان مکرر عرض داشت کرده اند که اصلا از قلعه زیاده از دوهزار کس نیستند و منس از

یکماه آذوقه نداشتند ملک داران دو هزار کس که سرنیزه تاج گرفتن چه مقدار لکارست و چه
شکوه و چه وقار با این کار خواهد بود و اگر با وجود این حال کاری پیش نرفت خود معلوم است
در همان روز طاهر خان از واسطه قراولی رخصت نموده روانه کوشک نخود گردانیدند و روز
شنبه نوزدهم در وقت شب قاسم خان میر آتش سرکار خاصه شریفه پانزده کس را
بواسطه قراولی پیش موره جال فرستاده بود که جلداران بفراغ خاطر کار کنند و ان فوج که تخته ها
خواب کرده سر بالین مرگ میگذارند و محصوران ببر وقت آنها رسیده سر هر پانزده کس را
بریده می برند صبحگاه موره جالیان بدلشکستگی سرها یافته آورده بجای سپاه ادند چهل سوار
قزلباش که از قلعه بیت بقراولی آمده بودند بطاهر خان دوچار شده در تاب مقاومت در
خود نیافته بفرار رفتند یکی از آنها بقتل رسیده و یکی اسیر کرده اسیر را با سر مقتول بحضور
فرستاده بود و از نظر انور گذشت بدو جوان دلیر از بندهای سرکار خاصه شریفه که سر آن
جلد بود سوار شده در وقت آمده دامن کوه لکر تاختند و ملاحظه راه بر آمده الکوه نموده جهت
برگشته بعرض رسانیدند و اکثر اینان مردانه بموجب نموده علف نموده و تفنگ بسیار در
کرده مراجعت کرده اند و اینجا چند که امکان برآمدن داشت آنها را بنظر در آمده بود دیگر
رسانیده اند و هر کدام باضافه منصب و به سرافراز شدند در آن شب محمد صادق
بخشی سرکار خاصه شریفه که آن بسیار بپای کوه چهل زینه برده برجا ست که

کشته

محافظت آن حیا قایم و ابر بند بر بسته دست را الیه باتچه مامور شده بود عمل نموده با آنها کا کل گذار را
کوه سردار ند او الکری آمده در مورچال عمدة الملک مهابت خان افتاده بعد از تقدیم این خدمت
نمایان و معاودت بحضور پر نور مومی الیه باضافه صدی منصب و بانداران با نعام خلعت
اختصاص یافته بسمع همایون رسید که امری در مورچال قاسم خان بکبار خیزش رفته
سر آورده از قراولان قزلباش بیانی ایستادگی محفل لکلفته کیستی قاسم خان گفته
آن احد را با سر بحضور آورده که شیر دلو جوان سر بلند کننده و احدی با نبات منصب سرافراز بعد از
رفاقت آن شخص نزد قاسم خان تحقیق شد که این قصه خلاف واقع بعرض رسیده تجاهل
این کار شده است روز یکشنبه بیستم غلام خواجه هاشم که در وقایع روز دوازدهم حقیقت کشته
شدن او صورت نگارش یافته بمولانا محمد صالح دوچار شده اظهار نمود که همان شب من بوا
آوردن نعش خواجه هاشم در جائی که او کشته شده بود رفتم و چند جسته بیافتم در اثنای آن جمله
از محصوران بمن دوچار شده تفحص حال من نموده من حقیقت غلامی خود را و قتل هاشم
بایشان ظاهر ساختم گفتند وقتی که او کشته شد سر او را بریده پیش ذوالفقار خان بردند و نعش
او را ما دیدیم که بسیار ناخوب بود و حمایل را آوردن نعش او مامور ساخت بعد از آوردن
نعش و ملاحظه انگشتری او که سجع بود باین عبارت که سید هاشم بن سید ابراهیم
ذوالفقار خان بر قتل او تأسف بسیار خورده حکم کرده که سر را با بدن او یکجا کرده بعد از

تجهیز و تکفین پیرزن دوازده تومان داده بود و در مکانی که کشته شده بود مدفون ساختند والحال او بموجب
فرموده ذوالفقار خان مدفون گشته است و مرا که بر سر قبر او بردند دفتر تازه دلمین نمودند که این قبر اوست
فاتحه بر روح او خوانده و از آنجا رخصت شده برگشتیم بران رفاقت نجف قلی بیگ و نسبت بخود از آنها
از زبان شنیدم در این مقدمه بابت غلامی متهم شد غلام علی نام جوان بنده روز
برآمده بملازمت قدوة الملک نواب نجف خان مستفیض گردید چون او را که دست بسته حضور برده
بعضی از اینجا بود به جلوه رحمت شده بخان مشار الیه حواله کردند از تقریر او ظاهر گردید که در قلعه برسید
بگیرد رسیده بود که سر کردن دختر ظلم او مانند قبیل بود و دست رهائی او بهانه که گسسته شده دوم
دو جوان دوم سنگ تفنگ او را از قلعه ذوالفقار خان گذرانیدند گفت سکونت مار امسال بسیار
خوب است چرا که قادری که از قبیل بهادر و آنقدر رفته و در که با کمال اسامی این قلعه را از
شهر دشمنان نگهدار او جوان که از ملک لودهانی آمده بود بخرد خوشت رخت سخن جلی باز و قیم نام
رسیده این روز گفتگوی قلیچ خانست با قاضی ابوالفضل که در سلک خاندانیا
مقربان محل سامی صاحب عالم انتظام دارد و صورت این واقعه بر همین منوال است که خان
مذکور سعادت بوزن مستقر گشت و سخن کندالیم صاحب فتح قلعه بمیان آمده سبب اهل
و نکاح بعضی مردم مذکور شد قاضی ابوالفضل فرموده از خود موفق او با به ارشاد ذکر سلطانی
بقلیچ خان گفت که اشخاص شما این مهم را نه از قسم سالها سی و دیگر شما از دیدم کس کسی در

تلاش می کرد و کوتاهی خواهد نمود معاینت و مخاطب خواهد گردید و در عاقبت با و مطعون تمامی کل خواهد آمد
خصوصا با امثال شما که از شما توقع بیشتر از دیگرانست قلیچ خان گفت قاضی جواب داد و مسائل
که بنای قلعه آمده هم مرتبه خود را آزموده برگشته ایم و روز اول که تحصیل این مهم در میان بود بیان نمی
بود که از قسم گفتگو در میان خواهد آمد و غلط خود آن دغا داماد برگردن ما مردم خواهد افتاد و
دنیا و خود را اگر گمان محاسن در رفته مت بجانب سامی این درگاه والا سفید کرده ام هرگز نکلیس از من
بهم رسید که مصلحت این کار که داریم چیزی نموده است که بر او بار لیس سفیدان دولت هم
از آن رهگذر است که جمعی باز نموده ای تجربه در غلط نیست که این راه یافته اند و کارهای مشکل را
آسان و داعی یافته اند و از یاری غیبی برای خدمت حاضر شده و بعضی از آنها را در لباس اهل تسخیر
دانموده حاضر است از جمیع کینه فلان که فلان پیدا شد و فلان حوکی قدرت آن دارند که دیوار
قلعه را بر دارند و در خندق افکنند که قلعه مسخر شود و برخی از اولیا و مستجاب الدعوة و اهل
ریاضت حاضر است نموده مقرر می کنند که از اثر دعاهای ایشان جمعیت سپاهیان قلعه خشک
خواهند شد و کرم در انبارهای محصولان خواهد افتاد و در میان ایشان نفاق پدید خواهد آمد و فتح
قلعه را با هم زیاد و ارشد سخن بیعت و ذر اکتساب خواهد یافت اگر یکی از آنها از قیود بیش
قرار داده هر روز عرض می رسانیده که در قلعه بند دوم دست نماند و فوق قلعه را در
اراده ملازمت دارد و روز بسیاری از آن همه انتظار در بدو مطلوب بها و بحکم شد و الحال جا

قلعه رسیده از بیم تمام از سر حد نماز تسخیر ازلی ظاهر میشود و نه دعا مستجاب میگردد و زندان خبر با طرف
دقوقی پیدا میکنند دیوار قلعه بیابت خندق پر آب و قلعه داران گرم جنگ و جدل جباری و قهاری
بود لازمه طبیعت او شاهان است انتقام ستمها باعث از یاد و جنبه سلطنت بنده ها کار را بجا
گذشته است هرگاه در ابتدا ما را در باب هم گفتگوئی نکرده ابدالحال تسخیر بها گویند و
هر کاری که مناسب دانسته بقرار یابد کرد حسب المقدور سعی تمام بجا رسانیده باشند جواب سخن ایلچی
رسید صاحب عالم برخواسته ذوالفقار خان را به سعادت نمود و درین شب شهاب الدین
قوش بیگی سرکار عالی متعالی امر شد که بالطریق شب گذشته بان بسیار سر داده موجب البته
حسب الحکم عمل آورده با اضافه صدی منصب ممتاز گردید روز شنبه بیست و یکم جو
در روزهای گذشته بان بسیار بر کوه چهل زینه انداخته بودند و بانهای سرکار
عالی متعالی افروخته بود و بانهای ذوالفقار خان که از راه کابل است رسیده بعمده الملک
مهابت خان فرمودند که چند بان سرکار والا بحضور پر نور فرستند از آن بنجا
بان ارسال داشتند در اول این روز هر یکی که باصطلاح اهل هند دو چوکی میگویند
بدست طاهر خان گرفته رسانیده بحضور پر نور آوردند بعد از تفتیش احوال قمی
بنام ذوالفقار خان از در طاهر شدن تقرب الحضرت ایران بود نموده بعرض
رسانید که شاه عباس عالم ثانی باید بود و کرده خلیفه سلطان محنات یافت

و طهماسب میرزا را امرای پادشاهی برداشتند و این رقمی است که مشعر بر بعض وقایع بود ذوالفقار خان
نوشته اند و حکم کرده اند که بواسطه این فتور معاونت امداد دیگر نمی توانند رسید تو آنچه صلاح
تو اقرب باشد بعمل آوری و چون ابتقدمات سرزنیه بدلی بر هم خوردگی و مصوران بود غیرت
سعادت اند در آنحضرت او را بنوازش خلعت خاص نوید داده است او یه سرافراز فرموده و آنکه
بمضمون رقم مطلع شوند و ملاحظه مهر بکنند رقم را باز داده کس همراه او کردند که او را از موچال
گذرانیده به قلعه رسانند و در آخر همین روز جهت چند نفر افغان ساده لوح را بالطریق جاسوسی
از طرقی که او بود راه داده داخل شدن به قلعه داشت از قسمه گشته گردون کجرو فوائی سخن او نشنود
برخلاف آنچه از حیاتی تشنه بودند زیاده و در تفحص احوال شدند از انها مکتوبات
خلیفه سلطان که بقلعه گیان نوشته بودند آمد همین مضمون که علیقلی خان سپه سالار که بعلیقلی خ
با شصت هزار سوار در خراسان است حکم شد که خود را بقلعه برسانند بتاریخ فلان من ماه
سوار از اشرف روانه قزلباش شد و شاه عالم پناه با شیر و سلطان بتاریخ از اشرف با چهل هزار سوار
عازم الشرق اند کرده بود تا هنگام وصول موکب شاهی عساکر را در قرار مقام تواند بود
معنی زیاده از دو ماه کشیده به دلگیری ازدهام از سوار حسب تقاضای
آمده می باید که تا اشکر عساکر منصوره برسند در کار خود سرگرم باشند و دل به مردی و مردانگی
بدهند وقت از بواسطه الهی باشند برخورد و بلاد مبارک ایشان یقین که نرمی این ترجمه

لشکریان در ظل رایات شاهی خواهند بود این مهم بنوعی صورت خواهد یافت که بعد ازین تنخواه
در نواحی قندهار راه نیابد اطلاع بر مضامین آن افغان نامه بقیه انداخت آن مکاتبات حواله
لشکر خان شد که بدرگاه والا ارسال دارد و حقیقت را عرضه داشت نماید روز سه‌شنبه بیست
و دویم مقرر شد که از توپهای کسی همراه شیر خان صوبه‌دار کابل [illegible] کوه چهل زینه ضرب
کرده یورش نمایند بنابران بقاضی ابوالفضل حکم شد که رفته جایی که از آنجا توپ بر چهل زینه توان
بست دیده [illegible] رفته و چند جا بنظر در آورده آمده بعرض رسانید و جعفر میر آتش را
که مورچال دوازده [illegible] تمام او مقرر بود همانجا اراده ازانجا طلب داشته در چهل زینه
جا دادند و مورچال او بسید محمود مقرر شد دیوان قرار یافته بود که عمدة الملک رستم خان با جمعی
از امرای عظام رفته قلعه را تسخیر نماید و از کومکی که بیاید خبردار باشد نجابت خان که بیرون
در مورچال حاضر نمیشد نیز حکم شد که با [illegible] الیه برود و او ازین معنی اباء نموده جواب داد که نو
کران من همه پریشان احوال از من جدا شده‌اند و من تنها مانده‌ام اگر تنها بروم ظاهر است
که از من چه کار خواهد آمد چون این جواب ناصواب او بعرض رسید بزبان الهام بیان فرمودند
[illegible] چنان صورت شدن دارد که با مور [illegible] بر خلاف آن
عمل می نماید روز چهارشنبه بیست و سیوم درین روز [illegible] خان حسب الحکم خانه
عمدة الملک نجابت خان رسید و در باب [illegible] مورچال تاکید بسیار نوشته بود [illegible]

فرمودند که [illegible] خانه [illegible] رفته بگوید که در مورچال [illegible] دیگر در هر جا هفتصد پیاده [illegible]
هزار و چهار هزار سواری باشند در مورچال [illegible] هزار سوار که تا [illegible] جا بوده باشند کسی
نیست [illegible] چهل پیاده است [illegible] داریم [illegible] مصالح در مورچال دیگر چهار مورچال
مورچال با اتفاق [illegible] بودند و درین مورچال [illegible] راست [illegible] در دست چپ
[illegible] رسید [illegible] مصالح مورچال [illegible] جمعیت که [illegible] هزار
سوار [illegible] مقرر شده و هر روز [illegible] که در آنجا [illegible] باشند [illegible] رسید [illegible] مورچال
جال را نگاه می توان داشت [illegible] مورچال [illegible] فقیر [illegible] خان
خان رفته [illegible] گفت جواب معقولی گفته [illegible] ایشان [illegible]
میرزا [illegible] جعفر میر آتش حکم شد که مورچال ایشان آمده مورچال را [illegible] مورچال
دیگر رسانند و [illegible] نگاه داشتن [illegible] مورچال نیست
بلکه [illegible] نگاه داشتن [illegible] اول فکر کومک [illegible] بعد از آن [illegible]
بعد از آنکه مورچال [illegible] معاودت نمایند که [illegible] داشت [illegible]
این [illegible] سخن [illegible] جواب گفت که از [illegible] داشت [illegible] نفهم آن
[illegible] جواب [illegible] قاضی ابوالفضل
فرستادند که [illegible] خاطر [illegible] نموده بگوید که [illegible] سفید

این مجلس تیغ شما را این قسم مقدمات آگاه ساختن ضرورست اگر بالفعل الحال حضرت
که نباید بوقوع آید شما شاهد باشید بنده بموجب فرموده پیش قاضی افضل رفت و گفتنیها
را گفت در جواب گفت که شما بارها سال با شش هزار سوار بدین کار کرده اید بنده گفتم که مکرر چندبار
بارها سال شما رسیده که بسور جمال ... دیگر جهال ... و بحکم ... این نشد که
بکثرت ... این سورجمال بیاید قاضی صاحب فرمودند که اگر شما کومک بواسطه نگاهبانی خود می
خواهید نه بواسطه کار پادشاهی بنده اظهار نمودم که کدام بنده خواهد بود که نظر بر کار هر
مرشد خود نداشته باشد اما چون مکرر نخواست این قالب وانست که هرگز می آید فقرا
فرق میکنند و نمیخواهند که ... در این شهر یک باشند بارها سال سردار هر قدر ... اگر ... داده
داشت ... در سورجمال خود ... و بار در دست سورجمال ... بود که در
معنی آن سورجمالها ... تعلق باو داشت قسمت کرده ... هر یک باشد
که بسورجمال ما داده بود و باو بود آن این سورجمال ... سورجمالی بس مانده بود و خدام قاضی
ازین سخن برهم شده گفتند که ... مجهول و سعدالله خان ... باشند که تو ...
مرتبه ایشان نسبت ... مرتبه پادشاه هندوستان بدولت خود آمده است
والبته ... خواهند داد ... درین معامله ... کوتاهی بوقوع
خواهد آمد فقیر جواب دادم که ... قاضی صاحب ... سخن نسبت بجواب

از سوال معامله بارها سال بود نه امثال وی مذکور کوتاهی در اینجا دخل ندارد چرا که هرگاه کار بسر
سپاهی افتاد کار رانده از ... خواهد کرد و نه از ملاحظه پادشاهی تا جان خواهد داشت
بواسطه ... خود خواهد کوشید طلب مدد و ... از ... ... سپاهیگری است
که اگر حضرت ... نمی ... پادشاهی برسد والا معامله سپاهیگری ایشان خلاف
شان نیست شما را درین دولت که خدا مردود است اظهار این معنی کرده اند که ثانی
الحال اگر خللی در معامله ... حقیقی ... رسد اگر توفیق رفیق باشد کلمه حضرت بگوید و
اگر نباشد بدبخت ... خود ... ایشان این سخن ... ملایم شده قبول نموده اند که
فردا ... این مقدمه را بعرض رسانیده از تعیناتیان کابل مردم کومکی بواسطه
ایشان ... رفت روز ... بیست ... صبح این روز عمدة الملک ... خان
... القاب ... اقبال ... رفته ... حقیقت
سورجمال و اظهار ایشان باین قسم نمودند که ... همراه عمدة الملک
رستم خان ... در ... درگاه والا ... ازاده ... نا کشتن
... باین قسم هندوستان رفتن از طریق سپاهیگری دور بود هر حالی که داشت
همراهی رستم خان قبول نمود و آخر این روز ... خان ... صوبه کابل ...
... مستاجر ... سعادت نشان سرافرازی یافت و سورجمال ...

مورچال ثابت راسته کرده جبل زینه مقرر کرده بود و راجه ابجو دست بطرف جبل زینه قبض در آمده
و الی سنگیه بنده پیر قبیله وی جبل زینه در مقامی که بار سال باد تعلق داشت جا گرفت و از
همراهیان او راجه ابر سنگه بنده در پیه ورود لشکر ان قیام نمود خان چند در همراهیان مهابت خانی
و بعضی دیگر منصب داران تعینات عمدة الملک مهابتخان شده بودند و بهار سنگه بنده بر ایب
داد و تعین یافت و باقی قابلیان حسب الحکم عالی با رستم خان به پیش حضور رسیده و همراهیان
رستم خان جنگل او ستر سالی و جمعی کثیر از امرا و منصب داران رخصت شده تا بانصدی
تعینات قلعه استقرار یافته و قرار یافت که روز هیچ سوز جمعه رخصت شده روانه مقصد گردد
و درین روز توپهای حوالی مورچال میرزا عبد الله و صف قسمت شده و چند توپ بجانب قلعه
نیز سر داده در لکه شنیده شیخو زین توپها قلعه کیان دیوار تمام کرده روز جمعه بیست و پنجم
ماه مذکور عمدة الملک رستمخان رخصت کردید با انعام خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو اسب
عراقی و سرخ کرده بجانب خان نیز خلعت یافته رخصت شد و رستمخان با همراهیان
خود روانه قلعه بست گردید و درین روز خبر آمد که توپهای حوالی نو فوف کیار شده بود
و او در آن بند احتیاج آن توپها طرفه ذوقی داشت و اهتمام دو توپ که مشغول بود در هر یک
از آن توپهای بزرگ دار و چند از زود که در منصوب کرده هر یکی از اسپان مزبور در
شده در هر اسپ و قیم می از کران خود را سوار کرده بدر رود قلعه کرد بجنب الحال

آن هر دو توپ معطل انده‌اند که بر آوردن آن لولیها مشکل شده است اگر دار روی میدانست
آتش داده ازار خالی میساختند چون کار مورچالی که سابق بجعفر تعلق داشت از پیش
نمی رفت بهمان مورچال رفته اتمام پیش بردن آن می نمود و بعد از ان مقابل جبل زینه
بانجاه راجه ابروپ مقرر گشت و همچنین کار از جانب توپ بیکتوب بجانب مشرق رو نیز
اولاین برج جبل زینه دو دیگر بجانب مغرب رو نمود و ست توپ باقی بجانب شمال آن
برج ایستاده دو روز آنرا او زان ساخته پوزش کرده یکی دو در آن روز یکی از
تفنگچیان سید سپه سالار از درون قلعه بخته مورچال مهابتخان آمده از کلکسی او معلوم شد
که در قلعه زیاده از پنجهزار سوار نیست با میل واران قلعه بیدار شده تا کار یقصدوار آنها باشد و در
نگهداشتن قلعه سعی و کوشش می نمایند بخود رو در خدمت دشمنیم از نواله دو
فاتح این روز ها بعضی از جمیع واقعات که جعفر میر آتش بحضور پرنور آمده بعرض
رسانید که صاحب عالم چرا غافل نشسته اند امروز یک صد بیست کرده نیز نم بند قلعه بدرو
خندق انداخته دیوار شیر حاجی از کاه نماز کش مانده است بعید از آرزاق در روز غسل
و عمل با فردا در حضور فیل خانه معلوم شود که توپها را مورچال می بیارند تا دیوار شیر حاجی بانبر
انداخته فرود آیند و پیش گردد قلعه را بگیرم صاحب عالم از استماع این گفتگو فی الواقع اکر وقت
رفتی میدانست عجب ضرری بود بسیار بسیار خوشوقت شده فرمودند که جعفر امروز بلازم

بود و آن دیوار چه قسم افتاد و بعرض رسانید که صاحب جهانیان سلامت اگر در روز باشد
این دیوار چهارده ذرعی می افتاد توجه باطنی قبله عالم که محض کرامات است و محض
بلند اقبالی صاحب بنده پرور چگونه ظاهر می شد اینهمه را از اقبال بی زوال صاحب
بوقوع می آید بیوقت نوبت قدسی القاب جهانبانی عمدة الملک مهابتخان را مخاطب
ساخته فرمودند که مهابت خان ببین که جعفر و ذوالفقار خان این قلعه چه قدر سعی بکار برده بجهت
بر گردان میکرد والله تعالی ایشان را از سوختن نگاه داشت و اگر دو کس دیگر بجهت آدمی بودند که
قلعه در دو سه روز مفتوح می شد ایشان معروض داشتند که حقا که این جانفشانی
کرده این معامله از دو دیده می نمود از دیگری نمی آید بنده که از طلب لایق نسبت منصب
یکهزار و دو صدی امتیاز داشت سیصدی دیگر از روی عنایت و مهربانی بر آن
افزودند که جمله هزار و پانصدی بوده باشد و بعبد الرزاق و محمد باقر حکم شد که نسبت
سه توپ را بمورچال جعفر برسانند و حکم شد که محاسبت کرده مورچال جعفر و میرزا عبد الله
مستعد باشند که بمجرد افتادن دیوار شیر حاجی یورش کنند و بنا بر الیهما بموجب
فرموده عمل نموده توپها را بانجا رسانیدند بعد از تحقیق ابتدای بیات ظاهر شد که در ابتدا
خاستن توپ از قلعه از صدمه آن پاره کاه گل از دیوار جدا شده دیوار بحال خود است و
زنجار اسپهان [illegible] باز کاهگل کرده اند در این روز پنج کس از خارج جانب قلعه در مورچال

حال عمدة الملک مهابتخان بر آمدند و اخباری که مذکور شد تقریر کردند انها را بحضور رسانید و
فرستادند و بانعام هزار روپیه هر کدام بعنایت خلعت و اسپ امتیاز یافتند و هم
انعام مرحمت کمر خنجر و شمشیر طلا از رفقا ممتاز گردیدند روز یکشنبه بیست و هفتم در این
روز عمدة الملک مهابتخان بسعادت کورنش مستعد گشت بایشان فرمودند که مهابتخان
عجب فتحی الله تعالی نصیب عمدة الملک رستم خان کرده بود و دانسته این فتح را
از روی [illegible] والا میرزا عبد الله بخشی التماس کرده بود که در احکام نشود با چهار هزار سوار از
بندهای سه کار حال بر دوم این فتح بنام نامی قبله عالم نشود خاطر خان را بعرض رسانید که
فتح مبارک باشد کدام فتحست که رستم خان بان اختصاص یافته فرمودند که فتح قلعه بست
که بجهت ذوالفقار خان رستم خان دست خواهد داد چرا که یکی صد سوار در آن قلعه موجود است معلوم
که با این جمعیت قلعه داری آنجا قادر با مکونی نگاه خواهد داشت و بسیار از فتح [illegible] خواهد بود
ذوالفقار خان نیز امروز فردا امان میطلبد چرا که امید کومک [illegible] و در [illegible] رسید اینها که هر گاه
صاحب او را در روغنی که او کومک [illegible] آمده بر امداد نمودند در اینوقت که مابعد دولت سعادت
ابد اتیم چه قسم بر آمدن خود و فرستادن کومک [illegible] جستجو اند کرد و دلالحال اینها را نیز از
امان چاره دیگر نیست بعد از آنکه او امان خواسته بر آید برخلاف او که از در سلطان بود
باشند آمده ملازمت کند [illegible] ذوالفقار خان یعنی ملک حسین آنجا داده و محال [illegible]

داریم بهر دو قسمت نموده بهر دو را که نوشته خواهیم رفت تا یازده دوازده روز در اینجا توقف
نخواهیم کرد و فرستادن استحکام بجانب قلعه نیز بواسطه همین بود که تا آن وقت
انتقام نیز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده تا فراغ خاطر حاصل شد خان مذکور بعرض رسانید
که صاحب عالم و عالمیان استماع این مقدمات بهمه البته صلاح و مشورت را
نمی آید برو زود و نشینید است تم ده توپی که آنها را باصطلاح اهل هند توپ انداز
گویند در همین حال عمدة الملک مهابت خان بر آمدند و خان مذکور آنها را بعز از اوله
پیر برای نمود که برده از نظر انور بگذرانند دلالیر بموجب فرموده برده از نظر انور بگذرانید
صاحب عالم بمجرد دیدن از روی تالیف قلوب با آنها فرمودند که بسیار خوب کردید
که آمدید و خانه دین و دنیای خود را معمور ساختید بعنایات ظل الهی و التفات ما
محظوظ خواهید گردید و هر کدام را بعنایت خلعت و کمر خنجر دست سرافرازی بخشیده
و از آنها پرسیدند که در قلعه چه قدر توپچی خواهد بود گفتند صد کس خواهند بود و دو صد
کس دیگر علاوه و فعله آنها که همگی چهار صد نفر باشند بعد از نوازشها و تسلی آنها را بخان
سپردند و چهار صد روپیه نقد دیگر بطریق انعام مرحمت فرمودند و حکم کردند که ایشان
را با جمعی که پیشتر از ایشان از قلعه بر آمده اند مهمانخانه علیحده سامان کرده خدمتگاران
صاحب سلیقه تعین نمایند که در خدمت آنها باشند و بسیار با عزت و اکرام

نگاه دارند که از استماع این مقدمات دیگران نیز میل آمدن نمایند بعد از آمدن آنها از حضور
بر زبان الهام بیان گذرانیدند که تا این قلعه بیک ماه نخواهیم گرفت جواب اگرچه [illegible]
که تا حال آمده اند بچه زود بوعده پیش آمده ایم و چون این مردم بزودی زر نقد عوده انتقام
محظوظ اند که بسبب راست نمی آید آنها که در قلعه اند تا از این بخشش بیدریغ آگاه شده
همه روی نیاز بآستان خواهند آورد تا اگر ذوالفقار خان تنها بماند اگر او پیش از
وقوع این معنی امان طلبیده بحضور بیاید والا آن وقت او را گرفته بسته بحضور خواهیم رسانید در
همان روز چند کس از محصوران جانب مغربی بسه کوه [illegible] زنبیر خرد آمده تفنگ
همین حال سعید محمود دلیر خان افغان در صحبت بندیله که در آن سمت انداختند
و آنها [illegible] قریب بیانه بعضی سوار و بعضی پیاده بجانب آن طایفه
روانه شدند و چون با کوه که از آن [illegible] سواران نیز پیاده شده بطرف آنها دویدند
و در وقتی که نزدیک بآنها رسیده قریب بالای کوه در گرم شد جماعه دیگر از کوهستان
که بواسطه امداد ایشان آمده در کمین سنگها نشسته بودند بالا رفته بار آتش تفنگ گشادند
و چهل کس [illegible] همین حال بجانب مخالف [illegible] و باقی ماند طاقت پیش رفتن در خود ندیده
در پناه سنگها در آمده نشستند و تمام روز را در همانجا بسر برده در شب که دوست
از دشمن امتیاز نمی شد بمعاودت بجاهای خود معاودت نمودند یکی از ایشان

که در آن هنگامه بود نقل می شود که در آن هنگامی که زنبورکها در آمد و قلعگیان را بستند
که الحال گولی تفنگ نمی تواند رسید شروع به جنگ نمایان کرده و بر سر تفنگچیان بعد از تخمینا
دو ساعت که از طرفین گذشته شد یکی از گوریان گفت که شما از قسم قازوگان که و مرغابی اند که
زمستان میروند و تابستان باز می آیند هر قدر که مقدور باشد ما را از شما شکار می کنیم و از شر
مهر عز انبز در آن وقت داد نمود صید ازین اجل آید سوی صیاد رود روز شنبه بیست
نهم درین روز بود که توپ بر برجهای جبل زینه نصب نموده طور بسیار مکان برجها انداختند
و ما مشتری خطا شده و کمتری رسید بجهت آن توپهای که بمورچال جعفر رفته بود نیز منصوب
گردیده و چند گلوله توپ کج گشته شهر بند قلعه که رسید و خرابی بسیار کرده و مقصور آن
توپهای شرقی که کارزنی توپهای مطرف بود بجانب این توپها بسته گوله بسیاری
برده و دهها ره و دیدار داخته دو آنقدر متواتر رسید که توپ انداز آن لشکر ظفر اثر را فرصت
جلدی نمانده و مردمی زیاد و از شکر توپ نمی توانستند سر داد و درین روز یکی از گوکلانها بواسطه
جاسوسی نزدیک بوده و بمورچال جنبت بند بالا فتاده و بند بالا آنها را شناخته گرفته و گرفتار
کردند و جاسوسان آن اوارا در یافته بالکه دانسته حصار گیری چاپ جنگ پانزدهم میبودند
و یکی بیست افتاده مقید گشت روز چهار شنبه غره رجب المرجب ۱۲.. درین روز
تفنگچی از قلعه برآمده و چاه مورچال عمدة الملک مهابت خان آورده انقدر غلبل دماغ زیاد و ضایع

دل اقوال او ظاهر بود در وقتیکه بلا نهایت خانمان الیه گفت شما بواسطه قلعه گرفتن آمده اید
یا برای تماشا کردن اگر مقصد شما گرفتن قلعه است چرا این قدر نصب کنید و اگر مطلب
تماشا است می بایست که از سر گذشته چندی همراه می آوردید که آنها بر قلعه صید انداختند
تماشا تماشا بکردید الحال تماشا تماشا بکنید و شکار تماکی در بالای این قلعه توانید نشست
اهل مجلس گفت که کوی او و ضد دکه خان مذکور بود از حصوب میرزا دلالهم بحضور خاص
فرستادند بعد از زراد و راک سعادت ضمیمه این تو حسی اتف مر احوال آن زمان نقمان شرف
ستان بعرض اقدس رسانید رضی که بران افزود این بود که قلعه گیان از زد و نفقا
آورده خاطر اند بجهد دو هزاری رسیدن دلیران جهای دیوار بهم دو داد این قلعه را مسکن نشانید
و آمده مستبر خط فرمان بردار می نبند اگر قامت قابلیت آن ایالت آن ندارد شست
که بعنایت خلعت خاص مزین کرده و ما نظر بتالیف قلوب دیگران او را نیز خلعت و زر انعام
بهره ور گردانیده شد روز پنجشنبه دوم یکی از بیدادان حضور بواسطه دیدن مورچال
تعیین شده و این مورچالهای دیگر راه و بیده و مورچال عمدة الملک مهابت خان را سنجیده
و در هر روز گومی کرده گفت که منصب و خطاب برای امراء اطلاع نیست جاهای خود تشخیص
و سلاح محکر کار ندارد نیز هر چند باو گفته شد که اینجاهای مورچال از اینجا چند صد گز
بسته است تو اول جاه او را ببین که بر تو معلوم شود که با صد صد سال بر بالای آنها

صد جلدار دارند کار کرده ایم نه بر رفتن راضی شد و نه از برنج گفتن باز آمد و همچنان یاده
کوبان بدر رفت و از اجلاف که در حضور خان بودند میخواستند که او را خدمت آد
آد میانه بجا آورند اما استرضای خاطر خان منظور ایشان ندیده بران اقدام ننمودند
و آن مصرع بعد از رسیدن بحضور بمرزبانی که بسن خود قرار داده بود و لعبد انتباه
بعرض عالی رسانید گفت که فلانی جلداران را بکار خود داشته و بواسطه بودن خود
عمارت میسازد و بندوق را بجا گذاشته است از که میبالد و صورت میشود و حضری که
بخاطر کسی نمی باید که مور حال و شخص بدان مورد حال است از استماع این مقدمات
باده آن باد بمثابه غضب سلطانی مشتعل گردیده در عوض محمد زمان ملازم سرکار
عالی مشغول که آدم راست درست و صادق القول بود بواسطه رسانیدن اخبار
این مور حال مردی جای که رفت از آن خدمت تغیر شد و محمد مسلم نامی که در سر است
و بذاتی نقطه مقابل این بود و از تذبذب احوال نسب خود را ندیده می نمود و
در خدمت خان مذکور که مالوف ایشان خط باک نه جانست خود را اند جایی
ظاهر میکرد و تردد بنده که توفیق نعم ظاهر است که مادر من از قاضی زاده ماسی
نوشت میر محمد صالح عموزاده اسلام خان مرحوم گفت که جد مادر من رزر
مشهد مقدس است میر سمعیل پسر قمر خان و جنس ظاهر کسرد که جده پدری

از قزوین است و عبدالرحیم لقب دل نواب مهابت خان کشمیری الاصل است
میگفت که کشمیری است و از قوم نایک که در آن ملک از زبان کمینه تری است هم
ملامی میکنند بان خدمت اعتبار یافت و در آخر همین روز بور جال آمده
و آنچه از سخنان و طرز گفت گوی او بوضوح پیوست این بود که او بنهایت نامی
درشت نامعقول است که بر سرند بفقیر باو گفتم که این قسم زرکان باران خورده اند
این قسم معاملات بسیار بر سر آنها گذشته است با بنها از جائی در نظر آید چه
معلوم شما نیست که این چنین مردم را که ستون دولت اند از حساب خود
بر نجانید و آنچه نگفتنیست بگویند اگر کسی سخن چغلی پیش گفته باشند او را نیز
بشنوید شما آزرده باشید بران چه اعتبار و در سرکار کار هر کسی طلبی هر خواهند شد
اگر چه او با کمال غضب باره از این سخنان متنبه گردید اما بنوعی جبر ما
با ما درشتی کرده و خاطر نشان نموده آخر چنین بر یکی جلداران
و مصالح دیگر اطلاع یافت دانست که حق بجانب ایشان است
روز جمعه سیوم رجب عبد الواحد جدید فرمان دستخط خاص
بنام نامی این خلاصه دودمان گورکانی آورده به بوند
بردن فتح قلعه روز را منبسط کرداندند در بین روز
میرک حسین نامی که در بسر زه کوهی ضرب المثل
بود با بجاه جلدار از حضور پر نور بخدمت پیش از آن

مورچال عمدة الملک نواب مهابت خان امتیاز یافته اند
و از آنجا بخدمت سرگرم است روز شنبه چهارم از لشکر
که بمحاصره قلعه بست تعین شده بود اخباری که خلاصه این همه
است رسید که عمدة الملک رستم خان بواسطه الزام حجت کسی بنزد [illegible]
سلطان قلعه دار فرستاده او را بلایق [illegible] و دولت خواهی این سلسله علیه
که شاهزاده به توفیق است اشاره نمود او جواب باز داد که گویا
رسم مشورت و تدبیر از میانه سرداران لشکر بر افتاده است اشاره
و گرنه چنان می بود آمدن لشکر بجنس از تسخیر قندهار با محاصره محلات است
تعین که بکشتن و وقوع این مقدمه مرا از روی گذاشتن قلعه و رفتن
با ایران است و علایق اهل و عیال و خویش و قوم و مکان و مال
مانع شده و نه روبه آمدن بهندوستان بغیر از محافظت قلعه و استحکام آلات
قلعه داری چاره دیگر ندارم اگر قصد شما این است که در پای یکقلعه مردم کم کشته شود و بتقدیر
و در پای قلعه متعدد دیگر جمعه واجب القتل هر که بسزای خود خواهد رسید خوش آمدید بدلایل
دست شما بر آید بجا آورید و هرچه مقدور ما خواهد بود بتقدیم خواهم رسانید اگر لیکن فتح قندهار
می آمدید میسر است از قلعه باز گذشته من فهم و مقصد شما [illegible] روز یکشنبه هم
رجب توپ [illegible] کشته شدند و هم چنین شش کس [illegible] مورچال جعفر [illegible] در این روز
[illegible] آب [illegible] مورچال راجه بهار سنگه بندیله بتمام شد و [illegible]
شد که رخنه [illegible] سمعان [illegible] برابر [illegible] از زبان [illegible] در کف [illegible]

بر فوج

و تفنگ شدن و جا محکم کردن این خان کاریست دشوار و هر کس که با رکار بر واقف است
میداند که اقدام بر این امریست محال و صلاح اندیشان انجمنی هرگز جای این قلعه بیاد داده الله
و آتش دستنبهای توپ و تفنگ را بهم میدانند اگر مقصد فنای لشکر خود است [illegible]
در دست مردم این لشکر هست اگر تسخیر باید است گرفته باید که برابر القتل ساخته
هزار مرتبه از آن بهتر است که هر روز کوفت و تنگ [illegible] گلوله توپ و جاهای افکنده [illegible] رسیده
توپها و اگذاشتن قلعه را خندق و افتادن دیوار صبر باید کرد و سنگهای خود را بدل
نباید ساخت که از دست شکسته کاری می آید و از دل شکسته نه درین روز عرض
داشت رستم خان مبنی بر رسیدن خود بپای قلعه بست و اراده بنیاد دادن قلعه
دار بحضور موفور السرور و عدم مصالح قلعه گیری و التماس امداد و سپاه داران و نقب
کن و توپ انداز [illegible] درجه قبول رسید روز دوشنبه ششم رجب توپها
که از جانب چهل زینه برج اول بسته بودند با هزار سپاه دار و نقب کن مصحوب
خواجه عبدالهادی ولد صفدر خان مرحوم بقلعه بست روانه گردانیدند در آخر
روز غیرت خان و بهار سنگه بندیله و راجه [illegible] را بحضور طلبیده
در باب یورش بر کوه چهل زینه صلاح پرسیدند غیرت خان بعرض
رسانید که این کوه بسیار قلب است از هیچ طرف راه در آمدن ندارد و محصوران

مردم کار آمدنی خود را بیرون تنگها کمانها ساخته اند و احتمال کلی آنست که اگر ایران کرده یورش شود مردم
بسیار تلف شوند جنگ دو طرف دارد و اگر احیاناً در آن آخر شکستی یابند بندهای عمده درگاه
چشم زخمی رسد صورت بر توقع آمدن کمک مطلب منفصل دارد و هم نتوانند بود که ضایع
شدن تلف شده اند باعث تغیر مزاج بندگان حضرت ظل الهی میگردد و هم بسبب
ملاحظه لشکریان و دیگر کمک یورش بر قلعه که مقصد نقصیست مطلب اعلی میشود و چه
بعد از آن بحضرت فرمودند که تو درین باب اندیشیده جواب ده که من تابع حکم صاحب
عالم و بهره ور فقیر نیستم هر چه مامور شوند و آنها صلاح دانند استادگی دارم چون
از راجه بهار سنگه و راجه رام چند … تحقیق می شود بعرض رسانند که صلاح
غیرت خان عین مصلحت است چرا که هر چند طرف گرفتن کوه جهل زینه غالب باشند
لهذا در گذشته شدن مردم بسیار در آن یورش کیفیت گرفتن این کوه چندان
ما حصلی که از همه مردم کار آمدنی خود را در آن ضایع باید کرد ندارد و این جواب ابهار خاطر به
خاطر که سر آن یورش مکنون آن بود که … آمده فرمودند که شما خیال میکنید که ما فتح
نا کرده بر خواهیم گشت هستیم تا فتح شود و اگر فتح نشود اول سر غیرت خان را از بدن
او جدا خواهیم کرد و بعد از آن دیگران را که در ترود … جانفشانی کوتاهی
کرده باشند بسیاست خواهیم رسانید اگر چه بظاهر … تکرار فرمودند لهذا

اما این

اما این گفت و گو تا آخر عالم بخشیده بعد ازین یورش نفرمودند و روز شنبه ششم صفر …
بعرض رسانیدند که من … از خندق رفته یک توپ انداز با دو تفنگچی به تفنگ زده برگشته
آمده ام و درین شب شیخ محمد کمال داروغه بیلداران مورچال قاسم خان ناخون گرفته در مورچال
برگشته و چهار بیلدار همراه خود برده در خواب رفته و به بیلداران تاکید کرده بود که تا من
در خواب باشم نقب کنی مرا بیدار نسازید بعد از خواب بیلداران … خواب در یافته
سر بیلداران … نقب … محصوران بر سر آنها رسیده سر شیخ
بریده بردند و از اتفاقات چند کس دیگر از قلعه گیان از میانه مورچال عمدة الملک …
خان و مورچال عمدة الملک قلیچ خان گذشته در میدانی که پس پشت این هر دو مورچال
واقعست کس … شده چهار … گرد و در گذشته سر … اسپ … پیش
بردند روز چهار شنبه بیست و ششم رجب درین روز عاقل که از بندهای عمده کار طلب لشکر محمد
عالی … بشرف کورنش مشرف گردید و … درمورچال …
می بود … بحضور آمده بود … حکم شد
که باز بهمان مورچال برود و اگر در رفتن آنجا … بمورچال غیرت خان …
محمود باشند … عاقل بعرض رسانید که من از … جنگ … تیغ نام برده ام …
جانفشانی … دارم … مورچال علیحده … عنایت … کار

گذاری من نیز برای استادهای محل بهشت آئین ظاهر کرده فرمودند که اگر شما بسیار کمان
سپاهیگری بکوه دارید کوه جبل زنبه حاضر است برید و اگر آن را مسخر کنید دور از راستی این
سخن عرض مردانگی بحرکت آمده پانزده دوازده کس از برادران و دوستان بجانب جبل زنبه روانه
گردیده و کمین طلب [illegible] مهمات در مطالب عظم نمودند و در پی تسخیر کوه دوست و با محمد عاقل در
خصوصیت میزد و مصاحب بهادری او بود همراهی او را از لوازم آداب دوستی شمرده
با او روانه گردید چون نوات قدسی القاب جهانبانی او را در نبرد مردانگی یگانه روزگار می
دانست از غایت بنده پروری جواب [illegible] فرستادند که او را بازگردانند و در آنجا که غیرت
سپاهیگری عنان اختیار را از کف اقتدار محمد عاقل ربوده بود سخن خوانده شد و
التفات ناکرده تسخیر غربت خود نمود و خواه نسبت آمده [illegible] جاه
جاه و جلال رسانید باز محمد صادق بخشی سرکار را متعاقب بجهت بازگردانیدن او مامور شد
او نیز این خیل مقصود برگشت در این مرتبه در تاریخ سلطنت سلطان سلیمان شکوه را
حکم شد که محمد حکیم بخشی خود را برساند که او را از این غربت بازآورد و در رفتن محمد حکیم
هم [illegible] منع [illegible] ظاهر داری او [illegible] کران آمده تفنگچیان سرکار
خاصه شاهی بادشاهی حکم کردند که با همراه او در وقت جلادت پیش رفته نگذارند و از سپاهیان
خود هر دو پیاده [illegible] دشمن [illegible] رسیدن [illegible] بجماعت محمد عاقل بمعرض حال [illegible]

و در آن سنگها [illegible] محمود آمده جمعی کثیر را از [illegible] با خود متفق ساخته بجانب
کوه جبل زنبه متوجه گردیدند و تا هنگام رسیدن دامن کوه محصوران از اراده آنها خبردار
شده راه بالا رفتن بر آنها بستند و از بسیاری گلوله‌های تفنگ پیش رفتن مشکل‌ها
بود [illegible] ماندگان [illegible] پیش رفتن در خود ندیده معاودت نمودند در این وقت جمعی از آنها
و جماعت بسیار زخمی شدند محمد عاقل با چند نفر از صاحبان خود و چند تن دیگر از [illegible]
در زیر سنگها پنهان بودند نه یارای پیش رفتن داشتند و نه طاقت برگشتن از این
بهادران یک افغان [illegible] صعوبت [illegible] چند قدمی بالا رفته بود در پناه سنگی
برآمده در آنجا بودند که پیادگان آنها را از رفقا جدا یافته چند کس از سر آنها فرستادند تفنگ‌ها
چون نظر بر آنها افتاده تیغ جلادت را از نیام برآورده حمله‌ور گردید با سنگ [illegible]
از دست او بر آید تفنگ کاری بازو رسیده [illegible] صعوبت از ملاحظه این حال
خواست که خود را بهم راهیان برساند هنوز دو قدم برنگشته بود که تفنگچیان
کار او را نیز ساخت و [illegible] بهادر رسیده سر آنها را بریده بالا بردند این
دو سر در برگشتن کوهیان و تنها ماندن پیش رفتن [illegible] گردانیده را به
در دست که بجهت [illegible] کس لقصد آن [illegible] کوه قدم [illegible] سر آنها رسیده
محمد عاقل از ملاحظه آنکه مبادا [illegible] بدست دشمنان افتد تفنگ را گرفته و همراهیان

بتوقف مأمور گردانیده خود را بدین سنگ رسانید و در این اثنا قاصدان بر سر سنگ [illegible]
رسیدند و گفتند که دلاوران الحال کار از اختیار شما در رفته است بغیر از رضا بقضا
در دهید چاره ندارید هر که از شما دست بالا خواهد کرد پاره پاره خواهد شد آنها نیز از استماع
این سخن حال نعشها نهاده دست از جنگ کوتاه نمودند و سر سلطان سرهای همه آنها را از تن جدا
کرده بردند و در شب گفت که این بی باکان سر از اطاعت پیچیده بودند لهٰذا طلب در سر سنگ علیحده
نشسته تماشائی این حال و استماع این مقال مینمود و گفت که یکی از ملازمان سرکار [illegible]
در بار [illegible] که اینجا نشسته صاحب عالم و عالمیان بسبب تنگی که از وقوع آمده دست
از روی [illegible] بنگاه کرده بالنصیحه گفتن [illegible] موجود گردانیده اند چون [illegible] بکوچ و دریده
با خود گفت که خوردن [illegible] کرده در بالنصیحه گفتن حکم از سر با [illegible] زندگانی مشکل این
تمارست   های [illegible] دو ستان که با بیگانگان در دوستان از آنجا
خود را از [illegible] بحضور پرنور رسید و حاجت که به پدر علم کرده بود که مجلس [illegible]
بندهای باهم این محمد عاقل [illegible] نوازش [illegible] قهر خدا است [illegible] دیده و بر
خلاف حکم [illegible] صاحب عالم [illegible] محمد عاقل بوقوع
شده بود که از صاحب عالم [illegible] در باره [illegible] گردند [illegible] و مبرا شد
شاه [illegible] از پس پرده غیب جلوه گر می شد [illegible] صاحب [illegible]

برین مقدمه غیبت این گفتگوی را علاوه بر تقصیرهای شده بستری که بابن موجود رسیده بقید [illegible]
افتاده و از جمله الامر بالتماس نوباوه بوستان دولت و اقبال سلطان سلیمان شکوه از بند
رهائی یافت و [illegible] اشنیای خود را با قرابای خود سپرده شهرت داد که خان دوران خود را
بتاراج داده دست خود چوکی بند و در پیش دولتخانه خاص و عام سکونت گزید از استماع این
مقدمات عفو سلطانی شامل حال او گشت و با تمام مطالبات چندین ساله شرف امتیاز
یافت و باز در سلک مقربان درگاه منتظم گردید صورت این واقعه چنانچه از ثقات شنیده
شده انیست اما آنکه محمد عاقل بر بنوار بهاکر عبارت از قصه خوانان هند باشند تعلیم داده بیت
و آنها را در سر بازار بنام میخوانند بر خلاف این معنی بیت بیان آن بر بمنوال بیت که در
[illegible] باهم لبیان خود در پناه سنگ در آمده ام در والفقار خان بحضور من آمده گفت
که محمد عاقل من مدتیست که صیت جلادت تو را فردی شنیده ام و دیده ام که [illegible]
نوجوان مردانه در میان جمعیتی بسیار از تو مردانه تر و لایق بوقوع آمده است
و کارهای [illegible] کرده حیفم می آید که در چنین جای صفت بیاد فنا روی ترا می باید که در
میدان [illegible] که زینها خالی کنی و صفها بر هم زنی [illegible] و تنهائی سرکشی
اصلا بحال تو الحال مضیت که دست از این همراهیان بداری و آنها را بیاد درسی بمن
بسپاری و [illegible] خود را بر دارد و بروی چون نصایح او همه بیدار انه و مشفقانه

بود از آنجا که نصیحت پیران نشنیدن مایه بار خوردن است و گوش سخنان بزرگان
ننهادن پیرایه ذلت و خواری ایشان خود را برداشتم و در رفتار ایشان گذاشتم و از آن
مهلکه بر آمدم همه حال سراپا خبرهای این واقعه بصحیح پیوسته رسیدند که تنها سوای گنها به
پانزده نفر و عده در خیمه ها از پنجاه منجاو نیست روز پنجشنبه نهم رجب دیوانخانه خاص
و عام از عبد الجلیل برادر زاده سلطان استفسار می شد که مدتی شد که از دور
سلطان خبری از اندرون قلعه نمیرسد که قلعه گیان در چه کارند و چه فکر میکنند و
خلاصی خود را چه می اندیشند او بعرض رسانید که چند کس اعتمادی و اعتباری را
که نزد او بودند بلشکر فرستاده است اخبار را اعلام نموده و درین ایام از آن مردم کسی
پیش او نمانده است تاکید و نگاهبانی محصوران نیز زیاده شده است هیچکس را
نمیگذارند که از قلعه بر آید ملک حسین که مخاطب بخطاب وقادار خانست بعرض
رسانید که صاحب عالم سلامت این جماعت از ته دل جانب قزلباش دارند
گاهی از روی بیجایه سازی خبر دروغی می آورند که هیچ لغتی از آن ظاهر نمیشود
از دور سلطان طعامهای خوب دلپذیر ذوالفقار خان را میخورد از پس صبر و لا
که بندهای درگاه بتعب و محنت گرفتارند عبد الجلیل سخنان دور از کار که هیچ
نسبت باحوال او ندارند بر زبان آورده وفادار خان تعجب جوابهای نادر لیه

او بنا زده جاهم پهلوان کماتی زیر بغل او رسانید و کار تخت چون در مجلس قدس
که حرم بارگاه عزت و محیط دایره دولت اند وفادار خان سخنان بی ادبی بوقوع آمد
حکم جهان مطاع بر رفقای او نیز نفاذ یافت و ایستادهای حضور باد و دو کس را
دستگیر کردند و همان وقت غل گران بر گردن و زنجیر بر پای آنها نهاده
به بندیخانه فرستادند و اموال او را ایرج خان بخشی تن سرکار خاصه شریفه وقایع
نگار دیوان بیوتات لشکر ظفر اثر حسب الحکم عالی بحیطه ضبط در آوردند و عمده الملک
رستم خان نیز حکم شد که اقوام او را که با خانه اند را لیه تعیینات قلعه بست اند
مقید نموده اموال آنها بضبط سرکار خاصه شریفه در آوردند روز جمعه دهم رجب اوایل
این روز جعفر برادر از مورچال خود بمجرای صاحب عالم میرفت چون نزدیک
بمورچال عمده الملک عنایت خان رسید گلوله از قلعه آمده بپای اسپ خورد و اسپ
بسر در آمد و او بر اسپ دیگر از رفقای خود سوار شده بسعادت کورنش مشرف گشت
صاحب عالم از استماع این واقعه سلامت ماندن جعفر را از عنایات یزدانی و یمن
اقبال سلطانی دانسته بمرحمت اسپ خاصه سرافراز گردانیدند از آنجا که خواجه
سرای بواسطه دیدن مورچال خان مذکور حسب الحکم عالی آمده بود از ملاحظه
شیبه بود رفته وقت خانه خود نشسته بود و نقل کیفیت گفته شدن اسپ جعفر و عنایت در دوران

صاحب عالم با ادب خاصه میگذرانید در تماشای که جوانب ... از رسیدن گلوله باب بود
تقریر می شود از زبان میرحسین منصبدار که سابقا از حضور عالی باهتمام مورچال ... متعلق
شهر زاده گردیده آن ... آنقدر را ... عمدة الملک ... خان بنابر تعریف مفهوم باز فرموده شد
که ز جهار رسیده ازین قسم کلمات گستاخانه ... در مجلس عالی گفته باشد این سخن میرحسین در وجه
آنچه ادب ... بالمسطور بعرض عالی رسانید و این کلمه را صاحب عالم بطریق ...
استفهام ... تصور فرموده حکم کردند که آن بی ادب را غل و زنجیر ... کرده
... تمام ... در زندان نگاه دارند تا هنگامی که موکب همایون در نظام ... بار ...
... بالا ... باشد ... گرفته ... باشند ... زبان ... باد
داده است ... زبان ... خانه زاد است ... و در همین روز ... حضور ...
گرفتار شده ... مکاتبات ظاهر گردید ... مرحال ... بسیند ...
سوار کرده در تمام ... نمودن ...
مورچالهای دیگر ... القاب ... سعادت ...
حضور حکم کردند که رفته در باب ... مورچال ...
... گفته ... مورچال ... قلعه ...
... مورچال ... قلعه ... خواهند شد ...

خواهند شود اگر من با تابینان خود راست ... هر کس تعلیم رسانم تا دولت خواه ...
باشم ... سیاست ... بعد ازان ... کردم ...
... میرزا عبد الله ... خان که بر جمیع مورچالها سبقت گرفته ...
شوند ... بفوت ... میدان ...
... توپ و تفنگ ... شده ...
صدمه گلوله توپ ... خاصه ... قلعه
... در ساخته ... جاسوسی ... رسانید ... ملکافات ...
بهادر ... از ... کرده اند ...
که ملکافات ... پاره پاره ...
با اهتمام ... ساخته ...
... در وقت ... خطا ...
... مورچال ... خان ...
... رغبت بود
... قلعه ... خواهند شد ... بهادر
غلام ... مورچال ... خان ... تقریر ... کرده

می باشند اراده دارند که درین دو سه روز بوقت فرصت بارادهٔ بندگی درگاه خلایق
پناه کوه وقار که فرود آیند خبر گمان ادراک حضور انور سپرده اگر آن العرض رسانید
چون او مجهول الاوضاع بوده و بحقیقت اعتقادی را ثابت ایست ده روپیه باو انعام مرحمت
شده و از روی استمالت بنام صدق قول او بعنایات و خلعت موعود گردانیدند روز
چهارشنبه پانزدهم حسب السیاق کلام گذشته بوضوح پیوست که چون کمی
جمعیت قلعه بست بسبب قلعه گیران بمسامع جاه و جلال رسیده بود و عمدة الملک
رستم خان انقضای دیده و دو نسبت ارزانی داشته رخصت فرموده بودند او بیان
قاهره بجای انتقال رسیده بجا مرده اشتغال نموده بود چون مدت بیست روز محاصره داشت
آوازه فتح قلعه تیرنداران شهرت داده در آنجا از زکوت نشاند و عالی پاره ز قلعه
دور کرده اند قلعه گیران از استماع این خبر دل از کار دوست از کار رفت لشکر
سبل و قبال و خان و مال افتاده و بعد از امان طلب که بپناه بدرگاه جهان
پناه آوردن علاج ندیدند گروه آن مقهوران عهد یقلی سلطان که برجی
بوده و کار را بالفتح و رفتن تمام نموده از ستاره خان خود زیاده پیوست که
مبادا درین آوازه عرض و تمام سرسپرده با مال بسیار محصور کرده و نان مرد قرار زده توشه
و قوم و توابع و لواحق بود باشد روند بنا بر آن کس بخدمت عمدة الملک رستم خان فرستاد

بنا

جنگ کرده از میان قندهار هم مرتبه فیروزی نصیب او بود و در دفعه اول تیر کوملک قزلباش
از غایت بابداری قرار ادبقرار رفته بود و نفر فرستاده پیغام داد که اگر مضور سلطان عطا بخش فوج فرستد
بدرگاه و دمان طلبیان تمام امان یافته در ظل عاطفت بادشاهزاده و الاگهر بلند اقبال کسر
حصاین امنیت ابدیت درآیند این قلعه را بقلعه بانان درگاه والا سپارم و دست از قلعه دارم
بدارم رستم خان ابیعی الفوزی عظیم دانسته هرگونه عهد و قول که سرمایه تسلی خاطر آن و اهل قلعه
و باعث آرام آن از بیچ رسیده باو دیانت فرستاده عهد یقلی سلطان در میان آورده او را
با امان موکد گردانید عهد از مراجعت او بقلعه و انتها شهود موثق موکد بایمان مغلظ
عهد یقلی سلطان در دروازهای قلعه بروی بیگانگان دولت ابد پیوند واولیای دولت را
بروی بیرون کار خود گشوده بیرون آمد و قلعه را بخان فیروز جنگ حواله نمود و رستم خان
تا رسیدن قلعه داران دیگر از حضور مشفق خود را در قلعه داران خان راتعلیم داده این نسبت نمود
رسید فیروز که رکن رکین دولت او بلکه رکن دولت او بود و با فتح نامه بحضور رحمت قرین رسیدن
رسید فیروز علیحضرت بین روز برآمده بشرف عتبه بوسی مشرف گشت و بنوازشهای
بادشاهانه ممتاز گردید و حسب الحکم عالی منتخب شاه دیانتها و سور جمال او نواخته صدای
کوس شادی گوش جهانیان رسید و نعره اژدها مجاز نقاره گرده ببقیه و الانصاف امان طلبان دیگر که
که انتها بسعادت بساط بوس مسعود شدند کشت از مقیقت احوال انها بحصوص اطلاع

سامی کند

حاصل خواهد شد صورت نگارش خواهد یافت روز شنبه بیست و نهم رجب خبر رسید که
سید محمد تقی سلطان که از قبل او بحکومت [illegible] قیام می نمود و قزلباشان که همراه
او بودند بعد از استماع خبر آمدن طلب سید محمد تقی سلطان بیرون او را باران باعث
افزایش اعتبار و اعتماد خود دانسته خواه و ناخواه او را همراه داشته روانه قزوین شدند از
وقایع این روز آنست که جعفر از موره‌جال خود رقعه‌ای به میرزا ذوالفقار خان آورده از نظر
مبارک گذرانید باین مضمون که پادشاهزاده کشورگشا [illegible] قلعه دار فرموده اند
[illegible] می بایست که سر انجام گرفتن قلعه را به [illegible] منسوب [illegible] توپهای کلان و نقبها از جانب
سپاهیان [illegible] سعادت خود می آورند کاری از پیش نمی رفت توپ
کلان اگرچه شنیده شده است که همراه آورده اند اما کو [illegible] نیست و از نقاب
صاحب وقوف خود اثری ظاهر نمی شود و در سپاهیان غیر از محمد جعفر [illegible]
بوقوع نمی آید [illegible] آرام [illegible]
شب و روز آنچه لازمه جانسپاری [illegible] بوقوع می آید قطع نظر
از مصالح دیگر اگر [illegible] کس دیگر می بودند [illegible] بکار می بردند
کار بر ما مشکل می شد [illegible] آلات [illegible] مصلحت
گرفتیم [illegible] کاری از پیش [illegible] قلعه [illegible] خواهیم

برآید
باشد [illegible] رخصت خود و در [illegible] بجانب [illegible] مناسب
[illegible] بوده چون [illegible] رسیده [illegible] بیست و نهم رجب [illegible]
از شب گذشته [illegible] موره‌جال جعفر از موره‌جال [illegible] بوده
[illegible] کرده [illegible] سلطانی [illegible]
[illegible] سپاهیان [illegible] محصوران از قلعه برآمده [illegible]
[illegible] در میدان [illegible] بودند [illegible] رسیده [illegible] قلعه
[illegible] توپ و تفنگ [illegible] بجا گذاشته [illegible]
[illegible] سپاهی [illegible] زیاده بوده [illegible]
[illegible] از سادات [illegible] افغان و از دیگران
[illegible] موره‌جال عمدة الملک قلیچ خان و میرزا [illegible]
[illegible] موره‌جال [illegible] موره‌جال [illegible]
[illegible] توپ و تفنگ [illegible] موره‌جال [illegible]
[illegible] شنبه [illegible] رجب [illegible] ذوالفقار خان
[illegible] موره‌جال [illegible] رخصت [illegible]
توپهای [illegible] قلعه را تسلیم می نمایم [illegible] خان [illegible] تحقیق نماید که

که این هنگام بکام موره‌جال آمده بود و حسب الحکم جهان‌مطاع اول موره‌جال عمدة الملک قلیچ خان
انار الله برهانه تمام نموده و از آن هنگام نقب گشته بهمچنین در موره‌جال جعفر و میرزا عبد الله [illegible]
تیز رو رسانیده فوج از هر جنب رسیده بکام که گشته معلوم میشود که راجه را چوب [illegible] از
آمدن از صوبه کابل موره‌جال چهل زینه تعیین گردید و این چهل زینه پارچه کوهیست از
سنگ خارا که در راههای [illegible] طرف شمال واقع شده و حضرت فردوس مکانی
نزدیک بقلعه [illegible] این صفه از سنگ تراشیده و چهل زینه بواسطه برآمدن بالای صفه ترتیب
داده در میانه چهل زینه و کوه تلکه مغاک [illegible] درست عمدة الملک قلیچ خان در ایام صوبه
داری خود بر کوه تلکه تیر برج برپا کرده بدست از آن جهت [illegible] آن کوه در رعایت
استحکام که خیال [illegible] دست تصرف از کنگره آن کوه دست در حبله [illegible]
بر آمدن آن نمی توان گشت تفنگ [illegible] سنگ میخورد [illegible] دست آن [illegible]
دارد حبیبک بنیاد آن برج را دیده اند نقل میکنند که اصل آن سنگ [illegible] برج
مانند [illegible] که بر فراز آن چهل [illegible] میتوانند گذرانید و در [illegible] بواسطه
تفنگ اندازان کنگره و سنگ [illegible] حبیبک در آنجا باشند [illegible] آورده اند
این برج و کوه چهل زینه مقابل کوب [illegible] راجه را چوب [illegible] آن موره‌
جال آمده مردم او بر کوه چهل زینه قرار گرفته شد و بعد از [illegible] هفت روز از

ابر نقبها

نقبها از چوب در هم راست [illegible] و از آن مغاک گذشته پاره راه بکوه تلکه بالا رفتند
و همچنین در بنا همان نقبها هر شب چند قدمی فرا زمی نهادند تا آنکه در این روز
بیک نیزه راه برج رسیده و شب برج نشینان را غافل کرده کس بپای برج فرستادند
که پاره نقب در زیر برج زدند هر کدام بواسطه بود و خود جای بهم رسانیدند و تمام روز
آهسته آهسته آن را کنده زمک زمک خاکی بیرون می‌ریختند بدستور یکه کسی از آن
آگاه نمی شد و تمام آن روز با نقب گذرانیدند چون شب شد فوجیان راجه را چوب
بر کوه چهل زینه تفنگ اندازی میکردند از برج نشینان کسی دلیر یکبار برج آمده
بزیر نگاه نمی توانست کرد و استحکام برج نیز آنها را غافل داشت روز دو شنبه
بستم رجب اخبار روز گذشته بعرض عالی متعالی رسید راجه راجروپ را
طلبیده استفسار حقیقت انجفدر از و فرمودند و او احوال را چنانچه گذشته
بعرض رسانیده گفت که تا جائیکه خاک بود مردم انجفدر زیر آن برج را
خالی کرده بسنگ رسانیده اند الحال بدون سنگ تراش کار از پیش نمیرود
بنابران چهار سنگ تراش با سیتی ازفاس فرنگی که در علم نقب مهارت
تمام داشت و در موره‌جال عمدة الملک مهابتخان می بود باو فرمودند که همراه خود
برده کار بفرمایند و چهار نیزه جنگلک و دار بادو مرمت کردند که اگر برج نشینان
پارچه بنفط آلوده کرده آتش داده بر نقب زنان بیفکنند تا بان
شرارها از خود دفع کنند و ده شال کشمیری و هزار روپیه و ده من آرد

کندم کرد را روزنامه از جان مردم بود به نقابان انعام عنایت فرمودند نقابات
والتفاتی که درین روز براجه راجروپ بوقوع آمده از صد نفر را فزونست بالفعل
باضافه منصب پانصدی بانصد سوار انعام و خلعت و اسپ و فیل که شکوه افزا
اعتبار می بخشیدند و بعنایت قلعه مو که محکم است در کمال متانت و از محال
زمینداری اوست که بعد از بغی جگت سنگه پدر راجه راجروپ بتصرف اولیاء
دولت قاهره در آمده الحال بنده‌های بادشاهی بحراست آن قیام می نمایند او را
موعود میکردانیدند فی الواقع این عنایات از جمیع عنایات نسبت بحال او
افزون بود چرا که جانها میکنند و محنتی که میکشند همه بواسطه بدست آوردن آن
قلعه است و او از غایت دوراندیشی انچنین سودای نقد را به نسیه انداخته
بران قرار داد که در روز دیگر آن برج را مفتوح کردانند بان عنایت سرشار سرافراز
کردد و نام بوده را بر داشته بجای خود معاودت نمود شب کلام رسبی از
فاس فرنگی سنگ تراشان را بپای برج فرستاد که بکار خود مشغول شوند
سبئی از فاسس خود بعد از ملاحظه آن جواب داد که اینجا آنقدر
نیست که مراد ازان هنری بکار باید برد و کاری که در اینجا خواهم
کسان شما نیز می توانند کرد و سنگ تراشان بشرط فرصت در ماه
شروع بکار میکردند عذر ایشان اینکه آن سنگ خار است و زیاده
کرا زین را شنیدن آن متعذر است چون عذر آن یک معقول و وعده ایشان دور بود

راجه

راجه راجروپ همه رخصت نموده بمردم خود تاکید کرد که هرچه از دست آنها آید
دران بکوشند درین روز در مورچال آب دزد یک گلوله توپ که در روبروی
آنمورچال بود سر بخشت کسی را که قطار بقطار بکار میکردند از بدن برداشته برد
روز سه شنبه بیست و یکم از مورچال اربعه که عبارتست از مورچال عمدة الملک
قلیچ خان و جعفر و میرزا عبدالله و قاسم خان که در برابر پهلوی یکدیگر واقع شده
چون مورچال میرزا عبدالله چند قدمی پیشتر رفته بود و پیش از دمدمه کوچه سلامت
سرنشیبه روانه نموده بودند توپ انداز برج که محاذی آنمورچالست ازان آگاهی
یافته توپی بران کوچه سلامت انداخت که کوچه را و بران و هیچ بیلدار را که
دران کار میکردند برخاک فنا انداخت و مردم راجه راجروپ درین روز
پنهانی کاو کاوی میکردند و کسی از حال آنها اطلاع نیافت و گنبد کلان در
میان مورچال خیرخان و دروازه بابا ولی بود مردم آنمورچال نظر
بران داشتند که بعد از رسیدن مورچالیان گنبد جمع کثیر را پناه هم
خواهد رسید شب قلعگیان برون آمده آن گنبد را از پا درآوردند
روز چهارشنبه بیست و دوم چون کاو کاو راجه راجروپ و دیگر
آن برج از حد گذشت و توده خاک بحدی رسیده که از کوه شروع به
ریختن نمود و گرد ازان برمیخواست نگاهبانان برج پی بآن برده در
تدارک آن کار شدند و آن برج بطالع آن نقب کنان برج حفر کرده بود

برج نشینان با نثارهای نحس که عبارت از تفنکچیان لعین دلیسار برج باشند وال
کرده مردم برج برکنار آن جمع آمده قنبرها که باصطلاح ترکان حقها باشند بزنجیرها بسته و
لسنه‌های نفط آلوده را بران آویخته و آتش داده از برج محاذی سوراخهای نقب
که از تودهای خاک بیرون آن معلوم کرده بودند فرو کذاشتند و تفنکچیان چپ
راست شروع به تفنک اندازی کردند این بیچارها از بیم جان بسوراخهای نقب
درآمدند و آتش و قنبره در نقب را فرو کرفت چون نقبها بواسطه سنک جای
که نداشت و همه بطول واقع شده بود نه از آتش ایمن ماندند و نه از قنبره
زدن ازان سوخته شد و یک کس جان بنک بیرون آورد هندوانی که خویش
و قوم آنها درینجا کشته شده اند و چوب که در شربه در قندها وجود نفا دارد
بهم رسیده آنها را بسر کین سوخته بودند برشبرک حسد ها بردند و دوا کردند که هر
کس درینجا بمیرد که مصالح سوختن او را جل با خود همراه بیاورد روز پنجشنبه
بیست و سیوم از روز که عمده الملک مهابت خان بمورچال تشریف
آورده اند فیض کورنش را دریافته بودند درین روز از ادراک
آن سعادت مستفیض کشتند محمد علی بیر توزک که در رکاب ایشان
رفته بود از نوادیری که در باب فتح قلعه مذکور در محفل قدس بود
نقل میکرد اینست که بزبان الهام بیان میفرمودند که در مورچال
جعفر و مدمه در نهایت استحکام و ارتفاع که برهمه دیوار شیرحاجی

دیوار قلعه مشرف باشد خواهم ساخت و ما خود بدولت و سعادت
رفته در انجام خواهم رفت و اول بندهای خود را و بعد ازان بندهای بادشاهی را
که حق نعم حضرت ظل الهی زیاده بر انچه تصور توان نمود بر ذمه آنها ثابت و لازم است
امروز در سایه عنایت بندکان حضرت کامرانیها و کامیابیها کرده اند و میکنند و خواهند
کرد بیورش مامور خواهم کردانید و مخصوصان و خدمتکاران خود را از دنبال انها
تعین خواهم فرمود که از هر که درین معامله کوتاهی ملاحظه نمایند در قفای او بالمحضور
هدست شوند درین اثنا شاه قلی نام شخصی از بندهای سرکار عالی مقام ایشان که
مشهور است بشاه منجی دمنصب هفصدی سرافراز است دیده و در زیر
سراپرده ایستاده شده گفت که صاحب عالم سلامت هرگاه بجای قلعه
رسیدیم و در اندرون قلعه مائیم با ایشان یعنی قلعگیان و از ان جا باز نزدیک
خرکاهی که دران حریم فردوس نظیر بر پا کرده بودند رفته گفت قبله عالم هرگاه ما
بپایان برج رفتیم بالای برج مائیم با محصوران اگرچه صاحب دین و دنیا تصدیق
سخنان بیمغز بیهوده نفرمودند و از لاو نعم هیچ نگفتند اما جمعی از خوش آمد
کویان جواب دادند که شاه جیو آنها چه سک باشند بندهای سرکار عالی
در همین روز بحاضران میفرمودند که انچه ما در مکاشفه دیده بودیم که بعد از
هفت روز فتح خواهیم کرد و آنرا اگرچه در لاهور و چه در راه اظهار
نموده بودیم کویا فتح لب بود که در مدت هفت روز نصیب عمده الملک رستم خان

چون ما نظر بر قندهار داشتیم آن مکان نظر را بر فتح قندهار قیاس میکردیم بکاران لشکر فیروزی
اثر که ارباب انتقال اند حمل برین کردند که امسال نیز فتح قندهار در تعویق خواهد
افتاد چرا که هرگاه آن فتحی که صاحب عالم در عالم شهود ملاحظه فرموده اند فتح
قلعه بست باشد یقین است که ترک محاصره کرده بهندوستان مراجعت خواهند
فرمود و درین باب داستانها ساخته بیکدیگر باز میگفتند که جهت رفتن بهندوستان
شادیها میکردند و هرزه درایان بی ملاحظه که درین مقدمه منزلی نجمی میزدند که منجمی
بعینه چون حکمی ست که منجمان در عهد سلطان سنجر کرده بودند که فلان شب
بادهای سخت خواهد وزید و باران بسیار خواهد شد بمرتبه که بالای فلان منار
کشتی خواهد گشت قضا را در ان شب موعود از باد اثری نبود و باران که شد
آنقدر بر نداشت که زمین تر شود و بعد از ملاحظه بر آن مناره دیدند که اندک
آبی جمع شده است و پوست پسته بر بالای آن میگردد و درین روز دلیرخان برادر
بهادرخان مرحوم را که منصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرافراز بود
پانصدی ذات پانصد سوار اضافه مرحمت فرموده قاسم را بعنایت خلعت
مزین گردانیده بقلعه داری بست رخصت کردند و دلاورخان بیرخان را مقرر
نیز همراه او تعین فرمودند روز جمعه بیست و چهارم رجب عمدة الملک رستم خان
امان یافتهای قلعه بست را که هفتاد کس بودند مصحوب قلعه دارخان و جمعی
دیگر از منصب داران بحضور پرنور فرستاده بود درین روز بساطبوس سرافرازی

بافته

یافته و قبل از ملازمت آنها جمیع بندهای درگاه حسب الامر عالی متعالی در دولتخانه
خاص و عام آخر روز حاضر شده بودند محمد یقلی سلطان سپاه منصور رستم سفیدبیان
بمنصب هزار و پانصدی ذات پانصد سوار و انعام خلعت خاص و کمر خنجر و
شمشیر مرصع و اسپ و ده هزار روپیه نقد امتیاز داشت و شش کس دیگر از
همراهان او نیز بخلعت مناسب احوال خود ممتاز گردیدند روز شنبه سلخ
رجب دولت بیگ تا هزاره از زمینداران نواحی قندهار رسید که از نوکران
ذوالفقارخان که در ابتدای محاصره خود را بقلعه نتوانستند رسانید و در میانه
هزارجات مانده بودند گرفته بحضور موفور السرور آورده نوازش بسیار یافت
و آنها مقید گردیدند و همراهیان محمد یقلی سلطان قلعه دار بست را که قاسم
بنده که اینان بخلع فاخره آراستگی یافته بود همراه قلعه دارخان بمورچال جعفر که از نزدیک
بخندق رسیده بود فرستادند که حضور از اهم فتح قلعه بست بتعین معلوم شود و
هم لطف و احسان که در باره اینجماعت بوقوع آمده مشاهده نمایند و اگر فرصت
گفتگو شود بستیان آنها را براه دولتخواهی ارشاد کنند چون
بآن مورچال رسیدند یکی از آنها را از مورچال بر آورده پیش فرستادند
و او بکنار خندق رفته آواز داد که محمد یقلی سلطان قلعه دار بست باینجا
آمده میخواهد که سخنی چند بسمع شما رساند اگر از شما تا ادای آن سخنان
ایمن باشد یکی از قلعگیان جواب داد که چه مضایقه است بیاید و بگوید و

برود و بعد از آن محمد تغلق سلطان با رفقای خود پیش رفته گفت ای یاران
شاه جهان پادشاه غازی پادشاهیست عظیم الشان و لشکری دارد از
حد قیاس افزون همه شجاع و دلیر و مردانه این قلعه در پیش خیل او چون
بنیاد کهنه ایست در رهگذر سیل شد شما تا کی این سیل بنیاد کن را بخس
خواهید بست مروت این پادشاه ملکستان اقلیم گیر چون عفو
الهی صد جهان خطا را بیک تضرع می بخشد و همتش حاصل هزار بحر و کان
را در مقابل یک خدمت شایسته میدهد هنوز که اختیار این کار بدست شما
ست صلاح کار خود از دست ندهید و بر جان خود بخشایید و مروت
او را شفیع خود سازید و از بخشش او بهره ور گردید بمرتبه عالیه داران
خانزاده بپیند که از کجا بکجا رسیده ست هر کدام از شما به بخششهای بی
منتها و منصبهای والا امتیاز خواهند یافت قلعه را پیشکش کنید و
شرف ملازمت را دریابید چون سخن باینجا رسانید محصوران جواب
دادند که باغیان او جای شیخ صفی هنوز همچو شما دل را نباخته ایم که بی
آب مرزه از پا برآریم محاصره کنندگان چه کرده اند که ما با دست و پا شده قلعه را
بسپاریم قلعه قندهار سه قلعه ست و هشتش دیوار محکم و یک خندق محیط گشت
کم زیاده از محیط ست و هنوز مورچالها بکنار آن خندق نرسیده بعد از آنکه مورچالها
بخندق رسد و خندق را انباشته شیر حاجی را بگیرید و دیوار شهر بند را شکسته یک قلعه

بلکه دو قلعه را بتصرف خود درآورده و ما را بارک درآرند و دران جا معامله بر ما تنگ
شود و کار بآن رسد که دستگیر شویم خیال محال حرام نمکی و حرام خوری پیرامون خاطر
راه نخواهیم داد باروت بسیار داریم خانها را از آن پر کرده و خود بالای آن
برآمده آتش در آتش داده اگر پیش آقای خود راه نیابیم باسمان خواهیم رفت
بوسه به پیغام راست نمی آید و با حسانی که شما مشغول کرده اند از جا در نمی آییم
و حق کسی را که آبا و اجداد ما بدولت او و آبای کرام او کارها کرده ایم باطل
نمیکنیم حق ناشناسان هیچ جا عزت و اعتبار نمی یابند و اگر یابند زیاده از
چند روزی نخواهد بود آنچه الحال بشما داده اند دانه ایست که در راه ما افشانده
اند اما مرغ زیرک باین دانه در دام نمی افتد فردا است که این جامهای
زربفت از کسوت تبت خبث شما چرکین شده و نقد یکه یافته اید
بخرج رفته بنان شب محتاج گشته اید و از نظر اعتبار افتاده با خاک برابر شده
اید مثل شما مثل آن جهود یست که او را مسلمان کرده جامه سرخی پوشانیده
گرد شهر میگردانیدند جهود دیگر باو رسیده گفت ای برادر جامه سرخ در دو روز
چرکین خواهد شد و مسلمانی در گردنت خواهد ماند این جواب داده خاموش
شد و محمد تغلق سلطان میخواست که باز راه مکالمه وا کرده کلمات دلربا
بسمع ایشان برساند گفتند الحال که میخورد بر سر این حرام نمکان از گلوله توپ
بسیار بجانب آنها روان کردند و کس زخمی شد ناچار بمورچال معاودت

نمودند حکایت ماندن رلب بیم گفته راجه رام سنگه با جمعیت خود از بنارس
آمده باشرف عتبه بوسی سرافراز گردید و بعنایت خلعت امتیاز یافت روز یکشنبه بیست و
ششم رجب راجه مان کوالیری بوسیله ایستادهای محفل قدس بعرض رسانید که
اگر مورچال برج چهل زینه به بنده حواله شود در اندک مدت مفتوح گردانم بنابران
راجه راجوت را بحضور طلب فرموده متعهد مان کوالیری با او اظهار نمودند و فرمودند
که اگر تو مصدر کاری می توانی شد چه بهتر ازین فی مابین راجه راجوت و مان کوالیری
بسبب قرب جوار که در عالم زمینداری همیشه به هر گونه دشمنی ست هم چشمی و عناد
بود با همعنی باشد در عرض ده و چهار روز وعده کرد که برج را مسخر گرداند و باز در هنگام
فرصت کسان خود را بجای برج خراب شده که نصف آن از بیشتر ازین چنانچه بیان
ایمای رفته ست خالی کرده بودند فرستاده و آنها باز شروع در کندن کرده جای
شغال آن را تا جای که بکل برآورده بودند از باد برآوردند بعد از انهدام دیوار
برج نشینان آگاهی یافته و نقب کنان را با فگندن قمپره و نفط از بالای برج دور
کرده در ساعت آن را بجلدی و جوالهای پر از گل کرده باز از سر نو بنا و تازه بواسطه بودن
خود ترتیب دادند چنین ازین سمت تحریر یافت که از فرنگی های توپ انداز یکی از
روی بی پیمان رو گردان گردیده بقلعه در آمده بود درین روز کتابتی بخط فرنگی
به فرنگیان لشکر ظفر اثر با مضمون نوشته که ذوالفقار خان حسب حکم بعد از آمدن من بقلعه
زیاده بر آنچه توقع بود مروت و احسان و انعام و بخشش بوقوع می آرد که بسبب اکرام شما

تمام عمر خود را بهندوستان بخدمات شایسته صرف کنید عنقریب آن رعایت مفید
از راه دوستی و یگانگی و محبت و الفت در حق شما را آگاه می سازم که بخاطر جمع خود را
باینجا برسانید که بهرها خواهید یافت و بیش از من رعایت خواهید دید چرا که
من بمطلب آمده ام و شما را بجز احسن بسیار می طلبند و برسر تیری بسته بود رجال
میرزا عبد الله انداخت و او آن نوشته را بجنس بحضور پر نور فرستاد و زبانیان
بخواندن آن مامور گردید و بعد از مطالعه مضمون آن را بعرض رسانیده
حکم شد که جواب بنویسید که او و ما بنده از بندهای این درگاه والا مراتب
زیاده بر ذوالفقار خان یافت دارد او که باشد و مروت و احسان او چه خواهد
بود آدمی که دخل او کم ست نهال ها بر ست از آن چه میتوان میوه چید تو
خود از بخت برگشتگی تشنه لب از دریا بسراب رفته ما را نیز از سر چشمه بسراب
میطلبی باز گشت باین درگاه پشیمانی ندارد و خطا بخطا میخورند جرم را بعمل
می پوشند باز آی باز آی هر آنچه هستی باز آ روز دوشنبه بیست و هفتم رجب سعادت خان
که بواسطه آوردن توپخانه جنسی در کابل مانده بود درین روز با هزار و هفتصد نفر سوار
مصالح توپخانه همراه آورده عز بساط بوسی را دریافت و بطرف باغ بهادر خان فرود آمده
دروازه که بر بالای کوه فیتول بطرف کوه جولاهه واقع ست مقرر گردید و رام سنگه را خلعت
مرحمت فرموده برست رخصت گردانیدند و راجه سبیر را که تعینات آنجا بودند حکم شد
که همراه او باشند راجه بهار سنگه معروض نمودند که شاه صفی در یورش ایروان مقدم

کس را کشتن داده ایرا از گرفت ما اگر سی هزار کس را کشتن بدهیم و قلعه را زرافتوح
کردانیم چه دور است بهار سنگه معروض داشت که پاره در تلف نمودن بنده‌های خود
صرفه بکار باید برد که از این راه که صاحب عالم دیده اند تنها نمیتوان معاودت نمود آرا
دیا سنگه و سید محمود و جمعیت بندیله حکم شد که در روز یورش بر برج چهل زینه معاودت
راجه راجروپ نمایند و محمد صالح مشرف توپخانه مامور گردید که در آن روز صد بان
انداز با هر قدر بان که در کار باشد با دویست برق انداز در آنجا حاضر باشد
و پیش رفته‌ها را تاکید نماید که در پیش رفتن هر گز اهمال کنند او را لسبب سانحه
روز سه‌شنبه بیست و هشتم رجب توپها که قبل از این به بیت فرستاده بودند گرفته
آمد و چون رفتن آن توپ بسبب امان طلبیدن تگستیان شده بود توپبانان
طلب نام آنرا گذاشته و باز آنرا بر برج چهل زینه از طرف راجه راجروپ
بستند و گلوله‌های متواتر بران برج زدند و از جانب نجرتخان خود در خدمت همیشه
توپ را بجانب او بگشادند و اما واشدن توپهای دو طرف و نقب زدن
و انداختن مردم راجه راجروپ دیوار برج بلا پای استقامت برج نشینان
را که از سی کس زیاده و بیست کس نبودند مطلقا از جای نمی برد و تنظیم هر غباری
که بصدمه توپ از آن برج برمیخواست در ساعت دود تفنگها و زنبورکها
که در آنجا بود قامت راست مینمود و هر بانگ [illegible] صدای چندین تفنگ
استقبال می آمد طالب بیگ سفرچی نواب عمدة الملک مهابتخان و احمد خان

قدیمی ایشان بکجا نشسته بودند گلوله زنبورک بر ران طالب بیگ خورده زخم منکری
باو رسید اگر چه باستخوان آسیبی نرسید اما از گوشت و رگ و پی اثری نماند در زمان
تمیز او که از ضرب گلوله آن زنبورک شکسته بود بپای احمد خان رسید چند جا زخم
و جراحان بمعالجه هر کدام تعین شدند گلوله توپ از مورچال نجرتخان براجپوت رسید
از بغل پایان و از کمر بالا بدر برد چنانچه از آن اثری ظاهر نشد بوقت شام یکی از
مورچال میرزا عبد الله بقر بوده او باواز بلند بقلعگیان گفت که هیچکس از شما هست
که یک دو کلمه نصیحت آموز گوش کند و جواب معقول دهد هر چند این گفتگو اگر کرد
جوابی نشنید دوم در گشید روز چهارشنبه بیست و نهم رجب یکپاس از شب گذشته
در جانب مورچال میرزا عبد الله یکی از محصوران فریاد کرد گفت شام گذشته
یکی از عزیزان این مورچال میخواست که با ما گفتگو بکند هر چه میخواهد بگوید و جواب
آنرا بشنود ندا کننده که شب گذشته پیش رفته گفت چرا سردار خود را نصیحت نمیکند
هنوز که اختیار کار با اوست بکار خود نمی پردازد و بر خود و متابعان خود رحم نمیکند
و طلب امان را باعث آزادی خود ساخته از قلعه بیرون نمی آید مورچالها
بکنار خندق رسیده است امروز و فرداست که بهادران جنگ جو از
خندق گذشته گرد این چهار دیوار که مایه استظهار شماست بآسمان رسانیده اند
و یورش نموده قلعه را مسخر [illegible] اند و راه امان بر شما مسدود گشته است و همه
تیغ بیدریغ گردیده اید و خسر الدنیا و الآخرة شده اید از عواقب امور خود اندیشیده علاج

واقعه پیش از وقوع بکشید و امان یافتهای قلعه لیست را محک تجربه خود نماید ببیند که
از امان طلبیدن بچه نوازشها و انعامها و عطا بیهما رسیده اند و اگر درین مطلب
را بر روی روزکار خود می بستند بغضب بادشاهی که نمونه قهر الهی است گرفتار می
آمدند چون آزادوای این نصایح فارغ شد مخاطب بجواب زبان بگشاد و گفت
سردار ما غلام شماست تا امروز از غلام حرام نمکی بوقوع نیامده است و شما که از راه دور
دراز هندوستان آمده اید بواسطه تماشای آتش بازیها از قسم بان و توپ
هوای همراه آورده تماشای آنرا یا نموده اید بواسطه قدوم شریف شما سردار ما
نیز زرها خرج کرده است و اقسام آتش بازیها ساخته است و شما هم نزدیک
آمده اید چند قدمی پیش در میانه فاصله نمانده است خود را بجای دیوار برسانید
و تماشای آن هنگامه گری او را که در سرانجام آن کشیده است ببینید که منفعت
او ضایع نشود و زر که صرف آن نموده است برباد نرود و تماشای بازیها
تماشا کردن و از خود بشما نمودن هم رو ضیافت بعد از وقوع این مقدمه بموجب
تقاضای وقت آنچه در مصلحت او خواهد کنجید بعمل خواهد آورد موره‌چال
میرزا عبدالله از موره‌چال جعفر چندگز پس بود میرزای مذکور بجعفر پیغام
داد که اگر شما دو سه روز در پیش بردن موره‌چال توقف کنید که موره‌چال
ما هم بموره‌چال شما برسد بهتر است چرا که اگر این هردو موره‌چال یکی است هر دو
برابر هم باشند بصلاح اقرب می نماید جعفر سخن ایشان را قبول نموده

تا رسیدن

تا رسیدن موره‌چال میرزا عبدالله معطل نمود روز پنجشنبه سلخ رجب امروز
رسیده یورش راجه راجروپ بود بر برج چهل زینه اما چون درین روز سامان
یورش چنانچه باید دست بهم نداده بود حسب الحکم عالی متعالی یورش را موقوف
نمودند نصف وقت شتر بار تخته با و مرحمت شد که از آن تختها پناه بسازد که
دلیران در هنگام کار از زبان سپر بدست گرفته توانند و بدو در پناه آنها
خود را بپای برج توانند رسانید وعده آن کار بروز دوشنبه هفته دیگر افتاد ملا
محمد صالح که از یاران اهل تمیز خوب است نقل میکرد که من درین روز بواسطه دیدن یکی
از آشنایان بموره‌چال میرزا عبدالله رفته بودم و در آخر روز در خدمت میرزای مذکور
نشسته بودم که جمعی از افغانان که نوبت قراولی ایشان بود که از دمدمه بر دامن
بنشینند و از بیلداران خبردار باشند آمده در پیش میرزا عبدالله نشستند و گفتند
میرزا جیو چوکی نویس شما ما را پیش میفرستد چه میفرمایند برویم یا نرویم میرزای مذکور
جواب داد که این کار نوبتی دارد و هر کس را بنوبت خود سلاح باید رفت و تنها
بقضا و رضا داده نشانه توپ و تفنگ باید شد و پیش روی غنیم نگاه باید داشت
گفتند میرزا جیو این کار بر جمعی آسان است که روی گریز هم داشته باشند و همین که
غنیم را به بینند برگردیده خود را بشما توانند رسانید ما مردم هندوستانیم روز
جنگ بهر جا که پا گذاشتیم همانجا گورستان ماست از آنجا قدم پس گذاشتن محال
کفر است میرزا عبدالله فرمود که شما بخاطر جمع بروید اگر جزئی واقع شود کسی را بشما خواهد

ما خود را در ساعت بشما خواهیم رسانید گفتند از ما خود کسی برگشتنی نیست خبر بار انتها که
خواهد آورد جواب داد که ما از قوم خود چند کس را که از گریختن عار ندانستند باشند همراه
شما خواهیم کرد که اگر شما را حادثه رو دهد آمده ما را خبر کنند که صلاح درین نیست که شما کولا
قراولی از مردم خود بفرستید فرستادن ما از حساب دور نیست گفتند ما
دفعی که بخاطر جمع پیش میتوانیم رفت که همچو ما پانصد جوان در خدمت شما نشسته
باشند که ما را یقین حاصل باشد که در وقت کار بلا ملاحظه خود را بما خواهند
رسانید میرزا از جواب و سوال آنها به تنگ آمده سکوت اختیار نموده به نقیبان
اشاره کرد که آنها را برداشته پیش برند و آنها شروع بتاکید نموده گفتند بهادران
وقت میگذرد و بر خیزید گفتند که یاران در چنین جای که پای برگشتن نیست بردن در
میان نیست ازین گفتگوی شما بوی خیر نمی آید اینهمه غوغا چیست صبر کنید تا
ببینید میرزا چه از روی معقولیت چه میفرمایند نقیبان گفتند که از شما
اینهمه مضایقه چیست میرزا چه آنچه فرمودنی بود فرمودند سپاهی را برای
کشته شدن است نه بواسطه عذر آوردن چون آنها دیدند که دیگر میرزا
عبدالله زبان از گفتگو بسته است و تقاضای نقیبان از حد گذشته
ناچار با آنکه خبر رسانند همراه بگیرند برخواسته پیش رفتند و سینه را
هدف تیر بلا کردند روز جمعه غره شعبان المعظم سنه ۱۰۶۲ درین روز توپ بار
دمدمه میرزا عبدالله که دوازده گز عرض داشت زدند گلوله آن در خاک دمدمه بود

و توپ دیگر

و توپ دیگر برابر همان توپ بر همانجا زدند بنوعی که گلوله دوم بر گلوله اول خورد
هر دو بیکر تیر از دمدمه بیرون آمده سیزده کس را هلاک ساخت درین روز
مهدی قلی سلطان بسعادت کورنش سرافرازی یافت حقیقت یورش قلعه
ایروان و کیفیت لشکری که در آن یساق همراه شاه صفی بود از وی پرسیدند
بعرض رسانید که عدد لشکریان بیست و چهار هزار کس بر رسید و دوازده
هزار کس در آن یورش کشته شدند باز فرمودند که اینجا نوساختگی بنیاد از بیست
چهار هزار کس دوازده هزار کس نیز توان بکشتن داد انچه راست است بعرض
برسان معروض داشت راستی آنست که نصف هزار کس در آن یورش
حاضر بودند و شمار مقتولان از هفده هزار زیاده بود باز فرمودند که چه مقدار
بیلدار همراه داشت گفت بیلدار کدام طایفه را میگویند ایستادهای محفل قدس
آئین باو خاطرنشان نمودند که مقصود از بیلدار جماعه اند که زمین را میکنند و
سپر را پیش میبرند جواب داد که در میان ما رسم بیلدار نیست وقت کار همه مردم
ما بیلدارند و در آن روز میان آقا و نوکر تفاوتی باشد همه را برابر کار میکنند و انچه
امتیازی نیست بنده که در حضور بودند بآنها خطاب شد که بشنوید باز مهدی قلی
سلطان معروض داشت که اگر چه ما مردم اینهمه مشقت در وقت کار میکشیم
اما در هنگامی که از یساق برمیگردیم همه با قطاعات خود میرویم و افراد
سپاهیان نیز باوطان و قلبهای خود رخصت می شوند تا یساق دیگر روی دهد

نه آقا آقاست و نه نوکر نوکر اگر در مروت آنها بگنجد در روز نوروز یا روز عید حاضر
شده سلام میدهند و اگر دماغ نداشته باشند دران ایام هم نمی آیند و آنچه شنیده
میشود سپاهیان همیشه بقید داغ و تصحیحه مقید و بدام چوکی و حاضری و غیر حاضری
گرفتارند در معنی این تقیدات دایمی و لیاقت مدام دارند و هیچگاه بتدارک
شکست احوال خود نمیتوانند پرداخت و تن بانقسم محنتها نمیتوانند در داد
باو فرمودند که نه انچنین است هرگاه ما نیز بدولت و اقبال و فتح و فیروزی از
یورش مراجعت میفرماییم بندهای خود را بجاگیرها رخصت میدهیم که رفته
تا هنگامی که یورش دیگر در میان آید آسوده میشوند بعد از گفتگو پنج خلعت با پنج دست
سپر و هفت هزار روپیه از روی عنایت بسلطان مذکور مرحمت فرمودند
و همراهیان او را هرکدام بخلع جداگانه امتیاز بخشیدند و محمد تقلی سلطان را بانعام
یک لک روپیه نقد امیدوار ساختند روز شنبه دوم شعبان راجه بهی سنگه
سیسودیه که درین ایام بعوض امر سنگه بدگوجر که بمورچال آب دزد رفته بود
بمورچال نواب عمدة الملک مهابتخان آمده در خدمت ایشان نقل میکرد
که امشب دو کس از محصوران برسم قراولی در طرف جنوبیه که بمجنون تپه
مشهور است از اعقاب برآمده می نشستند مردم راجه بهار سنگه باینمعنی پی برده
شب کمین کرده وقتی که آنها بطریق معهود برآمده در جای خود قرار گرفتند خود را
غافل تا آنجا ها رسانیدند یکی ازانها زخمی شده افتاد و دیگری بدر رفت چون زخم او

بیلا

بسیار منکر بود مشرف بر هلاک شده بود دزد بهار سنگه سر او را از تن جدا کرده آوردند
و هرکدام ده روپیه از بهار سنگه انعام یافتند و سر آن مقتول را بحضور پر نور
فرستادند در طرف آب دزد که نقب سرپوشیده بردوش کار زمین بردند محصوران
آزار در یافته توپهای آن سمت را بران حواله نمودند در توپ اول قریب بده
گز ان منهدم گشته دوازده کس در زیر خاک مانده جان را بقابض ارواح سپردند
نقب کنان دیگر جا را گذاشته پس نشستند و بتوپها خیلی ازان نقب را خراب کردند
روز یکشنبه سیوم شعبان در وقتی که میرزا عبدالله بسعادت کورنش سرافرازی
یافت و استفسار حقیقت مورچال او و جعفر ازو فرمودند که مورچال کدام یک
پیش است و کدام یک دنبال میرزا عبدالله بعرض رسانید که مورچال من
چند قدم پیشتر خواهد بود این گفتگو بجعفر رسیده بر آشفت چراکه بگفته میرزای
مذکور در پیش بردن مورچال خود اهمال نموده بود در ساعت سوار شده بحضور
پرنور السرور در آمده بعرض عالی متعالی رسانید که من بگفته میرزا عبدالله
پیش بردن مورچال خود را موقوف داشته بودم و او امروز از روی
نفاق بعرض رسانیده است که مورچال من از مورچال فلانی پیش رفته
است همه جا او با من نفاق میورزد و در باشنیده باز نیست او را باید
من تو را با صحبت من داده هرگز راست نمی آید چراکه میانه این دو طایفه مخالفت ذاتی
و عداوت دینی و تناقض ظاهری و باطنی همیشه قایم بوده است و خواهد بود

فرستادند که آن کشته‌ها را مصحوب کنکارام مشرف خزانه بلنکر گاه صاحب جهانیان
کشورستان رسانیده باشناپان رسانیده معاودت نمایند روز دوشنبه چهارم
شعبان در وقت شب مردم راجه بهارسنکه که طمع انعام شب گذشته سودای
آوردن سر در سرشان افکنده بود کمین کنان بهمان مقام رفتند و محصوران این
ادا را یافته بودند که آن سردار دام آن فابوچیان شده آنها را باز بآنجا خواهد
آورد جمع کثیر کمین کاه آمده لبو کرده بودند و دو کس را پیش از خود پیشتر فرستادند
بعد از آنکه مردم بهارسنکه پیش نشینها را دیدند بجانب آنها دویدند و کمین
کردها یکمرتبه تفنکها بر آنها کشودند در شلیه اول یازده کس ببر غلطیده
از پا در آمدند و دوازده کس زخمی و خسته افتان و خیزان خود را از آن
مهلکه برآوردند و بر افتادها راز بها کردند سابقا مذکور شد که یورش برج
جهل زینه بروز دوشنبه و چهارشنبه بموجب تقاضای وقت مقرر کرده بودند
چون قبل ازین خلف وعده از راجه را جروپ بوقوع آمده بود و ملاحظه
آن نیز داشت که راجه مان کوالیری روکش او شده سبب مبادا
که این برج خراب کرده او و این کار نیم کاره او که باعتقاد خود پیش
با تمام رسیده بود بجان مذکور حواله رود و انتقام چهل و شش کس او که در پای
آن برج کشته شده اند و یکصد و شصت و دو کس زخمی گردیده اند ناگرفته بماند
بورچال دیگری و محکوم حکم دیگری نشود بسیج این روز تهیه یورش پرداخته با مردم

آنها را بیک قبیله با هم نمازکردن دشوار است بعد ازین مرا باد و کاری نیست درین دو
سه روز حقیقت تلاش و تردد هر یک در پیش بردن مورچال ظاهر خواهد شد و هر چند
صاحب عالم و عالمیان از روی مهربانی سخنان صلاح آمیز و کدورت زدا در
جواب فرمودند اثری نبخشید و چانظور آزرده و دلگیر بمورچال خود معاودت نمود
بهاکر ته طبیب که از منسوبان سرکار عالی متعالی بود و بخدمت نواب عمده الملک
مهابتخان رابطه بندگی و اخلاص درستی داشت و اکثر اوقات بشرف کورنش
ایشان میرسید درین روز آمده ایشان را ملازمت نمود سه گهری از روز مانده از
خدمت ایشان رخصت شده روانه منزل خود گردید بعد از بر آمدن از کوچه سلاح
و چند قدم سوار شده پیش رفتن گلوله توپ تفنگ سیری از قفای او بر گرده کاکش
رسیده و پیش و پس زین را با استخوانهای ران راست او در هم شکست و بر شانه جب
نفری که در جلو او میرفت خورده و از سینه او بر آمده بر زمین نشست و هر دو را
بر خاک انداخت اگرچه او فرصت آن یافت که دم آبی از حاضران طلبیده بر
لب رسانیده جان بقابض ارواح سپرد اما نفر او را یارای دم زدن
نماند رسیدن گلوله و جان دادن یکی بود اما تا در حکایت اینکه محمدعلی میر کورنش
سرکار نواب عمده الملک مهابتخان او را بواسطه تفحص احوال آن مقتولان
فرستاده بود نقل میکرد که از بس تشنگی در آنوقت بر و غلبه کرده بود چند دم
آب بعد از مردن هم خورد چون واقع بسمع شریف آنحضرت رسید محمدعلی مذکور را

نمود مکمل و مسلح کرده و سپاهیان خود را هم بازره با نمد و تخته‌ها و تعبیه‌های دیگر که بواسطه
اثر روز ساخته بود بمورچال نزدیک برج فرستاد و مقرر نمود که سیزده گهری که از
روز بگذرد یورش بکنند و خود در صفحه کوه که در کوه چهل زینه از سنگ تراشیده اند نشست
و لسید محمود و جینت و دولت سنگه و غیرت خان و نواب عمده الملک مهابتخان که در
چپ و راست او بودند پیغام فرستاد که من در وقت معهود اراده یورش
دارم شما نیز آنچه لازمه امداد و معاونت بوده باشد بتقدیم رسانید و تا نه ساعت
بمعاونت و همراهی او مامور بوده اما از غیرت خان بجز آنکه همراهیان او غوغا
بکنند و کوهیا را از دولت نمایند توفیق دیگر نبود و از نواب عمده الملک مهابتخان
نیز همچنین چون خبر بعرض عالی متعالی رسید و منجمان حضور حکم شد که
تحقیق این ساعت نمایند و آنها بعرض رسانیدند که این ساعتی که راجه
راجروپ بواسطه یورش قرار داده است خوب نیست بعد از پنج گهری
که گهری هجدهم بعد باشد سرطان خواهد شد و آن برج منقلب است این
کار را بنابر آن براجه راجروپ امر شد که ساعت خود را موقوف داشته
در گهری هجدهم یورش نماید راو و مامور امر شده پیش رفتهای خود را
وزان حکم آگاه ساخت از هجوم آوردن راجروپ در مورچالهای برج
برخلاف عادت برج‌نشینان در کان افتاده بقلعه گیان خبر کردند و از اینجا مردم
بسیار بکومک آنها آمدند و در زیر هر سنگی جمعی کثیر از شکیبان ایلام بهمرت قرار

اخذ

گرفتند و درین اثنا وفات برادر خورد جعفر که قبل ازین بیمار شده صاحب فراش بود
بعرض رسید و از غایت توجهی که بجعفر داشتند بر فوت او افسوس بسیار خوردند
و جعفر زنده را حیات ابدی و برادر مرده را بغفران سرمدی رسانیدند و فرمودند
که چون امروز شگون خوب نشد یورش را بروز دیگر باید انداخت و همین
حکم را براجه راجروپ پیغام نمودند و او بموجب حکم یورش را موقوف کرده معاودت
نمود اما قریب به بیست کس او درین آمد شد زخمی شدند و پنج کس که شوخی کرده
بپای برج رفته بودند بسنگ نگاهبانان هلاک شده بگردکان یورش روز دیگر در
پای برج ماندند روز سه شنبه پنجم شعبان از مورچال ارابعه بمورچال جعفر و میرزا
عبدالله بکنار خندق رسیده شروع در بستن دمدمه نمودند و قرار دادند که بعد از
انجام دمدمه شروع در انباشتن خندق نمایند و در همین روز سفید و دیگاه
ششتر چوب که شیخ عبدالکریم جانشین ملتان بواسطه سرانجام مصالح قلعه گیری از
بودر رسیده از آنجمله یکدفعه ششتر بار تخته بمورچال جعفر رخصت شده و باقی بمورچالهای
دیگر سوای مورچال نواب عمده الملک مهابتخان فرستادند بعد از فتح قلعه
بست و بردن قزلباش پسر مهدیقلی سلطان از قلعه گرشک و خالی
ماندن آن قلعه عمده الملک رستم خان دو بیست سوار از احدی و منصبدار
بسرداری میر محمد برکی بتهانه‌داری آنجا تعین نموده بود بعد از آنکه آنها آنجا رسیده چند روز
در آنجا بسر بردند پسر روشن سلطان تکدری و میرزا دوران بلوچ که با سه هزار قزلباش که در

و بلوچ و واقعه طلبان ملک قزاق شده در قلعه زمین داور سنگر زانیده اند از کمی
جمعیت آنها و دوری کومک آگاه گشته سحری غافل خود را بقلعه رسانیده بحصار
در آمدند اگرچه بهادران در ابتدای داد مردی دادند و مردم بسیاری از آن غافل
گیران ناجوانمرد بر خاک هلاک انداختند اما در آخر بسبب قلت خویش و غلبهٔ
آنها دست از جنگ برداشته زبان بامان گشادند و قریب شصت کس که بکنج
بقروتی در شداده تلاش میکردند کشته شدند و باقی اسیر گردیده و میر پهلو بیگ
با دو کس دیگر بلطایف الحیل بر آمده خود را برستم خان رسانید و آن بدبختان
سرهای کشتگان را با اسیران برداشته بدر زدند چون خبر بمسامع جاه و جلال رسید
همان ساعت سید فیروز وکیل خان مذکور را رخصت انصراف بنزد او و از آنجا
داشته نشان سعادت عنوان در باب انتقام آن بدبختان بخان مشار الیه
مصحوب او فرستادند و عمدة الملک رستم خان بعد از رسیدن سید فیروز و ورود
نشان عالیشان بجانب زمین داور در حرکت آمد و در همین روز دو اوزبک
از نزد قاسم سلطان خلف خسرو سلطان که از هنگام یورش اوزبکیه داخل
عتبه بوسان درگاه والاست آمده عریضه مشتمل بر این معنی که بواسطهٔ امداد تانک
که مقام مشهور نیست در ملک هزاره جات آمده نشسته ام اگر بفرمایند روانه
حضور گردم و اگر امر شود رفته فراه و سبزوار و سرحد خراسان را تاخت نمایم و اما
چون از جانب هیچ مدد و در اداء القاب همایون کوتاهی بسیار بوقوع آمده بود و فرستادهای

او نیز

او نیز مجهول الاوضاع بودند و سرنامه نیز بمهر دیوان بیگی او بود بر تو التفات بر عقاب
احوال او نیافت و جوابی که باو صادر شد همین بود که از نوشته تو هیچ فهمیده نشد
و از گفتار فرستادهای تو که از معقولیت بی بهره بودند هیچ بوضوح نه پیوست اگر سبیل
آمدن بحضور داشته باشید مردم دانا که لایق شان پادشاهان بوده باشند و از
فهمید که خبری داشته باشند بفرستید که آنها هر قسم قول و قراری که باید بمیان
آید و از آنجا که از این درگاه نا امید برگشتن کفر است با وجود اینهمه نادانی آن فرستاده
بانعام و خلعت و هزار روپیه سرافراز فرموده رخصت کردند روز چهار شنبه
ششم شعبان یکی از قندهاریان که بر حقیقت قلعه اطلاع داشت بوساطت
بعضی مقربان در روز گذشته بعرض عالی متعالی رسانیده بود که بنیاد دیوار قلعه
کوه لکه در جایی که سال گذشته مورچال نواب قدسی القاب جهانبانی سلطان اوزبک
زیب واقع شده بود بسیار تنگ است و نگاهبانان آنجا نیز کم اند و چون در تیر
از بندهای درگاه والا کسی در مقابلهٔ آن فرود نیامده است با وجود قلت جمعیت
بغفلت نیز سنگر زانند اگر جمعی باین طرف بروند می توانند آن دیوار را بآسانی رخنه
کرده داخل حصار کوه شد و حصار سان کوه نشین را همه دستگیر گردانید بنابر آن سید محمود
و چند بنده حکم شد که بعد از گذشتن یک پهر شب چهار شنبه چهار هزار کس از بندهای
سرکار عالی شعلهٔ را همراه گرفته بره نمایی آن قندهاری بپای آن دیوار رفته اگر فرصت
یابند آن حصار را متصرف شوند و چون نام برده ایلجان مولود رسید قراولان بحضور رسان

کراز حصار برآمده در دامن کوه نشسته بودند آگاهی یافته دو بندوق برانها سر دادند هشیاری
قراولان سدراه آنجا شده معاودت نمودند اگرچه درین شب نیز آن یورش
موقوف شد وکسی درون حصار نتوانست درآمد اما بان بسیار و توپ هوا
بیشمار بعد از مراجعت یورش کنندگان بجانب قلعه از هر طرف سر دادند و بهمه خود
را بدرون قلعه رسانیدند بان در هنگام صعود آتشین پر و بال شده و توپ هوا
بتر دم را علم کرده از و یای کمی نمی آورد رنجشی که در میان جعفر و میرزا عبد الله بوقوع
آمده بود از فحوای کلام گذشته بوضوح می پیوندد درین روز فاخر خان که خبر برده
میرزای مذکور و از مقربان بساط قدس ست خواه باشاره متعالی و یا از راه دل
دانی رقعه بمیرزا مذکور نوشته براشتی با جعفر ترغیب نموده بود بعد از نیمه مرتفع
افضل حکم شد که بمورچال میرزا عبد الله رفته باتفاق قاسم خان میرزا عبد الله را
بمورچال جعفر برده بایکدیگر آشتی دهند و مشار الیه حسب الحکم با میرزا عبد الله ملاقات
نموده حکم را باو رسانید و میرزا مذکور چون رضای خاطر قدسی ماثر در آن
دیدتن باشتی در داده باتفاق قاضی افضل و قاسم خان بمورچال جعفر
رفته باو بغل گیری کرده از هر دو جانب عذر تقصیرات کرده ناکرده
یکدیگر را درخواسته بظاهر سینه صاف شدند و قاضی افضل رواج کار صاحب
عالم را وسیله نصیحت طرفین گردانیده هر دو را باستحکام قواعد دوستی و یکجهتی و
حسن اتفاق راه نمونا نمود روز پنجشنبه هفتم شعبان محمد یعقلی سلطان را با همراهیان

منصوب قلعه داری روانه درگاه معلی فرمودند و چون در هندوستان موسم برسات
نزدیک رسیده بود با او نیز سقرلاطی خاصه باو مرحمت فرمودند و قامت بندگی او را
بزینت خلعت نیز مزین گردانیده رخصت هند فرمودند نرخ غله که در نواح گذشته
روبه رابهبت آثار رونه آثار رسیده بود درین دو سه روز زر و بکرا نکرا گشته
به پنج آثار و چهار آثار رسیده و حکم شد که دواب سرکار خاصه شریفه که از ابتدا
مقام قندهار همیشه کاه بی جو و یا علف بجا دانه می یافتند از جمله ذخیره که در
قندهار جمع گشته ست دانه میداده باشند درین روز بر حقیقت شد که در راجه
راجروپ اعتراض بسیار میفرمودند در باب آن یک میفرمودند که دزد را
آنقدر در طینت او تخمیر نموده اند که لب را مطلق بحرف سپاهگری آشنا نمیکند و هر چه
میگوید از دزدی میگوید و همیشه بعرض میرساند که امشب دزدان من بفلان
جا رفته و نگاهبانان فلان جا را غافل یافته و در مکان مجلس را بدیدند و هرگاه
باو میفرمائیم که اگر همچنین است جمعی از کوهیان را همراه خود گرفته برود و آن
مکانها را مسخر گرداند میرود و باز می آید که غافلان هوشیار شدند و رسیدن بجاها
خالی از زحمت صعوبت راه دشوار است این سرزمین را گویا مثل ملک بندیله فهمیده
بود که خود را بوجه آسانی بسر بای راه رسانیده را هزنا میکرده باشد و تجره
و مساکین را آزار میداده باشد اما نفهمیده اند که اینجا جان فشانان و سربازی در کار است
معلوم شد که هیچ کار از دو نخواهد آمد بیلداران که بواسطه ادمور چال می ساختند

ازو گرفته مورچال جعفر فرستادند و در باره این یک سیغر نمودند که مدار خود را برد
بازی گذاشته هر روز طرح یورشی انداخته باز از راه مکر و فند در آزار در هم
ریختن او نیز هیچ کاره ست مورچال جعفر برود که جعفر او را خوب خدمت خواهد
فرمود و دران مورچال مان گوالیری آمده با مر محاصره قیام نماید قاضی افضل
معروض داشت که هیچیک از بندهای درگاه سررشته دولتخواهی را از دست
نمیدهد و تا جان دارند در جانفشانی میکوشند خصوصا راجه راجروپ که از فدویان
صاحب عالم ست در کاریکه نام مبارک صاحب در میان باشد چگونه تقصیری
خواهد کرد در مورچال چیل زینه هیچ وجه ازو کوتاهی بوقوع نیامده ست و قریب
بدو صد کس او ضایع شده اند و غیر ازو هیچکس لیاقت آن مورچال ندارد و
جمعیت مان گوالیری معلوم شد که چه مقدار ست بموجب التماس قاضی
افضل اگرچه آن مورچال را ازو نگرفتند اما این معنی ظاهر شد که دست تصرف او
بکنگره تسخیر آن برج نخواهد رسید روز جمعه هشتم شعبان چهار تن از لشکر
اعدا که در زمین دار ور بودند آمده بشرف آستان بوس مشرف شدند
و بانعام خلعت و پانصد روپیه بهره ور گردیدند و آنچه از زبان آنها بر زبان
خاص و عام افتاده اینست که ایلچی از جانب والی ایران می آید و پیغامی که
ملخص آن اینست می آورد که قندهار را حضرت فردوس مکانی شاه غفران پناه:
شاه طهماسب تکلف فرموده بودند بعد از فتور اوزبکیه در خراسان اولاد بهرام میرزا

بدار الامان

بدار الامان هندوستان رفته آنرا بپادشاه رضوان آرامگاه اکبر پادشاه گذاشته
بودند در ایام جهانبانی حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه مغفرت اساس
شاه عباس آمده قندهار را مسخر گردانید چون حق بمرکز خود قرار گرفته بود آن
پادشاه حق شناس اغماض فرموده مطلقا متوجه آن نشد و الحال که آن قلعه را
علیمردانخان از ملاحظه جان خود در ایام شاه بابا باولیای دولت قاهره
داده بآن سلسله عالیه پناه برده ست و با آمده بحسب ارث آنرا متصرف
شده وقف حضرت امام الجن والانس امام رضا علیه التحیة والثنا کرده ایم
هر سال عساکر منصوره بآنجا آمده آن ملک را ویران میکند چه مناسبت دارد
اگر دادوستد آبا و اجداد منظور نباشد در وقف امام همام مقبول نکرده ما
آن قلعه را بلا مضایقه بمنسوبان درگاه والا بسپاریم اگر چنانچه آمدن ایلچی
راست شد بعد از آمدن مضامین پیغام را تحقیق نموده از قرار واقع خواهد
نوشت ان شاء الله تعالی بالفعل آنچه شنیده شده اینست و این معنی
نیز مذکور می شد که تسلیم قلعه بشرط عنایت خزانه و توپها خواهد شد
چنانچه نواب قدسی القاب جهانبان کشورگیر ملکستان سیغر نمودند که بارها
در دادن این هردو هیچ مضایقه نیست معلوم که خزانه اصفهان ایشان چه خواهد
بود تا بخزانه قندهار چه رسد و در قلعه هندوستان ما توپهای کلان نیز ازین بیشتر
داریم روز شنبه نهم شعبان جمعی کثیر از مردم قاسم خان نقل کردند که شخصی

محاسن سفید مرطوبها میانه بالا بربالای دمدمه قاسم خان آمده گفت که یاران شجاع
چو المحنت نیست یک شب به ایشلو خود قلعه نسبت از فولاد در کمال استحکام اگر اینجا
قلعه از کاغذ ساخته با حواله نمایند آنرا نگاه میدارم مورچالیان قصد کشتن و کشتن
او کردند مطلقا قدرت بران نیافتند و او همانجا ایستاده تبسم میفرمود بعد ازان غایب
شد و این مقدمه در مورچال اربعه بظهور پیوست خانمشار الیه درین روز بعرض
رسانید که معامله پر کردن خندق از من رو براه نمیشود و هرچند تلاش میکنم فردا
بهم نمیرسد امروز که روز اول است اینمعنی را معروض داشتن بهتر است از عذر آن که شنیدن
روز آخر بنابران کار دمدمه او را موقوف داشته حکم کردند که خندق را غیر از
جعفر هیچکس پر نمیتواند کرد و توپها را که راجه راجروپ بجانب برج چهل زینه می انداخت
باز نمود کهای که طرف او بود از روی اعتراض و بدعنایتی ازو گرفته حوالهٔ
جعفر خان کردند قبل ازین مقرر شده بود که در عوض حاصل مزروعات رعایای
قندهار غله از آنها بگیرند چون آنها در رفتن خرمنها اهمال می نمودند حکم
شد که جمیع راه الطریق نسق مقرر نموده زر نقد از ان جماعت تحصیل نمایند
درین روز از مورچال جعفر شروع در انباشتن خندق نموده آغاز در ریخ
ریختن کردند و مقرر شد از منصبداران که چوکی حضور دارند و بقیهٔ مورچال گرفتار
نیستند تخمینی که صدی منصب داشته باشد بواسطه انداختن خاک بخندق
بمورچال جعفر پیوسته و مجموع هزار کس از منصبداران توجه نموده محصلان تعیین

نمودند

نمودند که نفران از انجماعت گرفته بمورچال مسطور رسانیده از صاحب اهتمام
مورچال قبض الوصول بگیرند و هر کس از منصبداران در دادن نفر اهمال ورزد
یکماهه بطریق تقصیرانه ازو یافت نمایند و حکم شد که هزار نفر از بندوقچیان
پیاده که به بکسریها اشتهار دارند هر روز باین قیام نموده باشند و هزار
نفر دیگر را از مردم اردوی کیهان پوی سرانجام نمایند و روزی بنفران
منصبداران و بندوقچیان بکسریه که در سرکار نوکرند نیم روپیه روزینه پیاده
باشند و بمزدوران بازار یک روپیه سرآدمی بدهند روز یکشنبه دهم شعبان حکم
شد که غله آذوقه سرکار خاصه شریفه و سرکار عالی متعالی بنرخی که مذکور می شود
بفروشند برنج سکلاس روپیه را دو آثار و برنج جهنوه دو نیم آثار و گندم
ونخود پنج آثار جو شش آثار و درین روز پر کردن خندق از جانب میرزا
عبدالله و عمده الملک قلیج خان موقوف شد اما مقرر گشت که از جمیع
مورچال اربعه راه بمورچال جعفر بکشند که در وقت کار تمام مورچالیان
در انجا جمع توانند شد و درین شب جعفر را بخلوت طلبیده ازو استفسار پر
کردن خندق فرمودند که در چند روز پر خواهد شد مچلکه نوشته داد که اگر در پانزده
روز خندق را پر نکنم در کار بیرون مرشد دروغگو باشم که در عالم هیچ گناهی
و عذابی و سیاستی بآن نمیرسد بعد ازان از خدمت حضور پرنور رخصت شده
بمورچال خود معاودت نمود در برابر مورچال باقیخان که محاذی کوه لکه در

پنجاه کس از محصوران فرود آمده اند و در دامن کوه شروع بشوخی نمودند و یازده
سوار از تابینان خان‌کور سوار شده اسپ بر انجماعت افکندند و چون نزدیک
بآنها رسیدند دیدند که پای استقامت آنها از جا نمیرود و نظر بر قلت خود
غلبهٔ آنها عنان اسپها را برگردانیده بمکانی که از آنجا رفته بودند مراجعت
کردند چون محمد انور خلف میرزا محمد رشید که از منسوبان سلسلهٔ علیهٔ نواب
عمدة الملک مهابتخان و در سلک بندگان درگاه این نقاوهٔ دودمان
گورکانی منسلک است و همیشه بسعادت کورنش نواب معزالیه مستسعد
میگردید درین چند روز سعادت را نیافته بود درین روز خانت رالیه
تفتیش احوال او میفرمودند که امروز پنج و شش روز شده که فلانی بکورنش نا
رسیده است سبب چه باشد رای منکه از مخصوصان این خان والامکان است
بعرض رسانید که من او را دیدم و این حقیقت را از وی پرسیدم اظهار نمود که
تا فلان قلعداری بسعادت کورنش امتیاز یافته است و تقبیل نموده است که
جمعی از بنده‌های سرکار عالی متعالی از راه پنهانی بالای کوه لکه بیرد و حصار آنرا
باسهل وجوه مسخر کرده اند چنانچه شمه ازان قبل ازین سمت نگارش یافته
است هر شب سه هزار چهار سوار بوعده گاه میرفتند و بندها را نیز همراه آنها
کرده اند و او راه صعب و دشواری که یک کس بهزار دشواری از آنجا عبور
تواند نمود دلیر داران که سید محمود و جنیت بوده باشد از دور نمایند و همیشه

صدای

صدای بندوق علی الاتصال از ارک بگوش میرسید و هم [illegible] انتظار فرصت
میکشیدند و چون آن صدا مطلقا بطرف نمی‌گذشت چهار پاس از روز [illegible]
بمعسکر می آمدند بیدار [illegible] تمام شب خواب بر [illegible] شده از زود ارک [illegible] نواب
محروم میداشت و چنین با خاص قیدی میفرمودند [illegible] آمدند لازم [illegible] مقصد
[illegible] آن بود [illegible] چهار هزار سوار [illegible]
اما [illegible] قلعه [illegible]
راه [illegible] روز [illegible] یازدهم شعبان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خاطر از وحشتها جمع کرده هر کدام بدنبال جایی در کشیدند رفتند از پس هجوم بهادران رفت
دویم شب آمده حاضر شوند بعضی بیلداران و داروغه از رعایای جمع با هتمام آن مشغول بودند
و معدودی چند از سپاهیان در آنجا مانده بودند در موقف یازده کس از محصوران کشتی ...
برون شهر از انتهای آنها اکاهی یافته بدمدمه مذکور در آمدند و حاضر از روی حفت
دست کفار رسانیده بدلعه هر یک بیلداران با سردار و غیره ایشان از تن جدا کرده
معاودت نمودند میگویند که یکسال ... همراهان در ابکار جنگ کاری برو نشسته اعدا را
فرصت زدن ایشان در پس سپاهیان را در دمدمه های عقب بنه بدل از زمین بر ...
اگاهی یافته خبر ایشان که رسانید ... ایشان بخندق از آن گذشته
گریخته رفتند و بر رفتند اندازیان را در شهر جای هیچکدام ... رفته گفتند بود کس
از متحصنان یک ... از بیاد ... و یک کس از جنود بهادر ... شدند
روز شنبه دوازدهم شعبان عرضه داشت عمده الملک رستم خان در باب
رسیدن ایلچی ایران نوشته بود که آن اعلان از نظر گذشت الحمد از مضمون آن چگونگی
رسیدن ... ایلچی در ... رسیده است و قرار نوشته هرات داروغه گری غرض
دراز ... اللقب و ... ذوالفقار خان
نوشته است ... با جمعیت تمام ... خاص و عام شهر یافته است

از احاطه

از احاطه توپ بر بروفت بعد از تحقیق صورت کفار چنین که با یزرفت ... و مور فرو رفته
که هاشم خان و میرزا ... بعد حسب المقدور و در دیوار ... خندق سعی می‌نمایند
و ایشان خبر سعادت ... آمیختار یافت از حقیقت خندق استفسار می‌نمودند ...
رسانیده اند ... در روز موعود خندق را پر کرده رخنه در قلعه می‌افکنیم ...
و محصوران از دست ... تسلیم ... ذوالفقار خان ... بسیار
شده و اکثر مردم کفار ... و بندهای ... عرضداشت ...
او نکرده ... حواله ... در عوض ... او را ... کرده ...
او را در گردنش ... بسته کرده تمام ... شد که ...
حاجت ... بیان ... که از ... آمده ...
رسید و از ... خود ... دید و ... در ...
عاجز ... خسروی ... خواهیم ...
ذوالفقار خان ... خواهم داد
خاطر جمع ... در کار ... جنت ...
عمده الملک ... خان ... مضمون ... در لاهور ...

در سال نیز چند بار در [illegible] است هر چند خش از دو نوبت تفنگ زخم آتشی
شده است که [illegible] لشکریان [illegible] میکند و چند تن [illegible] خبر [illegible]
خیال تسخیر ان بر امون خاطر [illegible] نمی تواند گشت امروز و فردا است که لشکر فیروزی اثر
بدست از طرف ان [illegible] روانه هندوستان میکرد و خاطر جمع دارند حالات این مکتوب
در دار السلطنه لاهور بخواجه [illegible] گشته این کتابت [illegible] او بر می آید و جواب
مبین از مجلس حضور عالی مشار الیه بعد از عرض مضامین آن خاطر مبارک
از آن در هم شده [illegible] درین روز [illegible] قلیچ خان [illegible] و پیغام داده که [illegible]
شما [illegible] بنویسید قلیچ خان [illegible] خواجه [illegible] حواله نموده
بحضور [illegible] که در عوض این تقصیری که از او بوقوع آمده است
[illegible] که [illegible] از آن [illegible] است او را [illegible] برسانند
اما [illegible] بوضع نمودن یکبار [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] در تاریخ [illegible] زبان خامه [illegible] آمده که شخصی [illegible] حضور
[illegible] قطع پای او شد [illegible] از رفتار مانده بود در بیرون [illegible]
[illegible] کرده [illegible] در روز [illegible]
کس از [illegible] ایران که [illegible] تمام [illegible] مخاطب بخطاب

وفادار خان

وفادار خان با این مضمون آورده بودند که حقیقت [illegible] با جاه و جلال رسید
پسند خاطر قدسی مآثر گردیدی باید که بهمه ابواب خاطر خود را جمع داشته و در امداد ذوالفقار
خان [illegible] تقصیر نکنند که سوای [illegible] او و [illegible] کوتوال اصفهان
[illegible] رسیده [illegible] وقت آن [illegible] احوال نموده
صورت واقعه خود را چنانچه [illegible] باز گفت و آن [illegible] از [illegible]
خود دانسته حقیقت [illegible] خود را [illegible] در میان نهادند [illegible] وفادار [illegible]
زر [illegible] جواب [illegible] زر آن را گرفت و [illegible] بعد از آن
جاسوسان [illegible] از استماع این مقوله هجوم آورده آن دو
تن دیگر [illegible] بحضور پر نور آورده [illegible]
بر حقیقت احوال [illegible] مذکور در عوض [illegible] آمده است [illegible]
فرمودند [illegible] خلعت [illegible] انعام [illegible] گرفتار شدند
[illegible] چه حکم درباره ایشان [illegible] وفادار [illegible] که در
[illegible] استعفای گناه او [illegible] که امروز و فردا
[illegible] اگر چنانچه [illegible] الهی [illegible]
وفادار خان [illegible] ایران بوقوع آمده [illegible] ایرانیان

این ادا را بواسطه خراب کردن او کرده اند میرسید تعجیل را که از مورچال راجه راجروپ
بمورچال غیرتخان نقب کنده اند بانو پیکه سبنی از مورچال راجه راجروپ بمورچال خان مذکور
بطرف برج جهات بیع می انداختند آمده چون سنجر آن برج که ابتدا از برج کوه که موقوف
شد از ان طرف کرد انبوه بجانب برج سیوم کوه مذکور که بر قلعه آن واقع است بسته
و چند طوله سوار بر ان زدند اما گوهان مورچال غیرتخان با آواز بلند فریاد که گفتند
که یاران شما طرفه مردمی بوده اید برج جهات بیع را که دروازه فتح این کوه است متوار شده
گرفت و اکنون در دیگر برج میان افتاده اید شما را بخاطر میرسد همه این برجها را
بواسطه صعوبت این کوه ساخته اند این تصور غلط است کرده اید غیر از برج جهات بیع
هیچکدام برج با استحکام این کوه دخلی نیست در این برجهای دیگر محض بواسطه
پناه آفتاب با آنست که ساخته شده است و اگر قلعه بدل رسید خود ابهار را منهدم
سازیم تا شما را تصدیع نباید کشید و مصالح تو به طلایع نباید کرد اما شعبدهای اینها
بازی نخورید طوله از پا طولی بجانب اینک روانست ایلچی درین روز یکه و تنها داخل اردو
شد او را به بخشی الممالک لشکرخان مهمان دادند و مقرر فرمودند که فردا روز پنجشنبه
سعادت ملازمت دریابد روز چهارشنبه سیزدهم شعبان در برج کوه مستی بدوست
صادق حیدربانی همه قلعه نوشته بود که خبری از زبان ایلچی اشتهار یافته باشد
والفقرا

نوشته بود و او را قهر زجر بلعیده کتابت دراورده اند چون حقیقت رسیدن ایلچی
بارحوری کیهان پوی و پیش از آمدن احوال او یا اجمالی که روز دو سه از ما بعد اهم شهرت
یافته از ان معلوم میشود و سواد ان رقعات در مقام نوشتن مناسب دید سواد رقعه
کتابت ز برادران صادق و محوبان موافق که یکدیگر را قبل هو کش کرد تدبیر و دعا
و به تعانه نیاری و نه خبری باعث این بیعه قلقات جست اگر نقیدات صوری شده
باشند زبان خامه جدید لکنت و پای قاصد لنگ گاه گاه طغفانوی عاجبانه خرسند
میتوان کردید اکاهی یافتم از اخباری که ایلچی آورده باشد [illegible] اما هرچه از مقدمه
یکجنس رسیده باشد نوشته بود و السلام جواب ز نفوانست که از جایی که عالم در بلا آزار
نامرد دانسته چنانکه نخواهد که کسی درین شیوه باو برسد نخواهد که مسلمان عالم
یکجنسی بماند و الا از [illegible] ما را از دل خود تصور فرما چند روز پنجشنبه چهاردهم
شعبان ایلچی که خبر آمدنش قبل از این بچند روز شهرت یافته بود آمده داخل
اردوی کیهان پوی شد و پیش از آنکه از سعادت ملازمت بهره ور گردد
بلشکرخان حکم شد که او را بیرون پرده آنچه لازمه مهمانداریست بجا آورده
و از مقدمات نامه و مقامی که او آنجا [illegible] ایران ما
استخراج نماید که بعضی مقدمه بانواع مختلفه شایع افتاده این است که [illegible]

بامر عالی متصل و رفع تکلف رسمی و فراغ زر از کلاه شیر باکره و منزل او را بخلوت برده
بمطالعه احوال او مشغول شدند و میرزا جان محمد کور را اشاره او رقعه ایلچی را که بست آورده بودند
جدا جدا با رقعه‌های خود به حضرت فرستاده کردند و مضمون آن رقعه ایلچی استفسار مقصد او را از استعلام نظام
مجمل فرموده در خلوت شاهیده بحضرت جانی را به شنیدند بار گفتند گفتند اعتبار را کلیه رفقا
ظاهر شد و طور گفتگوی ایلچی را که لشکر خان خود سامع بود با این گفتار رابطه مربوط ساخت ندیده که
خاطر ان کمر چنان شد و برسر تحقیق آن آمده و به وعده و وعید بسیار یکی از آنها را از سران او گرد
برسی اقرار نمود گفت که ما از محصوران قلعه یار هم و ذو الفقار خان ما را با هم که بست کی محبت
دستان قلعه و رو متوسل شده است جمله الکفته ابهر در را امروز مشترک زنده است که زر قلعه براو
باو خاطر نشان نموده است که بر سبیل اختفا از راه به منزل بکدر دو در بیجا با ایلچی گری
شهرت داده آمده باشد که شاهزاده بلند اقبال را بدست بکند و تنویض قلعه را ز دست بر آورد (شهود حاصل)
آن نیز طرح ساخته چنانچه ما رسیده موسم برشکال لشکر فیروزی آثر را از تردد ات قلعه کری باز
داشته بحرف و صوت مع رجال آنجا ساز کرد قلعه را چنین اند در موسم تابستان را بطا نقض امل
کنند ازین هر روز حیله که باعث غفلت لشکریان ابو بن برانکیزند تا در بین مدت محصوران
هم شکست خود را ست نمایند و هم چند گاه از ترددات قلعه داری بر آسایند و چنین (و برخی قلعه)
موسم برشکال در رسید و لشکر ظفر ایلچیان در بین مرز و بوم نمانده کار را بار دیگر بخفیه تقدیم از

معاودت

معاودت چنان آمده در ایام لشکر فیروزی اثر را بوجه تقاضای وقت ابته بار گذارانه تمام کلام نشسته
معاودت باید نمود و نامه درین باب بنواب قدسی القاب باین مضمون نوشتن صحبت باشد
عهد ان پناه هایوان باب نامه قند زار را که ما لکفت دیده بودند و ان قلعه و زابهام رسید بنمودار (ارشاد)
هر صرف خود را ورده بنده امام صاحب تعیین نمود هم اگر چنانچه بنده درین امام مطلق رجحان و دیده باین امر
رضوان از آنجا منظور نماید ما میرزا آن قلعه که درین جنگ ل دیما بین باعث فساد و خونریزی
ریزی مسلمانان و فساد گشته است در گذشته منسوبان این تقویض می نمایم نسبت علی که فرو خلد
فوارند یکانگی و اتحاد دیدم سفور قدیم منوط و مربوط باشد و ذو الفقار خان امان یاران را
جا باید و مطابق همین نامه خود نیز حواله این ایلچی نموده است لشکر خان در ساعتی که برین
مقدمه اطلاع حاصل نمود رفته صورت حال معروض داشت و حسب الحکم عالی ایلچی را در پایه اعیان
او مقید کرده اند و اینچه التفات شنیده شد نه است این ایلچی چون است بیکه سود از چنین (از ان جا)
خدمت لشکر خان رسیده و لشکر خان بعد از ملاقات که از اوضاع و اطوار و گفتار او را
از جبینه معقولیت عاری دید چرا که گاه میگفت که نفس ایلچی شاهم و چنان رسالت جناب
عالم و قلعه دار دارم اگر مرا به درون قلعه نفرستید بعد از رسیدن ایلچی او را بکشید نیز ساعت دیگر
میگفت که مرا علیه نفی ان دلو فرستاده است و گاهی میگوید که برادر ما در هندوستان دارم
استیاق او مرا برینجا آورده ایلچی گری بهانه ساخته باینجا آورده است فرستاده نحکیس ستم او را

معقود کرده اند که نخستین نامه حضرت جهانبانی را کافی فهمیده و حتی کفش او را التفات فرمودند اما غرض از
این داکو به از روی هیچ و التفات نشده و آنها را قیاس انتقال نموده اند که ایلچی خود را فرستاده
شاه باشند و خود را فرستاده علیقلی خان را نماید مهمای درست بود حضرت سلطانیه
مقتضی تقید و بند و سیاست اگر بود دیده با بر رفع طعن ظاهر بینان او را هرزه گو وا نموده
نامه را پنهان کرده اند و او را مقید ساخته و نیز مسموع شد که ذوالفقار خان سلطان افغان
باب بسیار فرو گرفته و تعهد [illegible] اینک اعیان آنها را بر ذمه خود گرفته و رقمی به [illegible] مشتمل
بر این معنی که علیقلی خان را با لشکر فراوان به کومک او فرستاده ایم عنقریب میرسد
و سپاه هندوستان را جبراً و قهراً از گرد قلعه قندهار برخیزانند می باید تا هنگام وصول او آنچه لوازم
قلعه داریست بجا آورده تا آن وقت سر رشته حزم و احتیاط را از دست ندهید و مکرر
قندهار را باعث نامه از خود والا جو داده اند با آنها داده مقرر کرده بود که خود را به دست
لشکریان رستم خان گرفتار سازند که بعد از اطلاع بر مضامین آن لشکر ظفر اثر مضطرب
گشته ترک محاصره خواهند کرد و آن بی سر و پا خود را بموجب قرار داد در لشکر
رستم خان بقید افکنده و در روز پنجشنبه بحضور موفور السرور رسیده باز پرس
[illegible] شد و آن بهادر اول که پای تندی بلقدری در میان نیامده
بود اظهار نمود که نامه فرستاده های والا ایرانیم و این رقم از دست و جعل [illegible]

اعتماد الدوله

[illegible] در بیان آمد بر نفس الامر اقرار نمود حسب الامر رفیع القدر یکی از ارباب
سر براه کار او جواز تمام درست و بیشتر از دیگران بر صدق آن اکاذیب غلو میکردند [illegible]
بوده حیات بر جلوت خلاصی او [illegible] شد و آن پیر دیگر محبوس گشته به بندی خوف و رجا
مبتلا گردیدند و جمعی از افغانان که علیقلی خان فرستاده بود آن قلعه را میبرند و هر کس از آنها بدست مردم [illegible]
گرفتار شده و چنین اعتراف [illegible] نمودند و چنین دانسته [illegible] از کدام جا [illegible]
رسید و الله اعلم بحقیقة الحال ایلچی [illegible] ارباب [illegible] اختلاف
که درین رقم نیز ثبت شده مقدمه اول ظاهر البطلان است چرا که اکثر اوقات [illegible]
دست [illegible] سوی برآمده آید گرفتار شده سوار و درین قسم وقتی که عساکر منصور
مرکز وار قندهار را در میان گرفته اند چگونه می توانند برآید و [illegible]
نهاد یک سوار است و [illegible] و بطلان شق ثانی نیز محتاج بر بیان
و شق ثالث که فرستاده علیقلی خان است به تحقیق نپیوست و آنچه [illegible] غالب
درین مقام [illegible] است [illegible] شد که عساکر هند بارها
تسخیر قندهار می آمدند و به مجرد استماع رسیدن کومک قلعه [illegible]
[illegible] مقصود بر میگردیدند و [illegible] نایب مناب شاه جهان
پادشاه [illegible] که تا هنگام رسیدن [illegible] غلام [illegible] شاه و [illegible]

در پای قلعه صبر خواهد کرد در این روز حاکم شد که سید محمد با چهار هزار سوار
از جلوی لشکر خاصه شیر نقره و منسوبان لشکر رعایا متعلقا بجانب [illegible] رفته میرزا قاسم
سلطان را کمک نمایند هم بهر روز محصوران بر سر مورچال‌ها رسیده جنگ نمایند آمده و
مورچالیان را رعایا یافته قرب شصت کس بدار البوار فرستادند و فرصت سر بریدن
بعضی از کشته‌ها یافته و بعضی نیافته معاودت نمودند و چون از آن میان بسیار کسان اینها تعاقب [illegible]
بزیر گلوله توپ و تفنگ قلعه گیان در آمده از کرمکیان خود آنچه جدا [illegible] قریب بیست کس
دیگر بود که یکی از اینها میر آخور او بود بکشتن دادند و چون آوردن نعش اینها میسر نیامد
در جنب دیوار نعش گذاشته و از سطح آوردن نعش‌ها رفتند محصوران نیز قدمی کرده بالا
برده بودند که [illegible] بسیار کسانی که تنها [illegible] کشته‌های خود را برداشته بجایگاه خود آورده باتش
دادند روز جمعه یازدهم شعبان در این چند روز چوب گز بسیار و کنده توت و زردالوی
بیشمار در مورچال جمع بخندق انداخته بودند محصوران [illegible] و نیچیان را در پناه [illegible]
سنگر جای [illegible] که از آنها جمعی کثیر بدرون خندق در آمده آن چوبها را که
بدرون قلعه بردند و بجای که درون خندق ریخته بودند جاهایی که توپهای لشکر فیروزی اثر
در دیوار قلعه افکنده بود [illegible] و نیچیان سنگرجای مورچالیان را فرصت محافظت [illegible] دادند
از ارتفاع این سنگرها است که بعضی از [illegible] خاطر نشان نموده بودند که اگر [illegible] هر روز صورت

ذوالفقار خان را [illegible] نه تفنگ و تیر که در پای قلعه انداختند [illegible] بود از
جنگگاه [illegible] که آنچه خواهند طلبید و قلعه را تسلیم خواهند
نمود یاران [illegible] ذوالفقار خان
تحقیق نمود [illegible] همان طایفه [illegible]
[illegible] بار [illegible] دارند و [illegible]
[illegible] فرستاد [illegible] آن زمان [illegible]
[illegible] تفنگ و تیر [illegible]
در پای [illegible] کشیده [illegible] و [illegible] باره
[illegible] صادق [illegible] این صورت [illegible] هزار [illegible]
[illegible] خبر وفات [illegible]
[illegible] بنجان [illegible] حضرت [illegible] جهان [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] در این روز [illegible] خان [illegible]
[illegible] فرستاد [illegible] طلبیده [illegible]
[illegible] کرده [illegible] فتح قلعه [illegible] سعد الله خان فرموده
که [illegible] حاکم [illegible]

کشیده و شماوران با نشانها تا کرده بدو ارسال ان اشغال ارز آنند که فوج چاهی مفتوح کرده‌اند
در جواب ملاحظه بارات تنها را بعضی در نقره فتح شکر مقصد ما از اینجانب جوابش موافق
نقش لازم ندارد است این نقش ما برای اعتبار بر فتح قندهار داشته که در بلند کشیدن
قلعه بسته‌اند و امنای با خود مصمم کردانیده‌ایم که قندهار را خواه تسخیر میکنیم و تا کرشته و تا خواهیم
بر میگردیم بلکه جمیع قلعه را اگر از ما آتشبار روده تا بس امروز میکرد ولیکن حال از تلف
شدن بنده با ملاحظه کرده او را اجازت یورش نمیدهیم و میخواهیم که بالانکه پای کشتن
سپاهیان بمیان آید قلعه را مفتوح کردانیم و جمیع را بهر از محنت با ستخلص ذوالفقارخان
دیروز در یورش زخمی کرده‌ایم اما از کشتن مراد ... سیل الدوله توپچی باشی میکند در
همقاوه معامله اینجانب باشد جرات را نباید گرفت جمیع قندهار تسخیر نشود
مراجعت علت را منظور نمی‌باشد لیک بدست آمده قندهار نیز گرفته شده است [illegible]
عزیزی را استماع افتاد که گفت که این بلاد شبیه با خیبر می‌ماند که از آثار حکایت
روایت میکنند اما حیف استادان بجز صادق یمنی تخته روز شنبه ... هم
در مورچال جمیع جوال لیار بر از پنبه کرده قرار داد از ارزش ... که لله شنبه می‌شد
هر چند مورچال پیش برفت آن جوال بار ارزش میبرد زند از او روز که محصوران بر سر
دمدمه مورچال که جمیع که بر کنار خندق ساخته اران دمدمه خاک در خندق میریزند

برآمده میر جمله ... را برده اجوال باراز پی ... دمدمه مذکور که محصوران آذربیجانی
بران دمدمه بر آمده بودند که در نشسته در پناه آن قراولان نشسته بودند جمیع از قلعه کیان
چنگکهای بلند در دست گرفته بدرون خندق آمده و با خبردار نشدن قراولان
چنگکها را در آن بند کرده همه جوالها را بدرون خندق کشیدند و قراولان را از پناه که
نشسته بودند با تعرض گرفتند و آن بیچاره ما دشت دیار الم کرده بهر از محنت خود را بدمدمه
رسانیدند و جماعه زخمی و جمعی کشته شدند و مطلق فرصت نیافت که آن جوالها یافتند
جمعی که در پناه آن جوالها نشسته بودند و رسیدن گلوله توپ بجوال دیده‌اند نقل
میکنند که در هنگام بار توپ ... خبر بان می‌رسید چرا که مکرر دیده شد که گلوله توپ سی
و پنج آثار بان رسیده و صدای عجیبی از آن ظاهر شد چندان کاری نکرده است و اگر
احیانا از ضرب آن جوالی پاره پاره میشود و پنبه بر زده بسیاری بهوا میرفت ... طرفه
بهم رسانیدند در این روز شخصی از محصوران در مورچال ... سلح حجام برآمده ... آن
بوس ... یافت و با انعام ... صد روپیه و خلعت ممتاز گردید یوحی رسانیدند
در قلعه با خبر رسیده ... برآمد چوب ... روزی یک آثار چوب یک آدم ...
حکایت عجیبی است اگر این دروغ نباشد و ... سید محمود در این روز
موقوف شد و حکم شد که امرای عظام در مورچال ... ملک ... متعین اند

صدی یک کس را بواسطه برکردن خندق مورچال حصه قرار شده بود و ایشان این حکم را بانجام رسانیده
از غرایب حکایات در [illegible] روز [illegible] که در روز اول که محصوران بر سر مورچال
[illegible] عمده [illegible] برآمده جمعی [illegible] در آن ابتدا بکار آمدند یکی از آنجمله
سید طالب علی بود چنانچه قبل از این حقیقت آن واقعه صورت نگارش یافته در بیان
[illegible] داده که هر گاه یکی از مسلمانان بدرجه شهادت رسیده [illegible] بواسطه
[illegible] قربان بکنند آن شهید در جمله شهدا [illegible] یاران این مقدمه [illegible]
طالب علی بر عزم شهادت [illegible] بواسطه قربان [illegible] چون سید طالب علی جوان معروف
مشهوری بود [illegible] شهرت یافته [illegible] رسیده بود و در روز [illegible] که [illegible]
بر سر مورچال [illegible] که [illegible] شده بود [illegible] او [illegible]
که مذکور شد بقتل رسید و [illegible] در باب حالات سید طالب علی را شنیده بودند آن
[illegible] معقول [illegible] باشند [illegible]
نمی نمودند [illegible] کشته [illegible] نمی توانند رسید [illegible]
[illegible] یکشنبه [illegible] شعبان در این روز [illegible]
از محصوران بر سر مورچال [illegible] آمده [illegible] بسیار [illegible] آن [illegible]
مورچال [illegible] مورچال [illegible] آمدند جمع کثیر [illegible]

بهشت و اصل ساخته دیگر گرده بازده سر از آنها بریده بقلعه معاودت نمودند
و از آنها جمعی کثیر زخمهای منکر برداشته [illegible] اما زنده و مرده آنها بدست
نیامد [illegible] بود از [illegible] جا بجا در میان خندق [illegible]
[illegible] خندق را پر کردند تمام خندق [illegible] از چشمه ساخته [illegible] از چشمهای
[illegible] مرتفع واقع شده است بر چشمه [illegible] راهی [illegible] آب [illegible]
[illegible] رسید که اگر [illegible] چشمه [illegible] راهی چشمه که پایان آب است
بار کنند [illegible] آب آن چشمه کم شود [illegible] آمدند [illegible]
نقب زده [illegible] بواسطه [illegible] آن جوال [illegible] که بار زده [illegible] بر کرده بودند
و [illegible] آن جوال [illegible] کس [illegible] آن [illegible]
نشست [illegible] بر سر آن نقب [illegible] بمحافظت آن [illegible]
بودند و محصوران [illegible] بواسطه آن جوال [illegible] کس را از قلعه بیرون
فرستادند [illegible] جوال [illegible] کرده [illegible]
[illegible] آن جوال بود [illegible] که [illegible] آن جوال را [illegible]
بآن [illegible] خندق رفتند و توپ [illegible] جابجا [illegible]
[illegible] بآن رسیده [illegible] جوال [illegible] و آن جوال [illegible]

برداشته‌اند مورچال جعفر قلیخان که دیروز نیم ضعیف کرده بود کند ... باز مانده بودند بعضی ملی خود
قرار گرفت و در روی مورچال یک پایه از زینه بسیار در برابر سه مورچال که از فوق آن ...
عزیزی از مورچالیان جعفر پرسید که این زینه‌ها برای چه کار است گفت ... جواب
داد که علاوه و این چه معنی دارد که چند روز دیگر هم کسی پرسید در این اثنا سید صادق ...
مورچال جعفر برآمدند و آن ... را که میرزا عبدالله کشاده بود بستند ...
و چهار کس زخمی که چهار زخم بردند مورچال اول ... مورچال جعفر اکنون فرصت ...
یافتند اما ... زخمی کردند روز شنبه بیستم شعبان در این روز یکی از مصوران
بمورچالیان میرزا عبدالله گفت که یاران شما پای این قلعه بیکار مانده‌اند و دیگری از مورچالیان
میرزا عبدالله گفت که غرض ما از آمدن فتح این قلعه فعل شما است و گفت که شما ...
و قوی از قلعه گیری ندارید چه قسم راه ... می‌کنید ... قلعه ... را ...
قلعه گیری علم دیگر است ... شما از آن بی‌بهره‌اید اگر خواهید که این قلعه را بگیرید ...
... که ... خواهد کرد ...
آن خواهد کرد زینه باید که اینها همه کار آمد و صاحب سلیقه باشند که کارهای دشوار را
زود یاد توانند گرفت ... که علم قلعه گیری را به آنها یاد داده ...
کند در مرتبه دیگر که ...

بجواب

بجواب دهنده اعتراض ... گفت دیگر ... جواب ... بر سر مورچال
میرزا عبدالله ... آمده ... بسیار کرده‌اند ... هر کدام از آن
مورچال ... گردید ... نمودند ... روز ... نواب ...
مهاجران ... در میان ... انداخته
طالب ... و حصار
و ... بیکار ... اصلاح ...
نمیداد ... گفت که شما که ...
از کدام راه ... جواب داد که ... راه ... باید
... گفت این ...
با یک ... بالا رفتن خواهد ماند و امروز
آن کدام کس ... یاران گذارد او گفت
که اکنون ... اول ... بالا ... دیگران ...
گفت ... دیگران خواهد ...
... جعفر ... مقصد ... این ...
... کرده ... جعفر ... گفت ...

با امرای خود مشورت و توقف نمایند ما ببینیم آخر عباس میرزا چه کار خواهد کرد با امرای او عرض
بعرض رسانیدند عباس میرزا جواب ایشان را بجای ما که نقش که هیچ کار نخواهد کرد
و اگر میکرد ما امروز از ان اثری ظاهر میکرد دیده این جواب ما در برابر علاوه گفتگوی
سابق شده سخن را ناتمام گذاشته بحضور رسیدند و تفنگچی خان حکم کرد که در منزل
لشکرخان جمع شوند و گوشت را تناول کرده و امرای دیگر همه نهار خود صحابه خوردند
روز سه شنبه نوزدهم شعبان یکی از آقایان لشکر خوارزم دید که هزار کس سوار اسبان
بزرگ جامه ها سفید و سرخ و سبز با خط زرد دست است لباس ایشان همه یکرنگ و یراق
ایشان همه مرصع به نقره از لباس و مرکب و سبز زمین زر شقی از جانب ایران
آمده داخل لشکر شده و تمامی آن ... که بقلعه در آمدند بیننده خواست از ایشان
یکی بپرسد که اینها چه مردم اند که این چنین با جلال از میان چنین لشکر بر آمده بقلعه داخل
شدند و هیچکس از این لشکر بیشمار مانع ایشان نشد یکی هم از آن میان جواب
که لشکر خود را چه یارای آنست که چنین سلاح سوار را مانع توانند گرفت اینها لشکر امام
رضا علیه التحیة و الثنا است که بامداد محصوران آمده اند و ایضا شخصی دیگر در عالم
رویا دیده بود که فوجی از ایرانیان آمده در برابر لشکر طغرا صف
بستند آنها هم در کمین فیروزی آن شعر است که آنها مالک ... و لشکر

ابرار از رو شر است یکی فوج را گرفته بجای خود ایستاده است و سردار دوم از فوج
بر آمده بجانب شیروان روانه شد و آن شیروان از رو گردان شد با فوج خاصکی در آن
لشکر ایران ایستاده است و در آمده خیلی در ان افواج بهم رسیده و بیننده خواب تعبیر بعد از
احوال لشکر ایران و سرداران آن ظاهر شده است که سردار یکه پیش آمده بود امام رضا است
که میخواهد لشکر یک سردار که دخلو خود در خیر آمده سردار دوم حضرت امیر المومنین علی ابن ابی
طالب است علیه السلام که بامداد ایشان آمده است روز چهارشنبه هشتم شعبان در روز از
مورچال حضور میرزا عبد الله و قاسم خان شروع در کندن نقب نموده بودند با راده اینکه
نقب را از زیر خندق و راه آب که در آمده بپای دیوار قلعه برسانند تا آنروز از ترس از دزد
راه خندق ظاهر است و محصوران بار دیگر مورچال حضور و میرزا عبد الله بر آمده اگرچه
بدرون و بیرون تهاجم از جانب شدند راه بسیار ... بیرون بدرون افکندند و گوش تفنگچی
در مورچال ایشان آمده اند و مردم بسیار را کشتند و جمعی را خسته نمودند و هیچکس نمانده بود که آسیبی
باو نرسیده بود لیکن یک نام منصبدار سرکار خاصه شریف از کشتهای امروز است که در
مورچال میرزا عبد الله زخم کاری یافته که ... در این روز حضور خان کرده اتفاق
بسواران کوکنی سر آورده ... سخن گرفتن و ... گرفتن ... که عززان در این روز ها
بر زبان خبر در میان آمده عزیز خان گفت ... گرفتن ... بالای شهر ... از ایران

نمی‌بینیم چه فکر گفت که اگر حکم عالی متعال شاهنشاهی بود امروز بیست و دو روز بود که من قلعه را گرفته بودم
اما چه کنم که در انتظار رخصت نشسته‌ام عزیزخان باز گفت که ای احمق بیست روز دیگر فرصت
یافته آید یقین کرد از راهی که قلعه را از آن راه مسخر خواهید کرد و اینجا و مسیو تیکه باشند آورده
شد امروز نشد فردا چرا تسخیر در این اقدام نتوان نمود و باعث چرا عالی باشند در محفل
باب‌ها بر زبان باید آورد در این چنین چیزها گفتگوی دیروز ملی ریزی گذشت در این روز
خیلی خود متواتر است آن نکته گفت که امروز و فردا قلعه میگیریم و سر قلعگیان را با دندان نام گرفته
ناحق می‌شکنم خبر در آن روز عزیزخان آخر کراهیت در خشت گفتن با چنود رخصه یافتن
مشاهده نموده بعد بیشتر از این بر گفتگو اقدام نمود و در این روز توپ‌ها بر مدرسه سر شمس جمال
و آن نظر بهادر جوان است که رسید و از صدمه آن سنگ چیزی بر بازوی سر شمس جمال آمده کوفته
روز پنجشنبه بیست و یکم شعبان ماه این روز هر روز خبری از توپ‌های که در کنار ...
بجانب ... میکردند ... از ... داده هر ... مستوران یکقدم پیاده ور ند
میرسید همین بود که امروز ... زده ... گذشته بعد از پنج شش روز ... خواهد رسید
و انداختی بجهار روز به ... زرنست ... تاریخ جای کوتل و ورای ... یکقدم بار
خواهد رسید بعد از القصه ... که پیش خود قرار داده بودند اثری از آن ظاهر
نمی‌شد لیکن ایام را از سر گرفتن به همین دستور توپ‌ها ... و مجنون که ... گردید

قندهار

قندهار روز قیامت بر تختند و چنین زر حیف می‌آمد باز زر داده هر کرد به نقش ... زل
در ایام هیچ نبود بعد از مکرر زر تسبیح لیست فراول را حکم شد که به نقش و تحقیق بیاورد دو
بشعیدان گاوخانه نیز حکم شد که گاوان توپ‌ها که یکقدم بار رسیده آمد با چند نفر فیل
با استقبال آن توپ‌ها بروند که زیاده بار برداران توپ‌ها را سر کرده آن تعریف رسانند
در این روز بیست مذکور معاودت نموده دوری آن توپ‌ها را از لوحی رسانیده گاوان
نیز از آن کار برگشته آمدند این معنی باعث کدورت خاطر عالی شد حکم عام داد
که خواجگی متعلق صاحب اهتمام توپ‌ها بوده مردود در کاری از آنها نشود که تعارض خود
ساخته بیشتر جواب داد که من محتاج به توپ نیستم بعد از پنج شش روز قلعه گرفته
... میکنم جمعی از روبه‌ها یان در سر ... متعلق بوده‌اند و در ... (جمال) ... عبدالله ...
میکردند در این روز به عرض رسید که از آنجاست ... با محصوران ...
میکنند و کسی بر آن اطلاع نمی‌یابد و در همین روز شخصی از قلعه برآمده ...
رسانید که یکی از برادران رقعه نوشته و بر تیر بسته به درون قلعه انداخته
که در باز دهم شهر رمضان المبارک لشکر فیروزی اثر از گرد قلعه
قندهار کوچ خواهد کرد و دشمنان در کار خود مردانه باشند از این امر دو مقدمه
خاطر مبارک در هم شد روز بهابان از موره جال پسر زر عبدالله به حضور
طلبیدند و حکم کردند که قسم بعد از موره جال کسی با قلعگیان همراه نکنند و اگر کنند ... القطع

محصوران تا بهنجار ربط ادب برانداز و بی‌حد بر خاطر ایشان گرانی میکرد که دران هم
که روز افتتاح صلاح صرف و جهانداری سلطان اورنگ زیب بهادر در لقمه های لنبر لنفاق آورده بودند
محصوران مصدر این قسم بی ادبها شده بودند و در هر مرتبه که این تقاوه و هم دهان
صاحبقران ثانی که ولیعهد پادشاه هفت اقلیم و مهین برادران کلاه گوشه تکین اقبال
است در نواحی قندهار نزول القدوم فرموده بر حسب بی ادبی جرات نموده و رعایت
مراتب نکرده قدم از دایره حق شناسی بیرون گذاشته اند چنانچه امنا عظمی رازبان
کهربا نیز او و هم تیغ زبانان و محرمان خاص آن از اراده خبردار شده به تقدیم خضوع
و خشوع پیش آمده مضمون این مقال بمسامع جاه و جلال رسانیدند که شاه غالب رکاب

قلعه میل ... بدکه در بلندی کار سبیل   ستونی چنانچه چنین ز جای
کز این گنبد در زند آید بپای   مبادا که نوبت بگوهری   کمند بر چراغ جهان
قرضری   تیغ زبانان بصلاح اقرب بود و غفلان حسب ... ارده شتافتند
در وعده یورش را چند روز دیگر تعلیق ... دیوار رسیده از باد رسیده در توقف انداز چند
رعایت خاطر ... از ... یکه در ... و ... یورش را
موقوف ... روز سه شنبه ... و سیوم شعبان کو ... شیر ... ملازم ... جا
منتها که جوانان موقوف ... رسیده او را ... خاک ... بخنجر زدو روان

ان از لفکوبار آوردند و چندکس از مردم بار از رسیدن خبر رسید تا یکدیگر گفتند
که درین آن که طوار فرود ... گوی خواهد که در گفتگوی از آنها بگو نوال
از بهار اکرشه ز نظر اکبر گذرانید کفته آنهارا البرض ... حکم فرمودند که بریدن
زبان آنها این قسم یاوه ها کوتاه کنند و نیز زبان ایهام بیان آوردند که لشکر
یاران را گمان داشت که ما قندهار را گرفته بر خواهیم گشت آن نهفته که پایان وعده حکم
خواه هفت روز باشد و خواه هفت ماه و خواه هفت سال تمام حاصل جمله ... راخ
سکنه و ... لشکری تازه میطلبیم و این قلعه را مسخر کرده خواهیم رفت روز جمعه
بیست و هم شعبان ... که لشکر ظفر آثار آمده قندهار را محاصره نموده بود قلعه
گیان توپ و تفنگ ... تیر ... بر ... و ... رعایت ادبی نمود
درین روزها ... اشعار خود نموده و از عاقبت کار نیندیشیدند
پنج توپ بطرف ... مبارک کشادند و گلوله های توپ در اطراف و جوانب رسیده
یکی از آنجمله در میان عام و خاص افتاد و دیگری در توپخانه بر زمین آمده
چند صندوق را درهم شکست و بار جیه بسیاری را ضایع کرد از بد خط ...
آتش غضب سلطانی شعله کشیده نزدیک شد که کوه سراسر که سنگ را خاکستر گرداند
و دود از نهاد قلعه گیان برآرد همان ... بار ارده یورش خبیث
طلبیده ... که ... و از چهار طرف قلعه یورش نموده دمار از روزگار

ایلغار

قلعه سورجال دیپال سنگه برآمده و او را بحضور پر نور بردند بعد از استفسار احوال قلعه گیان
بعرض رسانید که چون کار بر محصوران بسیار تنگ شده بیشتر اخبار ماندن موکب جهانگیر
زمستان برگرد قندهار در میانه آنها شایع گشته بیشتر از پیش بی جگری نمودند و روز دوم ذوالفقار خان
رفته گفتند که سورجال جغتای یکبار بخندق رسیده است و شروع در پر کردن خندق کرده‌اند
و [illegible] شاه [illegible] نگاهبانان را اگر چه درین زمستان در پای این قلعه باید گذشت [illegible] اگر این قلعه
را مفتوح نکرده‌اند کوچ نخواهند نمود شما را در باب خود و ما را [illegible] بجان [illegible] هیچ تدبیری
بخاطر رسیده است که باعث خلاصی گرفتاران باشد و شمشیر [illegible] گرفته جواب دادند که اگر
خندق را پر کرده دیوار را از پا بکنید این شمشیر را خود تا زنده ام کسی از من نمی تواند
گرفت و اگر لشکر درین زمستان در اینجا خواهند ماند مردار فراوان خواهد شد محصوران
را هیچ عیدی بهتر ازان نیست بروید بکار خود مردانه باشید و دل را [illegible] مدهید که [illegible]

امید بکرامت [illegible] بعد از استماع این [illegible] پنجاه روپیه [illegible] فرمودند روز دوم
بهار سنگه [illegible] بسعادت کورنش سرافرازی یافت او فرمودند که شما و یاران شما
که در تلاش و تردد کوتاهی میکنید و در جاهای خود نشسته [illegible] کوچ میکنید
چه بخاطر آورده اید ما این قلعه را تا مسخر نمیکنیم بدولت و سعادت از اینجا کوچ نخواهیم کرد [illegible]
بخاطر آورده اید خیال محال [illegible] سودای فاسد اگر قلعه مسخر [illegible] در [illegible]

و را در پای این قلعه نشسته ایم تا [illegible] شما [illegible] از [illegible] و [illegible] بهار سنگه
جواب داد که سرهای بندها بواسطه فدا شدن بر کار شماست و ما فدویان با نیروی اقبال
بزوال پاسبانان این دولت خداداد ایم اگر چه تیغ با سربازی نموده بکار آیند سعادت
جوهر [illegible] و فتنهای کار سپاهیگری همین است اما چنین [illegible] از آن اقبال
در رکاب سعادت [illegible] ماند درین روز [illegible] از قلعه سورجال دیپال سنگه [illegible] را
بحضور خاص [illegible] چوبی همراه [illegible] بلخی و سپاهی که [illegible] با [illegible] زان
بدهند نتوانست برد بعد از تفتیش احوال بعرض رسانید که [illegible] در قلعه نقدی [illegible]
گندم [illegible] و جمیع مردم از [illegible] و اوقات [illegible]
بکمال [illegible] رسیده [illegible] بعرض رسانید که محصوران با خود قرار داده اند
که درین دو سه روز از طرف دروازه بابا و بابا بر سر مورچال [illegible] برآمده [illegible]
نمایند از استماع این خبر [illegible] مورچال [illegible] هوشیاری و خبرداری
بسر آوردند درین روز خبر رسید که سیصد شتر [illegible]
و [illegible] شتر سرکار قلیچ خان را از ده بلوکان دزدان رانده بردند باران حکم شد که [illegible]
لشکریان [illegible] درین روز [illegible] یافت که [illegible] را
از [illegible] قندهار کوچ کرده [illegible] روپیه [illegible] که از [illegible]

رو جوب مورچال غرب کنان آورده بودند اربجا مورچال را جه دیوار که برده و بر بالای آن نحب
ور بلغانها یا روان آنداخته بودند بسته و گلوله‌های متعدد بجانب ارک افگندند روز یکشنبه
بیست و چهارم شعبان در همین روز غریخان بدیدن عمده الملک بهادر خان آمده اظهار
نمود که امروز من ملازمت کرده ام مستعد گردیده بودم در همین هنگام خلوت بمن فرمودند
که خلاصه در باب فتح این قلعه چه تدبیر باید کرد ایام محاصره بدرازا کشید چنین بخاطر
میرسد هنوز کاری همه با تقبیت بعرض رسانیدم که فتح قلعه بار در سه شق منحصر است
اول آنست که نقب تا پای دیوار قلعه رسد و زیر دیوار و برج را چنانکه لایق سر قلعه گیران
ز مصر تهی است خالی کرده آتش به پرانند و چون شق اول بوقوع رسد دیوار از پا
در افتاده راه بدرون قلعه باز شود بهادران قلعه گشا را شق ثانی که یورش بوده باشد
اقدام نمایند همه به بهانه مجوجی پای جلادت پیش نهاده از آن رخنه در ابتدا این کار
در پیش گیرند سیم بعیدی نماید چراکه شق ثانی بدون اول محال است و اول نیز بسیار
مشکل است لیکن بها بت حزم و احتیاطی که از محصوران دیده می شود متوقف عکسش این
مطالب از هیچ کاری و هیچ جا غفلت از اینها نشده پدید و در جای جایها
حرکتی از جانب ما ظاهر می شود گویا از آنها بدستان زر راه کرامات آنها دریافته فکری از آنکه
این جماعت همیشه با چهار سپاه عظیم الشان جدل دارند و مدار آنها بر قلعه داری است

وادادن از هر کس به ازان تعهد نمودند که در باب نقب که بجای دیوار بر
چه فکر یا کرده اند و چه تدبیر بکار برده اند بکار برند که نقب سر زده دیوار قلعه به پایان رسد از رخ
دیگر سیوم با وجود عدم این هر دو شق اعتماد ما مقرر است که در پای قلعه باید نشست تا آنکه ذخیره
آذوقه و مصالح قلعه با تمام رسد و کار ایشان تنگ شود و خود ناچار شده زبان بامان
بگشایند فرمودند که این معنی به مدت صورت می تواند بست با نفس معدود صد آدم
که از دو ماه نباید کمتر نباشد فرمودند که چهار ماه که می توانند در اینجا ماند قبل از این صورت
گذارش یافته است که شیخی از قلعه بر آمده بسامع جاه و جلال رسانیده بود که شیخی از
برج و بیان حقیقت را نوشته بیرون انداخته بود که یازدهم رمضان المبارک لشکر ظفر
اثر کوچ خواهد کرد شاد بکار خود مردانه باشند بر پیشگاه خاطر قدسی مناظر یافت که شیخی که
که بکمر خنجر بر میان همت باشد بسته اقدام نموده است مکرر بر آن کار جرأت خواهد کرد بنا بر آن
پاسهای که در مورچالها مقرر بودند با کمال مشدد و به همه مسلم فرمودند که در مورچال عمده الملک
بهادر خان جبر ناجر باشند که اگر کسی مصدر اجناس از شنیعی که محض حرام نمکی بلکه محض
کفران نعمت است و او را دستگیر کرده بحضور آورده او را بسیاست رسانند اما فرط این کار
در مورچال در پیش با مصلحت چراکه تا امروز زیاده مصالح و باعث ارتجاعی این مورچال
تیر بر بالای قلعه رسیده است اگر این اراده بوقوع آمده است در مورچال بدرلیه که یکبار خندق

رسیده اند بوقوع آمده آنست روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان در قلعه روز شنبه بیست
و سیوم نگارنده خامه بدایع نگار گردیده است که شخصی از قلعه برآمده آنقدر نمود که قلعه گیان
اراده دارند که بر سر مورچال عمدة الملک محمد یار خان و عزیز خان برآمده جوهر خود ظاهر کنند
و این اراده حقیقت بخشی شب بیداری مورچالیان شده کمال استحکام و آگاهی بکار می بردند که اگر
کار از محصوران بوقوع می آید و اگر کسی از آنها نمودار می شدند بیکدیگر خبر می کردند چون پاسی از شب
گذشته قریب یکصد کس از قلعه برآمده از زیر بدن که در دامنه کوه کلال واقع است در برابر مورچال عزیز خان
ظاهر شدند و خان مذکور این خبر را بعمدة الملک رسانید [illegible] مردم مورچال ایشان تمام
شب را بخبرداری گذرانیدند [illegible] شب اینها [illegible] آن شد که جرات ننمودند
نمودند اما هنگام صبح از برابر قراولان مورچال عزیز خان که بواسطه محافظت بیلداران [illegible]
نشسته بودند بر خواستند [illegible] با وقت صبح یکدیگر را در نظر داشتند بودند [illegible] میدان
سفیده صبح که بیلداران دست از کار باز داشته برگشتند قراولان نیز از کمینگاه
خود روانه شدند قضا را دسته [illegible] آنها را اجل از باده غفلت [illegible] مست ساخته سر بالین
فنا نهاده بخواب برده بود و از رفتن همراهیان آگاه نگشته و همراهیان نیز [illegible] آنها بر داشته
بودند چون قراولان چهار جا گذاشته برگشتند محصوران خود را بآنجا رسانیده [illegible] هیچ
کس [illegible] بخواب یافتند و هر کدام را بیک شمشیر از بدن برداشتند صدای [illegible]

شد چون [illegible] قراولان رسید از آن صدا [illegible] بآنجا برگشتند و باز رسیدن
برگشتن محصوران بدر رفته بودند آنها نعشهای بی‌سر را در آنجا یافته آنها را بر داشته [illegible]
نمودند [illegible] سردارخان که بحراست دروازه کوه [illegible] قیام می نمودند [illegible]
[illegible] رفته بودند و محصوران این اراده را دریافته چند کس [illegible] فرستادند که کمین کنان بر سر آنها
آمدند و از آن [illegible] خبردار شده [illegible] بدر رفت و دیگری [illegible] دستگیر کرده او را
بدرون قلعه بردند و [illegible] از او استفسار نمودند [illegible]
و روز دیگر [illegible] طرف آن شخص [illegible] آورده دو دستهای او را آلبته از کنگره قلعه آویختند
و ساعتی [illegible] نیزه [illegible] می آمد [illegible]
سردارخان [illegible] این احوال [illegible] گرفتاری او [illegible] ملاحظه کرده
[illegible] خود [illegible] که آن [illegible] بلا کردند [illegible] آن [illegible] آویخته [illegible]
و [illegible] نیزه [illegible] رهائی بخشیدند [illegible] محصوران بعد از این واقعه [illegible] که او را
بآن آویخته بودند گرفته از بالای دیوار قلعه بیرون انداختند و شب هنگام مردم سردارخان
رفته نعش او را برداشته آوردند و در این روز [illegible] مرزا شمس الدین
[illegible] خان و [illegible] راجه [illegible] راجه [illegible] عمدة الملک رستم خان که [illegible] دارد
رفته [illegible] روانه نمودند که در آنجا برده [illegible] نمایند [illegible] نگار خامه [illegible] که [illegible]

خواه می یافتند بدهند در این صورت تفاوتش یافت که بواسطه رد کردن توپ‌ها که از قلعه
کوه الکه بی نتیجه بجا لوله بسته آمدند بوسط از جانب رجال عرشیان بدانی برده
بودند و کرانش توپ‌ها قبل از این بچند روز از قلعه برآمده اند نواب گفتند که در یک روز
توپ را باطل کنند و نقب‌ها بمعنی از بهار النقاب بسیار آمده و لبریز کرده اند تا آن
کار خوب ساخت و حقا که آن جرکش دران کار تعلیم داد بهر هندی زر داده بدین کار بود
و در حمله اول آن توپ را باطل کردند و برادر نجم دیگر در حین آن توپ را که فریاد می‌کرد
شکسته‌اند و هر گردنم بالکل به اصدار و سه قلعه و آن سرافرازی یافتند اما این
روایت را خبر شکستن توپ قیاسی است چرا که از ان بار آن توپ را وا نکرده اند
معلوم می‌شود که شکسته باشد و الله اعلم روز سه شنبه بیست و ششم شعبان
بدین روز مقرر شد که روز جمعه که بیست و نهم شهر شعبان المعظم خواهد بود بهادران موکب
دلاوری بر قلعه یورش نمایند و در بازارها جار زدند که در روز مذکور هر کس که پای دلیری پیش نهد
خود را بقلعه رساند و هرچه تواند غارت کند که غارت از هیچکس باز یافت نخواهد شد
و بهادران همین مقدمه را اخبار نمودند یورش نمی از این مقدمه در میانه عام و خاص
افتاد خاص را که می بایست قدم پیش گذارند و خلق را خواه ناخواه از راه و خواه ناخواه
خود را بدرون باید رسانند و قلعه را مسخر گردانند عام خود منتظر شنیدند و فکر کوچ

دکنی خود

دکنی خود میکردند و دیگر را بوداع می نمودند و کس مانده خود را بدرون خود و
کرده بی سپرده اند و عام کردند آن طلوع ربان قلعه کیان تیر که بود و چها بهار بر آن کفاره
راه جو و در از هندوستان را در این آرزو طی کرده بودند ترتیب سوارها کرده بود
بیک یکدیگر مبارک باد میگفتند ما میخواهیم و دیگران میخواهند تا بار کرد خواهد و کس بیکن عطش
و جماعه که نه میل ایمان داشته و نه دماغ یورش دیدند بار را مرتبه تماشا میکنند و مستعد
تماشا میکنند و جاهای مرتفع بواسطه نظاره جوکش میکردند و با هم میگفتند که روز
جمعه عجب صحبتی و طرفه تماشا خواهد بود زنهار از این تماشا غافل نباید شد. بهم میسد بهر
فتح یا خواهیم کرد که از ان معرکه کناره خواهیم در رفت و لطایف ساکن در روی دیگر خواهیم
بیهوده کذشته چند بیلدار را با چند کس از سپاهیان همراه کرده از خندق
گذرانیدند و بپای دیوار شیر حاجی فرستادند که رخنه دیوار را بکنند و نقب بجا بجا
کنند و چنان سعی کنند که تا وقت صبح القدر جا کنده شود که ان بیلداران و سپاهیان
در راه آنجا شب بطریقی که اراده داشت بپای دیوار رسیدند قلعه گیان خبردار شدند
وا کرده شدند نقارخانه‌ها و آتشبار بپای دیوار که در زمستند بوده رسیدن جای بیلدار
ما جاها روشن کرده آن اجل گرفته‌ها را به تیر و تفنگ کشتند و اندازها یافته
نزدیک گشتند و عوض خوران و افغان و خزان خود را با طرف خندق رسانیدند

واکثری در پای دیوار و میان خندق ماندند و قلعگیان بهادران شیخ کس را زنده
ناورده پس خاک توده که از جای مورچال جو خندق زرجی انباشتند در کشش آن آورده بودند
میرزا عبدالله و سکه کرکی و پیش دمدمه قاسم خان بر دار کشیدند خوبی که از زیر مورچالها گذاشته
بودند خبر رو رسید و مورچالیان از بیم بی خبر دار شده در پی آن شدند که انبار را
بدست آورند میرزا عبدالله و قاسم خان جمیع دمدمه انبار بدرون خندق ریخته بود
و در راه آمد و شدی در کنار خندق بود اگرچه چند کس زخمی شدند اما بالاخره بدست
و ریکه بدست آوردند تا جمیع خاک توده چوب … کری بدرون خندق ریخته بود
و تردد از بالای خاک کم دشوار بود و قلعگیان آن کشتها را دادند خود شاد زمین
نشسته بودند و هر کس بارآورده ورود آن انبار رفت چندین نفک سر
میدادند القصه … کشتها بسیار گرفتار شد از آخر الامر بعلاج کشته خاک آن خاک توده
را بجای که انبار را انباشته کرده بودند بجانب خود کشیدند تا آن نقبها …
الباین افتاده بود از آن بر داشته بجای سر دیدند و نهر بدرون خاک مع رسیدند
روز چهارشنبه بیست و پنجم شعبان آب دره بخندق رسید و بیک چشمه آن
خاک شد و صدای کوس شادیانه بلند هر مورچال کوس آسمان از کثرت غوغا دزدان
مورچال تردد … کنند و کندن نقبها که … کفار فرو رفته بود و قدم

بگی نقبها نشد

سادر لسبس ٥

شبی نمی توانستند گذرانید تفصیل محصوران بر خشک دماغ شده بودند چراکه تا
خندق آب داشت از آن رشته آبی داران بر سر بشان در آن آب می دیدند مولانا فاضل خان بایان
سرکار بیوتات که صاحب آن نظام ارزنده بود بتقصیر … دولت داشت بجلدوی چا
آبدار … صاحب سیصدی گرفتار گشت و غازی فدویت که سیصدی منصوب داشت
و بیلدار و غیره که بیلداران منصوب شده همراه مولانا فاضل انجام آب از دری …
اضافه یافته هر کدام با انعام خاص مخصوص گشتند آخر روز باز چار دیر روزه
بکمر رسیده چرا که آورده … که آب داد استیزی که بدست غازیان افتد
تعلق به کار خاصه شریفه دارد و سوای آن هر چه بدست کسی افتد از نقد و جنس تعلق
بغارت کننده دارد و اگر در زمانی غارت کسی بتعدی چیزی از کسی بگیرد مجرم
و کهنه کار خواهد بود و بتقصیر … باین گونه … آبرو … گرفتار خواهد شد باید که هر کس
بخاطر جمع چیزها بقلعه برساند و هیچ نباید بگیرد که مال از دست کسی را …
در این روز … نواب عمده الملک جهانبخان بکنار خندق رسید در نهر انباری که تیر
که از درگاه والا آمده بشارت کوفتن سر آورد … یافت و … اندازد
همراه روز … کار … تیر چند … دیگر بر شاه راه
نظاره کند آن … که از راه شال … می آیند

و خلعت ٥

نشستند درین روز چنین بگوش رسید که افغانان [illegible] در دست صورت [illegible] که در قلعه بودند
هر کدام به چند نفر داشتند چرا که حکم عام [illegible] قدر [illegible] کشیدند [illegible] که ارباب
بصیرت مثال و تمثال فرق نتوانستند [illegible] و آنکه [illegible] که چنین [illegible]
احاطه از تحریر قلم بیرون بود چنان نموده بودند که شخص [illegible] قلعه دار [illegible]
خاطر [illegible] افغانان و هیأت [illegible] رجال [illegible] بر کنار خندق ظاهر [illegible] بودند و از همه
طرفه آنکه از جمله امرای عظام و بهادران نصرت فرجام همین صورت [illegible]
بعضی که تفنگی در دست گرفته در کمین نشسته و گلوله تفنگی از قلعه بر [illegible]
و او با وجود آن زخم دل را پای نداده مردانه همت برای تسخیر قلعه گماشته بود و [illegible]
حال مضطروار در برابر او ایستاده دست تظلم [illegible] بر داشته و [illegible] در گردن [illegible]
عجز و الحاح می نمود و در دست راست صورت توپ و توپ انداز را کشیده بودند
روز پنجشنبه بیست و هشتم شعبان از سیاق کلام گذشته معلوم می شود که
شخصی از قلعه [illegible] از قلعه بر آمده جای که [illegible] افغانان کم بود نشان داده بود که
چهار هزار سوار از بندهای درگاه والا و منسوبان سرکار عالی [illegible] شده با اراده
تسخیر آن رفتند و در کمین فرصت نشستند و چنین مقرر ساختند که در آنجا می بودند
غافل می شدند [illegible] مقصود [illegible] می نمودند درین ایام گاه گاهی آیند از

غافل ساختن

غافل ساختن ایشان رفتن را موقوف به سیم شب کردند با [illegible] داران [illegible] که [illegible]
رسید محمود بیگ [illegible] و جمعیت [illegible] باشند بالاتفاق راجه راجروپ و محمد صادق [illegible]
سرکار عالی شان با چهار هزار سوار اراده راجه [illegible] ساختند و مکمل و مسلح گشته جانب
کوه رفتند و [illegible] بالا رفتن دیوار [illegible] کردند و در آخر [illegible]
قرار گرفت [illegible] صد کس از همراهان راجه راجروپ و جمعیت بالا روند و [illegible] چند
از عساکر غافل [illegible] خبر کنند که خود را بر سر [illegible] همین قرار داد آن [illegible] صد کس
قدم [illegible] گذاشته بالا رفتند و با رسیدن [illegible] دیوار [illegible] افغانان
خبردار گشتند و [illegible] که زینه گذاشته از آنجا [illegible] کس به دیوار قلعه
بالا رفتند و دیگران نیز اراده بالا رفتن داشتند که افغانان آگاهی یافته آن [illegible]
کس را دستگیر کردند تا با ایشان خبر [illegible] باشند بعد از آن روی به دیگران آوردند
و ضرب سنگ و تیر آلات دیگر بالا روندگان دیوار را از جا [illegible] زیر انداختند
و زیر دیوار [illegible] را از جای خود [illegible] و [illegible] عده از آنها را راجه راج
روپ و یکی از اعیان [illegible]
و غلطان گشته [illegible] زیر دیوار [illegible] آوردند و جابجا [illegible]
غلطیدند و سر و دست و پای [illegible] مجروح [illegible] زخمهای [illegible] از زخمها [illegible]

انها

کوچیان زیاده بودند نیز از محنت بلا رفتها بهمراهیان خود رسیدند و مردم قلعه از بالا
فریاد میکردند که بهادران شما همینه لاکورتس میزدند باید که کیتی چرا کرشته مرده ید
یورتش لی بحبس نمی توان کرد پاره دیگر ازین قدم بیش باید گذاشت و جهه را
وما را از اندیشه رهائی داد که هم آمدن شما عسکر رشد است و هم محنتها در سینها
آشنائی یاد محبتهای قدیم خود مطلقا منظور نیست و کینه و عداوت بنیاد کرده اند
که هیچ روی به امان نمیکنند از قدم بقدم زیاده می شود و روز بروز شمار از هندوستان
برداشته بانجا می آورند   بیت   نزد تو جز توقه بر جان کرامی رسد   این جمله
کمین لیک که هرگز تمامی نرسد   عدد مقتولان الشکر از صد در گذشت و عدد
مجروحان از حد حساب الامر عا منقلبا باز درین روز چار زدند که ولی برجای
آخر بنده که نام یورش بر زبان راند نعوذ بالله منها اگر کسی مقصد این امر خواهد کرد
هر چند سلطان عفیف نخواهد گذاشت که بر قول سلف گفته آمد   زبان سرخ
سر سبز میدهد بر باد   غلما بد و آتش قهر را باب احسان فرو خواهد نشاند
اما بقطع زبانش ازین باده کوئی باز خواهد داشت اما هیچ معلوم نشد
که سبب این چار که بنقیض چار روزهای اول بود چه بوده باشد از داه داد
محاصره باشند یورش یکذشته یا از ضعف مزاج کوتوال درین روز

بچهار کس از منعوال لشکر از میس داد و در آمده لسوارت بس سر آورد و بافتند و بالبام
حلقه وزیر مخصوص کردیده بودند و نخیر زیر دوست قندبار از درون قلعه برآمده بیشتر ازین
یورش از ستعدار یافت و از حقیقت قلعه رسیده بند عرض رسانیدند که غله بسیار بک من
گندم زیر که رسته و نیم آثار هندوستان باشد گندم خریده و فروخت می شود و دو هزار
از بین عباس فرمایند اما روغن بیشتر نمانده است مگر بود سلطه سرداران و از خوردنش
تلخ مردم دیگر همه تلخ کام اند و از قلعه گیان رعایا منتظر اند که آواز قلعه بهر روی کشوده
نشاید و لعقلی که نوکران بسیار آمده از ماندن قلعه آزرده آمده و از فتح ان دل
مطالبت کمان خواه و یا خواه شمار خود دارند و زکانان میکویند که سر باز داین قلعه جانی داریم
از راه بیکدر زیم و امید واریم که لشکر جغتائی درین حصار بود یورش بکنند کارها و این مطلق
رسند و شمشیر و روی بکار بکنند از ان وقت حسنه در روز سه شنبه جاسوسان این
خبر رسانیدند در فرداوران یورش است و جمیع لشکریان را مستعد گردانیده آمد از اکما
این خبر که و همه قلعه در شهر جائی حاضر شده بودند و مصالحی که دشمن را بکار آید در آنجا
آورده نگاه داشته بودند و چون آخر شب ازین ارشاد یاد به یکوشش اظهار رسید یقین شد
شد که یورش است تا بکوه رفید چهارشنبه انتظار یورش بردند و چون اثری ازان
ظاهر نشد در تفکر افتادند که سبب آن چه باشد بکمان آن افتادند که کوچک گشت

داده باشند و این شادیانه در تهنیت آن زمین انداخته شده شدند آخر روز روز
چهارشنبه جاسوس خبر آورد که باعث نواختن شادیانه برآوردن آب خندق ا
ز شنیدن این خبر تعجبها کردند و گفتند که مردم بدو شکل عجب می‌برده اند بواسطه آنکه
بیدار نشده ماه آب یک بند خندق الحمد [illegible] در بند جا که آیند شادیانه می نوازند
بعد از آن ذوالفقار خان آنجا مردم خود را طلبیده گفت یاران خاطر خود جمع دارید
که مردم این لشکر تهی ندارند اگر هزار سال در پای این قلعه بنشینند کاری نمی توانند ساخت
بجا لکن یک خندق آنقدر شادیانه شده اند که با اختیار شادیانه نواخته اند ان
روستای هرزه درا از این هرزه گویی [illegible] دیگر نیست روز
جمعه بیست و نهم شعبان از وقایع یورش گذشته به تحقیق پیوست که هجده
کس در آن کار آمده بودند یکی از آنجمله از خوانین راجه رام جریب و سردار لشکر
او بود و دیگری کوتوال چنست بند بود که پیش او اعتبار تمام داشت و شانزده
کس باقی از نوکران سایر آنها سپاهیان جیده که آنها را به گزین کرده باینجانب جا
فرستاده بودند و در وقت مراجعت از آن یورش را فرصت بر داشتن آنها نشد
آنها را و بنزد با آنها را در جای که گذاشته برگشتند و محصوران برآمده نعشهای
اینجماعت را با نزد با آنها کشیده بدرون قلعه بردند و سرها را از بدن جدا کرده

هر دو سر را برابر یک مورچال از کنگره دیوار شیر حاجی آویزان کردند مورچال اول برج جلال
زینه که اول بر اجر [illegible] تعلق داشت دوم مورچال عزیز خان سیوم مورچال بود
عمده الملک مهابت خان که از گذشت اینها مورچال اربعه بود از ان مورچال را جمیع سنگهای چهار
وجهای ان کشتگان را در برابر مورچال حضور بباد داده بر بالای دیوار حصار بند شهر انداخته
نمودند و با آنها برابر همین مورچال از دیوار شیر حاجی دراو نخیند نظاره کنان از روی حطه
این حادثه عجیب دست داده بود در قلعه طرفه شکوهی بهم رسیده اند لیکن یورش
حالتی آن روز [illegible] می ساخت اگر کسی حرف یورش را بر زبان می آورد دیگری این
معامله را بر زبان خود حسنه و از تفصیل او می شد وی گفت که هنگام چهار هزار کس
خود را پای دیوار رسانیده باشند و لکن همان ان بیاید از بیجاه کس نباشد
و با وجود غفلت آنها را فرو گرفته باشند و بدرد باینها بر دیوار که گذاشته چندی بر آمده
باشند و کاری ساخته اند در جای که [illegible] زودتر [illegible] باری [illegible] را نمند
چگونه دست [illegible] بودن روز [illegible] خود راه از مورچال جهات زینه برآورده
به مورچال عزیز خان فرستادند که از هنرهای قلعه گیری خود اینکه در گرفتن برج جهات زینه کار
برده و ذخیره که آنها برگشته [illegible] در گرفتن برج بدن که در دامن کوه [illegible]
واقعست بظهور آورده در ابتدا مورچال او دراین توپ جوانان مرغوب نمودند

منسوب نمودند و او از قبول آن ابا نموده عرض رسانید که من سید [illegible] ام [illegible] کوهی مراد در معامله کوه
هیچ وقوفی نیست و این عذر او ناپسند [illegible] افتاد از روی غضب حکم فرمودند که او را بمورچال
حضور نرسید بلکه متصل بر تنبیه شد که او را محبوس بسیار داد [illegible] بعضا [illegible] همراهی [illegible] الیه
قبول کرده روانه گردیدند هنوز در راه بود که [illegible] بنیاد او رسیده حکم شد
که در مورچال دیبی سنگه [illegible] را باو حواله نمایند و مورچال جهات [illegible] دیبی سنگه [illegible] بهادر
تن بموجب حکم [illegible] عمارت شده دیبی سنگه بمورچال [illegible] را [illegible] چوبها
بمورچال دیبی سنگه رفت [illegible] عزیمت [illegible] و بکار خود مشغول شد — به مورچال [illegible]
و باز دکان [illegible] از سر نو [illegible] کرده در [illegible] کردند اما اگرچه [illegible] هیچ
هم [illegible] باری [illegible] خود [illegible] و در مورچال جهات [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible] سه روز [illegible] از [illegible] سوختن مردهای عاطل
[illegible] دماغ [illegible] از [illegible] در کوشش [illegible] نما در روز
شنبه سلخ شهر شعبان المعظم یکی از منصبداران سرکار [illegible] بود که
خبر [illegible] در [illegible] بودند در این روز برگشته آمده عرض رسانید که تا آخر ماه رمضان المبارک
به [illegible] رسید فرمودند که این [illegible] که [illegible] از [illegible] شده است
و چند روز در راه مانده خبری از [illegible] نداشت در [illegible] رسیده [illegible] که [illegible] از

[illegible] چوبها با [illegible] خواهد رسید و او عرض میکند که در آخر رمضان به [illegible] رسید
این خبر را از حضور [illegible] رسیدند [illegible] زنان از خاص و عام [illegible] بخش [illegible] هر قدر
چوبها از جای [illegible] خود [illegible] در خندق می افکندند محصوران برداشته بدرون
قلعه می بردند و در روز گذشته مورچالیان [illegible] بخاطر رسید که چوبها در خندق [illegible] افکنند بلکه
هر چوب پاره را بخندق باید افکند [illegible] که از [illegible] خاک [illegible] باید [illegible]
شبانه [illegible] حکم کرد تا آنها بدرون آن قدرت [illegible] نشد در شب گذشته [illegible]
[illegible] بعمل آورده اند و در این روز که قلعگیان از این معنی اطلاع یافتند و آن
چوبها را مشاهده کردند و در فکر بردن آن نیز افتادند و جمعی را فرستادند که از خندق
رفته آن چوبها ببرند و [illegible] را نیز بر دمدمه آمده خاک [illegible] از [illegible] پایین کشند تا
در زیر چوبها [illegible] کردند و آن چوبهای [illegible] افتاد هر کدام موافق خود چوبها را — قوة [illegible]
برداشته بجانب قلعه روانه شدند و [illegible] افتادن آن چوبها مورچالیان خبردار
شدند و شروع [illegible] قبضه در خندق کردند و [illegible] چوبها را شکسته بدرون خندق
افکندند [illegible] چوبها [illegible] بدرون قلعه کشیدند [illegible]
دیگر [illegible] بار جماعه کثیر [illegible] چوبهای بسیاری با خود آورده بدرون دمدمه خاک — [illegible] قبضه [illegible]
زیر افکندند و جمعی [illegible] که [illegible] دمدمه [illegible] بودند [illegible] دست [illegible] و آن [illegible]

چوب دیگر را که بالا دمدمه بود کشیده بردند و در اثنای خواندن [illegible] توپ چند
و در این یورش جمعی بدرون دمدمه در آمده بودند از سر از مردم دمدمه جدا کرده و [illegible]
دستگیر نموده بردند و بریدن زدند تا القدر [illegible] گردند که یک بیلدار را یکی از
زر قلعه کیان گرفته و دست دیگر او را یکی از بهادران چنین قلعه [illegible] گرفتار [illegible]
لشکری زور میکنند و این هر روز [illegible] های او خواهد شد شمشیر کشیده نمود که
حواله او نماید چنین آن بیلدار رفقای خود را در تلاش [illegible] معاینه نمود روز خود را
قلعه [illegible] خود را از لشکری خلاص نموده روانه گردید در این روز عمدة الملک [illegible] خان
و [illegible] و میرزا عبدالله [illegible] کورنش سرافرازی یافتند و میرزا عبدالله [illegible] خان
بعرض رسانیدند که صاحب عالم [illegible] ما گفتند حقایق [illegible] اینکه ما مردم [illegible] با آب
خندق را در دیده اند لیکن که در مقابل ما [illegible] زیاده شده است اول تا زانو بود و الحال
تا کمر دوان رسیده است از استماع این سخن حکم شد که مولانا [illegible] را طلبیده [illegible] خان
و میرزا عبدالله متعاقب نامند و عمدة الملک [illegible] خان را [illegible] گفتند که شما
بما خبر رسانیده اند که [illegible] چهار نقب [illegible] چال ما روان کرده اند و ما
جمیع مورچالیان را از این معنی آگاه کرده ایم [illegible] خود با خبر باشند [illegible]
[illegible] میگویند که نقب [illegible] قلعه کیان بود از آتش [illegible] آب در دیدن [illegible]

جی ماند که شخص بسیار کشید و [illegible] زخم کرد و عورت [illegible] بود از غصه [illegible] گفت
چنین حالت با او [illegible] نماند بمجرد در آوردن [illegible] زنار عروس [illegible] الآن رجوع [illegible]
از آن ظاهر گردید و از همان عورت آن مردی از دو جانب [illegible] بلند شد و عروس داماد
را بحالت [illegible] بر انداخته تمام دل خود از [illegible] معتقدان [illegible] خود و جهت
در میان [illegible] شوق [illegible] و دیگر عورت شد [illegible] حافظه گردید [illegible] اول
پسری آورد [illegible] عروس [illegible] داماد [illegible]
میر شهاب الدین [illegible] بعرض رسانید که [illegible] شنیده ام که ذوالفقار [illegible] خان
که [illegible] امرای عظام [illegible] که [illegible] خط
امان [illegible] عمدة الملک [illegible] خان فرمودند که [illegible] شهاب الدین
این چنین خبری آورده اما ما [illegible] حال
بعرض رسید [illegible] مهابتخان [illegible] معطل [illegible]
ندارند [illegible] بعرض رسانیدند که [illegible]
کرده ام در این سال خود بسیار [illegible] و شکوه [illegible] چندان [illegible]
کرده است که قدم از خندق بیرون نمی توانند گذاشت بعد از آن [illegible]
تحقیق آمدن موسم [illegible] وقت کوچ کردند [illegible] بعرض رسانیدند که [illegible]

موسیو پرن رفت و تا سه چهار ماه دیگر در اینجای توان بود فرمودند چون اکثر آن وقت

اینجا بیائیم در هنگام مراجعت اکثر لشکریان صاحب بی نوا خواهند شد اکنون بارها راه کنیم دولت و اقبال

از جانب گرم فرمودیم با وجود آنکه گرم از اینجا نزدیک است مردم بسیار تلف گشته‌اند

اگرچه در اینجا هوا خوب است اما تمام سال بسر کشیدن رفت و چند نفر خواهیم رفت سی هزار زیاده

خواهند شد بهر حال سخن که اول فرمودند لکن آن سخن نمانده طلبیدند و الفقار خان و موسیو

موسیو کوچ از بابت قلعت استماع رفتن میکردند که هم در این نزدیکی بوقوع آید الحاصل از

حقیقت دزدیدن آب بسوی قلعه [illegible] آنکه دوسه تن که مولانا فاضل آنجا در آنجای که گفتگو

پیش آمد بواسطه استحکام و ساز [illegible] آورده آمده رسانیدند و پیش بردن از اینجا بدون

سنگ ریزش و امثال آن ایام متعذر می بود بواسطه رفع منظنه و گفتگوی خلق در میان

موسیو ایلچی صاحب و قاسم خان [illegible] بعید واقع شده بود که گوالیار گرفتن آنکه شد

خندق توانند داشت کنده و از اینجا یعنی بخندق زده آب در آن سرداده و بند پیش

موسیو جان [illegible] که کار بآخر رسانیدند همه تمام خندق آب جاری است

دلبستن زده آب مقتضی آن بود که باز فرستاده شده برآب نخود محصوران آخر روز

چون بواسطه لب شدن آن فرستاده از اتفاقات حسنه جوال بنده همی را که توپ آب

در دوانی او رفته بود و بند و از اینجا برده در جای آنجا بودیا فشد و از کشیده در میان

آب افکندند و جوال بندها غالب آمده آن شد خاک بسیار در بالای پشتی آن زده و حکم

کردند از آن جهت که توپ راجه سیندهیه را بجهت مقابل تفنگ و توپ چیزی فرنگیان میکنند بکار

شدند و قلعه گیان با بدله توپ و تفنگ شر جانبی دیوار حصار بر فرستادن آن جماعت غالب آمده

بازده سرزانها جدا کردند و جمعی دیگر را زخمی نمودند را خبر این امر از جملۀ جانبی عمده را

دست یکا قلعه گیان رابند آورده بجای خود کشیدند و قلعه یکروز او را از روز جمعه

یافته کاری کیان را صورت در کمر دامن بی یک دستی اندیشان او کرفته طور سیاهی بیار آورده

روز را زنی در آورده خود را از خلاص نموده بدر رفت در همین روز مقدار سیاه

باروت که در درون قلعه استعمال می نمودند آتش رسیده قریب شش تن بغفلت دود و نیز در

قلعه بجای جهنده بود که قلعه بروج و باروی شمال رو بر روز از نظر غایب داشت وقت غار

بود که تعداد زیست [illegible] شمالی رو به قلعه پایین دروازه بابای و خواجه ولی

قلعه گیان محافظت و احتیاط کف زده بودند بصدمه توپ خودشان سراسر افتاده و جمعی در

مورچال غربی را آمده بشرف شعله توپ منحرف گشت و بالتمام ظلمت دربها او را کشته

نقد سرا فراز ی یافت بوصول اشاره پای حضور پر نور رسانید که بهمیشه

شخص حقایق لشکر ظفر اثر بر کاغذ نوشته و بر تیر بسته بزور کمان از جانب

مورچال قلیچ خان بدرون قلعه می افکندند از استماع این خبر مجد را

افکندند

برسبیل تنبیه قلیچ خان فرستاده پیغام نموده بودند که همچنین خبری بمسامع جاه و جلال
رسیده که در مورچال مخصوص شما بندی عمده و دیگر نوکران از دست ناکس فضه رود داده و شما از غفلت باشید
نهایت بایر وقت [illegible] که در آمده مورچ [illegible] در [illegible] خواهد گشت باشد که در مورچال گم
زر و دیگ کلی بی همچنین واقعه قبیحه بوقوع آید تا با غیبان چه رسد این اراده در مورچال بنده
نشده و اگر احیاناً سرزده باشد کسی از خارج آمده مرتکب این عمل باشد تدارک نموده باشد
وان بدبخت هم مرا بدنام ساخته است ایلچی که فلان از این بقید اقامه بود او را با چندی
که از قلعه برآمده سعادت بندگی دریافته بودند و جمعی که رستم خان دستگیر نموده بحضور والا
فرستاده بود بعضی که خود از اطراف آمده بودند مصحوب لطفعلی قاسم حسب
الامر رفیع القدر روانه درگاه والا نمودند روز یکشنبه غره شهر رمضان المبارک
چهار گهری از شب مانده خبر رسید بیارگاه جاه و جلال رفته خواجه کچک طبیعت
خود خواره ابله مود که خیالات مالیخولیا و خواجه بابای دیگری خبر رسید که چیزی از رخنه که
در برج در دیوار شهر حاجی افتاده است با سی صد کس خود را در شهر حاجی رسانیده [illegible]
دروازه خواجه [illegible] نشسته [illegible] آن دارند [illegible] دروازه را شکسته [illegible] قلعه [illegible]
و [illegible] یک [illegible] هم مسکن که [illegible] در میان اردو و قلعه [illegible] کرم است و با [illegible] قلعت معاودت [illegible]
محصوران بر و غالب نتوانند شد و جا از [illegible] نتوانند گرفت [illegible] وقت جمعی آمده

او رسیده باشد که فتح و ظفر موکب شان از آغوش ذوالفقار خان بر می آیند چون انجمن صباح
علیه رسیده از شیفتگی خاطر قدسی مآثر دران سحر چو نوبت سحری ابواب شادمانیها بر روی
روزگار گشوده و خرمیها و خوشیها نموده دل عالم را از زنگ کدورت برآورده اند
و بشارت بقاسم خان و میرزا عبدالله حکم کردند که خود را بجعفر رسانند و چون فرمان
بران یافتگان رسیده پیغام گذار گشتند و آنها مستعد رفتن شده از جعفر خبر گرفتند
او را در دمدمه خود یافتند و آن خبر از قسم خواب و خیالی بر آمد تا این وقت
صبح روشن شده نوبت زنان شروع در نواختن نوبت کردند و بشنیدن
گشتان کوسهای شادمانه را حاضر آوردند آفتاب جهان افروز مملکت داری دران
صبحدم پای سعادت برکاب دولت گذاشته بود بواسطه تماشای واقعه بوقوع
نابوده جعفر سوار شده بکوه طویله که مشرف بر سه طرف قلعه بود و جمع مورچالها از
آنجا بنظر در می آمدند اگرچه سپاه زمانه آن بساط سیماب را در هم نوردیده اما
شعبده بازی روزگار بواسطه تماشای خاطر آن فرمان فرمای زمین و زمان
طرح هنگامه دیگر افکنده تماشای عجبی بنظر آن نظر کرده بارگاه احدیت در
آورد و تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه یکپاس از شب غره رمضان
که از جشن روزه داران در آخر روز تاریکتر بود پاسبانان را اگرچه درین معرکه از بیم
جان ذره بر ذره نمی آمد اما نگاه تیر از هجوم خواب بسر مژگان نمی رسید مانده بود که
محصوران فرصت طلب عربده جوی ناساز کار مهمان آزار قلعه کمین بده

معه بين النوع الرابع ما يكون منصوبا وغير منصوب

وهو اربعة الاول المستثنى وهو المذكور

بعد الا واخواتها المبدلات على عدم ...

بما نسب الى سابقه ولو حكما فان كان مخرجا

فمتصل والا فمنقطع فالمستثنى بالا ان لم يذكر

معه المستثنى منه اعرب بحسب العوامل

ويسمى مفرغا والكلام معه غير موجب غالبا

وان ذكر فان كان الكلام موجبا نصب و

فان كان متصلا فالاحسن اتباعه على انه

بر سبیل تنبیه قلیچ خان در شاه جهان محمود که بمجرد خبری ... جاه و جلال

رسیده از موجبات محو شماید عمده ... این بابت قصه رود ... از غفلت

رشید خان معروف به ... که در موقع ... [illegible]

... [illegible] ... همراه مهابت خان ... [illegible]

... [illegible] ... سنه ١١٢٨ ... [illegible]

در دروازه خواجه ... شکسته ... آن دار ... دروازه را شکسته ... قلعه در آمد

دارالک یک ... که ... در میان اردو قلعه ... آمد و با ... مساوات

محصوران برو غالب ... نتوانستند ... گرفته ... آمد

هوى ومن ثم امتنع فامت هند الثالث

المجرور بالحرف وهو ما نسب اليه شئ

بواسطة حرف جر ملفوظ والمنتهى من حروف

الجر اربعة عشر سبعة منها تجر الظاهر

والمضمر من والى وعن وعلى وفي والباء

واللام وسبعة تجر الظاهر فقط وهو

ومنذ ويختصان بالزمان ورب ويختص

بالنكرة والتاء ويختص باسم الله تعالى

وحتى والكاف والواو ولا يختص بظاهر

برسبیل تهنیه قلیج خان فرستاده بخانم موعود که بمجلس خبری ایام جاه وجلال

رسیده از مور رجال مخصوص شمامند عمده ونیکو از زمین تا بی قصه رود و باید شمار زین غال باشند

نهایت بار روزگار حال ملکور آمده معروض در شد عذر خواسته باشد که در مور جال

داد کار یک بهر مملکت که بارالد کرده دار در میان اردو وقلعه کیان کرم آست و با جمع قلعت مقاومت

محصوران رو غالب بر نوا نبد شد و جا از روی نوامند تر رفت اکر بیین وقت جمع آمده

خندق را کمین گاه ساخته قریب یکصد کس به فعات از قلعه بخندق آمدند و یکی
الله اکبر موذن مورچالها را بعبادت حق مشغول گردانیده بود چون گرگان گرسنه از
کمین جای خود برآمده اول بر سر مورچال خیر تگان رفتند و آن از کار رفتا فلان تا رسیدن
دشمنان مورر فتار از دها کردار بر سر مورچال خبردار شدند چون از غایت غفلت
مجموعه هوشیاری آنها که مصالح هر کار است پریشان شده بود خود را جمع خواستند
کرد و دست بکار رسانید پا نیز اگر چه از پا دست و پا قدم را بریشان بکلی گذاشت
اما پا برفتاری نبرد و همان دستگیرشان شده دمدمها را گذاشته برآمدند
پشتبان خود بسلامت بدر رفتند اما آنکه بر سر لیس ماندند آنچه آمد این بیچارها
تن به تفنگ و هدف تیر بلا و مهبط قمبره و سنگ شدند افسوس نشان در آن وقت
همین بود که ای کاش کوچه سلامت خود میدان وسیع لیس ماندن نمیداشتند
تا ما را هم بر بیش رفتنها مجال سبقت می بود درین وقت شمس خان و قطب خان
پسران نظر بهادر خویشگی تعیینات آنمورچال خود را بآنجا رسانیده سر راه
بران بدادیان گرفته اگر چه سی و یک کس ازین هر دو برادر نیز زخمی
شدند اما بطبانچه تهور و مردانگی روی آنها را بر گردانیدند و اگر نمیرسیدند
کار گریز بغیرتگان نیز میرسید چرا که سپاهیان او از و گذشته بودند کند در آنجا
را بجوب که در رفتن مردم او بر همه سبقت داشتند در آن شور و شش
نوزده کس بازخمها هم آغوش گردیدند از انجمله شصت کس افغانان

بزان

بزان و خون از دیده زخم ریزان خود را بجایکه پهلو بر زمین توان گذاشت و خاک را
از خون زخم رنگین توان ساخت رسانیدند و مابقی ها همانجا پهلو را بر زمین نهاده
جان دادند برای بر زمین افتادها را با اسبابها که پیش کار آمد بامورچال آورده
بودند بدست دشمنان افتاد و بساط شجاعت آنها در نور دیدند سرهای آن
بسته بدرون قلعه فرستادند و از لطایف آسمانی یکی آنست که چون بازار گیر و
دار آنمورچال گرم شده و کوچه سلامت بر گریختگان تنگی نمود هر کدام بهر طرفی رو آورده
روانه شدند از آنها دو افغان جا عنداز خود را بدمدمه نواب عمده الملک مهابتخان را
رسانیده و از قضا در یافتنگی بمجرد رسیدن به دمدمه گوله تفنگی بهر کدام رسیده بپا
رفقا آنها هم در آنها اثر کرده تابینان خان معزالیه از نکبت آنها مصون ماندند
القصه آن فساد اندیشان از آنجا دلیر شده رو بجانب مورچال خانه گوریها دادند
اما آن گرگ سیرتان ندانستند که اینجا بیشه ایست که شیران گرگ شکار در آن
مسکن دارند بیت به هر بیشه گمان مبر که خالیست شاید که پلنگ خفته باشد
بر سر شیرانکه تیر جوشن گذار نیستان آنها باشند رفتن اسان نیست اول گذار
نشان برجای افتاد که بواسطه قراولان ساخته بودند و ابدال بیگ را که هفده
کس در جماعت او بودند و از نوکران خوب خانه زاد الله است و نوبت قراول را
او است در آنجا باز داشته بود هر چند که پیش از آنکه قراول محض خبر رسانیدن است
نه جنگ کردن ولیکن از آنجا که نمک این خانه والا بلند همت جانثاری افزای لذت مردانگیست

بجز رسانیدن یک اکتفا نموده با شانزده کس دیگر پای تهور و جلادت را قایم کرده از
انبوهی بر سر رسیدگان تیغ بلند کشیده و دست باستعمال آلات کارزار بر آورده
داد مردی و مردانگی داد اما نتیجه کم با شمار بسیار برابر نیست و قوه چشمه بدریا نگیرد
و در برابر سیصد و چند تن شانزده کم است هر شانزده تن بزخمهای کاری از پا
در آمدند و چهار تن از ایشان قدم از جای خود برون نگذاشته چندان کوشش نمودند
که از هوش رفتند و دشمنان سر از تن شان برداشتند میتواند بود که معامله برعکس
این نیز باشد که بر آمدها سر بر آورده باشند و در دمدمه ماندها سر باخته اما در عدد
سرباختگی نیست بهادران دمدمه دوم از مشاهده این حال با وجود آنکه گلوله توپ
و تفنگ از کوه و قلعه چون باران می بارید و تیر مانندها در آن عرصه از زمین
میروئید کار کوه لکه از جواب باز دادن آواز توپ و تفنگ نزدیک
بآن رسیده بود که خود را لنگ و مستعجا زا کند از کثرت دخان نگاه در
دیده تیرگی می نمود دلیر و دوست را از دشمن امتیاز نمیکرد رستخیزی
برپا شد که هنگامه از پا در آمدن گرم گشت و قیامتی قایم گردید که
قامت دلیرا زار از قیام انداخت شعله شمشیر آبدار خرمن حیات را
می سوخت و نیزه ستیزه گران مانند افعی جان گزای را ز شکاف
سینها صحبت کنند سر رشته خود را با رشته جان پیوند میداد تیر خود را
هر چند بر روی دلیران میکشیدند اما بالای روی خنجر و تیغ کاری نمی ساخت زخم

تا دهن

تا دهن بخمیازه میگشودند و خون در جنبش میکرد بیمه سپرها بر دو در آورده بر خصمان — میکشود
حمله آور گشتند و آنها را بضرب شمشیر و نیزه و خنجر شکست داده خود را بقراولان
رسانیدند و آن دمدمه ناساخته را که خاکش بر هوا رفته بود بوجود قلعه آهنین
کردند و چندین از آن کینه وران را بر خاک هلاک افکندند و آنها چون فرصت
نعش آن کشتها نیافته اند سرهای آنها را جدا کرده بردند الا یک کس را که او را پاره
پاره کرده هر یکی حامل یک عضوی از آن شده بدر رفتند و ده چند کشتها بلکه زیاده
زخمی گشته خود را بقلعه رسانیدند بقصد این دمدمه حملهای مکرر کرده بود در هر مرتبه
نی چند هم آغوش زخم گشته بر گشتند و کاری نساختند چهار نعش دست راست
این دمدمه افتاده ماند و پنج نعش در میان دمدمه و خندق و آن نعشها را
تمام روز تفنگچیان طرفین نگاهبانی نمودند مخالف و موافق را از دست بردن نعش
آنها نشد چون شب شد در آمد بخندق نزدیک تر امخالفان برداشتند و
از جمله دست راست افتادگان که در میان مورچال عمدة الملک مهابتخان
غیرتخان افتاده بودند دو تن را ملازمان عمدة الملک مذکور از خاک مذلت
بر داشته با پنج سوطار رسانیدند و دو تن دیگر را مردم غیرتخان بواسطه رفع بدنامی چنانچه
روباه از شکار شیر بهره وری شود بر بودند کسی که بگرد قندهار آمده و روش بر آمدن
محصور از آنکه ورد بده است میداند که در این روز چه قدر مردانگی از بندهای این خان
رستم توان بوقوع آمده است در هیچ مرتبه هیچ کونی نشنیده است که یک کشته محصوران

نزدیک مورچالی مانده باشد تا بدیدن چه رسد نواب قدسی القاب کس فرستاده از فراز آن
کوه مشاهده این معنی که میفرمودند و بندهای معتمد خود را لحظه بلحظه آن تحقیق خبر میفرستادند و بعد از آن
که منهیان از جانفشانی سپاهیان عمدة الملک مهابتخان و ترددات نمایان این
آنچه دیده بودند بعرض میرسانیدند از غایت مهربانی بجا مندگوره شرف قبول میرسید و بعد از
مرور شش گهری روز بدولتخانه همایون معاودت فرمودند چهارده تن از بندهای
نواب عمدة الملک مهابتخان سعادت جانفشانی در راه ولی نعمت خود دریافتند
و سی کس دیگر زخمی شدند آنکه زخم شمشیر برداشته بود باضافه بیست روپیه و زخمی تیر و
تفنگ باضافه ده روپیه ممتاز گردیدند و سوای زخمیها جماعه که مصدر ترددات نمایان
شده بودند فراخور ترددات خود اضافها یافته نود و پنج کس همگی درین او از
بوصول اضافه بهره مند گردیدند روز دوشنبه دوم رمضان چون از ابتدای این
مهم میل خاطر قدسی مناظر اینست که هر قسم تردد نمایانی که در تسخیر این قلعه بظهور
آید مصدر آن یکی از بندهای سرکار خاصه شریفه باشد و غیرتخان و جعفر باین میل زیاده
مخصوص و هر بیچاره را که باین دو عزیز قرب جوار است داده عمل ناشایسته
او را بنام آنها نوشته اند و ناشایسته آنها را در دفتر اعمال آن نامراد
ثبت کردند در روز گذشته نیز هر کاریکه از تابینان نواب عمدة الملک
مهابتخان از زدن و کشتن در روی دشمن برگردانیدن و کشته دشمن را
ماندن بوقوع آمده بود بوسیله همان دو کشته که کسان غیرتخان از کشتهای

بخش این مورچال برداشته برده بودند تا بموقف عرض میرسید
بنام غیرتخان قرار میگرفت و سبب حیرت عالمیان می شد لهذا حکم علی الاطلاق
نظر بر فاهیت بندهای خود این دو نظر کرده حضرت سلطانی را باکید دیگر بنای
عداوت تجدید استحکام داده است که هر یک عمل پسندیده دیگر برادر لباس
ناپسندیده که در محفل فردوس آیین بعرصه ظهور می آورند همیشه باد عداوت
میان گبر و یهود ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است فاخرخان خلف باقرخان
مرحوم که با نواب عمدة الملک مهابتخان دم مصادقت و دوستی میزند هر چند
خواست که در روز اول معامله آن خبک را موافق نفس الامر خاطرنشان نماید
صورت نبست تا اکه درین روز جعفر بسعادت کورنش سرافرازی یافته
بعرض رسانید که دیروز اگر مهابتخان نمی بود قزلباشیان مورچال غیرتخان
را هموار میکردند نواب قدسی القاب جهانبانی بادفرمودند که مهابتخان
دیروز چه کرده بود هر چه کرد غیرتخان کرد جعفر معروض داشت که هر کس
اینمعنی را بمسامع اقبال رسانیده است خلاف رسانیده است
دیروز قزلباشیه مردم غیرتخان را از دمدمها بر آوردند و بساطی که زیر پا گسترده
نشسته و خوابیده بودند برداشته بردند و نود و دو کس را بزخم بیدریغ گذرانیدند
از آنجمله بیست و دو کس را سر بریدند و هفتاد کس را زخمی کرده اند جاسوسان تحقیق رقیبها
و تنهای بی سر را شمرده آمدند و در مورچال مهابتخان هیچ یک از آنها بوقوع نیامده است

وچنانچه باید برآمده آنها را گوشمال داده است وجمعی از انها را بقتل رسانیده است
بلکه یک دو سردار را نیز بخاک هلاک انداخته است و غیر تکاز از سر آن
طایفه رهای بخشیده است چند کس را که صاحب عالم و عالمیان برقول آنها اعتماد
داشتند و حقیقت آنها را بواسطه جاسوسی با تمرکه فرستاده بود بحضور برد تا
حقیقت را از قرار واقع بذروه عرض رسانیدند در ضمن ظفرخان نیز تقویت
سخن آنها نموده گفت که در تمام عالم این معنی شهرت گرفته است و از هر کس
شنیده میشود اینچنین میگویند اگرچه این گفتگو پاره موثر افتاده مجرای لوازب
عمدة الملک مهابتخان در حضور موفور السرور شد اما آنچه بدرگاه والا نوشتند
که باوران از ترددات عمدة الملک مهابتخان و شمس خان و قطب خان سلطان
مذکور نیست تا چه داخل واقعه کرده باشند ان الله تعالی حق بمرکز خود قرار
خواهد گرفت درین روز آتش بیار و تکانه که در مورچال جعفر بیگ افتاد
از پنج من تا صد من علی اختلاف القول میگویند که سوخت روز سه شنبه سیوم
رمضان المبارک درین روز دو کس در مورچال دیاسنگه بندیله از
قلعه برآمدند و از حقیقت جنگ روز یکشنبه پرسیده شد اظهار نمودند
که سی و پنج کس از قلعگیان برد است تا چنان مهابتخان زخمی گشتند و نه
تن از انها بقتل رسیدند و در قلعه بغیر از جو غله دیگر بهم نمیرسد مدار غذا بر آنست
و عسرت بکمال رسیده است درین روز نزد دامن کوه که در میان مورچال

چنین و باقیخان چهار شتر و پنج گاو میچریدند که سپاهیان قلعه را چون نظر بر آنها افتاد
قریب سی تفنگچی از قلعه پائین آمده و آن حیوانات را بضرب بندوق گرفته و از
پا در آورده و پنج کس خود را بآن شتران و گاوان رسانیده آنها را ذبح کردند چون
بایستار رای محفل قدس رسیده حکم شد که چهارصد سوار چوکی حضور رفته نگذارند
که آنها گوشت را توانند برد اما آدم گرسنه هزار جا تزافرای شکم میکند و برسید
و لقمه را از دست نمیگذارد چون سواران حضور بانجا رسیدند و مردم باقیخان و
چنین بیرا مداد آنها کردند از قلعه نیز جمعی از تفنگچیان بمعاونت فرود آمدند تا
تا دو پهر میانه آنها زد و بدل بود از غایت غلبه بندهای بادشاهی بغیر از رانها و دستها
آن شتران و گاوان چیزی نتوانستند برد و از قرقره و کله و پاچه و کبابهای آنها
محروم ماندند و بعد ازین واقعه جار زدند که کسی اسب و شتر و گاو جانب قلعه
سر دهد و اگر احیانا سر خواهد داد و قلعگیان از راه گرسنگی گوشت را بدرون قلعه
خواهند برد او را مثل همان جانور ذبح خواهیم کرد و نیز درین روز بعرض رسید که
بقالی چند که در ملک قندهار توطن اختیار کرده اند بار عایای انجا داد و ستد میکنند
و خود ها در ایام محاصره بیرون میباشند و بعضی از اقوام آنها در درون قلعه
هستند چهار صد من غله از بیرون بدرون فرستادند این معنی باعث تقویت
محصوران گشته آن بقالان را گرفته در قید نمودند و شکنجه بسیار کردند معلوم
شد که سوای غله اکثر اجناس دیگر نیز بقلعه رسانیده اند از قسم روغن

در برنج و نبات و شکر داده دیگر خبرها روز چهارشنبه چهارم رمضان هشتاد شتر
بار از فراه بواسطه محمد سلطان پسر روشن سلطان می آوردند خبر برستم خان
رسید سید فیروز وکیل خود را با جمعی دیگر از بندهای بادشاهی بر سر آنها فرستاده اند
و فرستادها با آنها دوچار شده شتران مذکور بدست آوردند و از همراهیان
آن هفت کس اسیر گردیدند و شش کس را بقتل رسانیدند و شتران را
با اسیران و سرهای مقتولان بدرگاه عالی ارسال داشته بودند درین روز
بار دور رسیدند اسیران را مقید ساخته و سرها را ز چوبها سرافرازی یافته در سر بازار
نصب شدند گلولهای توپ فتح لشکر که بر برج شمالی گوشه شهر قدیم بسته بودند
درین روز حساب نمودند سه هزار و یکصد و بیست گلوله بران رسیده بود از
لطایف و حالات آنکه با وجود اینهمه گلوله استحکام آن برج بمرتبه ایست که توپ
سی و پنج آثاری بران برج هست و تا امروز هرگاه توپ فتح لشکر سر می
شود قلعگیان آنرا نیز بی تامل وا میکنند و مطلقا دران برج گلی و غباری
بر نمیخیزد و گردی ازان نمیریزد و ازین توپ انداختن غیر تماشای جواب و سوال
توپ اندرون و بیرون نتیجه ظاهر نیست یاره استحکام این قلعه سد سکندر
بنیاد نیز بظهور می پیوست و بانی آن از ارباب انصاف دست
مریزادی وامیکشید که در ساختن آن اینهمه احتیاط بکار برده است
درشب گذشته بان بسیار از مورچال غیرتخان بجانب کوه لکه و هم

بلند

بجانب قلعه سر دادند شخصی فریاد زد که یاران ملتانی حقا که بواسطه شب بازی
هیچ تماشای در ولایت ما به آن ولایت نمیرسد اگر این کار بواسطه تماشای
ما میکنید رحمت خدا بر شما و اگر ما را می ترسانید غلط کرده اید چرا که این بواسطه
ترسانیدن بنگیان خوبست چونکه شوری و غوغای و شعله پاشی دارد
و ما همه شیرانیم ازین چیزها نمیترسیم بلکه باین چیزها خوش داریم درین چند
روز چند کس بطریق پنهانی بر سر مورچال جعفر و میرزا عبد الله و قاسم خان
بیکمرتبه برآمده قنبره بسیاری آتش داده درون دمدمها افکندند و بدرون
قلعه گریختند و در هر مورچال زیاده از ده کس و یازده کس را سوختند و هلاک
کردند خواجه صالح که از بندهای خوب بادشاهیست در مورچال جعفر می باشد و از
جوانان اعیان و متعارف ست و درین روز بدیدن عمدة الملک مهابتخان
آمده بود نقل میکرد که هیچ روزی نیست که از بیست کس تا سی کس از
مورچال ما بباد فنا خواه بتوپ و خواه به تفنگ و خواه بتغافل براندن
محصوران و اگر هیچیک ازانها بوقوع نیاید گویا این سگان از غیب خبر
می یابند که درین مورچال امروز کسی ضایع نشده است و قنبره بسیار
میفرستند که در درون دمدمه می افکنند و متعاقب خود را ازان دمدمه
میگیرند روز پنجشنبه پنجم رمضان درین روز باز پیادیان قلعه
چهار توپ بجانب دولتخانه همایون افکندند و دو گلوله ازان در

که متصل است بدولتخانه مبارک افتاد یکی بنقاره خانه رسید و یکی دیگر بطویله خاصه
رسیده دو اسب سر طویله را تلف کرد بنابران نظر بر رفاهیت خلق الله بخاطر
قدسی مآثر رسید که ازانجا کوچ فرموده بجای دیگر نقل فرمایند که توپ رس نباشد
چنانچه اراده در مرتبه اول نیز که این بیحیایان برین عمل شنیع اقدام نموده بودند
نیز مصمم شده بود و چون بعد ازان این ادا مکرر نکرده بودند فسخ عزیمت فرمودند
چنانچه قبل ازین ایمای بآن رفته است تجدید ادلهٔ آنها باز آن قصد
را مجدد گردانیده فرمودند که ازینجا کوچ کرده مورد بقلعه را مخیم سرادقات
جاه و جلال باید ساخت اما دولتخواهان عاقبت اندیش این را نه پسندیدند
چرا که محصوران این کوچ را حمل بر عزم رفتن نموده تقویت تمام خواهند
یافت بعد ازانکه اینمعنی بمسامع جاه و جلال رسید رفتن مورد قلعه را در
توقف انداخته حکم شد که آوازه ماندن زمستان را شهرت داده حصاری
برگرد لشکرگاه بکشند بواسطه این شهرت در تمام لشکر جار زدند که درین سال زمستان
موکب همایون در قندهار خواهد بود می باید که جمیع لشکریان سرانجام
ماندن خود را بکنند اما مردم در جواب میگفتند که تا این جا رسیدن
هفت ماه پیشکی همراه می بود تهیه زمستان را بسیار بآسانی میکردیم
بعد ازان حکم کردند که بیلداران جمیع مورچال را بکار حصار جمیع
لشکر وا دارند و تا حصار مذکور تمام نکنند کار مورچالها موقوف

باشند

باشند و چون درین دو روز از جانب لشکر عمدة الملک رستم خان اخبار نامتلائمی
که دلالت قوی داشت بر آمدن کومک قزلباش نیز رسیده بود درون قلعه
یکمرتبه تمام شادیانه مینواختند و ارباب انتقال آن شادیانه را نیز حمل بر خبر
مذکور میکردند و همان طور ساختن حصار را نیز میگفتند از راه احتیاط است که
مبادا لشکر اعدا شبخون بزنند و اگر ادراک اینمعنی نمی نمودند ساختن حصار
را بر بودن زمستان قرار نمیدادند کار بر مردم مشکل میگردید چرا که سامان
زمستان نمودن نفی است محال همه بدام وسواس گرفتار می شدند درین
روز شخصی میرهاشم نام از متوطنان مشهد مقدس بمورچال عمدة الملک
بهاتیجان از قلعه بر آمده اول از و خبر جنگی که درین مورچال واقع شده بود
پرسیدند گفت سی کس زخمی شدند و نه تن کشته شدند دوم از اخبار غله
استفسار نمودند جواب داد که اینقلعه چهار انبار داشت از انجمله تا حال یک
انبار خرج شده است و امروز سه روز شد که در انبار دیگر را گشوده اند
سوای برنج و ماش همه اجناس در انبارها هست و این بود جنس را
و نیز ذوالفقار خان گفته که از سرکار او ببازار برده کم کم میفروخته
باشند چون از سبب شادیانه از و تفحص نموده شد تقریر نمود که دیروز
دو کس از جانب ایران آمده اند و خبر آوردند که علیقلیخان
سپه سالار بکنار فراه رسیده و نجابت بیک را با دوازده هزار

سوار برداور زمین فرستاده وقراولان طرفین را باهم ملاقات دست
داده است واز مردم کمی جمعی کثیر را باسیری قزلباشیه برده اند بعد از استماع
این مقدمات اورا مصحوب محمد علی میرزک بحضور پرنور فرستادند و
از انجا نیز دو خبر اول را بموجبی که نوشته شده عرض نموده و در خبر طلبغلی ان
پارهٔ ساختگی بکار برد با نعام خلعت صدر دیبه امتیاز یافت روز جمعه ششم
شهر رمضان المبارک چون بخنان بیک و حاجی منوچهر قبل ازین بچند گاه
با ده هزار سوار از قبل والی ایران بزمین داور آمده اکثر اوقات نواحی
لشکرگاه عمده الملک رستم خان را تاخت مینمودند و هرگاه بهادران
عسکر فیروزی اثر باراده تنبیه او سوار می شدند شتاب از باد وام
کرده بدر میرفتند بنابران عسرت کاه و غله و ما یحتاج دیگر دران اردو
رو نهاده بود دیگر روز خانه زاد خیلی از دلاوران را بسرداری راجه راجسنگه
تعیین کرده از آب هیرمند گذرانیده بود که از قریات زمین داور
آنچه توانند بدست آورند واز ارباب احتیاج جماعه بسیاری بطلب مایحتاج
خود باآن فوج روانه شدند چون آنجماعه از آب هیرمند عبور نمودند
بزمین داور آمدند بخنان بیک همراهیان خود را سه قسمت نموده جمعی را
مقرر کرد که غارتیان را تاراج نمایند وخود با جمعیت متعددی در زمین پستی بکمین
نشست و برخی دیگر را فرستاد که بآن شیران طعمه طلب رو برو شده آنهارا جنگ

کنان

کنان بجانب او آورند و هر دو طایفه رو بکار خود نهادند واو خود را در انتظار
قدوم دلاوران مردافکن در کمین نشست چون مقابله طلبان مقابله افواج
شاهنشاهی شده آغاز شوخی کردند عنان شجاعت دلیران از کف آنها بدر
رفته بیکمرتبه برانها تاختند و آنجماعت پیش ازانکه از طعن و ضرب نیزه و
شمشیر دلاوران جنگجو بهره بردارند رو بوادی فرار گذاشته بجانب کمین گاه
روان شدند و هرگاه عنان جنگجویان بسبب سرعت آنها گران میکردند آنها
عنان را گردانیده پرخاش طلبان را بر سر پرخاش می آوردند و بجانب خود میکشیدند
و باز رو بهزیمت می آوردند بااین روش تا سپاهیان را بکمین گاه رسانیدند اهل
کمین بیکمرتبه از کمین برآمده خود را بر پیش رسیدها زدند چون افواج منصوره
پریشان شده از پی یکدیگر می آمدند و سواران جلدرو بر دیگران سبقت گرفته
بودند و عدد شان در نهایت کمی بود اکثری بضرب تیغ مخالف فرود آمدند
و قلیلی تاب مقاومت نیاورده معاودت نمودند پس ماندها برگشتن
پیش رفتها را حمل بر غایب شدن دشمنان کرده هر کدام از هر جا
که بودند برگشتند و تا نماز شام از آب هیرمند گذشته داخل لشکر
شدند درین پیش رفتن و برگشتن افواج منصوره فرصت عجبی بدست
جماعه که بتاراج غارتیان تعیین شده بود افتاد و دست بتاراج جمعی
که به پیدا کردن غله و کاه دران سرزمین متفرق شده بودند گشادند

اسپ و شتر و آدم بسیاری الجه کرده بدر رفتند و سیصد تن از اعیان بندهای
بادشاهی بیدا شدند نوکران امرا و سایر مردم را برین قیاس توان نمود
در آخر روز واقعه این واقعه بحضور آمده از نظر انور گذشت جمعی از محصوران
شروع در بستن رخنه که از جانب جعفر در شیر حاجی افتاده بود بند کردند
و جماعه دیگر بواسطه انکه مورجالیان جعفر با آنها مفید نشوند حقه بسیار با خود
آورده ساعت بساعت ببالای دمدمه بر آمده حقه چند در اندرون
دمدمه افکندند بعد از ان شروع در سنگ زدن میکردند و باز خود را بدرون
خندق انداختند بهمین روش تا یکپهر روز آنها را بخود مشغول میداشتند
تا کل کاران آن رخنه را برابر قد آدم بر آوردند چون خاطر از ان جمع
کردند بدرون قلعه گریختند و درین روز جار زدند که چون درینجا مسلمانان
بغزا مشغول اند هیچکس روزه ماه مبارک رمضان را نگاه ندارد و اگر
کسی بر نگاهداشتن آن اقدام خواهد نمود باعث خسران دین و دنیای
او خواهد شد و جار بودن زمستان را باز درین روز مکرر کردند نهایت تاکید
دران باب بتقدیم رسانیدند وکیل راجه انرود گفت که نواب مستطاب
قدسی القاب جهانبانی در شیوه تدبیر از جانب خود تغییر
نمیکنند پیش ازین بچند روز جار زده بودند که روز جمعه یورش خواهم کرد
و هرکس هرچه الجه خواهد کرد متعلق باو خواهد داشت می باید که و تیغ تیزیف

آین،

واعلی وادنا

داعلی وادنا همه در روز یورش سعی نمایند که خود را بدرون قلعه رسانند و روز
دوم بواسطه تسلی خاطر غارت کنندگان باز جار زدند که کسی غارت کسی را از کسی نگیرد
و اگر بگیرد مجرم و گناهکار خواهد بود و در روز سیوم بواسطه انکه خبر یورش شهرت
نیابد و مردم قلعه از ان آگاه نشوند باز جار زدند که هرکس نام یورش خواهد گرفت
زبان او را خواهیم برید و امروز دو روز است که باز بواسطه بودن زمستان
در قندهار که عبارت از قشلاق باشد و باصطلاح اهل هند آنرا جهاونی گویند
بتاکید تمام جار زدند که تمام قندهار میکردند و آنچه لازمه تدبیر است بجا می آوردند
اما هرگاه تقدیر موافق تدبیر نباشد ایشان چه کنند درین روز نواب عمده
الملک مهابتخان بشرف کورنش مشرف شده و از جنگی که در غره رمضان المبارک
واقع شده بود استفسار فرمودند و ایشان آنرا از قرار واقع بعرض رسانیدند
و گفتند که صاحب عالم سلامت چنان بگوش اینفدوی رسیده است
که جمعی از اهل عناد اینفدوی را از غایت بغض و حسد بنوعی دیگر مذکور
میکنند اما ان شاء الله تعالی من این حقیقت را در پایه سریر عرش
نظیر در وقتی که صاحب عالم بدولت و اقبال در انجا نشسته باشند
و سعد الله خان ایستاده چنانچه بوقوع آمده است معروض خواهم داشت که در
دو مرتبه اول که سعد الله خان آمده بود و فرنبانیه مکرر بر سر مورجالها بر آمده بودند
هرگز طاقت آنها را کسی ندیده بود و اینمرتبه به نبردی اقبال صاحب عالم در مورجال

اینقدر وی از دمدمه تا خندق گذشته آنها بر سر افتاده بود و تا دو سه گهری آنها گذشتهای
خود را بدرون خندق می افکندند و اینها همه از فیض اقبال بلند صاحب
عالم ست والا دران دو مرتبه هم همراه بوده ام و مصدر اینچنین ترددهای
نمایانی نگشته بودم نواب قدسی القاب جهانبانی فرمودند که ما را در سپاه
گری شما سخنی نیست چه احتیاج باظهار اینمعنی ست درین اثنا توپی بجانب دولت
خانه همایون واشد فرمودند که مهابتخان اینها همه از حرامزادگی کرجاسی بیگست
والا ذوالفقارخان مرد نامرادیست دو مرتبه فوج ما بر کوه یورش کرده
هر مرتبه اند از غایت حرامزادگی با خبر گشته ست و با وجود آن هر روز ده
توپ و دوازده توپ باینطرف میرسد اگرچه از سرنگیت آنها کاری
نمیکند اما بی ادبی او بر خاطر ما گران می آید هیچ فکر آن روز نمیکند که چون بدست
ما خواهد آمد این جرأت را چه عذر پیش خواهد آورد مولانا فاضل بعرض افتاده
رسانیدند که او را ایمن حواله خود نموده عمدة الملک مهابتخان گفت که اخوند
اگر از دست ما تورانیان خلاصی خواهد یافت لشما که ایرانی اید خواهد
رسید او طلبکار بسیار دارد شما خود را تصدیع مدهید بعد ازین
گفتگو خانمغزالیه را رخصت فرمودند و خود بدولت و سعادت از
عام و خاص برخاستند یکی از اعیان اشرف نقل میکرد که امروز
در خلوت میفرمودند که نزد من زانی و شرابخوار و دزد بهتر ست از

عالم و زاهد و حاجی چرا که هر مفسده که در عالم پیدا می شود ازین کسانست
هر کفر و زندقه که میخواهند میکنند و بتوجهات شرعی آنرا هموار میسازند چنانچه سعد الله
نام مرد فاضلی بود و در زمان بادشاه مغفرت پناه اکبرآباد شاه بشرف زیارت
وصلاح حرمین الشریفین فایز گشته بود و ظاهر حالش بزیور زهد آراستگی داشت
و در باطن تجرعی می نمود و با پری پیکران سمن عذار صحبت میداشت و
اوقات گرامی را بذوق میگذرانید جمعی از ندمای محفل شاهنشاهی از طرز
معاش او خبردار شدند و آنرا بموقف عرض رسانیدند و در وقتی معهودی
که سعد الله بواسطه کام دل برداشتن ازان لذت مغرور گرده بود کسان
بطلب او فرستادند دوستان او را از سعایت دشمنان آگاه گردانیدند
هنوز از نشأ باده بسر حد مستی نرسیده بود و شاهد بعرصه نیامده که
خبر مخلصان باو رسید اول بگهواره که دران خانه بود در آمده بعد ازان
در مجلس بهشت آیین حاضر شد چون ازو باز پرس آنمقدمه کردند
سوگند یاد کرد که تا من از گهواره جدا شده ام بر هیچ یک ازین مناهی
ارتکاب ننموده ام و هم ازین قسم اوضاع و اطوار سلطان
اورنگ زیب پیش ازین بجهت صید کردن دلها و رجوع خلایق
خود را انچنان بلباس زهد و ورع ملبس گردانیده بود که او را شیخ
صنعان وقت و پارسای عهد می توانستند گفت و درین ایام که بر تا پور رفته اند

دکان تشیع ایشان بخته شده و اثری ازان نمانده است و هیچ هفته نیست که سر بازار
زنانه نکنند و مردانه بتماشای ناموس مردم نپردازند گویا دل از کار دنیا جمع
کرده اند اما نمیدانند که هنوز کار بسیار در پیش است تغیر وضع نمودن اینچنین
زود خوب نیست روز شنبه هفتم رمضان براجه جسنکه پیغام فرستادند که
از جانب خود نقب بجانب قلعه روانه او ازان معنی ابا نموده گفت که ازین
طرف که منم نقب پیش نمیرود با وجود انکه مولانا فاضل تصدیق قول او نمود
اما فایده بران مرتب نشد فرمودند که اینها همه ساختگی است سید محمود را
باز نزد او فرستادند که اگر شما نقب نخواهید زد و بواسطه خود راه نخواهید
کرد نزد باینها با محصلان درشت خواهیم فرستاد که در روز یورش تمام راخواه
ناخواه از راه نردبان بدرون قلعه بفرستند راجه مذکور جواب داد که
ما بندگان تابع حکمیم در آن روز هر چه امر خواهد شد مامور خواهیم گردید در یورش
سلامتی در هیچ راهی نخواهد ماند چه رخنه و چه نردبان باری نردبان
از رخنه بلندتر است قبل ازین دو نقب از مورچال جعفر بجانب
قلعه شروع نموده بودند و نقبها چون به نزدیک دیوار شیر حاجی رسید
محصوران بران اطلاع یافتند و در پی انهدام آن شدند اول توپ
بسیاری بران زدند اثری نکرد آخر الامر جمعی را بدرون خندق فرستادند
که زمین را شکافته نقب را پیدا کنند و اینجماعت بدرون خندق رفته

باندک تفحصی سر نقب را پیدا کرده بکشادند و پنج کس از نقب کنان را بگلوله
تفنگ هلاک ساختند و تختهای آنرا برآورده بدرون حصار بردند و
باین قناعت نکرده حقه بسیار در درون دمدمه انداختند و باعث هلاک
وازار جمعی کثیر گشتند و معاودت نمودند و بعد از خراب کردن این
نقبها دو نقب دیگر از مورچال جعفر شروع نمودند از لطایف الاخبار
پیدا شدن حاجی ساحر چشم بند است که میگوید من دعوت کرده ام
که قلعه کیان را از قلعه بیرون خواهم آورد و گلوله توپ و تفنگ و آلات
محصوران را تا یکپاس دو گهری خواهم بست که مطلقا ضرری از اینها باحدی
نرسد بهادران دلاور در آنوقت زینه پایها بر دیوار گذاشته بدرون
قلعه در آیند و قلعه را مسخر کردانند و ساعت این کار بروز دوشنبه
است من محض بواسطه همین کار از ملک کانور بار دو کیهان پو آمده ام
طریق این کار آنست که کانذ بادی خواهم ساخت و نقاره بران تعبیه نموده
بجانب قلعه خواهم پرانید وقتی که آن محاذ قلعه خواهد رسید و نقاره باواز
خواهد آمد اثر سحر من ظاهر خواهد شد و چوگیست با چهل شاگرد او نیز
بدعوت مشغول گشته است که در عرض بیست روز از اثر دعوت او
قلعه مفتوح خواهد گردید کار دلهای دکنی که آن طایفه را ارباب جر ثقیل گویند
میگویند که ما تعبیه می سازیم که دو سه کس بران توانند نشست و حقه

بسیار با خود برد و آن نعبیه پر و بال را بپرواز در آورده به برابر قلعه توانند برد و
نظر بر قلعه کیان کرده حقه برانها توانند افکند چو که با شاکردان خود خلوت نشین شده
آغاز دعوت نموده است و طعام خود و شاکردان از ارکان مملکت می یابد و صد
روپیه دیگر بواسطهٔ ضروریات نزد او میرسد و جاجی لباختن کاغذ باد مشغول است
و بیست روپیه روزیانه و طعام روز دارد و کارولها در تهیه آن نقبها سرگرم اند
و چهل روپیه روزیانه دارند اما هیچ معلوم نیست که اینمقدمه ها همه در یکروز
بعمل خواهد آمد یا در ایام متعدده درین روز محمد بیک نام جوانی تفنگچی از
ملازمان عمده الملک مهابتخان که در خدمت ایشان روشناس بود گلوله
تفنگی خورده در گذشت روز گذشته خانخانان بار دیگر فرموده بودند که محمد بیک تو
اگر درین روزها زخمی بر میداشتی ترا بعنایت اضافه خوب ممتاز میگردانیدیم
گفت نواب سلامت هیچ اضافه بصحت نمیرسد نه اضافه میطلبم
نه زخم میخواهم باز فرمودند که اگر کشته شوی مطالبه ترا معاف میکنم
گفت تا زنده کانی هست پای مطالبه در میان است بگذارید زنده
باشم تا پای طلب من و مطالبه شما از میان نرود و در وقتی که
گلوله باو رسید یکی از رفقای خود گفت که بندوق مرا بردار و بیاد کارش خود
نگاهدار گفت ای برادر این تفنگ تو نصیب تو باشد گفت ای عزیز یک تفنگ هم نصیب من
نشده است مرا بس است احتیاج بر تفنگ دیگر ندارم روز یکشنبه هشتم

۹۲

شهر رمضان المبارک در تواریخ گذشته اشاره بآمدن قاسم سلطان بالنگ و
فرستادن ایلچی و وصول ایلچی بدرگاه عالم متعال و مراجعت آن ایلچی رفته است
بعد از معاودت ایلچی و وصول جواب روزی سوار شده بر سر بعضی از مواضع
زمینداور تاخت آورده و از رعیت آن مواضع هر کس را که دیده علف تیغ بیدریغ
گردانید و هر چه از هر کس یافته بغارت برده این اداء در محفل قدس بسند برد
افتاد دوازده هزار اشرفی و بعضی مکشوفات هند و چهار اسب بواسطهٔ او
ارسال داشتند در بیولا از جمعی که از زمینداور آمدند خبر او پرسیده شد گفتند دوست
و دشمن را از و خبری نیست شاید از النگ بملک خود مراجعت کرده است انجه
ارباب شعور از آمدن و رفتن او قیاس میکنند اینست که چون او زنکان
از آمدن لشکر ظفر اثر آگاهی یافتند از راه قابوچی گری قاسم سلطان را برداشته
بالنگ آوردند قصد شان همه اینکه هر گاه اینچنین لشکر بقندهار آمده باشند
یقین که از ایران نیز لشکری مقابل آن لشکر تعین خواهد شد ظفر از دو طرف
نمی شود هزیمت بجانبی خواهد افتاد و تعاقب نمودن این لشکر مر یکدیگر را معلوم است
که کامی چند بیش نیست غارت فوج شکست یافته بعد از مراجعت هزیمت دهندگان
از دنبال ایشان تعلق بآن خام طمعان خواهد گرفت تا گمان خواسته خواهند
داشت سر از دنبال آنها بر نخواهند گرفت چون از فیض همت صاحب عالم و
عالمیان زر گرامندی بیدریغ تاخت و تاراج یافتند اثری از مقابله و مقاتله درین نزدیکی

پیدا نبود برگشته رفتند نه از احسان دوستان شان شرمندگی و نه از طعن دشمنان شان
انفعالی شاید انفعال ادراک اینمعنی ست که اگر بامداد لشکر ظفر پیکر آمده بودند
نزد گرفته و کار را باقی گذاشته چرا رفتند و اگر اراده معاونت سپاه ایران در
جز انتظار آمدن آنها نکشیدند معلوم نشد بهیچ کدام کاری نداشتند منحوس شدند
لقمه از میان بربایند چون لقمه یافتند از میان بدر رفتند درین روز چندی از
محصوران بجانب مورچال جعفر برآمدند و چوب چند که در خاکریز تعبیه کرده بودند برآورده
بردند از دو جانب بقدر شوری شد اما آشوبی بر نخواست و غوغا زود فرو نشست
از اثر حرارت هوا آب خندق رو بخشکی آورده بعد از درون قلعه آب به بندی
که در مقابل مورچال جعفر ست سر دادند و شبانه شب آنرا برگردند مردمی که قلعه
تنها را دیده اند متحیر مانده که اینهمه آب از کجا آمد چرا که چشمه جاری که اینهمه آب داشته
باشد که یک شب آن بند پر تواند شد در درون قلعه گمان ندارند و حاجی
ساحر مدعی بستن توپ و تفنگ امروز بواسطه سرانجام آن دو لوله و دو
قمارباز و دو دزد طلب کرد که این هر شش کس برضا و رغبت خود پا بمقابله
تن باآن در دهند که آنها را مانند گوسفند ذبح کنند و از خون آنها طلسمات
بنویسند و سوای اینها بیست و پنج مرغ و بیست بز و پنج گاومیش نر
بجهت فدای آن که باصطلاح اهل هند بهو خوانند میخواست مرغ و بز و گاومیش
سهل ست اما دزد و لولی و قمارباز تن بکشتن در دهند یا نه روز دوشنبه نهم

نهم شهر رمضان المبارک در اول روز باز خبر منتشر شد که روز دوشنبه هفته آینده
توپ و تفنگ و یراق محصوران بسته خواهد شد در آن روز سپاهیان نصرت
فرجام بهیات مجموعی نزد بانها برداشته خود را بقلعه خواهند رسانید و قلعه را
مفتوح خواهند کردانید و به پوشیدن زره و جوشن و اسلحه دیگر مقید نخواهند
شد و خود را گرانبار نخواهند ساخت که استعمال اینچیزها از ملاحظه یراق
دشمن است و در آن روز جز نیش با هیچ یک از یراقهای خصم نخواهد ماند بخاطر
جمع سعی خواهند نمود و بدیوار قلعه بالا رفته خود را بدرون قلعه خواهند انداخت
و دمار از روزگار قلعگیان خواهند برآورد و قلعه را مسخر خواهند گردانید
و بعد از دو پهر نقیبان پراکنده شده لشکر بلشکر و خیمه بخیمه بلکه آدم بآدم را
جدا جدا آگاهی میدادند ارباب شعور را از استماع اینمقدمات حیرت می افزود
که فطرتان دشمن را دستگاهی بدست افتاده بود و بر تسلی محالی دل نهاده خود
را بهیچ خورسند می نمودند بعد از دو پهر آنروز ساحر از نظرها غایب گشته و
آخر روز پیدا شده اظهار نمود که من بسیر قلعه رفته بودم و اوضاع آنرا
دیده آمده ام و در نصف روز شنبه سپاهیان را همراه خود بدرون قلعه
بنوعی که مذکور شد میبرم درین روز ذو الفقار خان رقعه بامضمون برگزی
بسته بمورچال خیرخان انگند که چنان شنیده شد که بعضی از بیخردان و جمعی از
خوش آمد گویان خاطرنشان نموده اند که این قلعه بلا آذوقه و بلا مصالحه و بلا

آدم هست و اینمعنی باعث آن گشته است که لشکر را چند گاهی در پای قلعه باید نشست

حیرانست که ارباب عقول دروغ باین رسوائی چه قسم باور کرده اند فکر مستقیم

ایشان مطلقا باین پایه نبرده که قلعه که مانند پادشاه هند خواستگاری داشته باشند

آنرا بی آزوقه و مصالح و بی آدم چون خواهند گذاشت و قلعه دار بدون

اینمقدمات چون در قلعه خواهد ماند بعد از انکه تا دو سال قلعه را محاصره خواهند

داشت حقیقت اینسخن بر شما معلوم خواهد گردید که انچه گفته اند محض کذب بوده است

و هرگاه من آزوقه و مصالح و مدد کار داشته باشم تا جان در بدن دارم در دوام

قلعه و نگاهبانی آن خواهم کوشید و اگر همه تنها بمانیم این حصار را از شما نگاه

خواهم داشت چرا که میتوانم نگاهداشت رایهای صایب و تدبیرهای درست

و زرای دانشپژوه شما را دیده ام و آزموده ام که آنها را در معامله قلعه گیری

وقوفی نیست و هیچ کاری از انها نخواهد گشود کشاد قلعه باین اندیشهای سست

میسر نمیشود و از جمله کارهای که در قلعه گیری شما را بکار آید همین یورش است از انکه

شما بسیار بد و ما کم و هر یک ما را از شما صد کس است هیچ بهتر از ان نیست

که کار را بدور و دراز نیفکنید و خود را در ان نیز بیازمائید اگر غالب آمدید

بمدعای خود رسیدید و اگر نیامدید کم ما گیرید و سر خود که هم مردم ما از تعب خلاص

شوند و هم کسان شما از محنت زیاده برین در بلا آزار خلق نباشند و خیال

خام را بیش ازین نپزید والسلام چون خبرتخان از مضمون ان رقعه

اطلاع

اطلاع یافت آنرا بخیس از نظر انور گذرانید بنوشتن جواب آن مامور گردید که ما

اینقلعه را بیمن توفیقات ایزدی خواه ناخواه از تو میگیریم و تا نگیریم نمیرویم توپهای

ما نزدیک رسیده است درین چند روز داخل خواهد شد بمجرد رسیدن توپها گرد

اینحصار دیوار که باعث استظهار تو گشته است با آسمان خواهیم رسانید و بعد از ان

یورش کرده سزای ترا در کنار تو خواهیم نهاد اگر بهبود خود و همراهیان خود میخواهی

پیش از رسیدن توپها از قلعه بیرون آمده قلعه را تسلیم نما و خون اینهمه بیگناهان را

که بشومی اعمال تو گناه کار شده اند بگردن خود مگیر که درینصورت عفو سلطانی شامل حال

تو و همراهیان تو خواهد شد و بعد از آمدن توپها امان از میان برخواهد خاست

و کار بجان خواهد افتاد خبر شرط است والسلام علی من اتبع الهدی خبرتخان

حسب الامر عالی متعال این مضامین را بقید کتابت در آورده و بر تیر بسته

بدرون قلعه انداخت و باز از درون قلعه رقعه که مفهوم ان این بود که

بجانب خانه گور افکندند که ما شنیده ایم که دو توپ شما که ده دوازده ازین

توپها که بپای قلعه رسیده است زیاده خواهد بود از دنبال می آید خواه برسد

خواه نرسد بر تقدیر رسیدن بعد از انکه رسید یقین که کار دو توپ ازین

شش توپ که همراه دارید بیشتر نخواهد بود اینها چه کرده اند که آنها خواهند

کرد آن توپها را رسیده گیرید دیگر مقصود از رسیدن توپها خراب کردن دیوار

قلعه است در همین دو سه روز که مورچالهای شما بر کنار خندق رسیده بود چهل گز

[illegible]

دیوار شهر جاهی افتاده چرا یورش نکردید یورش شما معلوم مانده است خاطر جمع دارید
و سخن امان که نوشته بودید جواب آن بحث از سوال بشما رسیده است شما که نفهمید
تقصیر از که باشد در رقعه اول که ترقیم یافته بود که سر سنگ رخنه اینقلعه است
تا سر بریدن ست قلعه را بکسی نمیدهیم خیال محال بگذارید و راه خود پیش گیرید والسلام
والاکرام بعد ازین رقعه رد و بدل در میان نیامد نقب قاسم خان بنبان خندق
رسیده بود ازانمعنی محصوران آگاهی یافته بضرب گلولهای توپ متواتر آنرا
منهدم گردانیدند چهار بیلدار و دو سپاهی زیر خاک ماندند روز سه شنبه دهم شهر
رمضان المبارک خبر اول قرار یافتن سحر حاجی ساحر است باز بروز دوشنبه
هفته دیگر باز خبر رسیدن توپها گرم گشت چنانچه بداروغه و مشرف و بیلداران
حکم شد که از بیلداران هر مورچال نصفی بگیرند و بمورچال جعفر برده توپ فتح مبارک
و توپ لشکر کش در انجا دمدمه بسازند بغیرتخان نیز حکم شد که بجهت توپ قلعه
کشا در مورچال خود سرانجام دمدمه نماید رسیدن توپها از دوازدهم تا پانزدهم
شهر رمضان المبارک مشهور شده است درین روز از واقعه دکن
بعرض رسید که گرز برداری با یکی از بندهای سرکار عالی متعالی فرمان و خلعت
و جقه عطری بواسطه نواب قدسی القاب جهان بانو از پیشگاه خلافت
و فرمان روایی می‌آوردند دو که و چوتیا چند تن از مفسدان با آنها
دوچار گشته و گرز بردار را کشته و ملازم سرکار عالی متعالی را زخمی ساخته و

و رهبان ها

فرمان

فرمان و خلعت و جقه عطر و اسپان سواری آنها را برده اند تهانه دار دیگر بعد از
اطلاع بر نمعنی خود را بزخمی رسانیده داد را برداشته آورد جمله شتران قلیچ خان
که قبل ازین بدزدی رفته بود دستی شتر در سینک بدست دولتخان تهانه دار انجا
افتاده بود اوان شتر را از بحضور عالی متعالی ارسال داشت حکم شد که
شتران مذکور را بقلیچ خان بدهند بموجب امر رفیع القدر حق بحقدار
رسید چند رهبان بیوتات را حکم کردند که برای تماشای روز یورش که جان
فشانی جمیع بندها را ازانجا ملاحظه توان نمود بنظر در آورده معروض دارد مومی الیه
حسب الحکم عالی متعالی همه جا را ملاحظه نموده پشته کوهی که مشهور بچهل دختران است
و متصل بلشکرگاه عمده الملک مهابتخان واقع شده برای تفرج و منظر مبارک
پسند نموده بعرض عالی متعالی رسانیده پسند خاطر مشکل پسند افتاد و نیز امر
جلیل القدر بصدور پیوست که هرگاه جعفر اراده یورش نماید بمعیت عمده الملک
قلیچ خان و میرزا عبدالله بخشی با ملازمان سرکار عالی متعالی و قاسم خان میر آتش
متابعت او نموده تخلف جایز ندارند و درهمین روز از زمینداور خبر
رسید که روزی که واقع تاخت و اسیر نمودن مردم کهی عمده الملک رستم خان
اطلاع یافت هزار سوار با خواجه عبدالهادی پسر صفدر خان مرحوم برای
محافظت بنگاه گذاشته خود با جمیع لشکر از آب هیرمند گذشته بجانب قلعه بولاد
که مخیم خیام قزلباشیه بود بسرعت تمام متوجه گشت بعد ازین آنچه بوقوع خواهد

آمد مسموع خواهد شد بقید تحریر در خواهد آمد ان شاء الله تعالی روز چهارشنبه
یازدهم رمضان درین روز محصوران از دو نقبی که مرزا عبدالله بدرون خندق
رسانیده بود آگاهی یافتند و بتوپ ویران نمودند چند کس از نقب کنندها را همان نقب
منزل واپسین شد غله که بهادر بیک گرزبردار از بابت محصولات نهر صفا ارسال
داشته بود حکم شد که حواله بقالان اردوی کیهان پوی نموده در معرض بیع در آورند
باز درین روز ساحر لوری جعفر را پیش خود طلبیده گفت که در سبولا فرده تمنی شنیده
است که چون چهار گهری از شب پنجشنبه بگذرد من توپ و تفنگ قلعه را بند کرده
و دشنان شما را بدست گرفته بجانب قلعه روانه شوم و شما از دنبال من آمده قلعه را
مسخر گردانید جعفر در همان ساعت چیزهای را که بواسطه آن کار طلب کرده بود
حاضر گردانیده خود از پیش او برخواست و او شروع در عملی چند که بتقریر و تحریر راست
نیاید نموده چراغی را برافروخت و چند دانه ماش بدست گرفته بر آن چراغ
میزد بعد از آن لولیها را فرمود که شروع در صوت کردند و خود آغاز رقص
کرده گاهی مقدار یک گز اندازه بهوا میرفت و گاهی بر زمین می آمد چون
از رقص فارغ شد سگی را در پیش آن چراغ بکشت و آن مرغها را و
بزها را بهمان دستور ذبح کرد و لولیها را و دزدها را و قمارباز را فرمود که
از کشتن شما درگذشتم و شما را آزاد کردم و در عوض خون شما خون خود را
پیش این چراغ خواهم ریخت پس پاکی بر دست و ران خود را چاک کرده

خونیکه از رانش بر آمد بالای خون آن جانوران ریخت و باز شروع برقص کرده سر بزمین
و آسمان را مینمود و از حرکات و سکنات که در آن وقت از وی بوقوع می آمد که می تواند
حرف زد تا چهار گهری از شب درگذشت جعفر را پیش خود طلبیده و پشت زنار
لولیها را با یکزده فرمود که از خون زخمهای پاکی شمشیر خود در انگشت و بعد از آن
بول گاو میش را آورده گفت که تا از آن وضو ساخت و او را باین معنی نوید
داد که از اثر آن خون تیغ تو در آهن و فولاد بند نخواهد شد و از تاثیر این وضو
هیچ حربه بر تو کارگر نخواهد گردید الحال برو و بخاطر جمع بخواب و صبح مستعد کارزار شده
پیش من بیا که بمقصود خود برسی و جعفر ازین مژده خرم و خوشحال از پیش او
برخواسته بجایگاه خود معاودت نموده بخواب رفت و آن محل بر دوران
لوله و دزد و قمارباز را رخصت کرده خود باستراحت رفت که فردا
چه زاید شب آبستن است روز پنجشنبه دوازدهم رمضان المبارک چون
چهار گهری از شب باقی ماند جعفر با همراهیان خود مستعد یورش شده
نزد آن ساحر رفت و او را در خواب یافت از خوابش بیدار کرده گفت
سپاهیان همه مسلح و مکمل و منتظر اند که شما گلوله توپ و تفنگ و
دم تیغ و خنجر را بسته روانه شوید و آنها از عقب شما خود را بقلعه رسانیده
دمار از روزگار مخالفان بر آرند همان مثل قصه خوانان است که بگیر و
ببند و بدست من بهلوانش بده چون چشم از خواب باز کرده گفت

میرزا جعفر سه دیوار نگاهبانان این قلعه باز داشته اند و من هر شب تمام
با آنها جنگ و جدل داشتم و چندین بار بآسمان رفته ام و بر زمین آمده ام
تا دو دیو را گرفته مقید گردانیده ام و یک دیو از آن دیوها مانده ست و
هر قدر که من سعی میکنم بقید من در نمی آید و دست از محافظت قلعه باز نمیدارد
و آن چندین مرتبه بر گرد این حصار گشته از کنگره بکنگره آن خبر میگیرد و آنچه
لازمه احتیاطست بتقدیم میرساند این دیوی که مانده ست از آن دو دیو که
بقید در آمده اند شوخ ترست تا او را بند نکنم یورش میسر نخواهد شد شما را
چند روز دیگر صبر باید کرد و وعده این کار را چنانچه قبل ازین مقرر شده
بود باز بروز دوشنبه باید انداخت که تا آن روز این دیو را نیز گرفته خواهم
بقید در آورد دالحال شما بروید و کمرها را بکشائید و ذوق بکنید و خاطر خود را جمع
دارید که روز دوشنبه این قلعه مفتوح خواهد شد و مدعای شما بحصول خواهد
پیوست بیت هر زمان گویم که فردا ترک این سودا کنم ٭ باز چون فردا
شود امروز را فردا کنم ٭ جعفر بعد از استماع این سخن چون بفتح
روز دوشنبه امیدوار بود از لا و نعم هیچ نگفت و مراجعت
نمود بیت انوری همچو تو نگوید از آنکه ٭ گر ترا چشم بر عطاست هنوز
کیر خر نام میبرد لیکن ٭ می نگوید که در کجاست هنوز ٭ ارباب
عقل و هوش قبول این قسم هزلیات را در بارگاه جاه و جلال که معدن

دانش و منبع

دانش و منبع بینش ست بغیر از آنکه حمل بر تمهیدات نمایند که وسواس در خاطر
دشمن افکنده او را از راه وا همه بر سر شاه راه اطاعت در آورد دیگر چه کنند هرگاه
جای یورش زدن و معاف شدن غارت و شهرت دادن آوازه بودن سیناز را
در تهلکه و هراس خصمانه دخل تمام باشد انمقدمه خود از تدابیر بزرگ و امور عظیمه ست والا چه
گنجایش دارد که اینچنین معامله سهل البطلان در نزد اوستادهای محفل قدس که سرآمد عقلای
روزگار و برگزیده فضلای عهد اند و از فهمید که بهره کامل دارند واقعی و رواجی بهم رسانند
رسانند هرگاه از روی عقل و نقل بر آنها ظاهر شده باشد که اعجاز انبیاء اعلی
نبیا و علیهم السلام در قوانین مملکت داری از ارباب دول اثری نبوده ست سحر
سحره را چه تاثیر تواند بود روز جمعه سیزدهم شهر رمضان المبارک در بین روز
محصوران سگی را کشته و شکمش را پر از برنج جوش داده کرده آورده در مورچال جعفر
انداختند اما سبب این ادا هیچ معلوم نشد که چه بوده باشد بعضی میگویند که خبر سحر ساحران
ساحر بمحصوران رسیده ست و این باطل سحرست که ساخته در آن مورچال
افکنده اند و فاسد سگ کشته را بسنگ کشته تدارک کرده اند
کلوخ انداز را یاد از شکست چنانچه نقل میکنند که روزی راجه
راجروپ ارادهٔ یورش برج چهل زینه داشت در برابر
برج مذکور سوله داده بر پا کرده بود محصوران از مشاهدهٔ
آن حال بهمین دستور سگی را در برابر مورچال او او بزان کردند

گفتار ۴

دران روز یورش راجه راجروپ پیش رفت چون واقع در هنگام گزارش
واقعه یورش راجه راجروپ بگوش نرسیده بود در آئینه تقریر روی ننموده
بود درینولا که از استماع معامله انداختن سنگ مذکور در مورچال جعفر بعضی
مردم استفسار مینمودند عزیزی که ازین مقدمه واقف بود این نقل را گذرانید
و از اعیان راجه راجروپ تحقیق پیوست در هنگام پرتو بیان بران تافت
و شخصی از محصوران در مورچال میرزا عبدالله برآمده بسعادت عتبه بوسی امتیاز
یافت و حقیقت آذوقه از و استفسار شد بعرض رسانید که قلعگیان از کم آذوقه
بسیار تعب میکشند و مدار خود را اکثری از اعیان بر گوشت اسب و حیوانات
دیگر ست آن نیز بجمعی که مشمول اند میسر ست غربا غیر از گرسنگی چیزی برای
خوردن نمی یابند و اگر احتیاط و امتناع ذوالفقار خان سد راه نباشد تا حال
مردم بسیاری می آمدند فی الواقع اگر این خبر بوی از صدق داشته باشد
عجایب خبریست نواب قدسی القاب جهانبانی از استماع این مقال تفقد و عنایات
تمام درباره او فرمودند و بمرحمت و انعام یکصد و پنجاه روپیه نقد و خلعت و اسب
سرافراز گردید و هم در آخر این روز در همان مورچال برآمده بعد از استفسار
سبب برآمدن اظهار نمود که مرا پدری بود قبل ازین بچندگاه مردم این
لشکر او را شهید کرده بودند در شب گذشته او را بخواب دیدم
که بمن میگفت که ای فرزند عنقریب مردم این قلعه ببلای بد گرفتار

خواهند شد تو خود را بلشکر فیروزی اثر هندوستان برسان که از انقلاب
رهائی یافته رخت حیات از گرداب حادثه بساحل نجات بری من امروز
بحکم این رویای صادقه از قلعه برآمده اینجا باین آستان جاه و جلال که مامن
امن و امانت ست آورده ام میرزا عبدالله از استماع این مقال که نوید فتح و
ظفر از عالم غیب میرسانید شگفته خاطر گشته او را بحضور پرنور فرستاد
چون بشرف بساطبوس بساط دولت مشرف شد و حقیقت خواب و
سبب برآمدن خود را بعرض ایستادهای مجلس انس رسانید خاطر قدسی مآثر
ازان خرمی بکمال حاصل گشت و او را بانعام خلعت و سیصد روپیه نقد و اسب
امتیاز بخشیده بحضار مجلس فرمودند که هرگاه مردم لشکر غنیم از عالم شهود اینچنین
خوابها مشاهده مینموده باشند یقین حاصل ست که الله تعالی این قلعه را بما
ارزانی داشته ست و امروز و فردا نسیم فتح و فیروزی خواهد وزید مشرف
جواهر خانه را بحضور طلب داشته حکم کردند که در همین چند روز بلوه مرصع تیار ساخته
نگاه دارد که عرضداشت فتح را دران انداخته بدرگاه والا ارسال خواهم
داشت چون آثار و علامات معلوم میشود که ایام فتح نزدیکست
می باید که درین کار تعطیل نورزی که در از روز امهال بوقوع نیاید و
اگر توقف خواهی نمود مجرم و گنهکار خواهی شد از وقایع این روز
رفتن جعفر ست نزد عمده الملک قلیج خان و صورت این واقعه

انست که درین روز جعفر پیش قلیچ خان رفته گفت که محصوران بیرون و درون
شهر جا جا را خندق زده اند و اینمعنی سد راه نقب شده است و کاری از
پیش نمیرود و شما که آخ سقال این دولت ابد پیوند اید بگویید که تدارک این
کار چیست و تدبیران معامله چه نقاب از چهره فتح چگونه توان کشید و جلوه فتح
ظفر را چه سان توان دید قلیچ خان گفت که من تا امروز آخ سقال یککس هم
نبوده ام حالا آخ سقال تمام لشکر چگونه شده ام الحال که کار از اختیار بیرون رفته
است از من صلاح پرسیدن چیست جعفر گفت من گفتگو را از جانب خود
نمیکنم و از خود نیامده ام بلکه فرستاده ام قلیچ خان گفت که سخن من هم با
این لشکر نه با شما دام براه صید رفته نمی توان نهاد و کمین بر شکار رم کرده
نمی توان گشاد جعفر گفت که درین وقت چاره این گفتگو نیست راهی باید نمود
و صلاح باید داد و گره از کار فرو بسته باید واکرد خانمشار الیه جواب داد که بالفعل
آنچه بخاطر من میرسد همین است که هرگاه نوبهار رسیده باشد و چند توپ که
رسیده است کاری نکرده باشد و نقب بجایی نتواند رسید و مصالح قلعه روبکمی
نمی آرد و قلعه دار میل دادن قلعه نمیکند و موسم رفتن بر سر رسیده
باشد و بغیر از یورش چاره دیگر نیست لشکری که پیش رفته است
آنها را باید طلبید و یکمرتبه یورش کرد اگر قلعه مفتوح شد چه بهتر ازان و اگر نشد
اختیار با شماست اما در صورت تانی برداشتن نقبهای شما مشکل خواهد شد

جعفر بعد از استماع این حدیث رخصت شده بحضور پرنور رفت و از رد و بدل
آنجا اثری ظاهر نشد روز شنبه چهاردهم شهر رمضان المبارک قبل ازین ایمای
برین معنی شده است که چون از راه دزدی و قزاقی تاخت و تاراج دزدان و بستن و
کشتن و باسیری بردن و بلدی بیرون رفتن بخان یک از حد اعتدال
گذشت و با وجود اینهمه بداد اینهای محصور را ازین کردار آگاهی داده
باعث تقویت خاطر آنها گردیده و آن گونه اندیشهان خود را بهیچ تسلی
داده و اینمعنی را فوزی عظیم پنداشته شادیانهای شادی نواختند و چیزی که
درین روز بلا از قلعه برآمدند سعادت اندوزان حضور را ازانمقدمه آگاه
ساختند بنابران سیهای آن تبه کاران ناهنجار را گوشمال دادن و ازین سرزمین
بیرون دوانیدن بلکه بفراه رسانیدن واجب شد بموجب امر عالی متعالی
عمده الملک رستم خان چنانچه مذکور شد خواجه عبد الهادی خلف الصدق صفدر
خان را بحراست بنگاه مقرر گردانیده خود با جمیع بندهای بادشاهی بجهت تنبیه آن
مفسدان بکار رفته بود بعد از انکه یکروز و یکشب قطع منازل و مراحل نمود
و منزلی که او را نجا منزلگاه داشت و تو زار نام او بود رسید بنه
را دیده و صاحب خبر رانده بود گویا پیش از وصول لشکر ظفر اثر
بچهار ساعت جاسوسان او را از آمدن آن فوج قیامت اثر
اخبار کرده بودند و او در انوقت از مطلع گران سنگ دست

برداشته اسباب سبک را گرفته بدر رفته بود و چون گذار افواج دشمن شکن بر
یورش او افتاد او را در انجا نیافته طی مسافت بسیار و سبقت گرفتن او در
رفتن عنان تعاقب را گران ساخته بغارت و تاراج رمهای کرد ازانچه
گریختها مانده بود همه بدست بهادران یکه تاز افتاد و چندان غله بغارت آوردند
که هر سواری صاحب انباری شد نرخ گندم از سه آثار بدوازده آثار و جو
چهارده آثار از چهار آثار رسید قربانان که دران نواحی بود از متوطنان
انجا به نخجان بیک امداد کاه و غله می شد بشومی آن او را بغارت رفت و
متوطنان همه اسیر گردیدند اسیرا ازین مسلمانان نظر بر مسلمانی شان کرده
آخر الامر از قید خلاص نمودند اما مال تاراج رفته بدست شان نیامد و دو لک
روپیه از بابت غارت که دران روز نصیب لشکریان شد و رستم خان در ضبط
نمودن آن کار تغافل نموده در دفتر مطالبه او ثبت گشت چون راه دور و دراز
بسرعت هرچه تمامتر آمده بودند و لشکریان مانده و کوفته شده بودند و از
غنیم خبری نبود که بکدام طرف رفته است بواسطه آنکه تحقیق کشیده بار
راه بیاسایند آن شب درانجا لشکرگاه کردند و روز دیگر نیز درانجا ماندند
حقیقت این فتح را عمده الملک رستم خان عرضداشت نموده بحضور پر نور
ارسال داشته این خدمت پسندیده آن عمده الملک در پیشگاه سلطنت و کشور
ستانی پسند افتاده باعث نواختن شاهانه در مورد جال گشت که بر قلعه

کیان ظاهر

کیان ظاهر شود که اگر این را بغزو رمی آورد چون روباه از پیش شیران بیشه
مردانگی رو پنهان کرده گریخت و همان ساعت بقیمت چهار هزار روپیه کمر خنجر
مرصع و دو هزار روپیه را خلعت بواسطه رستم خان مرحمت فرموده ارسال داشتند
و چون عمده الملک رستم خان یکروز درانجا اقامت نمود از غنیم گریخته اثری و از دشمن
رفته اثری ظاهر نشد رایها بر مراجعت قرار گرفت صبح روز دوم آن خان
نصرت جنگ بعزم برگشتن سوار شده روانه گردید اما اکثری از لشکریان که
عسرت کاه و غله عنان تمکین شان را از کف ربوده دشمن را بهزیمت داده از
معرکه بر آورده خیال کرده و همراهی فوج و سردار گذاشته هر ده کس و پنج کس از دو
بجانب مواضع که از مواضعات زمینداور که در دست چپ و راست راه
واقع شده بود آوردند و بغارت و تاراج مشغول شدند و از حال دشمن
غافل گشتند که درین سو نخجان بیک با جمعی همراهیان خود که به پنجهزار
کس میرسید و از معاودت لشکر آگاهی یافته و بواسطه آنکه پس مانده ها بر در دنبال
لشکر گذاشته بود بانجا رسید و هنگامه بگیر و ببند گرم شد هر کس را هر جا یافت
گرفته بقید در آورده بیورت خود فرستاد و خود خیلی راه از عقب لشکر ظفر اثر
داد جلدی که نزدیک بود که خود بوبال آن گرفتار شود داد این خبر روزی که
عمده الملک رستم خان با زنبت نگاهدار گردیده بود رسید اما چون شب در آمده بود و
رمها رفته بودند و رسیدها رسیده و تدارک آن باز بدون ایلغار دو روزه میسر

بنمود ازلاو نعم هیچ تکلف عدد بر دلهای آن روز از پیش و کم هیچ بگوش نرسیده والله
اعلم بالصواب روز یکشنبه پانزدهم شهر رمضان المبارک درین روز خبر رسید
که از جمله چهار توپ که از راه شال مستونگ می آمده و توپ خورد بلیلی و مجنون نام بارانچ خان
بخشی تن حکم شد که پنجهزار سوار از بندهای بادشاهی و سلطانی همراه گرفته تا مورد قلعه
باستقبال توپهای مذکور برود و نقاره چی و کرنایچی بسیار نیز با خود ببرد و از مورد قلعه
تا معسکر همایون همه جا شادیانه نواخته بطمطراق تمام توپها را بیاورد که هیبت آمدن
آن در دل محصوران اثر کند درینوقت شاه مجن بعرض رسانید که صاحب عالم
سلامت قلعه گیان ازین توپها آنقدر واهمه دارند که وقتی که خبر رسیدن
توپها بذوالفقار خان رسید خیاری در دست داشت و پوست میکند
بمجرد شنیدن این خبر بنوعی بیدست و پا شد که خیار و کارد از دست او
افتاد و عجب‌ست که از غایت حیرت دست خود را نبریده ست قصه
توپ و خیار ذوالفقار خان حکایت یوسف و ترنج و زنان مصر است
بعد از آنکه ایرج خان مستعد رفتن شده میخواست روانه شود حکم
شد که او خود نرود و هزار سوار را بسرکردگی یکی از امرای کم منصب
با نقاره و کرنا بفرستند که رفته توپهای مذکور را بدستور یکه مذکور شد
بیاورند او بموجب حکم عمل نموده آن هزار سوار را گسیل نموده چون اهتمام آوردن
بمولانا فاضل خانسامان سرکار عالی متعلق مقرر بود بعد از دزدیدن

آب بنوعی که مذکور شد او را بواسطه سرانجام خدمت خود حکم شد که در حضور باشند
مورچال او که در میانه مورچال راجه جسنگه و راجه بهار سنگه بندیله واقعست خالی
مانده بود و صلاح یورش نیز مذکور می شد بواسطه آن سید محمود را با آن مورچال
تعین فرمودند که هم اهتمام آن مورچال نموده باشد و هم در روز یورش خبردار باشد
که از آن هردو راجه کوتاهی بوقوع نیاید بلکه تاکید نماید که از جانبی که مقرر شده است
سار الیها یورش نموده بدرون قلعه درآیند بعد از رفتن سید محمود بمورچال مذکور
چند روز مورچال او به نگاهبان مانده محمد عاقل چون یورشی که حقیقت آن
از سیاق کلام گذشته بوضوح می پیوندد دلی بر داغ داشت وسیله انگیخته
التماس نمود که مورچال سید محمود باو مرحمت شود تا روزی که از چهار طرف
بهادران قلعه گشا یورش نمایند او هم از آنجانب بکوه بالا رفته داد دل
خود را از آن کوهیان بستانند و این ملتمس او بشرف اجابت رسیده
آن مورچال باو مرحمت کردید آخر روز راجه جسنگه را بحضور پرنور طلبیده
فرمودند که ما امروز هر قسم تدبیر یکه قلعه گیری را بکار آید بکار بردیم اما
هر عقده که ما بر بستیم قلعه گیان گشادند و هر گره که ما گشادیم آنها بندی
دیگر بران نهادند در کار این حصار حیران شده ایم و روی آن نداریم
که این قلعه را فتح ناکرده مراجعت فرمائیم موسم زمستان بر سر رسیده است
و بیش ازین مجال توقف تنگ گشته است الحال همین یک تیر در

زکشن تدبیر مانده است وان یورش است اگر تقدیر موافقت نمود و توفیق یاوری کرد وآن خدنگ بر هدف مراد رسید چه بهتر ازین و اگر نرسید باید قطع نظر ازین قلعه نموده راه خود برداشته عازم هندوستان شد و اینقدر هم بدون انکه همچو شما بندهای عمده که هریک از شما جنبه مردانگی را تیر دشمن شکار دیده و سرکوه لاور یرا تمثیر آبدار قدم جلادت پیش گذارید و دمار از روزگار خصم نابکار برآرید و در کار کرد مرشد خود چندی از نوکران خود را فدا کنید میسر نمی شود از عظیم سخنان که مشعور بر یورش بود بسیار یاد فرمودند و او را نتایج بلند امیدوار گردانیدند و از همه ان سخنان از ا می شنید و از لاو نعم هیچ نمیگفت آخرالامر چون ابرام از حد در گذشت و طلب جواب بانتها رسید معروض داشت که جواب این حکم سرسری گفتن آسان نیست از جماعه که آنها را باید سر خود را فدای این کار سازند صلاح پرسم و تمهید این امر خطیر بکنم و آن طایفه را با خود درین معنی موافق گردانم بعد از ان جواب آن را بعرض رسانم امروز باز دادن جواب میسر نیست و فردا آنچه مقرر خواهد شد بعرض خواهد رسید بهمین قرار از محفل قدس برخاسته بمنزل خود رفت روز دوشنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک درین روز باز جعفر آن ساحر را که ذکر خیر او مکرر مذکور شده است چون قرار بستن توپ و تفنگ بروز مبارک دوشنبه داده بود بعد از استعداد سپاهیان ظفر نشان از بهر یورش بحضور خود طلبیده گفت

امروز که علاوه نسبت شیران بیشه مردانگی از زنجیر امتناع گشاده منتظرانند که توپ و تفنگ محصوران از ان موجبی که مقرر کرده به بندی و پیش افتاده در رهنمای سر منزل فتح و فیروزی گردی تا دلاوران معرکه دشمن کاهی از کمین برآمده دنباله نوکیرند و خود را مردانه بدرون قلعه رسانند و قلعه کیا را شکار خود گردانند آن شعبده باز ساحر ناجون دید که دروغ گفتن از حد گذشت و خلاف وعده مکرر شد و پخته کاران آن هنگامه بازی از وزیاده برین نخواهند خورد بیعلاج شده بر راستی آمده گفت که پیش ازین اظهار نموده بودم که سه دیو نگاهبان این قلعه است دو دیو از انها بقید من درآمده اند و یکی دیگر را هر چند تلاش میکنم نمیتوانم گرفت و تا آن مقید نشود آن کار که شما را بان موعود گردانیده ام میسر نخواهد شد و آنچه از سرکشی آن دیو معلوم شد هرگز بقید من در نخواهد آمد بلکه ملاحظه آن دارم که مبادا آن دو دیو مقید من درآمده را نیز از دست من رهای دهد یا انکه مرا هلاک نماید الحال شما از ان آرزو درگذرید و ترک این سودا کنید و آنچه شنیده اید ناشنیده انگارید و خیال خام پیش ازین میپزید و از گلوله توپ و تفنگ بپرهیزید جعفر ازین گفتگوی او بسیار آزرده خاطر شده اگرچه جواب پاک و صاف شنیده بود اما بخاطرش میرسید که شاید او را در انکار مقصدی خواهد بود و طمع زر و منصب خواهد داشت و عده این هر دو زیاده برانچه در حوصله او گنجد داد لیکن چون چیزی در بار نداشت مقید نیفتاد و هر دم انکارش زیاده می شد ناچار

بجای رسید که گفت من ساحر نیستم و از سحر خبری ندارم حیله انگیخته بودم که شاید روزی
و راه گریزی بیابم و دست ما به بواسطه خود بهم رسانیده بدر روم اکنون چون این
شد و نه آن الحال انچه در انصاف و مروت شما گنجد بکنید نقصانی از من بشما نرسیده
و ضرری عاید نگشته اگر بخشید گنجایش دارد و اگر نبخشید بدست شما اسیرم اگرچه
چه ندر جعفر را حرمان انفعال دامن گیر شده او را بعد از تنبیه و تادیب بسیار زیاده
از حد و حصر افزون غل برگردن و زنجیر در پا بنگاهبانان سپرد ازین شنیدن دو
طایفه هنوز در کار اند یکی انکه در لباس جوکیان بدعوت مشغول است و جمعی بحق
تعبیه بواسطه آتشبازی افکندن بر قلعگیان سرگرم اند چنانچه تفصیل آن مذکور شد
آیا این هر دو کار خواهند ساخت یا بروز ساحر خواهند نشست روز سه شنبه
هفدهم رمضان المبارک درین روز شخصی از درون قلعه بمورچال جعفر بر آمد
از تقریر او چنان معلوم شد که میر ابراهیم نام بین باشی از تیر کشی که با
ذو الفقار خان کمال خصوصیت دارد و در خلا و ملا ندیم خاص است و مشورت
خانه مذکور همیشه با اوست و در اکثر امور از صلاح او بیرون نمیرود
از ابتدا انکه لشکر نصرت پیکر قلعه را محاصره نموده است او بر رای
زده است همه ترغیب نمودن بر تسلیم قلعه بوده است اگرچه در ابتدای
گفتگو او اثری نداشت و هرگاه ازین مقوله با ایما و اشارت و صریح حرفی مذکور
میشد ذو الفقار خان بدلایل معقول و نا معقول استحکام قلعه و بعد از آن روز از رسیدن

موسم زمستان و کوچ کردن عساکر منصوره بجانب هندوستان و آمدن کومک از
ایران او را خاموش میساخت اما او در خدمت هرگز ترک این گفتگو نکرده فرصت
از دست نداده و هر خلوتی سخنی بگوش او میکشیده است تا انگه درین ایام کار بجای
رسانیده است که ذو الفقار خان را باین معنی راضی گردانیده است لیکن گرجاسپ بیک
تن باین معنی در نمیدهد و الحال ذو الفقار خان و میر ابراهیم هر دو در پی او افتاده اند و
میخواهند که او را بر سر این مقدمه بیاورند امروز و فردا است که او را نیز بتفویض قلعه
راضی ساخته ایلچی بیرون میفرستند و درین سخن هیچ سخنی نیست از فیض اینخبر
خوش که از زبان او بعرض عالی متعالی رسید خلعت و اسب باو مرحمت شد
کمرخنجر طلا و پانصد روپیه انعام بر او افزودند درین اثنا جعفر بعرض رسانید
که صاحب عالم چرا نگرانی فتح میکشند و توپها رسیدند و گلوله و باروت
سرانجام شود ان شاء الله بعد از رسیدن توپها بدو روز رخنه در دیوارهای
قلعه افکنده قلعه را خواهم گرفت و سر میر ابراهیم را از گردن ذو الفقار خان
و سر گرجاسپ بیک را از گردن مراد بیک انیس الدوله خواهیم آویخت و
از هیچ یک محصوران منت دار نخواهیم شد نواب قدسی القاب جهانبانی
باو فرمودند که اگرچه ازین باب که تو عرض میکنی اما هرگاه بیهیچ شدن مصالح
و تلف شدن مردم فتح میسر باشد چرا مصالح را بواسطه ذخیره قلعه و
لشکر پا برا بواسطه معرکه دیگر نگاه نباید داشت از گفتگوی این جوان آدمی معلوم

میشود که راست میگوید امروز و فردا کس بطلب امان میفرستد توسعی کن که شخصی را
بهم رسانی تا بدرون قلعه بفرستیم و میرابراهیم را استمالت نمائیم و بعنایت و
مهربانی بسیار امیدوار گردانیم تا آن شیوه را که شعار خود ساخته ست
بدون انکه بانصرام رساند از دست ندهد و نوعی نماید که در همین دو روز ذوالفقار
خان را بر سر برآمدن آورد اگر همین شخص که برآمده ست چون از رشته کار واقف
ست برفتن راضی شود بد نیست بعد از انکه اظهار این مطلب باو شد
جواب داد که از حکم چاره نیست و همین ساعت بجانب قلعه میروم و اما گمان
آن ندارم که بعد از داخل شدن قلعه فرصت آن بیابم که میرابراهیم را توانم
دید تا به پیغام رسانیدن چه رسد چرا که تا من قدم بقلعه گذاشته ام مرا گرفته تحفه
ذوالفقار خان میبرند و او میفرماید که شکم مرا چاک کنند فرمودند پس کار او
نیست دیگری را باید پیدا کرد جعفر گفت البته چنین کسی بهم خواهی رسانید چنانچه قبول
اینمعنی نمود پس از خاص و عام برخاسته بخلوتخانه خاص تشریف بردند درین روز
حکم شد که غله که از مزروعات قندهار جمع شده ست و ذخیره که از هندوستان هم
آمده ست به بقالان اردوی کیهان پوی حواله نمایند که بعوض بیع در آورند روز
چهارشنبه هجدهم رمضان المبارک آن ساده کاریکه نلوه که بواسطه
ارسال خبر فتح بدرگاه عالم پناه حکم شده بود که بسازند از نظر همایون
گذرانیدند پسند افتاد فرمودند که در همین چند روز از زر صبح نمایند و

بمتصدیان

بمتصدیان زرگرخانه باز فرمودند که روز بروز آثار و علامت فتح ظاهر میشود
در ساختن این نلوه بسیار تاکید نمایند که زود ساخته شود خواب آن شخص که
اول برآمده ست یقین که راست خواهد بود و سعی که میرابراهیم در خبر رسانی در باب
آوردن ذوالفقار خان بملازمت مینماید بیفایده نخواهد شد و چهار کلید مرصع نیز بالای نلوه
بسازند که فرستادن کلید قلعه نیز با خبر فتح قلعه ست اما باید که اینها هم درین چند روز
ساخته شود درین باب حسب الارشاد متعاقب حکمها نیز از متصدیان زرگرخانه نوشته
گرفتند یکی از سعادت اندوزان حضور پرنور حکم شد که رفته بسید محمود بگوید که جواب
حکمی که راجه جیسنگه در باب یورش باو شده ست به پرسد که چه اندیشیده بعد از
رفتن فرستاده پیش سید محمود و رفتن سید محمود نزد راجه جیسنگه و ابلاغ حکم جواب
داد که اگر اینمعنی پرتو پیشگاه خاطر قدسی مناظر پرتو انداخته ست که معامله یورش
از من رو براه خواهد شد چه به ازین بنده حاضرم و هرچه حکم شود ایستادگی
دارم اگر چنانچه بندهای دیگر نیز دران شریک خواهند بعد از بندهای
دیگر نیز صلاح این کار پرسیده و هرچه قرار یابد این فدوی یکقدم
پیش ست سوارانی که باستقبال این توپها رفته بودند درین روز پس
آمدند تا سیاه چشمه اثری از توپها ندیده بلکه نشنیده معاودت نمودند آخر
این روز میرزا علی بیگ که در خدمت عمدة الملک مهابتخان نسبت اخلاص
قدیم دارد و از مخصوصان لشکر خانست رقعه باین نوشته بود که فرار ذوالفقار خان

فرود

آمده بشرف ملازمت ما متعاقباً مشرف خواهند شد اما تفصیل این خبر هیچ نه نوشته
بود در جای دیگر نیز بگوش رسیده است که نوشته شود اگر اصلی پیدا خواهد کرد
و صورتی هم خواهد رسانید مفصلاً بقید کتابت خواهد در آمد شخصی از مورچال
سادات خان لشهرون از درون قلعه بر آمده بسعادت زمین بوس مشرف
شد و پنجاه روپیه انعام یافت و لغایت خلعت نیز مخصوص گردید از تقریر او
بعرض رسید که از محصوران جمعی که بر کوه لکه بوده همه را از آنجا بدرون قلعه طلبیده
اند تخمیناً صد و پنجاه کس را از تفنگچیان بواسطه احتیاط در آنجا گذاشته و اراده
دارند که در اکثر مورچال های درون قلعه همین دستور مردم ضرور را گذاشته جمعیت
خود را در هم بسته بر سر یک مورچال برآمده دست بردی نمایند حکم شد که
بجمیع مورچال خبر کنند که آنچه لازمه احتیاط است بتقدیم رسانیده پنجشنبه سه
کس از لشکر بختان سنگ آمده بسعادت ملازمت سرافرازی یافتند دو تن
از نوکران حسن سلطان حاکم جام و دیگری از تفنگچیان فراه خبر که از آن طرف
داشته همین بود که بختان سنگ با ده هزار سوار هر روز منزلها و هر شب جایی
در نواحی زمینداور می باشند و علیقلی خان سپه سالار بفراه آمده است
اما از ملاحظه لشکر نصرت اثر یک قدم پیش نمی توانند گذاشت هر کدام از اینها
خلعت سرافرازی بخشیده شد و بهر سه کس پانصد روپیه انعام مرحمت کردند
محمود خان که اهتمام بیلداران در مورچال عمده الملک مهابتخان با او مقرر است

نقل میکرد

نقل میکرد که درین شب که دمدمه نزدیک بخندق رامی ساختیم نصف شب گذشته
معاینه دیدم که جمعی اطفال از خندق بیرون آمدند و مردی پیری پیش انها بود و
وقتی که رسیده این که در میان دمدمه و خندق واقعست آمدند مردی پیر فریاد
بر آورد که دولت دولت اولاد مرتضی علیست علیه السلام بعد از آن
آن اطفال آواز بلند کردند که عمر شاه عباس زیاد تفنگچیان که در آن دمدمه بودند
قراولی می نمودند و از آمدن دشمنان آگاهی بودند این غوغا را شنیده
قصد نمودند که تفنگ بجانب اینها سر دهند که همه از نظر غایب شدند معلوم
که بزمین فرو رفتند یا باسمان بالا شدند یا خود را بخندق افگندند و جمعی از تفنگچیان
نیز بر صدق این معنی گواهی دادند روز پنجشنبه نوزدهم شهر رمضان المبارک
درین روز دو کس از محصوران که بمورچال جعفر آمده بودند از زبان
با تعلیم مشار الیه بموقف عرض رسانیدند که ذوالفقار خان با چند سر
داری که در درون قلعه اند اراده آن دارند که امان طلبیده و بر آیند
اما التماس خواهند نمود که توپهای شاهی با اینها عنایت شود و بار بردار
بجهت بار کردن احمال و اثقال خود بیابند و نه اسب را بواسطه پیشکش
نواب قدسی القاب نامزد کرده اند و بعد از نماز جمعه خداداد خان را
باین عزم بیرون خواهند فرستاد و میخواهند که یکی از امرای عظیم الشان
عمده الملک مهابتخان و راجه جیسنگه یا عمده الملک قلیچ خان در میان باشند

وسبب امان خواستن انست که در قلعه شهرت یافته است که نواب قدسی القاب
جهانبانی بی انکه قلعه را مفتوح کرده اند میل رفتن ندارند و این زمستان
را در اینجا خواهند گذرانید و رعایا را استمالت میکنند و مبلغهای کرامند
تقاوی باینها میدهند و میفرمایند که بخاطر جمع بزراعت مشغول
باشند و این دلیلیست روشن بر انکه بدون گرفتن قلعه مراجعت نخواهند
فرمود اگر معاودت میفرمودند اینهمه برعایا نمیدادند و اینهارا اینقدر
رعایت نمیکردند و سوای اینمقدمات خبر رسیدن توپهای بزرگ مشتهر
شده است و از این رهگذر واهمه بسیار بخاطر اینجماعه راه یافته است
و برامدن را بخود قرار داده از استماع این خبر بکمال شگفتگی حاصل شد
و بزبان الهام بیان گذرانیدند خبری که بان راستی همیشه بیان
نمی ماند و دل بان خورسند نمیشود و این خبر بسیار دلچسبست انشاء الله مقرون
بصدق خواهد بود و ملتمسات اینها همه بعز اجابت مقرون خواهد کرد
سوای انکه میگویند که بقول امرای ثلثه بیرون خواهیم آمد جای کرما
باشیم دیگران چه کاره اند سهلست اینها چه زور داشته باشند اگر تعلل
برامدن خواهند داشت بقول جعفر باخبرشنجان خواهند که در منعی قول
اینها قول ماست القصه اینخبر بجهت شگفتن گلهای امید لشکریان
یاد از باد بهار میدهد اگرچه خبرهای دیگر خواب و خیالی بر بنیاد بسیار

خوبست

خوبست که باعث خلاصی عالمی خواهد شد کمر خنجر طلا و شمشیر و خلعت خاصه و هزار
روپیه نقد و اسپ بان مژده رسانان انعام مرحمت فرموده از غایت
عنایت و مهربانیهای بادشاهانه سر افتخار ایشان بفلک الافلاک رسانیدند
درین روز محصوران پی بردند بنقب بازده که بعد از خراب کردن نقب سابق
از مورچال جعفر شروع شده بود بریدند و هر دو نقب را خراب کردند و چهل
کس از نقب کنان و نگاهبانان نقبها را هلاک گردانیدند و سر بعضی
ازین کشتهها را بردند و توپی بر مورچال جعفر زدند که کسی بر خاک هلاک انداخت
و هفت کس دیگر را زخمی کردانیدند و در آخر روز چندی از قلعه کیان
بر دمدمه مورچالیان عمدة الملک قلیچ خان که بر خندق ساخته اند برامده
و فتیله بسیار بر آتش داده بدرون دمدمه انداختند هیچ کس از نوکران
خان مشار الیه را بسیار عدم گردانیدند و اکثر را سوختند محصوران
بواسطه پیش رفتن نقب برو و بر هر دو دمدمه در روز ... که بر سر حاجی خندق پر کرده
اند دستهای جمعی از قلعه برامده در آنجای می نشینند و هم از دشمن و هم از نقب
دشمن خبردار می باشند چون جعفر ازینمقدمه اطلاع یافت درین شب بکمک را
از مردم خود فرموده که از دمدمه برامده غافل بر سر آنها رفته دمار از روزگار
شان برآرند که این کار باعث عبرت دیگران شود کسی دیگر برامدن بیرون
آن خندق جرأت نتواند نمود و نقب نیز فراهم نتوانند رسانید آن خبر

گرفتها ناچار قدم جلادت و تهور را از دمدمه بیرون گذاشته و بخندق کلان
درآمده روانه شدند و خندق نشینان از آمدن اینها آگاهی یافته مردم غنیم
حاجی را خبردار ساخته و تا نزدیک رسیدن آنها دلاوران معرکه بر دلی
بخندق ریز خاکریز هم خندق نشینان و هم قلعگیان اجتماع در آتش انه
گلوله تفنگ کردند و از ده کس را فرصت معاودت شد و باقی چهل نفر
دیگر در میان خندق اول و کنار خندق دویم افتادند و سرها را پایی داده
النشست در انجا ماندند و در شب دیگر محصوران شبانه از گرمی هوا و تعفن نعشها بتنگ آمده
با آن رضا دادند که ده کس را فرستاده آن نعشها را از انجا برآورند و در
روز پنجشنبه ان میر آتش معروض نمودند که فتح قلعه نزدیک است و ما توپ اسلام خان
و توپ سرسیان و توپ الهی رم و توپ امام و توپ کله کوب را بهند همراه
خواهیم برد در فکر سرانجام بار برداری اینها خواهند بود چرا که بیرون این توپها
شاهی ضرور است که مردم هندوستان تماشای آن بکنند و ببینند که اینچنین
قلعه را مفتوح کرده ایم که این قسم توپها در آن قلعه بوده است و عوض این
توپها جمیع توپها را که همراه آورده ایم و رای توپ کلان که از اقبال در لاهور
ریخته ایم در اینجا گذاشته تشریف خواهیم برد و روز جمعه بیست و نهم رمضان المبارک
درین روز حکم بمعتمد الملک رستم خان فیروز جنگ و راجه جیسنگه و راجه ...
با جمیع راجپوتان گور و معتمد الملک نجابت خان با جمیع ازبکیه که در آنجا تعیین اند و جمعی دیگر

از امرا

از امرا و منصبداران بحضور نفرستند و اسباب بیوتی که در آنجا با خود داشته
باشند نیز با نام برده بار و انبار دوری کنیهان بوی نموده و حرین در آنجا
بماند که هرگاه حکم طلب بایشان رسد در آمدن بی عجلت و رانکرانی نموده باشند در تنخواه
منظور بود که بواسطه طلب ایشان محصوران خداداد خان را بحضور پرنور فرستاده
عهد و قول که بر آن اعتماد توان نمود گرفته قلعه را خواهند سپرد تمام این روز مردم
لشکر انتظار آمدن او داشتند و بازارها را آب و جاروب کشیده بودند و سواران
جا بجا صف بسته ایستاده شدند و هر روز جمعه در قرار قالیچه الانوار با جشن اجلال
مجمعی ترتیب داد که از مشاهده آن محشر دست و پا گم میکرد و تماشاییان از
بس که اشتیاق آمدن خداداد خان داشتند در آن روز یک کس آن
طرف را ندیده رفت و زیارت خداداد خان را از زیارت و قصه مبارک
بزرگوار برخود مبارک دانسته تا نماز شام اما اثری از آن ظاهر نشد و خبری
نیامد بر تلی و فرد و رفتهای مورچال را از حرمان نیامدن او حالتی دست داد
که میر آتش هم جمیع مهیا نمودند که بعد از چهار ماه روی هم آورده خواهند دید وارد
توپ و بادبان تفنگ و آتش زنبورک و شتر قبر در راهی یافته دمی باسایش خواهند
کشید زمانه ابواب راحت بر روی روزگار ایشان خواهد کشاد و محنت بازو
ایشان منتج فتح خواهد داد و فریقین بی تفرقه از یکدیگر جدا خواهند شد اینهمه
با امیدی مبدل گشته دل شکسته شدند و کار بر ایشان مشکلتر گردید خصوصاً

به خدام خواجه عسکر رای و جوهر مل که آن یک از فدایان نواب عمدة الملک مهابتخان
(نادانی) و این یک جوکی باشی ایشان که هر یک این چنین خبر نامعقولی را که هر ابلهی
بآن دلیل که هنوز اسباب عجز محصوران هیچ چیز درست بهم نداده هنوز جای آن
از خندق نگذشته بود و نقبها از اینها پوشیده نمانده و دیوار قلعه از توپها رخنه
بهم نرسانیده و کوهکنان شکست نیافته و پای در درون قلعه نفشرده و کم
با انبارشان پی نبرده و چشمه و چاهشان خشک نگشته بی تکذیب آب میبرد و محکم نتوانسته
بدلایل و براهین صدق آن را ثابت میکنند و اکثر افرادی که این اسرار از دروغ تفاوت
می‌نهادند دو عزیزان در پیش پرده درانتظار رستنیها که دام تسخیر ارباب
پرورش نگردند از علو دران گفتگو منع میکرد جوابهایی از معقول بیگانه
شنیده خاموش میشدند از همه طرفه تر آنست که جمیع این خبرهای دروغ که شهرت
میکردند آنها بمحرمان مجلس خاص و ندمای بزم اختصاص نواب قدسی
القاب منتهی میشود اکثر منشا انتشار دروغهای بیرون شدن آمدن توپ
و سرانجام قشلاق و مردی شاه عباس اعتماد الدوله و شکست دادن کو
از راه تدبیر خواهد بود که دشمن را امید است بهای ساخته از یاد در آورند اما مقصد از
دروغهای درونی ما تمام شدن آذوقه و مصالح توپ و تفنگ و بی تابی
رعایا درون قلعه و کرم افتادن انبارها و خشک شدن چشمهها و چاههای
و تمنای طلب امان و نفاق سرداران درون قلعه با یکدیگر که قلعه‌گیان از

هر کس

همگی خود بن باده ایران اطلاع دارند خواهد بود و خدا میداند که از برادران لاهور تا
امروز یک خبر راست از مردم این لشکر بگوش نرسیده و همه بر شنیدن تا
وا نکا گفته شد دروغ برآمد افسوس که اگر راستی در میان می بود و کاری از
پیش میرفت منفعل [illegible] دوستان معاودت بنالیستی کرد باز دوزن خبر آمد
دو توپ خورد و بزرگ قلعه در پنج روز گروهی خندها زواقع است شهرت می یافت
بابرج خان حکم شد که بدستوری که قبل ازین مامور شده است با پنجهزار سوار با
استقبال آن توپها رفته و نقاره و کرنا همراه برده بهمه جا شادیانه نواخته آن
توپها را بیاورد در روز شنبه بیست و یکم شهر رمضان المبارک در حضور عمدة الملک
مهابتخان بشرف کورنش مشرف شده و شمس خان پسر نظر بهادر خویشگی نیز از
سعادت آن دریافت عمدة الملک مهابتخان فرمودند که مهابتخان حمید
بجعفر کولی و عبدالله نامزد کنیم و تاکید فرمودیم که در پیش بردن نقبها کمال احتیاط
و خبرداری بکار برده نوعی نمایند که محصوران پی به نقبها نتوانند برد و قایق
بران مرتب شده انقدر بی پروائی کردند که محصوران آن نقبها را یافته پر
کردند و اب دران انداخته ند الحال بغیر از یورش علاجی نمانده است می باید یورش
کرده دروازهای انبار را در کشا آتشها نهاده قلعه را مفتوح گردانید خاطر نکوهیده و
داشت که بسیار مبارک است و بنده ما منتظر حکم اند هرچه فرمایی بجان ما بنده
فرمان بریم خصوصا این فدوی چشم بر ایشان ابرو دارم شمس خان ارغان

مشار الیه پرسید که فانچو یورش چگونه خواهید کرد ایشان عرض نمودند که سرداران
رفته در روده‌ها کمین خواهند نشست و تابینان خود را خواهند گفت که نردبانها
بپای دیوار قلعه برند و بالا روند و شمس خان گفت ما با نفس نرویم همراهیان ما پیش نخواهند
رفت و ما جنجار با پیش قدمی کنند ما قدم پیش نخواهیم گذاشت نواب قدسی القاب
بلند اقبال فرمودند که مهابتخان راست میگوید اول سرداران در روده‌ها کمین نشسته
بنشینند و تابینان خود را بیورش مأمور کردانند بعد از آن که تابینان دیوار قلعه را
از قلعه کیان بستانند سرداران بپای دیوار بروند شمس خان عرض رسانید که اگر اهل
عالم بااین ترتیب یورش کنند کار یورش نخواهد شد ما امرای بزرگ خود چرا ... قدم پیش نخواهیم
گذاشت یکی پیش نخواهد رفت اولا من که تا نبینم که امرای جنجاری بپای دیوار قلعه رسیده اند
از جای خود نخواهیم حرکت کرد نواب قدسی القاب عالمیان مآب فرمودند که هر کس [illegible]
خواهد کرد بمکافات آن خواهیم فرمود که سر او را از تن جدا کنند شمس خان با زمرهٔ خود
که نمایند کاش در [illegible] هیچ مضایقه نیست ما شاید که برادران ما نگذارند که
ما کسی را از تن جدا کنند خاطر قدسی ما از این عرض نامعقول او برآشفته نزدیکان [illegible]
بود که سرداران مجلس را اهمال در معامله یورش سر او را از تن جدا کنند که عمدة الملک
مهابتخان برخواسته التماس نمود که صاحب عالم چرا از گفتهٔ این [illegible] بر هم میشوند
اختیار سرهای بندها از صاحب است هر جا که بفرمایند میتوانند رسانید و [illegible] القدر
احسان [illegible] و پروری خویش نوازی [illegible] بر ذمهٔ ما لازم است که ما سر در راه شما

مضایقه نکنیم اگر بعهد کردن سر از عهدهٔ حقوق توانیم بر آمد از این چه بهتر این گفتگوی
برادر سر عجز و افکندگی خاتمه کرد آتش نواب قدسی القاب بنشست و ... اطفا ...
یافت ... خطاب سلطانی شد روز یکشنبه بیست و دوم شهر رمضان المبارک [illegible]
دو توپی که ... آمدن ... بود و ایرج خان آوردن آن توپها
گشته بود بر تعجیل و تند خواهی آمدن داخل اردوی کیهان پوی کرده بود
شاهزاده [illegible] از نعرهٔ آن توپها بلند آوازه بود و ... بدست کرده
و در ... قدم ... و توپها با کوشش قلعه کیان شعله
و نقاره ... اطراف و ... آتش توپها در آن ... دیده ها و ...
آن خرده را کوشش ... نواب قدسی القاب ... از هر
دیدن آنها ... فرمودند که در ... از هر کدام ... که آنها خود
آوازه آمدن خود را با آواز بلند به گوش قلعه کیان رسانیده ... از ... و ... آیات
گشته و بنیاد ... خان خبر ... بموجب حکم عالم ... از هر ... و ...
بجانب کوه ... افکنده اگر آن ... توپهای کلان را که ... اند
رسیده ... بنیاد آن کوه را برمی انداختند بعد از تماشای این
حال ... نمایان ... در ... جنگ ...
یافته ... طرح افکنده ... مشورت ... که صاحب عالم و
عالمیان ... آنکه راهی بدرون قلعه بگشاید ... قدم جرأت پیش نهند

ضبط [illegible]

گذاشته بعد از آنکه راه وا شود هیچکس از مجلس پیش نخواهد ماند و هرکس جای خود خواهد داشت
در راه پیر و مرشد خود فدا خواهد نمود و همه پیش از یکدیگر سبقت اندیشی خواهند کرد دیده و
فرمودند که معلوم است این همه توپها زیاده از دو جا راه نخواهد شد که طرف
غزنیخان و جعفر بوده باشد و ما میخواهیم که از هر چهار جانب یورش بکنیم باز عرض
رسانیدند که اگر از چهار طرف راه نشود از چهار طرف کی خواهد شد و اگر از دو طرف
راه میشود از دو طرف دیگر کار نمیشود و بار دیگر گفتند که مگر نردبان و زینه با آن
نمیتوان رفت قلعه گیان باطرافی که رخنه خواهد شد مشغول خواهند بود و از اطراف
دیگر نردبان گذاشته در کمال آسانی خواهند توانست بالا رفت راجه معروض داشت
که نردبانها جمعیتی در کار نیست یک نفر دو نفر بر نردبانها بالا می توانند رفت دیگر از آنجا
مقوله باو هیچ نگفتند روز دوشنبه بیست و سیم رمضان المبارک درین روز حکم شد
که هر دو توپ که یکی مریم و دیگری قلعه‌کشا نام داشت بمورچال غزنیخان برند
و بر دیوار قلعه و برج جنب برج دامن کوه که واقعست در میانه دست کریمان بزنند
فعلا و انتها یافته و مردم قلعه از آن برج بدل میکوبیدند و بسته اند دیوار
را منهدم گردانند کارگذاران بموجب حکم عمل نموده هر دو توپ را
بمورچال مذکور رسانیده و از غایت چابکدستی بر دمدمه که بواسطه آن توپ
ساخته بودند شب بالا بردند توپ قلعه‌کشا اگرچه کوتاه و قد است اما
کلان گلوله است و توپ مریم اگرچه گلوله اش خورد است اما بلند قامت است

فردا که شروع بانداختن خواهد شد کار هر کدام معلوم خواهد گردید و بعد از شب که گذشته
جمعی از محصوران بسر مورچال محمد عاقل از کوه فرود آمدند و مورچالیان را غافل یافته
چندی را هلاک کرده سرهای شان را دست آویز خود ساختند و چندی دیگر را زخمی کرده
معاودت نمودند و در هنگام مراجعت مورچالیان از مورچال خود را رسانیده و قدمی چند
را تعاقب نمودند و یک زخم کاری بیکی از محصوران زدند زخمی را قلعه گیان در دست
دست بالا بردند عمدة الملک نجابتخان که داخل پیش رفتها بود از آن لشکر برگشته آمده
سعادت ملازمت دریافت حکم شد که هر شب پنجکس خود را بمورچال محمد عاقل فرستاده
باشد که بلوازم حراست در آنجا قیام می نموده باشند پیش ازین بتحریر در آمده است
که میرزا عبید الله از بند خندق که روبروی او بود جوی کنده آب آنرا بر بند بابین
دست آن افکنده بود و آنرا القدر خالی کرده و درین ایام بسبب گرمی آفتاب نعلیت
شده که هوا مطلق است بلکه بندهای دیگر نیز خشک گردیدن چون معامله بنقبها
بهم شده و از هر مورچالی نقبی واکشته محصوران آگاهی یافته منهدم
گردانیدند نجاطر میرزا عبید الله رسید که گوچه سلامت است بو نقبی بمیان خندق
برده و در آنجا سر از آن کشوده دمدمه بسازد و جمعیت خود را در آنجا بگذارد که تا
آن جماعت نقب را بسهولت پیش توان برد چرا که هرگاه دمدمه در میان خندق
بسته شود راه آمدن قلعه گیان بخندق مسدود خواهد شد و دست تعرض اینها
از خراب کردن نقب کوتاه خواهد ماند و از زیر دمدمه میان خندق رسانیدن

نقب بپاهای دیوار قلعه بیرون در کمال آسانی دست بهم خواهد داد و جعفر

که فکر خیلی بسیار درست بود اگر میسر میشد درین وقت کوچه سر پوشیده را بدرون

خندق آورده سرانرا گشادند و جعفر چند بیز برده متصل اند مدمه نهاده

و قلعه کیان از معنی آگاهی یافته و بی آن مقصد برده اول کوچه سرپوشیده

را بضرب توپ بهاپای در پی در هم ریخته راه باز گشت را بر آدمهای درون

خندق مسدود کردانیدند و گلوله تفنگ سد راه در پیش انجماعت خستان

آن دمدمه که هنوز استحکامی نگرفته بود بباد توپها گرفتند کاران بیچاره

که ملتفت شده سرپوش از سر کوچه سلامت بر خواست و از راه بالا

مرگ شروع بباریدن کردند روی برگشتن ماندند و نه طاقت ماندن

اکثر آن مردم را دست و پا در هم شکست چون قلعه کیان دیدند

که قوتی در آنها نمانده از قلعه بر آمدند و بر سر انجماعت هجوم آوردند

و جماعتی را بواسطه آنکه امداد این مورچال درون خندق

نتوانستند کرد بر سر مورچال جعفر فرستاده و طایفه را بهمین

قصد بر سر مورچال قاسم خان تعین کردند که بدرون

خندق در آمده ساعت بساعت بپالای دمدمهای

در آمده مقابه درون آن می افکندند و آنها را بخود مشغول داشته فرصت

دیگر نمیدادند تا یک پهر از این هنگامه را گرم داشتند چون جعفر دید که او را وقت

سابهٔ داشت

ملتفت شده

نمیشد هند توپ انداز خود را گفت که به انداختن توپهای پی در پی مدد اینها بکنند

و آن بلاهای سیاه را از سر مورچالیان میرزا عبد الصمد وا رهانند و اول

توپی که وا کرد و به دمدمه میرزا عبد الصمد زد که چهار ده کس از آفت آن

هلاک گشتند و درین شورش جمعی کثیر از عمله و فعله آن دمدمه تلف گشتند

و آنرا با کوچه سلامتی که تا آن دمدمه کشیده بودند ویران کردند تنخواهی برابر باشد

بود که با غضب های مردم بسیاری از مردم این هر سه مورچال کشته و تا آخر

روز مرده و زخمی از این هر سه مورچال بیرون می آوردند عدد شان از این

قیاس نتوان نمود عدد کشتهای مورچال میرزا عبد الصمد بتحقیق پیوست

جمله یکصد و پنجاه و شش است نصف و یک سپاهی نود و پنج بیلدار سوای مردم

زخمی و از کشتهها برده بودند و زخمیها اساس و جلبتهای مذکور را بر بالای

کشتگان بر کرده بدرون قلعه بردند در مدت اینچنین شوخی از این

شوخ چشمان هرگز بوقوع نیامده بود و از ابتدای شروع بنقب کندن شده تا

امروز به دفعات سی و پنج نقب را قلعه کیان یافته منهدم کردانیدند

و از انهدام هر نقبی جمع کثیر ضایع کردند چنانچه ایمای بآن رفت روز

شنبه بیست و چهارم شهر رمضان از لطایف تدبیراتی که درین سفر

نصرت اثر واقع شده یکی اینست چون در دار السلطنه لاهور شنیده شد

قلعه گیری می نمود نداریافت کفایت با وجود آنکه مقصد تسخیر قلعه که در بسیار مستحکم

و قریب هزار فرد و رسنهای بلند بواسطه زینه پایه که بهیچ کار نیاید همراه
گرفته بودند بعرض رسانیدند که سنگتراشان در رکاب سعادت همراه بود
و در قندهار سنگ بسیار است انهمه گلوله آهن ساختن و چندین شتر را در
زیر بار آن دادن و انرا بقندهار بردن از طریقه کفایت دور است گلولهای
این توپها را سنگتراشان در همانجا طیار خواهند کرد هیچکدام طرف ثانی
این کفایت را ملاحظه نکرده این رای را پسندیده قرار براینمعنی داده
داده بودند و بعد از رسیدن بقندهار سنگتراشان بموجب قرارداد
بتراشیدن گلوله مشغول شدند و در این مدت چهار ماه که قلعه قبل توپ و دولتها
و سنگتراشان از دنبال همین کار میکردند و گلوله بسیار تراشیده بر سم
ریختند اما از ظرفه کاریهای زمانه داروغه این کار از سختی و سستی
بنا زمودگی ملاحظه سنگ سخت و سست نکرده از سنگهای کوه پایه ولی که در نهایت
سستی و نرمی بودن گلولها اسر انجام نموده بعد از آنکه توپ قلعه کشا رسیده و در
گذشته انرا ببالای دمدمه برده این وزن و نهادن گلولها کردند تا گلوله از توپ
برمی آمد هم در هوا از زور باروت پارچه پارچه می شد و هیچ فایده بران مترتب نمیگردید
متصدیان توپخانه همت و پا کم کردند بواسطه این هر چهار توپ کلان از لاهور آورده
اند همگی گلوله آهنین بر داشته بودند زور و سستی گلولهای سنگین باعث تفحص
آن گلولها کردند ظاهر شد که تحویلدار بجهت قلت جود و عدم آن گلولها را مساوی

دانسته در نواحی ملتان و عالم خان که علاقه زان بود آن گلولها را انداخته در
عوض شتر انرا غله بار کرده آورده است بادشاه این خطای عظیم مرتکب گردید
بهمه حال اگر این گلولها می بودند معلوم می شد که آوردن آن توپها چه نتیجه داشت
الحال آوردن و بردن آنها بیفایده مشهور است که ترکی اراده حج نموده و چون
بمکه معظمه رسیده و زیارت کعبه را دریافت شنیده بود که آن خانه خداست
از عربی سؤال کرد که خدای عزوجل کجاست که منهم او را ببینم آن عرب جوابش داد که ای
ترک نادان کسی خدا را دیده است گفت پس این خانه را که در آن خدا نمی توان دید چرا
خانه خدا میگویند عرب گفت خدا را جا و مقام نیست و او احتیاج بخانه ندارد و چون
این خانه از همه جا برگزیده است بخود منسوب کرده اند و است این خانه را
خانه خدا میگویند نه آنکه خود در اینجا می باشد ترک از این سخن درهم شد
و مناسک حج بجا نیاورده روانه مدینه سکینه گردید که بدیدار فیض
الانوار حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مشرف شود که اگر خدا را در دنیا نتوان
پیغمبر را ملاقات نماید وقتی که بمدینه آمد و بر وی ظاهر شد که ایشان نیز از
دار فنا بدار بقا رحلت فرموده اند از انجا نیز بی نیل مقصود بوطن
مراجعت کرد چون خویشان و قومان و آشنایان بدیدن او آمدند و مبارکباد
حج را بجا آوردند ترک از روی آزردگی بایشان گفت چه مبارکباد که خانه خدا
خود در خانه اش نبود و پیغمبر مرده بود این راه دور و دراز را عبث رفتم و رفت

وجست آمدیم چون این وچیزها دریا که درین دو روز رو داده بعرض عالی متعالی
رسیده خاطر قدسی ما نیز از استماع آن بسیار درهم شد چرا که اعتماد تمام بر توپ
و نقب بود و قدری بدست نیامدن قلعه که بارگاه خیال را در اندیشه
حاشیه نشینان محفل بهشت آئین بار نمی یافت در دل جمهور نمود
بندهای حاضر فرمودند که تا ما در هندوستان بودیم تحقیق حقیقت
این قلعه و قلعه گیران را چنانچه دیده شد و بحسب دیده رفته بودند اغماض نموده
از راه نفاق بعرض ما نرسانیدند الا مهابتخان که یکمرتبه در راه وقتی که
ما ملازمت نمودن ذوالفقارخان را با و گفتیم او بما عرض کرد که ذوالفقار
خان از زور قلعه را خواهد دید اما ما او را متهم ساختیم و این سخن
را راست گفته بود و دیگران همه دولتخواه و منافق بودند و اگر مهابتخان
در لاهور بملازمت ما میرسید و این سخن را از وی می شنیدیم هرگز اراده
اینجا نمی کردیم و الحال که آمده ایم و چهار ماه شد که این قلعه را محا
صره کرده ایم هر تدبیری که میکنیم خلاف تقدیر روی می نماید و هر
اندیشه که در باب فتح آن می اندیشیم سودی نمی بخشد مگر با شیاطین اتفاق
جمع کرده باین قلعه در آورده اند که مطلق آنها را ازین مضمون او و خیالات
آن از آنکه بخاطر خطور کند در می یابند و فکرها میکنند بندهای ما هیچ تحری نکردند که
باطل السحری نکردند و هیچ کوچه پیش نبردند که تسخیر باشند نکردند و هیچ نقب پنهانی نبردند

نیافتند

نیافتند و خرابات ساختند هر چه بندهای ما می بندند آنها بآسانی میکشایند و
دیگر بران میکشایند و هر کاری که آنها میزنند آنها نمی توانند کشاد کار
از فکر و تدبیر گذشته است مگر اراده آن راه است و نه تدبیر را دست الحال
بعلاج ترک محاصره می باید کرد و هندوستان مرا مطلب نمی شود چرا هم که جواب شاه
چه گویم و چه خواهم گفت و چه بایشان خواهم نمود مهربان بعرض رسانیدند که صاحب عالم سلامت
پادشاهان از این قسم چیزها چه بود بسیار شده که سلاطین ما و خواقین ما و الاقطار
انچنان قلعه را قبیل نموده و سهل ترین شبیهی از اسباب ترک محاصره کرده الحمد لله
والمنة که از دشمن شکستی نموده و در هیچ ابتلای قوت نیافته است اگر طول
محاصره ممکن بودی این قلعه البته مفتوح گشتی اما با موسم سرما که قضیه آسمانیست
چه توان کرد زمستان بر سر رسید و بودن ما مردم تاب جفای گرما بر سر
ما نشسته ایم در پیش سر زمین از محالات باری صحبت از این ما را دیدیم
دانستیم که بکدام قسم با آنها گشتنی باید کرد امسال گذشت سال آینده این
راه را بسته نخواهند کرد و در آن سال موسم آمدن آسانست و هم قلعه
گرفتن بعید از تمام این گفتگو آورده و از خلوت خانه برخاسته بحرم سرای
شریف ارزانی فرمودند و یکی از عمدهای درگاه این حقیقت
را بعمدة الملک مهابتخان پیغام نمود و در روز چهارشنبه بیست و پنجم رمضان
جعفر را در وقت علیحانه شب بحضور پر نور طلب فرموده بود و گفتند که معامله قلعه آنها

از پیش نرفت و کاری که تو بها خواهند کرد معلوم کرده بد الحال چه تدبیر باید کرد
که معامله فتح این قلعه صورت بهم رساینده چنین او را نوشت که از پر و بال خود دست
از خفض مذلت خواری باوج عزت و کامکاری پرواز کرده بوده در تخت
هر گاه مذکوری از قلعه و قلعه گیان در میان آمده گرفتن قلعه و قید و بند قلعه
گیان را در کمال آسانی وا نموده و فرصت آن کار را بدیگری نداده است هر روز
تمهید گرفتن قلعه را بنوعی خاطر نشان میکرد که گاهی سرداران قلعه را بر سر آمان
می آورد و بامداد مردان غیب دیوار قلعه بخندق می افکند و گاهی در سه چهار
روز نقب را پیش برده و بر انیدن شیر حاجی و شهر بند و یورش کردن را
معطل بحکم صاحب عالم میگذاشت گاهی نقب ازین هر دو گذرانیده
و در تحت نشیمن ذو الفقار خان سر بر می آورد و با هزاران جوان مسلح و مکمل
از آنجا بر آمده او را و متابعان او را بقتل میرسانید و در بعضی اوقات
که از همه امیدها در می ماند جمعی را بلباس ارباب عزت و اصحاب
سحر بهم رسانیده آنها را وسیله بر آمدن آن کار میگردانید در جواب
این حکم عرض کرد که صاحب عالم سلامت چرا اینچنین میفرمایند ازین تا قلعه گیری
ده پانزده گز مانده است در پنج روز دیگر خود را بپای دیوار شیر حاجی میرسانم و
نردبان دیوار گذاشته بالا میروم و آتش در آنها و قلعه و قلعه گیان میزنم نقب اگر
پیش نرود کو مرو و توپ اگر کار نکند کو مکن من هستیم و اقبال صاحب عالم بر سر من

اهتمام ازین

اهتمام ازینها چه پروا اما بالفعل حکم شود که چهار ده نردبان بلند غایت کنند و
روز پنجم جانفشانی مرا ملاحظه نمایند حماسا عجب پسر شیخ موسی گیلانی که داروغه
چوب و تخته بود فرمودند که چهار ده نردبان را بمدمه جعفر برسانند بعد از آن او را
بخصوص حضور فرمودند و از بابت بچه های آسیا در همان شب چند کس از محصوران زاده
دست برد بمدمه جعفر آمدند و تفنگچیان را که بواسطه قراولی و پاسبانی بر فصیل و مدمه
براورده بودند بخواب رفته از ملاحظه آنکه دیگران آگاهی نیابند کشتن و بستن
مقید نشده چیرها و تفنگهای آنها را بر داشته بدر رفتند صبح عمدة الملک نجابتخان
سعادت کورنش سرافرازی یافته حقیقت تغافل جعفر را باو اظهار فرمودند و حکم
کردند که شما خود بر واقعت لشکر خان بمورچال او رفته ببینید که آنچه او قبول
کرده از قرار است طرف و توقعی دارد یا ندارد و درین نگرفتن کاری از پیش
می تواند برد آن هر دو بزرگ حسب الحکم بمورچال او آمدند و کار او را ملاحظه و اطوار
و گفتار او را شنیدند هر گاه ملاحظه کار او میکردند مدمه خاکریز پیش
که مدار بار شش او بر آنست و هنوز هفت گز بخندق در اضافه بود و
در سه دیگر بجانب کوهستان گذشته مدت مدید کار باید کرد تا بپای شیر
حاجی برسد باقی مانده دست تصرف او که از همه جا کوتاه می یافتند و هر دو
گوشش بر گفتار او می نهادند که امروز و فردا میشود و فردا انجمن پس فردا تقسیم
و پس فردا آنطور کرده و روز پنجم داخل شهر حاجی و قلعه می شوم او از قلعه گیری و قلعه

کیانرا بدست او ایشان رسیده بهیچ حال بعد از استماع این و ملاحظه آن بحضور پرنور همراه جمعیت
نموده بعرض رسانیدند که هنوز خیلی کار بنظر در می آید اما از تلاشی که جعفر میکند دور
نیست که درین سه چهار روز خود را بجائی که قرار داده است برسانند و عده برنخیزد یک
حقیقت کار معدرین زودی معلوم خواهد شد اگرچه گلولهای توپ جنگی چنانچه گفتند
شد در هوا چند پاره میگشت و هیچ معلوم نمیگردید که گلوله آن بکجا رفته و بکجا
افتاد اما چون صدا و ندا و غوغائی داشت قلعه کیانرا گمان می افکند هر روز
سه چهار گلوله از آن سر میدادند در آخر این توپ را از صدمه آن هم بدمدمه ارش
فرو ریخته است هم پایه گردونش شکست و چند روزی که باز این هر دو تا جسته
شود از صدا و ندا نیز باز ماند روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک
صبحی محصوران از ادای نماز فارغ شده شروع بنواختن شادیانه نمودند تا یک دو پاس
روز بر آمده هم در قلعه و هم بر بالای کوه که از نواختن آن کوسها
بر داشتند کرنا از بجائی خود را بر پا کرده دم بدم نعره میدادند
و نقاره پوست بی شرم بر روی کشیدند غوغائی در عالم افکنده اما هیچ معلوم نشد
که سبب ندا و صدای بیفایده چه بوده درین روز بیلداران مورچال میرزا
عبدالله و جعفر بحضور پرنور رفته استغاثه نمودند که دیگر در پیش
دو مورچال کار کردن از دست ما بر نمی آید تا امروز هزار کس زخمی یا کشته
شده اند و باقی مانده ها را انقدر رواهمه دریافته است که هیچکدام قدم پیش نمیتوانند

گذا

گذاشت در جایی که هر روز دویست و چهل و پنجاه کس محض بلاک آفته زهره شیران
در آنجا آب میشود ما فقیران در چه حساب باشیم و چگونه دل و دست در
چنان مکانی نوشته هیم که توانیم کاری کرد همه روی نیاز باین آستان جلالت آورده
نشان آورده سر بندگی بر خط فرمان برداری داریم اگر عفو سلطانی بر تقصیر ما
ببخشاید و بر اهل و عیال ما بیکسان رحم آورد چه به ازین و اگر سزاوار بخشایش
نباشیم هم برین درگاه کار ما را بسازند و شکم ما را بدشمنان نمیدازند ب
چو بی شک نوشته است بر سر بلاک بدست دلارام خوشتر هلاک چون
ملتمس ایشان بعرض عالی متعالی رسید بمیانجیان حکم شد که آنها را دلاسا
کرده بر سر کار فرستند هر چند استمالت و دلاسای آنها نمودند فایده
بران مترتب نشد آخر الامر هفت نفر از مهتران ایشان را بعنایت خلعت
امتیاز بخشیده قرار دادند که تا سه روز دیگر که انتهای وعده جعفر است در ان
مورچالها کار نکنند و بعد از ان کنند و سایر بیلداران را هزار روپیه انعام
مرحمت فرمودند در همین وقت سردار بیلداران مورچال
میرزا عبدالله بعرض رسانید که در روز سه شنبه بیست و سیوم نود و پنج بیلداران
بکار آمده اند و متصدیان مورچال بواسطه رفع بدنامی قوتی نام پنج کس نوشته اند
باقی بمیند هنده آنها همه در سرکار خاصه شریفه مطالبات دارند مطالبه بکار آمده ها و
هفتاد و نخیفر دیگر را که جواب خواهی گفت بعد از عرض این التماس حکم شد که باو بگویند

اگر انجا عنت گشته نمی شد ندا از جهت مطالبه آنها که برمی آمد همان شخص مطالبه را
بوصول خواهد رسانید چون داد خواه بیچاره دید که بخت بد بر سر مطالبه شد
بوستین طلب مطالبه شد انعام و بخشش از میان برود و مطالبه بکردن می
افتند با متابعان خود حکم نمیه فریاد برکشیدند و گفتند صد صد کس بی نوا ند اند
که یکجا بمیرند بغیر از انکه دشمن بر دستی انها ز یک شد چون این غوغا بسمع همایون
رسید فرمودند که بانها بگویند که وقتیکه میرزا عبد الله بکورنش خواهد آمد
باو حکم خواهیم کرد که شما را آزرده نکند بان انعام و این امید تن بکار گشته
نه نزد و ورد اده برگشته نصرتخان لله نصیرتخان و بهوت رای که گماشته
راناهای زمیندار مشهور هندوستان با جمعی که باین مهم تعین شده بودند بده
خوشحال بیگ کاشغری از درگاه والا آمده بشرف ملازمت مشرف شدند
راجه امروده و قباد خان و طاهر خان میرزا روح الله و جمعی دیگر از آنجمله
که همراه عمده الملک رستم خان تعیناب بودند بموجب طلب از آن آمده سعادت
ملازمت را دریافتند و سبب طلب اینجماعت آنست که چون در خاطر قدسی مآثر مضم
که بدون یورش فتح این قلعه میسر نمیشود و هر تدبیری که عقلا در این باب نشسته اند
و بکار برده اند بغیر از یورش که آخر الدوا است فایده ندارد و لهذا قرار بر آن داده
که چون ایام کوچ نزدیک رسید و تا آن وقت لوتها نیز خواهند رسید هر گاه توپها و نوارها
بطور ساخته و تفنگچیان تفنگها بران شبها نوازند فرو گوی و یورش نمایند و قلعه را هواره تا

سحر ساخته

سحر ساخته بدولت و اقبال عازم هندوستان گردند بیا تا گل بلبل و قمری
اگر سنوخی می علاج کی کنم آخر الدوا الکی بواسطه پیمان کار نام برده ما را از
قلع ابواب طلب فرموده اند و هر کدام را بمورچالی تعین کرده اند از انها میرزا روح الله
بمورچال عمده الملک بامتحان آمده است از تواریخ گذشته بوضوح پیوسته که
بسبب سنگینی سنگ گلوله توپ جهانگیر پاره پاره می شد بنابران عاملان توپ را
بخاطر رسید که سنگ بسیار در گلوله پیچیده در توپها انداخته بکشند
که بمجرد برآمدن گلوله از دهن توپ نمی شکسته باشند و این را آنقدر
تنجیه داده بود که معلوم میکرد دید که گلوله از توپ درست برآمده است چون
این مطلب در محفل بهشت نظیر مذکور شد از اینجا مجلسیان خاص همینه را فرار گرفتند
که روی گلولهها را بپوشانند کیشان سپر افتاب خشک نموده می انداخته باشند
بار می استحکام این جرم البته از سنگ زیاده خواهد بود و دیگر تعبیر رشته های
گذشته آن بسیار بیجانب قلعه سر رسیده اند و اکثر انها نظر می آمد که از بیت
قلعه گشته بجانب پر اسب در میرفت و در لشکر خود می افتاد و هر جماعه این مقدمه حمل
بر یکجهتی میکردند مسلمانان از زبونی بار و بیت الست و در افغانان اثرا
دلیل کرامات قلعه گیان میگرفتند چون گمج رجال گذر بود غلت آن بیخ ظاهر شد و بحیله
مورچالها کمی ز خندق رسیده خاک کیها و خیر کاریزها و خورسته های تفنگچیان قلعه شاهد میبرد
معلوم شد که هر گاه بالای بسوی قلعه از لشکر سر میدهند جماعه از تفنگچیان

قلعه که تفنگهای کلان که باصطلاح آنها انرا جزایری و بزبان هندی اُزاجنگی
گویند دارند فراهم آمده بیکمرتبه چند تفنگ از جانب چپ و راست بطرف ان
مینه هند و ازان تفنگها البته یکی بان میرسد اگر جانب راست میرسد
باز ایجانب چپ میکردانند و اگر از چپ میخورد بجانب راست میبرد از مشاهده
این حال هم رای مسلمانان و هم اعتقاد رافضیان هر دو باطل برامده و خامهٔ
انصاف مستعجل را جهت باد را دران کار بنام تفنگچیان قلعه نوشت درین ایام
محصوران ورزش را رسانیده اند از صدبان یکبار بدرون قلعه میرود
آنجا این روز سقای از درون قلعه برآمده از تقریر او بعرض رسید که روز
اول که شروع بانداختن توپ حملکار کرده بودند گلوله اول توپ بجای
که ذوالفقار خان با جمعی کثیر نشسته بود رسید برسم معهود پنجاه نفعت
بان میشود ازان پارها فراخورد دولت و تا بحصه ذوالفقار خان
میرسد یکی بر کمرش میخورد و یکی بر شانه اش و مجلسیان هر کدام
بیک پاره رسیده پنجاه کس زخمی می شوند تا نه دیگر که بحساب سقا باقی
مانده است چه شود باشند بهمه حال ذوالفقار خان را از ضرب آن
سنگپاره تا چندان کوفت دارد می باید که کارش به بیهوشی میکشید
حاضران خود هم زخم خورده بخود گرفتار بودند جمعی دیگر از تغیر اطلاع
یافته او را کرد آوری میکنند که جا هیچ یک مراد یک انیس الدوله از ترست

خود را با و رسانیده و هم مرهم ساز بواسطهٔ او می شوند و تصدیق ده صدق
بسیاری دادند و مرهمها بر زخمها گذاشتند شفا را زیاده برین از طول
چیزی نبود بنا بقتل اینقدر میگفت که غم ده است این خبر باعث انبساط خاطرها
کردید چون ان سقا بسیار مجهول الاوضاع بود و اهلکی مبیب روی به انعام و خلعتی فرا
خور حال او مرحمت نفرمودند و بشرط این خبر صدق او را بوعده غنایت نصیب
اسپ زر امیدوار گردانیدند و شبه کشتن کذب این الزام کرده نگاهبانان
بر و گماشتند و محمد صالح مشرف توپخانه خاصه شریفه را که باهتمام او توپهای مو
جال غیر نشان امر دست بعنایت خلعت خاص اسپ عراقی بجلدوی این
کار سرافرازی یافته بخشیدند و توپ اندازان را خلعت و زر داده و مهرها
سرشار که از اثر آن توپ خشت گلک سنگ خارا لعل و استخوان صدف در بیده
در باره محمد صالح و توپ اندازان موقوف به تحقیق آن کردانیدند از مطالع
سواد صحایف گذشته ظاهر است که این قلعه نه از وقت داشت و نه مصالح
و نه مرد و نه کومک و همین یک سرداری که بذات واحد خود تا سه
ماه و چند روز انرا نگاهداشته بست الحال که او هم زخم کاری برداشته است
و پهلو به بستر ناتوانی گذاشته تفنگ قلعه داری نمیتواند بردا
اگر در نیوقت این قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آید
چه سبب از این انجمن لشکر خوشتر از این مانع راه بجانه خالی یافته باشند اما اگر

مانعی را و داد قلعه بدست بیفتاد چه رو بهندستان خواهیم برد و جواب طعن
هندوستانیان را چه خواهیم گفت و تهمت را جز از آنکه زر بر دست خود کرده داشتند
زبون و انمودن ضعف خود بر همکنان ظاهر کردن نیست دشمن سوال
حقیر و بیچاره شمرد روز جمعه بیست و هفتم رمضان درین روز خبر رسید که توپ
فتح مبارک که درین سال در دار السلطنه لاهور ریخته بود نزدیک قلعه رسیده است
از استماع این نوید شگفتگی تمام حاصل شد بحصار مجلس بهشت آیین منور شد
که آمدن توپ بسیار خوب شد دبر انشاء الله تعالی این توپها را بر قلعه بسته
با زمین برابر کرده و بعد از آن یکی از معتمدان به درون قلعه بواسطه الزام
حجت میفرستیم و بذو الفقار خان پیغام میکنیم که هنوز دستگاه عفو ما
وسیع است و شما را امان خواهیم داد و از کرده ارکذشته خود پشیمان شده بیا
و ما را ملاقات کن و قلعه را بسپار و الا بعد ازین در امان نخواهد شد و عضب
سلطانی سزای ترا و همراهیان ترا در کنار تو خواهد نهاد بیت من آنچه
شرط بلاغست با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال اگر جواب آنچه
بر وفق مراد ما جواب داد چه بهتر و اگر نداد موافق آن فکر کرده
خواهد شد بار با بیرم خان بخشی حکم شد که چهار فیل نقاره و نشان و کوه و نه اسب نقاره
خود را با جمعی متعدد باستقبال توپها ببرد و بزینت و آرایش تمام توپ را به مورچال جعفر برد
مقرر فرمودند که خود هم فردا به بهانه شکار برآمده دولت و اقبال تماشای این صحبت سیوا باشد

شوند

شوند چون درین روز جعفر از زخم خوردن قلعه دار خبردار شده در ساعت
بحضور پرنور آمده بنوعی که کولی از آن خبری ندارد بعرض رسانید که دیروز ذوالفقار
خان بتماشای مورچال فدائی خان آمده و من آمدن او را دریافته او را تفنگ زدم و بنشانه
نمودم که فرود آمد هجوم کرده نعش او را برداشته بردند بر من میانه او و غیرت
خان گفتگو با بوقوع آمده اما آخر زخم توپ و تفنگ پنهان نخواهد ماند و دروغ
در است آشکار خواهد یافت و مدمه توپ چهارکه احال بتوپ قلعه کشا شهرت
یافته بسیار یابه کردن آن که منهدم شده بود و شکسته بود باز ساخته توپ
را بالا برده گلولها متعدد بر قلعه سر دادند اما از صدمه آن کاری توقع بود
ظاهر نشد نونهال بوستان اجلال سلطان سلیمان شکوه در دولتخانه خود
مانند قلعه قندهار قلعه ساخته و در پس پشت آن خاک توده بطرز کوه
لکه انباشته و مانند برجهای که بران کوه بجانب چهل زینه است برج
بر فراز شان کرده و بعدد توپهای درون قلعه و توپهای لشکر ظفر اثر
توپهای آهنین ساخته برج برج و مورچال بمورچال نصب کرده و جمعی از
غلامهای خرد سال را بقلعه داری و برخی را بمحاصره مقرر فرموده
بودند و صورت ذو الفقار خان را که زخم خورده افتاده بود در اندرون
قلعه ساخته بودند با ایشان و لشکر سلطان بتماشای آن اشتغال می نمودند آن
غلام بچها از درون و بیرون توپ بیکدیگر می انداختند و هر قصبه درون و بیرون

قلعه بوقوع می آمد از مورچال پیش بردن و بر مورچال بیرون آمدن و نقب زدن
و نقبها خفتن و انرا خراب کردن و سر بریدن و بدرون قلعه بردن آن غلامها
حکم می شد که بعینه بعمل می آوردند که بیرونیان همان روش مدعا را پیش برده
نقب میبردند و درونیان تیر مورچالها برآمده و نقب را ویران کرده و بجای
سر چیره بیرونیان را بر داشته بدرون میبردند و از کنگرها آویزان میکردند
سوای برج چهل زینه که چون راجه را جبروت گرفتن آن برج لاف کذاف
بسیار می زده بود و هیچ کاری نساخته طبایع لشکر او گشته بودند و هر که
زبانی داشت او را به بدی نام میبرد در عوض چیر ما گفته ما از آن برج
می آویختند و هرگاه غلام بچه سر از زیر آن برج بر می آورد و منصب راجه را گرفته
غلام بچهای درونی نقش بر سر او میزدند و زهی یکی از توپهای شکسته نزدیک بود
که چشم زخمی بآن درة التاج سلطنت برسد الحمد لله که بخیر گذشت و حضرت
نواب قدسی القاب و النجی نه ایشانرا از فیض قدوم خود رشک گلستان
ارم گردانیدند و آن هنگامه را تماشا فرموده چیزهای بجای سر از کنگره
آویخته دیدند و از جمعی بسیار در رشتم ند و از حرارت آفتاب غضب آن
نوکالبوستان جلال را پژمرده گردانیده فرمودند که اگر شما بسیار میل این تماشا داشته باشید
دارید غیر تختان لایق شماست مورچال او در معنی تما تعلق دارد و بدید و دراینجا
از شنیدن این حکم واجب الانقیاد متعهد رفعش شدند چون اراده برآمدن از دولتخانه

نمودند

نمودند باز ایشانرا بحضور طلب فرموده از روی عنایت و مهربانی دل نعل کشیده
بازان نتیجه بهار اقبال را از فیض نسیم التفات شگفتگی بخشیدند و بایشان
فرمودند که ما و شما را می باید که شگون نیک بگیریم و فال نیک بزنیم نه اگر مردم
خود را از کنگره آویزان کنیم من بعد اینچنین نکنید و اگر اراده سر آویختن داشته
باشید سرهای قزلباش را در مورچال ما بیاورید مخدوم زاده با فتحات
ازنا و آنی بازی خورده این بازیچه خود ساخته بوده از استماع این خبر ترک
آن بازی نمود و هیچ بار ازین نیست که اطفال آن بازی قلعه ساخته این
بازیرا میکرده باشند از قلمهای پای گوسفندان تفنگ و از قلمهای
گاو و شتر توپ ترتیب داده و در گرد هر قلعه چند طفل زخمی افتاده اند و تا
حال بهمین بازی مشغول اند روز شنبه بیست و ششم رمضان المبارک چون
بیش ازین که توپ قلعه کشا و هم بمورچال غیرتختان جایید توپهای
که دران مورچال بوده برج دانشکده بسته اند منهدم ساخته بودند قلعه
گیان انرا از درون باز از سر نو برآوردند و در این ایام باتمام رسیده و همان
توپی که سابق بران برج بود شروع باندختن کردند حقا که در ساختن
آن ید بیضا نموده اند برابر بهتر از پیشتر و مستحکم تر از آن ساخته اند
لشکریان که انرا قبل ازین دیده بودند و الحال می بینند حیران میشوند
که باوجود آنکه همه شب و روز نشانه توپ بود چه قسم برساختن آن جرأت نموده اند

درین روز توپ فتح مبارک را از برج خان بنوعی که تمام لشکرگاه بر
در بازار عزت الملک قلیچ خان ایستاده کردند و مدتی در همانجا شادیانه
نواختند و کرنا و نقاره از زبان توپ اینچنین گلبانگ بگوش قلعه گیان می
کشیدند که بر کجا بزنم و کدام جا را بشکنم و کرا به برانم آمده ام که گرد این
حصار را باسمان دوار برسانم و دمار از روزگار شما بر آورم و آتش در
خرمن هستی شما کشم درین وقت جعفر بدیدن توپ آمده صدر و پیه نثار آن
نمود و بابه انرا بوسه داده و دو رکعت نماز شکر رسیدن انرا در همانجا ادا کرد
بازگشت و میرزا ابی درین روز از قلعه برآمده خبری از نو خورسند و تازه رسانید
که حقیقت آن اینست که مقرر گشته هر کس هزار مرغ در پی در پی بخورد
بر بر می آورد و علاج آن منحصر است درینکه گوشت اطفال را بران می بندند از
بستن گوشت یک پسر خورد سال یکی و از بستن گوشت دختر خورد سال
دو پروار می ریزد و زخم آن التیام بهم رسانیده به می شود و ذوالفقار خان
بلا مبتلا شده است و اطفال بسیاری را در قلعه بعلت دوای آن درد کشته است
و مردم قلعه بر سر او هجوم عام آورده او را بیاسا رسانیده اند و مراد
بیگ را بسر دار می برداشته اند و ذوالفقار خان زاد در تابوت انداخته در
یکی فرصت اندکه عمر جالیا را غافل یافته نعش او را بر روضه متبرکه قدوة العارفین
بابای ولی برده مدفون سازند ذوالفقار را رسانیدن مژده داده

میرزا ابی

دولتبیت رو به انهدام یافت و حکم شد که چوکیداران همه جا بر سر راهها
در روضه منوره با خبر باشند که قلعه گیان هر گاه تابوت ذوالفقار خان
را بانجا میبرده باشند دستگیر نمایند جعفر از استماع این خبر تاسف بسیار خورد
بهم صحبتان خود اظهار نمود که اگر من اینچنین میدانستم در لاهور زهر از مرغ آنقدر
ری که باید خورد میخوردم که تا حال بسر بری آورده ام و بپرواز کرده خود را اندرون
قلعه می انداختم و قلعه را مسخر و قلعه گیان را اسیر میکردانیدم و این آرزو را از
دل عالمی بر نشسته ام و جهانی را از کشش نکشش ما بی می بخشیدم و بعد ازین روز یکی
دیگر از قلعه برآمده اظهار نمود که قلعه گیان بواسطه کوچ لشکر فیروزی اثر
از قندهار جمعی از ارباب دعوت را بختم دعای سیفی داشته اند همان ارکان
جلال را از استماع این سخن بخاطر رسید که شخصی را که در دعوت عالی یدی
و طولی باشد بهم رسانیدن تا او نیز بجهت فتح این قلعه آن دعا را ختم
که در میان ارباب دعوت مقرر است ختم کند بعد از تفحص بسیار شخصی بهم
رسید که او نیز بواسطه مراجعت لشکر ظفر پیکر بهندوستان بختم آن
مشغول بود و جمعی از حقیقت او اطلاع داشتند یعنی را الغرض رسانیدند و این
مقدمه باعث غضب سلطانی گشته او را بحضور پر نور طلب فرمود و حکم کرد که
اول بواسطه رد دعوت دشمنان هر دعایی را که مناسب دانند بخوانند بعد از آن
دعای سیفی را بنیت فتح قلعه ختم کند و اگر احیانا اثر بر خلاف خواهش ظاهر شود فتح

ناکرده باید رفت مرا بدار خواهم کشید حضرت مولوی با چار تن آن عورت روانه داده آن
کار مشغول گردید صورت ختم اول این ملا و ملای دیگر در شب قلعه که هر دو نیز از جمعیت
لشکر ختم میکردند بعضی بآن می ماند که از عمل زنی که از وی بوقوع می آید پس شوهر
خود منکر شده و سوگند میخورد که اگر از من این کار صادر شده است شوهرم مرده
دشمن بکوه شوم و اگر تو دروغ میگویی الهی جوان بمیری شوهر از این در خشم شده
گفت ای قحبه بی حیا هر چه میخواهی بکن روز یکشنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک
چون مقرر شده بود که در روز گذشته نواب قدسی القاب تماشای
توپ بروند و دران روز که توپ رسید دیدن تماشا میسر نشد در این
روز سه گهری از شب باقی مانده بجایی که توپ بود تشریف ارزانی فرموده
دست مبارک بر سراپای آن کشیدند و هزار روپیه بعلاوه فعلی حواله شد
که بمستحقان برسانند و خواجگی صاحب اهتمام آن توپ بشرف ملازمت
سرافرازی یافت و مجرای او را از قرار واقع شده هزار و دو صدی منصب
داشت باضافه سیصدی دیگر ممتاز گشت و پسر او که دو صدی بود
صدی اضافه یافت و از آنجا مراجعت فرموده بالای کوهی
که مشهور است بکوه طویله بالا رفته مشاهده قلعه
نمودند و تعبیر نقب و مورچالهای دیگر حکم کردند که توپخانه ها
یکمرتبه بجانب قلعه سر دهند مورچالیان بموجب حکم عمل نموده شلک

کردند

کردند و قلعه گیان نیز از ملاحظه این ادا از کوه شروع شلک نمودند هنگامه عجیبی گرم شد
آتش غضب از نهاد توپ و تفنگ سر زد و جانب برخواست و دخان ابر گلوله بار
بود مدت مدید بر هوا کله بسته بود و اجزای زمین از صدمه گلوله توپهای طرفین
غبار میگشت اما از کثرت دود راه آسمان گم گردیده در دیده نظاره گیان در می آمد
از مشاهده این حال بفاخر خان فرمودند که در قلعه نیز اشتباهی کم نیست
چون چهار گهری از این حال گذشت بدولت و اقبال سوار شده بدولتخانه ها
نزول اجلال ارزانی داشتند درین روز مهاجنان متاع خود را فروخته
از لشکر مبارک بار دوی کیهان پوی می آمدند جمعی از مفسدان بانها دوچار گشته
اسباب و اشیای آنها بغارت بردند و اکثر را اسیر کرده اند
الا قلیلی که بتک پای جان از مهلکه بیرون آوردند از نوادر
وقایع یکی آنست که یکی از محصوران لباس خود را تغیر داده بجانب
لولی امد و سیصد روپیه با و داده گفت که مرا در مورچال خیر بخش خان
بانجا باید رفت اگر چه آن لولی او را دریافت که قزلباش است
اما آن تغیر لباس را حمل بر آن کرد که شاید از مردمی خواهد بود
که از قلعه برآمده بسعادت آستانبوس سرافراز گردیده اند در آن وقت
او راضی شده و یکی از نوکران خود همراه گرفته با و روانه گردید چون
از مورچال محمد عاقل گذشته نزدیک بکوه چهل زینه رسید آن لولی سه

بر تهیه برگشتن خاموش ساخته و دست او را گرفته بدامن کوه گذاشته بالا
رفت و آن نوکر لولی تا او نیز دیک بود از و آهسته دم بر نیاورد و چون [illegible] دور رفت
فغان برکشید و مردم مورچال محمد عاقل را آگاهی داد تا برادر مورچالیان
و دزد کالا را برده بود و فاین مرتبه نشسته نوکر جابیت خاصه از آنجا معاودت
نموده ما و رو بدر لولی را از آن خبر داد آنها تو بیه کنان و مویه کنان فغان
و زاری نمودند و بناچار کی صبر و شکیب اختیار کردند [illegible] رفت آن عزیز
که در شبهای تار از دست رفت ستم ظریفان لشکر میگویند که از این ادا
معلوم می‌شود که هنوز ذخیره قلعه کیان رو بکمی نگذاشته است همان
که نداشتند برده‌اند [illegible] و شک بزنید که هر چه بردند بردند در این روز
اگر چه وعده جعفر با تمام رسیده بود اما از خوشحالی آمدن توپ فتح مبارک
هیچکس مذکوری نکرد و از جانبین نه باز پرسی شد و نه عذری در میان
آمد روز دوشنبه عید رمضان المبارک غره شهر شوال بواسطه
حرمت عید حکم شد که تا دو پهر روز بر آن توپ و تفنگ بجانب قلعه سر ندهند جمیع
امرای عظام بسعادت کورنش سرافرازی یافته مبارکباد بجا آوردند آخر روز
عرضه داشت عمدة الملکی رستم خان رسید از نظر انور گذشت معروض شده بود که
هزار سوار غنیم آمده در اطراف [illegible] مقابل لشکر اینجانب فرود آمدند بچهان گ
چهها آنها نمایان نیست چون باین فوج و جمعیتی بکی مانده کومک دیگر لنگر بسته‌اند

کی

و اگر نوباوه گلشن سلطنت و جهانداری سلطان سلیمان شکوه را نیز با لشکری
آراسته روانه اینجانب کنند بسیار خوب است که این فتح بنام نامی ایشان
بشود این التماس او بدرجه قبول نرسید بلکه باعث آزردگی خاطر ملکوت
مناظر گشته فرمودند که شعور و عمل زرین بندهای ما را به بینید که توپ را
بمقابل غلام والی ایران می‌طلبند این ملک غلامان است یک غلام قلعه دار
میکند یک غلام تیمورک آمده است برای پشته کومک آن عمدة الملک
با بندهای که در اینجا هستند کافیست بندهای دیگر بمحاصره مشغول اند انشاء الله
تعالی بیمن اقبال شاهنشاهی دمار از روزگار آن نابکاران خواهد برآ
ورد اینها در آنجا عنقریب قلعه را مفتوح خواهند کرد اینها ایرانیان هر گاه
در برابر اورنگ زیب سوار نشده‌اند در مقابل ما چگونه خواهند آمد و در زدی
چند آدم باشند که دست و پای بزنند و چیزی دزدیده ببرند
بهار شکوه بندها این سخن را شنیدن عرض نمودند که در آن وقت فرا خود اورنگ زیب
آمده بود و الحال مقابل شما موافق توپ شما آمده و تا حال هیچ یک فتح نشده
الملکی لشکر خان حکم فرمودند که جماعه را که از آن لشکر آمده‌اند با دلیلان آن لشکر بوده
همان امروز با پنج لک روپیه روانه پیش نمایند و تاکید کنند که در ده روز خود را به رستم خان
برسانند و در عوض جماعه قلیلی که بمورچالها متعین اند سعادت خان را که از بندهای
صاحب جمعیت و کار آمدنی است با لشکر پیش تعیینات نماید لشکر خان بموجب فرموده بهمان روز

پرزوال

سزاولان مقرر کرده انجماعه از لشکر فیروزی اثر برآورده با خزانه مذکور روانه
نموده از بنده‌های لشکر ... بوضوح پیوست که وقتی که عمدة الملک رستم خان بهادر
فیروز جنگ از زر میندا و رمعاوده ... بکنار ... رسید جمعی از مفسدان بعید از
عبور خانه کوران ... را خود را از لشکر رسانیده قریب ... کس از اعیان
را با ... و بسیار از لشکر جدا کرده بدر بردند و مردم ریزه با خداداد
... رفته باشند و بعد ازین ... کس از محصوران رو بروی مورچال
راجه بهادر سنگه برآمده قراولی میکردند مردم بهادر سنگه ازین معنی آگاه ... خود را
غافل ... نساینده ... کس از محصوران بضرب تیغ کشته ... و باقی
رو بفرار نهادند و مردم بهادر سنگه ... از تن جدا کرده بدر بردند و ... صحیح ...
سر ... فلک ... آوردند ... که ... بر سر چوب کرده در برابر
برج جهل زینه ایستاده کردند و آن یک سر را باعث عبرت ... کس
بران کوه ... کردانند بعد ازین ... تنخواه را ... مورچال جعفر
... از ... فرمودند که اگر از انقیاد ... سر ... کردن
خواهی کشید جاگیر و منصب ... خواهی داد و در جواب عرض کرد که این ... شده
... اختیار ... نکرده اند بلکه ... که ... است که از ... جاگیر
و منصب ... شده ... استماع ... نفر ... دوم
ماه شوال از ... کلام ... بوضوح می پیوندد ... شده ... بعد از رسیدن

توپهانچی

توپهانچی را برسم ایلچی گری بدرون قلعه خواهند فرستاد که از ... کرده
صدق ... ان ... ابلاغ ابرار نصایح سودمند کرا ... نمایند اول محمد
صادق تحویلدار سرکار عالی متعالی باین خدمت نامزد فرموده از ... و عید
و وعید انچه پیغام بایست ... و تلقین کردند که بآنها رسانیده اگر ... و
سعادتی و رهائی در طالع داشته باشند ... و بخود بخشانیده و اگر
خذلان و خسران ابدی انها را دریافته باشد توپ ... چون از دهان
دهان ... آنها ... است و تیغ دم بردم ... شان نهاده ... از ... طرف
بهم و تاب میخورد و عقاب ... برای شکار صید روح آنها ... در ...
بسر ... ایام مهلت ... وکار دارد ... رسید بهادران ... مردانگی
مستعد و آماده ... شده اند محمد صادق بعرض رسانید که مرا از فرمان
برداری هیچ چاره و گزیری نیست اما ملاحظه که دارم همین است که اگر
بدرون قلعه بروم و آن ... بد ... که من تحویلدار سرکار عالی
متعالی ام از غایت ... و ... مرا مقید ساخته نگذارند که
... ظاهر ... دستگاهی ... افتاد فرستادن او را
موقوف نموده ... آن کار بنام بیرام بیگ نام شخصی که در سلک ...
سرکار عالی متعالی منسلک بود ... افتاد و حکم شد که بمورچال جعفر ... از راه
دروازه خواجه ... بیرون قلعه برد و شرط پیغام گذاری بجا آورده ...

ـ عمل نموده

نصیحت و پند و مواعظ بوده تا بتقدیم رسانند و موجب تشفی نموده بدرون
مذکور آمده محصوران از آمدن خویش آگاهی داده شنوند تا حقیقت آمدن او را بقلعه دار
اظهار نموده جواب او آورد که آمدن بدرون قلعه ممکن نیست بهر اراده که آمده
باشد در همانجا اظهار نموده جواب بشنود و برگردد و باز بیرام بیگ پیغام داد
که مرا حکم است که پیغامی که دارم رو برو بذو الفقار خان بگویم باز همان جواب
شنید چون ادا مکرر شد و لجاجت از طرفین از حد بگذشت بیرام بیگ مستعجل شده
با اهالی قلعه گفت که نواب قدسی القاب جهانبان کشورستان جرم بخش خطا
پوش از روی عنایت و مهربانی و غریب پروری و عاجز نوازی که شیوه
جبلی ایشان است بذو الفقار خان میفرمایند که توپهای ما رسیده است
و امروز فردا شیر حاجی و دیوار قلعه یکجا کرده برابر کرده یورش میکنیم
و قلعه را مسخر میگردانیم در آن وقت شما را امان نخواهیم داد و عاقبت
از میانه شما و همراهیان شما بر خواهد خاست و یک تن بسلامت نخواهید ماند
و دست در دامن عجز و انکسار زده از راه امان طلبی پیش آیید و خود را
بدهان اژدها ندهید و خون چندین بیگناه را بگردن نگیرید هر حاجتی
که داشته باشید باجابت مقرون و هر چه بطلبید عنایت خواهند
فرمود چون پیغام بذو الفقار خان رسید جواب داد که ما دل بقضا
نهاده ایم و سر را در راه ولی نعمت خود در باخته ایم این گفتگوهای بی معنی چه جای

[illegible]

آییم اگر توپهای شما رسیده است ما حاضرایم و قلعه ما حاضر است بی تکلفی که از دست
شما بر آید زودتر بکنید که هم شما فارغ بشوید و هم ما آسوده شویم ظاهر است که ما
چه قسم توپها داریم و فن دراندازی توپ اندازان ما نیز بر شما معلوم است در زور
و تندی باروت که هر روز باستعمال می شود و خوبی گلوله ریخته توپهای ما
و پوشیده نیست این مصالح و چابکدستی توپهای ما در وصد هوای شما
که زیاده از چهار پنج گز عرض ندارد چه قدر کار میکند که توپهای شما با قامت
دو نیم گز و گلوله غلامی و توپ اندازان تقلیدی و باروت [illegible] در دیوار
این قلعه که نشانه ده گز عرض است کار خواهد کرد کار توپهای خود را از کار
توپهای ما قیاس بکنید این خیال محال است که بخاطر راه داده اید و سودای
باطل در سر شما قرار گرفته این سخن و فتحی که بخاطر شما قرار داده که پیغام داده اید که رخنه در
دیوار را افکنده باشید و ما از تدارک آن عاجز گشته باشیم هنگامش از آن
موزه نکشیده است که ما بکشیم و آنچه گفتی که از اسباب قلعه آنچه خواهند جواب
شما ارزانی خواهند فرمود این غلط از قسم قبیل مرده آزاد کردن است ولایت
از دریا بخشیدن است و مال ما را از ما بگیرید بعد از آن بما ببخشید میانه ما و شما راه گفتگو
مسدود شده دیگر کسی اگر بپای این قلعه خواهد آمد نشانه تیر و تفنگ خواهد شد خبر شرط است
بیرام بیگ بعد از فراغ سوال و جواب مراجعت نموده آنچه شنیده بود بعرض رسانیده بجای [illegible]
ناشنیدنی و ستیزه کاری آن بدبختان غیرت سامعان گردید [illegible]

نصیحت بعالم گیرخان داده است روز چهارشنبه سیم شهر شوال چون از پیغام روز
گذشته جوابی بدعا نرسید و حقیقتی از درون قلعه ظاهر نشد بواسطه استفسار
کیفیت آذوقه و مصالح بمیرزا عبدالله حکم شده که در مورچال خود نقبی نماید که شخصی از قلعه
گیان بگوید که ما درین زمستان ارگ را در قلعه خواهیم ماند و تا این قلعه را مسخر نخواهیم
گردانید به هندوستان مراجعت نخواهیم فرمود و این نیز که ما را ظاهر شده است که آذوقه
و مصالح شما را کم آورده است و اگر است بجنس از چند روز دیگر رسیده محمود
نیز مامور گردید که بجهت تحقیق خبر کشته شدن ذوالفقارخان یکی از
مورچالیان خود را با قلعه‌گیان همزبان ساخته بگوش او گفته که سردار
شما را ما کشته‌ایم و شما بی سردار تا بکی قلعه‌داری خواهید کرد و شما را هیچ تدبیری
بکار آید بجز امان خواستن نیست سوال اول را جواب چنین گفته که کمی
آذوقه و مصالح که شما برده‌اید فاسد است هنوز مصالح و غله دو ساله در
در قلعه هست تا امروز ذخیره گوشت که مرغ و گوسفند بوده باشد فراوان است
اگر صدای گوسفند را نمی‌شنوید بانگ خروس بگوش میرسید و باید دیگر ما
مردمی که درین قلعه‌ایم بارها قلعه را دیده و محنتهای اثر کشیده‌ایم و از امتداد
محاصره گوشت ملخ و کرا خورده‌ایم تا بخوردنهای دیگر چه رسد درین محاصره
دیدنی میباید که کار ما باینجا رسیده از استماع ماندن شما در زمستان خاطر بسیار
خوشوقت گردید چرا که اگر در زمستان خواهید ماند سا که ترسیدگی کدام معلوم خواهد

و مروداز نارو

و مروا ز نارو پدید خواهد آمد جواب سوال دوم آنکه ما که در درون قلعه‌ایم خبری
از وفات ذوالفقارخان نداریم شما عجب مردم لعبه‌اید که خبر ما را بما از ما دارید
دروغ‌گوی زیاده برین نمی‌باشند بهمه حال بر تقدیریکه سردار ما کشته شده باشد شما
سلامت باشید ما هرکدام یک سرداریم تا یکی از ما درین قلعه زنده است در حراست این قلعه خواهد
کوشید این گفتگو بچه کار می‌آید بحرف و صوت قلعه گرفته نمی‌شود بزور و جنگ [illegible]
فکری بهتر ازین باید کرد زور بسیار باید و بزور این قلعه را مسخر گردانید که ما را باین گفتار
های پوچ از جا نمی‌توانید برد ما با راه قلعه‌داری محکم داریم تا دست و پا داریم
دران کار بجان میکوشیم چون هر دو جواب بعرض عالی شعار رسیده راه
جواب و سوال را ناچار مسدود گردانیدند و هم درین روز خبر از لشکر
رستم خان بهادر فیروز جنگ رسید که جمعی بواسطه کاهی برآمده و اکثر بلوچ
سروپایان دور دست رفته بودند از فوج سپاه ایران با آنها
دوچار شده مردم بسیار را کشته و بند کرده بدر برده‌اند از انجمله سپیدکس از
وابستهای سدم بلوچ بودند و راه دنبی عثمان نیز با چندکس از نوکران خود و حسم
خود به بند رفت نفر سپاهی درین فتنه و آشوب جانکستی خولنسی کرده است
او و رفیق او بگاه در دیدن مشغول بودند که دشمنان بر سر آنها میرسند یکی
رفیق او را کشته بواسطه بریدن سر او فرود می‌آید و او چون حال رفیق خود را
از آن جانب میبیند و اسب را بلیمی یابد خود را باسب تیلیه سوار میشود و مهمیز بران زده

طوفان بلا بیرون آمده سبب را بنیش آقای خود برآورد و در همین روز خبر از جهان
لشکر آمد که لشکر غنیم از مقابل برخواسته رفت اگرچه این خبر مکتوب نیست اما چون
خبر خوشی بود بنوعی شهرت گرفت که مجلسیان خاص فکرها کرده و احتمالها زده
برگشتن آنها را سه سبب بهم رسانیدند اول آنکه چون رستم خان چند منزل پس
نشسته بود ایشان برگشتن را محمل برآمدن حضور کرده و دلیر گشته نادانسته
بر کنار آب رسیده فرود می‌آیند چون آگاه می‌شوند که هنوز آن چشمه آرامگاه
آن مردم خوار است از آمدن خود پشیمان شده برمیگردند دوم آنکه چون خبر
کشته شدن ذوالفقار خان از آن عمده درگاه آنها فرموده اند و او در آنجا شادیانه
انداخته بود آن هرزه آمدها از مردن او با خبر می‌شوند چون او را که بواسطه خلاصی او
اینهمه راه دور و دراز طی کرده بودند مفقود می‌یابند با عدم او قلعه را از تصرف اولیای
دولت ابد پیوند انگاشته معاودت می‌نمایند سیوم آنکه شاید قلیچ خان آمده باشد
و جماعت کوچ کرده باستقبال او رفته اند و سبب چهارمین که هرزه درایان بهم
انداخته است که آمدن آن لشکر محض بواسطه قزاقی بوده نه جنگ صف چون زمان
کمی بنوعی که مذکور شد الحال بسیار بدست آنها افتاده است برخواسته رفته اند
و ابتغی نیز شهرت یافته است که در آن شبی که صبح آن قضیه کمی رو داده است
شبیخون بلشکر رستم خان آورده اکثر مردم بازار را غارت کرده برده اند از بردهای آن شب
سی و پنج لولی است العلم عند الله روز پنجشنبه چهارم شهر شوال در این روز چون بواسطه

سر دادن توپ فتح مبارک ساعت نیک بود حکم شد که در وقت درآمدن ساعت که توپ
مذکور خواهند گشود در جمیع مورچالها شلک نمایند و مورچالیان بموجب حکم عمل نموده
دو گهری از روز مانده شلک کردند و سه گلوله از آن توپ نیز بجانب قلعه سر دادند
دو گلوله از آن بر خاک زیر دیوار حصار خورد و یک گلوله سر کنار آن دیوار گذشته
دو سه کنگره انداخته در درون شهر خرابی بسیار کرد در حقیقت توپها که در مورچالها
غیر خانست اینصورت دارد که اول برج سیوم از برجهای آنها بسته بودند چون آن
برج را مستحکم یافتند آن را گذاشته بجانب دیوار که متصل برج مذکور واقعست
و شیر حاجی در پیش آنها نیست گردانیده توپ بسیاری بر آن زدند چون دیوار
بسیار تنگ بود آن را از پا در آوردند و قلعگیان شبا شب آن را بقد آدم
برآوردند در این روز چند توپ بر دیوار نو زدند و کارگر نیامد بنابران باز توجه
را از آنجا گردانیده بر اولین برج شیر حاجی که متصل همان برج است بستند و
آن برج را با زمین برابر کردند تا قلعگیان امشب آن برج را چه کنند و همدرین
روز شخصی از مردم کشمیر از درون قلعه برآمده خبر کیفیت ذوالفقار خان
را آورده اظهار نموده که هر که پنجاه من خاک را از دمدمه حصار که بدرون
خندق برده است او را سه من گندم و چهار من جو سپید هند چون اقوال او
هم بر بنیاد آلا بود او را مخبط فهمیده نه انعام عنایت کردند و نه خلعت
بلکه محبوس و مقید گردانیدند آنکه گفته اند دروغ مصلحت آمیز برا

راست فتنه انگیز است سبحان الله خاک قندهار چه مقدار قیمت بهم رسانیده است
که هفتاد هزار روپیه جعفر خرج کرده آن خاک توده را بر انباشته است والحال
قلعه‌گیان آن را همسر گندم میخرند درین سودا آنها را دو نفع است یکی هم
شنیده شد هم خاک توده دوم کثرت آذوقه بعد ازین روز بعرض رسید که منبع چاهی که در زیر
ارک قلعه قندهار ساخته اند در بیرون است در زیر زمین راهی ساخته اند
که آب ازان راه بآن چاه میرود و دلیل بر نفعی اینست که هرگاه آب ازان
میکشند کاه و علف و خس و خاشاک که دلالت بران دارد که سر آن آب
وا باشد بر می آید و در سال گذشته اثر آن راه آب در مورچال عمدة الملک
مهابتخان ظاهر گردیده بود بنا بران مولانا فاضل و خواجه مشکین و خواجه
انور و غازی خدمتیه را بخدمت خان مشار الیه فرستادند که تحقیق آن مقدمه
نموده و آن راه را ملاحظه کرده حقیقت را بعرض رسانند و رفقای
اربعه بموجب فرموده آمده باز پرس آن مقدمه را ازیشان نمودند
ایشان محمد سلیم خانه سامان خود را که در سال گذشته باهتمام مورچال
مقرر بود و از حقیقت آن راه اطلاع داشت با آنها همراه کرده فرستادند
که بآن جماعت نماید و او برفاقت نام برده‌ها بآن سرزمین رفته نشان
آن راه آب را نمود بعد از آنکه مکان را کنده اثر آن زود پیدا کردند و آن راه
دیده بیدروان در روی گدایان بجای آب تر یافتند و دانستند که آن سخن را صحیح

ارک قلعه قندهار

خواهد بود جای دیگر گذر آب آن خواهد بود نه درینجا و ازان مقام معاودت نموده
حقیقت را بعرض رسانیدند و در وقتی که بیلداران بکندن زمین و دیگران
بتماشا مشغول بودند غازی خدمتیه که داروغه کل بیلداران و تعینات مورچال
بود از یکی پرسیده که تنها چند کس لایق کار کردن مانده اند او اظهار نمود که الحال پنج
نود و شش کس کار میکنند باقی کشته شده اند و زخمی افتاده اند غازی گفت از جمله
پنجهزار بیلدار که در رکاب سعادت آمده اند دو هزار و هفتصد و سی و چهار کس سوای
زخمیها کشته شده اند و از زخمیها هم اکثری زیستنی نیستند درین روز
دو توپ کشورکشای نیز رسیده حکم شد که آنرا هم بمورچال جعفر برند روز
جمعه پنجم شوال چون در روز گذشته بعرض رسیده بود که توپهایی که در مورچال
غیرتخان همواری کاری قلعه مقرر اند چهل ذرع دیوار قلعه را هموار کرده است
بنا بران باجرای عظام حکم شده بود که در روز جمعه در وقت بارعام حاضر
شوند که بواسطه یورش روبرو بآنها تاکید رود و درین روز سحری
بدولت و اقبال سوار شده کوه طبله را کلیم وار طور رؤیت قلعه
گردانیدند و آن رخنه که شده بود چون هنوز گنجایش هجوم لشکر
بحضرت بهم نرسانیده بود از ملاحظه آن یورش را موقوف فرمودند و
امرا را از گذشتن مورچال و آمدن بحضور منع کردند و بواسطه تماشا مورچالها را
بجنگ حکم کردند آواز بم توپ و تفنگ تا دو گهری گوش کرده نزاکر داشت

درین روز صدای شنوای از جانب قلعه‌گیان برخاست نواب عمده الملک مهابتخان
در موقف بسعادت کورنش سرافرازی یافتند و چون کوه مذکور متصل دولتخانه
ایشان بود نه مهد بیکش گذرانیدند و از بد و نیک یورش پرسیده شد بعرض
رسانیدند که بنده تابع حکم والمصلحت کار رخصت بنده‌ای بر صاحب نذیر در
رکاب سعادت هستند صلاح را از آنها باید پرسید دیگر ازین مقوله هیچ
عرض ننمودند از آنجا سوار شده بدولتخانه همایون مراجعت کردند و از نیمه راه عمده
الملک را رخصت فرمودند بعد از آنکه بدولتخانه مبارک نزول اجلال ارزانی
داشتند مطربان را که باصطلاح اهل هند کلاونت گویند طلبیده باستماع تصانیف
هندی مشغول گشتند و در اثنای خواندن که از مطربان پرسیدند که از هندوستان
چه خبر دارید مردم ما را یاد میکنند یا نمیکنند آنها بعرض رسانیدند که از
هندوستان چه خبر داریم و از حال دیگری آگاهی نداریم اما اینقدر شنیده‌ایم که قوالان
ملتان و لاهور کتابی که آنرا بزبان هندی باتی میگویند بقید نظم درآورده‌اند و آنرا
تصنیف بسته چون بلبلان خوش الحان بآن نوا مترنم اند و آن اینست للناظری
جب کی جو نیها باتی بانخت بین جالو کی جیسی مور بنیت تم بن مشی تم پر بیش توبه
سائی مانوکه به سکهه میرمان کی بلان رسی کر اودنمان نه منها نوکه صاحب دارا
شکوه بیک ملوبت ده سکهه دارا نوکه و مضمونش باندک زیاده و کمی اینست نظم
این باره انچه بر سرش میرود زود رس از خواندن گفتم آگاه شنوی این مجنی کرده

ام از دوری تو من * کرده تو نیز با بخرف بگردی * بشنو نصیحت من و آنجا ممان بیا
زیرا که گشت آرزوی خویش به بردی * درهمین روز محصوران کاغذی بر تیر بسته
بدرون مورچال نواب عمده الملک مهابتخان افکندند بعد از ملاحظه معلوم شد
که شخصی از برون باز انداخته بخاطر راه یافته و رقعه که مبنی بر تهدید و وعید تمام
بقلعه‌گیان نوشته بدرون قلعه افکنده بود که آنها را واهمه دریافته قلعه را بسپارند
و آنجا نه بچیا و از ادب بیگانه جوابی در حاشیه همان رقعه نوشته در مورچال
انداختند اما این رقعه با مورچال هیچ نسبتی نداشته خدا داند که از کدام مورچال
نوشته بودند و آنها غلط کرده درینجا افکنده اند سوال و جواب و سوال بلا نقاد و
اینست که دعای بنده ائمه معصومین نواب اوزار خان چو برسد چون در تحت
بادشاهزاده جهان و جهانیان والا گهر بلند اقبال جمیع بنده‌های درگاه حکم فرمودند که یورش
نمایند و نیز ایلچی عبد العزیز خان امروز فردا آمده داخل لشکر ظفر قرین شده ملازمت
بادشاهزاده بلند اقبال نموده خبر آورد که قاسم سلطان بعزم تاخت خراسان با پنجاه
هزار سوار رفته و رستم خان بهادر فیروز جنگ را نیز حکم رفت که با تمام
لشکری که همراه دارد روانه طرف فراه و هرات شود چون همچنین خبری
بود بالضروره دو کلمه نوشت که حقیقت بر شما ظاهر شود والدعا جواب که
بجوری و لطیفه می بنداری چه لازم کرده است که بالضروره حقیقت
بر ما خاطرنشان نمای حقیقت کل مقدمات بر اهل قلعه ظاهر است آنچه

سلطان

تقدیر شده تبدیل نخواهد شد زیاده ازین تصدیع نکشی چون درین روز رخنهٔ توپهای
مورچال غیرتخان در قلعه افکنده بودند پاره زیاده شد قرار بران دادند که روز
مبارک دوشنبه یورش نمایند و اگر درین یورش مطلب حاصل شد چه بهتر والا اگر
نشد عمدة الملک رستمخان بهادر فیروزجنگ را طلبیده بعد از آمدن او بار دیگر یورش
بکنند روز شنبه ششم شهر شوال باز قاسم سلطان از جای بهرسید ایلچی بحضور
پرنور فرستاده التماس نموده که هرگاه حکم شود با بیست هزار سوار آمده حاضر
شوم درین روز آن ایلچی پیغام گذار گشت پانصد روپیه انعام و خلعت باو
رخصت فرمودند و چهار کس دیگر را که همراه او بودند نیز خلعت بخشیدند و پنج
راس اسب را که از جانب قاسم سلطان پیشکش می آورد بقزلباشان قزاق
دوچار شده بآنها داده خود بگریختن از جنگ آنها رهائی یافته بود معلوم
میشود که زری را که پیش ازین بواسطه او فرستاده بودند تمام کرده بآرزوی
زر دیگر باز این راه را سر کرده است توپ مریم که در مورچال غیرتخان بود
زری بهم رسانیده از وا شدن بسته شد و توپ فتح مبارک که مبادا
باد فتح قلعه موقوف برآمدن او بود و حقیقت رسیدن آن پیش ازین
بقندهار بتحریر درآمده است از خوشحالی انگه بسر منزل مقصود رسید
و گرد قلعه و قلعگیان را بآسمان خواهد رسانید و لشکر بازار از انتظار
خواهد برآورد در روزی که بواسطه انداختن آن پیشکش کرده بودند و او نیز

واشده بود

واشده بود در جامه شد رستی نگنجیده لباس تنگ درستی را بر خود پاره پاره
کرده از کار ماند در وقایع غره رمضان المبارک ایمای برآمدن قلعگیان
بر سر مورچال عمدة الملک مهابتخان و غیرتخان و شکست یافتن و بدر رفتن
قلعگیان گریختن و کشته شدن دو کس از آنها بدست بندهای عمدة الملک مهابتخان
افتادن و آوردن و بر دار کشیدن آن کشتها رفته بود حمید خان نامی
از سپاهیان خانه زاد الیه شب بیستم شهر رمضان بین الفجرین بواسطه
قضای حاجت بطرف آنها میرود و ناگاه صدای از آن کشتها بگوش او
میرسد که میگویند که ای مسلمانان سنی انچه مسلمانیست ما دزد نبودیم
عمل قبیحی از ما صادر نشده بود شما بر سر ما آمده بودید و ما بواسطه دفع
شر شما دست و پا زده کشته شده ایم و شهید از دنیا رفته و مع هذا
سنی نیز هستیم ما را بر دار کشیدن چه معنی دارد از خدا بترسید و ما را
از دار فرود آورده بخاک بسپارید تا حال هر چه کردید کردید الحال روا
انظلم و ستم نباشید و حمید خان این گفتگو را شنیده در توقف هیچ نگفت
چون از قضای حاجت فارغ شد بکنار جوی که نزدیک بآنها بود آمده دست بآب رسانیده
تجدید وضو نموده پیش آن دارها رفت و گفت اگر این گفتگو را شما کرده اید باز آن را
اعاده نمائید باز آن ندا از آن دارها بگوش او رسید او گفت شما را چه قسم شهید
می توان گفت که در قضیه نموده اید چون نسبت من آنقدر چوب شما بزنم که

پاره پاره شده ازین دار فرود کشید کفتند باعتقاد شما هرچه باشیم باشیم اما در راه خود ما
ساداتیم که بشهادت رسیده ایم بهر روشنی که دانند از دار بزیر آورده بخاک بسپارند
او را ازین جواب و سوال داعیه بخاطر راه یافته کفت فرود آوردن شما باختیار
من نیست این حقیقت را بعرض صاحب خود خواهیم رسانید اگر شما را فرود آورده
بهتر والا در روز کوچ از لشکر عقب مانده شما را دفن کرده خواهیم رفت بعد ازان
ترک کفتکو کرده بخانه خود معاودت کرد روز دیگر این سرگذشت با مخصوصان خود
درمیان نهاد اما مخالفت مذهب باعث شد که این حقیقت را آنروز
بسمع مبارک خاقان رابعه نرسید درین روز یکی از اهل مشرب اینقصه
را استماع نموده بعرض ایشان رسانید ایشان حمید خان را بحضور خود طلبیده
تحقیق اینمعنی ازان نمودند او حقیقت را بالکل و بیش معروض داشت درین اثنا
یکی از سقایان خرید اس پسر ... که از تعینات امیر رجال بود نیز
آمده معروض داشت که در آخر شب جمعه گذشته من بواسطه آوردن آب بکنار
همانجا رفته بودم و همان مذاکره از ایشان شنیدم اما از ملاحظه هیچ
نگفتم و برگشتم و چون این هردو کس هندوستانی و سنی بودند سخن آنها
باور افتاد حکم کردند که چون شب درآید غلام علی که از ملازمان سرکار ایشان
در نزد مردم ایران بود آن هردو کس را از دار فرود آورده بخاک بسپارد
و مشار الیه بموجب فرموده عمل نموده دران شب آن هردو را بخاک سپرده بود ازان بعد

انگشتری یکی ازان کشتها پیش یکی از چیلهای عمدة الملک بهانخان
برآمد که در وقت آوردن از دست او برآورده بود بران انگشتر کنده
بودند که بنده میر مرتضی از سجع معلوم شد که آن شخص سید بوده و بجمل سجع
آن هردو کس را ازین انگشتر بلطف ارسانید والله اعلم روز یکشنبه هفتم
شهر شوال به تهیه اسباب یورش اشتغال داشتند و تقسیم اسلحه نمودند
زره و جوشن را بمورچال فیرخان و پانصد دیگر بمورچال جعفر و چهارصد
بمورچال میرزا عبدالله و سیصد بمورچال سید محمود و دویست بمورچال
محمد عاقل فرستادند که بهادران تهمتن نبرد در روز یورش در بر کنند و
فیل کوه پیکر را حکم کردند که بمورچال فیرخان و دو فیل دیگر را بمورچال جعفر
نگاهدارند که در آن روز دلاوران آهن پوش خنجر گذار بر اسپان باد پا سوار
شده وان فیلان را پیش افکنده خود را بپای دیوار شیر حاجی برسانند و آن فیلان
که کوه را بیک حمله از جا کنده بآسمان توانند انداخت و بیک خرطوم قبه گردون را فرود آورده
بر زمین توانند زد رخنه در دیوار قلعه اندازند و آن آهنین لباسان از آن رخنه بدرون قلعه در
آیند و جمعی که زره و جوشن نداشته باشند از عقب آنها درآمده پس پشت آنها را نگاه
داشته باشند نردبان نیز درین روز تقسیم یافت از غایت کم قسمتی سر نردبان بقسمت
مورچال عمدة الملک بهانخان افتاد باز درین روز جار زدند که در روز یورش
هرکس که نوکر نباشد و پای جلادت پیش گذاشته مصدر ترددات نمایان شود او را

را بسعادت بندگی مستعد خواهیم گردانید واگر سر قزلباشی خواهند آورد گردد
واگر قزلباش زنده بیارد یک اشرفی باو انعام مرحمت خواهیم فرمود قرار یورش بر ده
روز ازده و سو یافته ست روز نهم و یازدهم این ماه و دو طرف مورچال غیرتی خان
و جعفر چون دیوار طرف جعفر بسیار عریض ست و توپ فتح مبارک که دران مورچال
توپ کلان بود شکست یافته ست شاید که رخنه آن بدعا نشود اما طرف غیرتی خان
از انجا که دیوار دامن کوه قلعه چندان عرضی نداشت و گلولها توپ قلعه کشا
از گرفتن جرم بهر حال قوت بهم رسانیده ست از عهده آن بر آمده رخنه را بجائی
رسانیده ست که سر دیوار بدست گرفته بالا توان رفت اگر فرصت یا سوار
کردن و دست بدیوار رسانیدن شد امید آن است که کاری از پیش رود
و در خاطر انور یافته بود که در باب یورش کردن از امرای عظام باید نوشته
گرفت که فتح قلعه چون منحصر بود در یورش بنابران جمیع دولتخواهان دولت ابد
پیوند صلاح در یورش دیده یورش کردند که اگر تا حالی امر ناشایستی بوقوع
آید همه دران شریک باشند چون این مافی الضمیر را بجعفر اظهار فرمودند
او بعرض رسانید که اگر صاحب عالم اراده یورش دارند این معنی را
بامرای بادشاهی ظاهر نکنند که آنها مطلقا باین امر راضی نخواهند شد و اگر به
صلاح ایشان فتح عزیمت یورش خواهند نمود چه مضایقه همه را باید طلبیده و این مقدمه
را بآنها ظاهر ساخت و برای آنها کار کرد این سخن را شنیده در جواب او هیچ نفرمودند

داورا

داورا رخصت مورچال کردند در ابتدای آمدن قندهار توپ انداز از درون قلعه که
آمده بود روز جمعه او را پیش جعفر فرستاده بودند که در مورچال او بامر توپ اندازی
اشتغال مینموده باشد و او بعد از دو سه توپ که بر دیوار میزند یک توپ غلطا
کرده برده مدمه جعفر که در کنار خندق بسته شده ست می اندازد و چند کس را ضایع
میکند درین روز جعفر این ادا را دریافته او را تعذیب و تعزیر بسیار نمود که اگر بعد ازین
۱۱ این هم — چنین ادا بکند دست او را ببرد و بلشکر خان از روی عنایت و مهربانی میفرمودند
که با وجود آنکه شما میر بخشی بودید بهیچ مورچالی نفرستادیم و در حضور خود نگاه
داشتیم که تا امروز بخاطر جمع گذرانیدید و آواز توپ و تفنگ را از دور هم
نشنیدید تا بدیدن چه رسد و الحال که وعده فتح نزدیک رسیده از کمال التفات
میخواهیم که شما را درین فتح شریک کنیم ایرج خان هم درین عنایت شریک شما
بوده ست الحال می باید که شش هزار کس همراه گرفته بمورچالیان که در عقب
کوه لکه اند تاکید نمایید که روز یورش بکوه بالا رفته آنرا مسخر نمایند و فتح کوه بنام شما
شود و نتیجه آن بشما عاید گردد و به نصیر خان امر شد که بمورچال غیرتی خان برود
و در روز یورش رفیق او باشد و بعمدة الملک نجابت خان فرمودند که مورچال
میرزا عبدالله تعلق بشما دارد در روز یورش بانجا بروید و میرزا عبدالله در
خدمت شما خواهد بود و آنچه شنیده میشود گویا قلیچ خان دران روز بمورچال
جعفر قلیچ خواهد رفت روز دوشنبه هشتم شهر شوال اولین خبر این روز برآورد

رخنه جانب غیرتخان ست که قلعه گیان درین شب جلد ملکذاشته آنرا مسدود ساخته
دیوار قلعه را زنده هقدوم ولاوران نصرت فرجام کلب بخنده کشوده بود اما محصوران باز
بهانش نجفف بر هم زدهند در آخر این روز دو عرضه اشت عمده الملک رستمخان متواتر
رسیده مشعر بود بر آمدن بهیت و پنجهزار سوار قزلباش بقلعه نوزاد و روانه شدن علیقلیخان
سردار روز عید مبارک رمضان از فراه با پانزده هزار سوار تفنگچیان و اظهار کمی لشکر خود
و طلب مدد و گرانی غله و نرسیدن کاه و آزوقه بسبب تاخت هر روزه نواحی اردو را و
استعداد لشکر خصم المتضد را همه مفصل نوشته بود از مطالع آن عرایض اگرچه پاره‌ئی
متفکر شدند اما مصلحت در اظهار آن ندیده نشانی بدستخط خاص بنام او صادر
فرمودند مضمون آن ظاهر نشد تا چه نوشته باشند و چه حکم کرده باشند درین روز چارده
که مردم لشکر فیروزی اثر دواب خود را بدور دست نفرستند و همه را نزدیک اردو در
نگاهدارند و اگر عیاذاً بالله خلاف حکم کرده از دو گروه بیشتر خواهند رفت مجرم و گناه
کار گردیده آن دواب ببیرکار تعلق خواهد گرفت دیگر بواسطه مصلحت یورش
عمده الملک مهابتخان و قلیچ خان و نجابتخان و راجه جیسنگه را بحضور طلب فرموده
قلیچ خان عذر خواست که من جلاب خورده ام بعد از دو پهر که عمل آن
کم خواهد شد بسعادت کورنش مشرف خواهم شد دیگران بپارگاه
جاه و جلال حاضر شدند بعد از ادراک حضور پرنور نواب عمده الملک
مهابتخان را مخاطب فرموده گفتند که در قلعه از دو جانب که طرف

طرفی

غیرتخان و جعفر بوده باشند رخنه شده است الحال در باب یورش چه صلاح
است ایشان بعرض رسانیدند که صلاح ما همه آنست کان تراست صلاح
ما بنده کان نیم ما را بغیر از فرمان برداری کاری دیگر نیست مصلحی ملک خسروان بهتر میدانند
هر گاه و هر وقت که حکم باشد صادر شود از طریقه جانسپاری بهر جا که میسر خواهد شد خود
رسانیده و هر کاری که از دست خواهد آمد بجا خواهند آورد باز فرمودند که تمامی
چرا نمیگویید که اگر صلاح در یورش است یورش کرده قلعه را مسخر باید کرد هرگاه
تمام قلعه دولت آباد را با آن استحکام که در تمام عالم مشهور است فتح کرد شما خیال می
کنید که ما قندهار را مسخر ناکرده خود هم رفت این سودای خام و خیال فاسد را
از خاطر خود بر آورید و در کار به ازین بجد باشید که رفتن بی قندهار گرفتن در
خواب نخواهید دید ایشان بعرض رسانیدند که پدر فقیر چیره غلام این درگاه
بود و بنده خانزاد دم جان در بدن ودیعت است هر جا حکم شود آنرا بسپارم
ما را بغیر از جانفشانی کاری دیگر نیست هر گاه و هر جا که امر شود خود را
فدا خواهم نمود بنده را بصلاح و مصلحت کاری نیست بعد از آن بعمده الملک
نجابتخان فرمودند که شما در باب یورش چه صلاح می بینید گفت اگر دو
سه روز توپها بهموار کاری قیام نمایند شاید بهتر باشد فرمودند
که ازین سخن شما معلوم می شود که هنوز رخنه بمدعا نشده باشند پیش ازین
بچند روز هم شما بعرض رسانیده بودید که رخنه در دیوار قلعه افتاده است فی الحال

اینچنین میگویند خواه رخنه شده باشد خواه نشده باشد یورش باید کرد این عذر مسموع
نیست بعد از آن رو بجانب جیسنگه کرده فرمودند که راجه چون شما از ابتدا در کارها
کوتاهی کرده اید الحال عذر مسموع نیست مگر را بواسطه یورش محکم باید بست اگر عذر نیست
که در جانب شما رخنه نشده است مورچال جعفر را ببینید هم بآنجا بروید و از
رخنه که در آنجا شده است یورش کنید راجه معروض داشت که جعفر تا امروز
محنتها کشیده است تا خیش خود را وا کرده است من امروز چه قسم مورچال
او را بگیرم وقتی که جعفر و غیره خان از رخنهای که کرده اند بدرون قلعه در آیند
من نیز با آنها راه گذاشته داخل قلعه خواهم شد گفتند هرگاه اینچنین کدام روز ساهم
بواسطه یورش قرار دهید جواب داد که باین قرار داد ما مرا کاری نیست
من تابع حکمم هر روزی که حکم یورش بشود روز یورش است فرمودند اینها
چه سخن است جواب را صریح باید داد که مصلحت در یورش است یا نیست و
اگر شما پهلو از یورش تهی میکنید نوشته بدهید که ما مطلقا بیورش راضی نیستیم
که همین امروز بدولت و اقبال روانه هندوستان شویم تا عمده الملک کوچ کرده
رستم خان طلبیده بصلاح او یورش کنیم راجه عرض کرد که هرگاه ما را در یورش
مضایقه نبوده باشد نوشته بدهیم همه یورش را آماده ایم هر وقتی که حکم خواهد
شد یورش خواهیم نمود پهلو از یورش وقتی توانیم تهی کرد که بغیر از فرمان
برداری چاره دیگر توانیم داشت و گردن از حکم توانیم پیچید فرمودند

کردل

که دل و زبان شما با یکدیگر آشنا نیست آنچه در دل است بر زبان نمی آرید و آنچه
بر زبان است دل شما از آن خبری ندارد و اگر هر دو را با هم اتفاق است چرا راست
بر است نمیگویید که مصلحت در یورش است همه یکدل و یکدست شده یورش
باید کرد و قلعه را مفتوح گردانید چرا که بغیر از یورش چاره دیگر نمانده است راجه
بعرض رسانید که خدا نخواسته باشد که دل و زبان ما بندگان یکی نباشد [illegible]
ترجمان دل است هرچه در دل میگذرد بر زبان می آید و اگر اینچنین نباشد سینه
را بخنجر شکافته دل را از آن بیرون آوریم فرمودند که پس این همه اهمال چه حکمت
شاید بر شما ظاهر شده باشد که من بی آنکه قلعه را مفتوح کرده ام برخواهم گشت
و اگر برگردم چه رو بپادشاه جهان خواهم نمود راجه معروض داشت که صاحب
عالم قرة العین بندگان حضرت اند هرگاه نظر بر جمال جهان آرای صاحب
گردیده مبارک ایشان روشن خواهد شد ما بندگان چه روش با ایشان
رو خواهیم نمود گفتند شما دو مرتبه دیگر این رو با ایشان نموده اید اما بر ما
مشکل است که مرتبه اول است راجه بعرض رسانید که ضرور راجه باید کرد چون قلعه
بدست نیاید و رفتن بهندوستان لازم باشد و از ایشان رو گردان نتوان
شد بغیر از رو نمودن چه چاره از این جوابهای نادر برابر در هم شده فرمودند که خواه شما
بیورش راضی باشید خواه نباشید ما یورش میفرماییم یورش بکنید یا همه کشته شوید یا قلعه را
بگیرید بغیر از این چاره نیست عرض کردند که ما همه تابع حکمیم اگر کشته شدن ما کار از پیش خواهد

رفت هزار جان ما همچو بندگان از قربان باید کرد آنوقت دست برداشته فاتحه خواندند و امرای
غلانه را رخصت فرمودند در اثنای رخصت جعفر معروض داشت که صاحب عالم و عالمیان
یورش چه احتیاج پرسیدن است من قلعه را گرفتم و درون قلعه نشسته ام اگر جمعی دیگر
با خود داشته باشند وقت یورش در نمی‌مانند چه باید کرد دیگر ملاحظه حکم یورش باید فرمود و
این عمل را بعرض رسانید نواب قدسی القاب جهانبانی فرمودند که حقا همچنین است
اگر دو کس دیگر همچو تو می بودند تا امروز کار معامله این قلعه فیصل می یافت غیرت خان
راجه راجروپ نیز در آنوقت حاضر بودند آنها هم مطابق جعفر بلند پروازیها
کرده هر کدام یک کنگره قلعه را نشیمن خود ساختند و همه باتفاق قرار یورش داده
از حضور پرنور رخصت شدند حکم شد که نجابت خان و قلیچ خان با جمعی دیگر بمورچال
جعفر رفته امداد جماعه که در آنجا یورش خواهند کرد بکنند چون مورچال عمده الملک
مهابت خان نزدیک بمورچال غیرت خان است معاون غیرت خانیان باشند و جهانگیر
بیک که از بندهای سرکار عالی متعلق است نیز با دو فیل مست بمورچال
غیرت خان حاضر باشد و ایرج خان بمورچال محمد عاقل و لشکر خان
با جمعی از منصب داران و بندوقچیان بکمر مورچال باقی خان
رفته از آنجا باتفاق باقی خان و راجه بدلسنگه بهدوریه در جنب
بندیله بکوه بالا روند و حاجی تاش فولاد و میرزا محمد حکیم بخشی سرکار قره
العین باصره سلطنت سلطان سلیمان شکوه با جمعیت سرکار ایشان

این کار را

بالکر

بجانب قبول مقرر شدند و راجه بهار سنگه بندیله بجانب مسجد محمود و راجه جیسنگه بطرف
دروازه ماسوری بود حکم شد که هرگاه از اطراف دیگر یورش نمایند آنها نیز خود را
بدیوار قلعه گذاشته بالا روند و در آخر روز عمده الملک قلیچ خان ببارگاه جاه
و جلال حاضر شد قبل از آنکه برخصت نشستن ممتاز گردد با او فرمودند ما
قرار یورش داده ایم شما نیز فاتحه خوانده بروید خان مذکور در ساعت دست
برآورده فاتحه خوانده مراجعت نمود روز سه شنبه نهم شهر شوال تمام شب
لشکریان در استعداد یورش بودند و همه وصیتها کردند و آماده کشتن شده سه
گهری از شب مانده قدم جلادت و مردانگی را پیش گذاشته بجانب قلعه
روان گشتند جیت یورش کردیر قلعه کس بیشمار تفنگچی پیاده و فیله سوار
شوریجی برخاست محصوران حصار قندهار را کوزه آتش گردانیدند از هر توپی
آتشها در لشکریان می افکندند و از هر تفنگی جمعی را بر خاک هلاکت می انداختند زخم روی
دلیران را سرخ می ساخت و از صداهای مخالف مرغ روح رم خورده آشیانه
بدن را می پرداخت قیامتی قایم شد که اگر خروش مردگان برسد از جنبش
در محشر از خاک برخیزند خاک از خون رنگ ارغوان گرفت و هوا از
کثرت دخان سنبل زار گشت تیر از ملاحظه دلیران گوشه گیر شد زره از دل
بزور از خانه کمان بر می آورد گلوله از دا[?] هم که بر دلان در گلوی توپ و تفنگ گره میگردید
باروت آرزد بتف بیرون می افکند هجوم نواب قدسی القاب جهانبانی بواسطه

مردن ها

سان ۴

تماشای قیامت عظمی چون آفتاب تابان از افق طویله طالع گردید بنداول وقایع مورچال
غیرتخان که برای عین المشاهده رفته بسبب صورت نگارش می یابد که چون وقت
یورش درآمد نواب عمده الملک مهابتخان سلمه الله تعالی از دمدمه که دراینجای
بودند بدمدمه پیش بود با جمیع منصبداران رفته قرار گرفتند و مقرر کردند که هرگاه
غیرتخان همراهیان خود را از مورچال برآورده بجانب قلعه روانه نماید تابینان
خود را ایشان نیز بفرمایند که قدم از دمدمه ها بیرون گذاشته بطرف قلعه راهی
شوند غیرتخان پیش از درآمدن ساعت جمعی از نوکران شمس خان و قطب خان
را با جمعی دیگر از منصبداران و تابینان خود و امرای دیگر کوچه سلامتی که لشکریان
والی ایران کنده نزدیک برج دامن کوه رسانیده بودند و تا اینوقت
منهدم نشده بود فرستاد که رفته در اینجا بنشینند و در وقت یورش خود
را بسرعت هرچه تمامتر برخنه که در دیوار قلعه افتاده بود رسانیده بقلعه
درآیند و چون ساعت یورش در رسید جهانگیر بیگ که فیلان را در پیش
افکنده با هزار سوار مکمل بجانب قلعه روانه گردید تا این وقت مطلق از
جانب قلعگیان حرکتی ظاهر نشده و چنان خموش و بیصدا و بی نوا بودند
که گویا از واهمه یورش همه قالب تهی کرده اند یا از یورش مطلقا آگاهی نداشتند
گاهی با مهتابهای روشن کمر ملاحظه اطراف قلعه مینمودند چون جهانگیر بیگ بسر نزدیک
رسیده بیکرته قلعگیان را نظر بر آنها افتاده آنها را بشینه توپ و تفنگ گرفتند

فیلان از هیبت صداهای توپ چون فیلان بلنگ پوش کرانکی بر جا ماندند سپاهیان
از پیش رفتن پس افتادند سر برآوردن سرباختن شد و نگاه بجانب قلعه کردن
باعث آزار مردم دیده گردید سپاهیان چون سرهای حیرت زدگان که
بگریبان فرو رود دبغاکها و گشتیها فرو رفتند درین اثنا صبح در ماتم کشتگان
گریبان چاک زد و آفتاب از بهر تماشا سر از افق برآورد چهار تن از محصوران
از کوه لکه پایین آمده رو بسوی کوچه سلامت شاهی نهادند با آنکه سه صد کس از
بهادران نصرت فرجام که قریب بصد کس از آنها زره پوش بودند در آن کوچه
درآمده کمین پیش رفتن داشتند آن چهار کس بلا دیده جاها گذاشته بمورچال خود
معاودت نمودند دوازده تن از آنها را یا برفتار یاری نکرده پس ماندند و کوهیان
بآنها دوچار شده سر از تن شان برداشتند یراق و زره و جامه از بر شان بر
آورده بردند اگرچه آن کوچه گیان صلاح کار خود را در برگشتن دیده بودند اما فلاحی
نیافتند یکصد و هشتاد کس زخم تفنگ برداشتند از آنجمله نود و سه کس در اثنای
معاودت بپهلو بر بستر خاک گذاشته قدم در راه فنا نهادند نواب عمده الملک
مهابتخان وقتی که بدمدمه پیش تشریف آوردند بهادر خان نام یکی از عمده اران
خود را فرمودند که برفتیل دمدمه برآمده دیده بانی مینموده باشد که هرگاه صقیل
مورچالیان غیرتخان از دمدمه برآمده بجانب قلعه روانه شوند ما
نیز مردم خود را برفتن حکم کنیم او بموجب فرموده دیده بانی مینمود و نگاه را از آن

برنمیداشتند درینوقت که فیلان برگردیدند او بعرض رسانید که کسی از دمدمه
نیامده است اما روی فیلان بجانب لشکر برگشته است محمد مسلم که حسب الحکم خود
قدسی القاب در مورچال میبودند ازین سخن درهم شده گفت این شخص فرار
زدن خود را میخواهد او را بگوئید که پایین آید و دیگری را بفرمایید که بجای او رفته
دیده بانی میکرده باشد راقم الحروف بآن امر مامور گردید چون بنده بر بالای
او فصیل برآمد برآمدن فقیر و فرود آمدن آنچهار کس از کوه مینا دانفاق افتاده
آن هنگامه بنظر در آمد بنده رو بمحمد مسلم آورده گفتم که شما را از نوف راست
بدمی آید خود ببالا برآیند و واقعات را ملاحظه نمایند چون رو ببالا کرد نشسته
آن صحبت را تماشا کرد صد هزار ناسزا بغیرتخانیان گفت که سی و چند کس
از پیش چهار مفلوک روگردان شده از پس ماندهای خود خبر نمیگیرند چون
وقت یورش سپری شد فیلبانان فیلها را برگردانیدند جهانگیر بیک
نیز با همراهیان خود بدر رفت غیرتخانیان از پیش مورچال خود پس نشست
چون از غیرتخانیان حرکتی بوقوع نیامد و کار بآنجا نکشید که کسی را
امداد باید کرد تا بینان نواب عمده الملک مهابتخان نیز از مورچال
خود بر نیامدند و نواب مهابتخان خود نیز بمراجعت غیرتخانیان بدمدمه
خود معاودت فرمودند درین روز چشم زخم عجبی بنواب عمدة الملک مهابتخان
رسیده بود اما هزار هزار شکر و صد هزار سپاس که بخیر گذشت گلوله توپ که از دیوار

دمدمه که ایشان بدولت و اقبال نشسته بودند رسیده آنرا بشکند و سر سپاهی را
که در برابر ایشان نشسته بود بر داشته در زمین نشست و کلوخهای آن دیوار
بر سر مبارک ایشان فرود آمد اما چون حفظ کردگار و حمایت ایزدی پناه آن
پناه عالمی بود آسیبی بذات گرامی ایشان رسید سبکتر کلوخی که از آن دیوار جدا
شده بود از نیم من شاهجهانی زیاده وزن داشت اکنون از مورچال اربعه
بشنود در رفت معهود مردم عمده الملک قلیچ خان از دست راست مورچال جعفر
و مردم میرزا عبدالله و قاسم خان از دست چپ آن رو برخنه که بزعم بیرونیان
با زمین برابر شده بود و باعتقاد درونیان هنوز دیوار اصلی را آسیبی نرسیده
همین فصیل از صدمه خراب شده آورده و بمجرد در آمدن آن مردم بدرون خندق
قلعگیان آگاه گشته و ما هتابها را برافروخته برق توپ و تفنگ را بدرخشیدن
آوردند بیت پر توزیغ آفت دل شد و ران شوریده زلف در زورا روز
سیاهی چون شب مهتاب نیست در همان شنبه اول قریب بدو هزار کس را
نه تیر بلا گردانیده برخاک انداختند هنگامه بر پا شد که در هیچ نقب
هیچ شنیده نشود و موکه دست بهم داد که هیچ شنونده نشنود کشتن و
افکندن بیکسو افتاده و کشته شدن و مردن بیکطرف هم روزگار بهراز
برونیان بر داشته بود و هم آسمان دست بیداد گشاده توپ کاری میکرد
که از زد لرزه آمد و تفنگ بیدادی مینمود که از آن قرار شده هرسنگی لوح مزار چند

تنگ ناموس میشکست و هر غار و ره‌گرد از نهاد عالم بر می‌آورد هر که از زمین
برخواست آنجا در خاک خفت و آنکه قدر دست کرد از پا در آمد پیش بالان قلعه
کوی ولاور یراگذار بر کوچه پیش بسته حادثه افتاد و سرشان بر دیوار خورد
و پیش روان وادی پر دار را خندق انقلاب پیش راه آمد سرنگون‌سار شدند
رخنه دیوار بر وجود مردان آهنین قبا شد سکندر کرده بود و سنگ‌انداز چون آسمان
سنگ فتنه فرو بارید قبضه آتش گشت حیات میشکست و خاکریز فنا برفرق مبارزان
می‌ریخت بجانه زنند کاه بر میشد و شخص را قالب تهی میشکست تیر ناسوفار در سینه
می‌نشست و امید زندگی از دل بر میخواست پیکان چون اجل پران میرسید
ولای خندق از سر میگذشت و شخص را از پای در می‌آورد دل‌نشین در دل
سوکه همین بود و سرگذار رها کن گلوله توپ دیوانه صفت را اطفال گلوله تفنگها
از دنبال بر میدویدند که تنها از آواز این و آن صدای بزن و بکش می‌شنیدند
بانگ قیامت بر پا کن توپ را چون صدای اول صور اسرافیل هر که
می‌شنید جان میداد و گلوله هوش ربای تفنگ را چون گره زهر هر که
میخوردی می‌مرد دست همین از کار میرفت بلکه از تن هم و پا نه همین از رفتار
میماند بلکه از بدن هم با شخص سری افراخت و گردنش سر را می‌پرداخت و چشم
تا دیده میگشاد نگاه را می‌باخت خنجر آبدار نگاه فتاد در سینه می‌گشود و تیغ جوهر
دار جوهر خود را در زخم مینمود زخم اولین را دم واپسین قوام بود و دم واپسین را

زخم اولین

زخم اولین همدم در پیش قامت رسای نیزه قد دلیران خم میشد و باندازهای
بلند کمند گردن آزادگان به بند می‌افتاد گرز گران تا بر سر میرسید هوش از کله
می‌پرید و شمشیر تا فرود می‌آمد مرغ روح بال پرواز میگشاد و لبهای نردبان دیوار قلعه
گشت اما بالا روی نماند دست قلعگیان از کشتن و کوشش از کار رفت اما
حمله آوران که شنیدند خون از دیده زره میریخت و خنده بر لب زخم گرده
میشکست سودای زندگانی از سر می‌نهادند و جانها برایگان میدادند جان
چنان از بدن میرفت که حالت نزع را کسی در نمی‌یافت و بازار اجل بر تهیه گرم گشت
که دل از حیات سرد شد پانصد و پنجاه و هفت کس ره بوادی عدم آوردند. باقی
زخمهای کاری برداشته خود را بکنار خندق کشیدند و جمعی را گل ولای خندق بزنجیر
پاگشته نگذاشت که از آن مهلکه توانند بر آمد تربت فتحی خبیه و یکصد و چهارده
کس از قاسم خان با بخشی او و دو صد کس از بندهای خوب سرکار رفعت شعار
مثل سید بهادر و سید بدیع الزمان و صد و پنجاه کس از عمدة الملک قلیج خان
و برخی از منصبداران مثل خواجه جان و جمعی از تابینان منصبداران دست داد
کس از راجه امرسنگه راتهور بودند از آنجا که جعفر خود را همین در درون قلعه
میدید بخیال آنکه امروز هم در درون قلعه است و دیگر از سعی باید کرد که
باو برسند مطلقا با همراهیان خود از دمدمه بر نیامد و طرفه‌تر آنکه هیچکس را
قدرت آن نیست که بگوید جعفر کاری نکرد و در آن روز مطلقا از وی تلاشی که

مطابق لافهای سابق لیعه باشد بوقوع نیامد رنگ رو باخته ساعت بساعت
بحاضران میگفت خبر بگیرید که چه شد و کار بکجا کشید بیت نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر که چهره برافروخت دلبری داند هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سر
بتراشد قلندری داند نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاهداری و آیین
سروری داند درین اثنا که بهادران بدرون خندق درآمده بودند شخصی بمسامع
جاه و جلال رسانید که بندهای درگاه بشیر حاجی درآمده پا استوار نموده اند
فاخرخان از استماع این نوید مبارکباد فتح بتقدیم رسانید و نواب قدسی
القاب جهان‌پناه برخاسته بجانب بندگان حضرت ظل الهی تسلیمات
مبارکباد فتح بجا آوردند و از لطایف حکایات روز یورش اینست که
راجه مکند سنگه در مورچال جعفر بود در همین وقت عمدة الملک نجابتخان در راجه
مذکور یکجا نشسته بودند خان معزالیه باو گفت که راجه چرا مردم خود را امر بیورش
نمیکنید او در جواب گفت که این جماعت که با من اند نوکر نیستند اکثر برادران
من میشوند من جائیکه خود نزدم آنها را نمی‌توانم فرستاد خان مشارالیه
گفت در کار پادشاهی رعایت برادر و پسر دخلی ندارد هر کس که باشد او
را کار باید فرمود راجه فوراً از استماع این سخن از جا برخاسته و دست محمد قلی بیگ
کلان او را که بمیرزا کمانی مشهور است گرفته خواه ناخواه از جا برداشت و گفت هرگاه رعایت
برادر و پسر نباید کرد اینها را با من همراه کنید در این اثنا مشطور چیزی نگفت و در آخر چون دید که

راجه مکند

راجه مکند او را از دست نمیگذارد و با خود همراه خواهد برد برخاسته پا برهنه از دنبال
ایشان دویده خود را بایشان رسانیده گفت راجه احتیاج برفتن شما نیست
شما برگردید گفت نواب حسب الحال برگشتن چه قسم میشود و ما مردم راجپوتیم تنخواه کم
گرفتیم تا جان داریم ازان برنمیگردیم بغیر از رفتن حالا چاره دیگر نیست نجابتخان
چون جهالت او را مشاهده نمود شروع در تملق کرد و هرچند تملق بیشتر میکرد فایده
کمتر میداد درین گفتگو بودند که معامله یورش ماند هردو برگشتند میرزا محمد حکیم
معنوی تخلص که بخشی سرکار عالی سلیمانی است و از فهمیده‌های روزگار است
نقل میکند که من و حاجی نامش فولاد اتالیق نواب سلیمان شکوه بیورش کوه فیلسول
مامور شدیم و یکپاس از شب مانده من و حاجی مذکور با دوصد و پنجاه کس
از بندهای سرکار ایشان بمکان موعود رسیده از اسپان فرود آمده قرار
گرفتیم و آنجائی بود مسطح و همواری بی پناه که ما را بایست نشست و از
همانجا بفیلسول بالا رفت چون مطالعهٔ احوال آینده خود نمودیم می‌بایست ما را
از سه طرف نشانهٔ توپ و تفنگ بود بجز دمیدن سفیده صبح و سفید شدن
آن دران سرزمین ما را دلیل سیاه روزی بود تا روشن گشتن روز حیات ما بآخر
میرسید اندیشه در بالا رفتن کوه فیلسول کوتاهی نمود رخنه در دیوار آن پیدا نبود
که بعد از آنکه خود را بآنجا برسانیم بدرون قلعه کوه توانیم درآمد و کاری ساخت رایها
بران قرار گرفت که چون مورچال راجه جی سنگه و مورچال بهار سنگه در پهلوی ماست او نیز

از بندهای سرکار فلک مثال است باید خود را بانجا رسانید و در کار او نیز کمک نشده باشد
مورچال در آمدیم بهجوم عجیبی در آن مورچال مشاهده رفت شتاب زدها را برده پیش مردم
راه بایست رفت بهر روشی که بود وقت سحر خود را بمورچال رسانیدیم و از غوغای
توپ و شور تفنگ که در جهان پیچیده بود معلوم کردیم که در مورچالهای دیگر
شاید یورشی شده باشد مردم این هر سه مورچال را اصلا و قطعا مجال پیش
رفتن نبود چرا که اندیشه از خندق گذشتن را پیش از خود بخندق فرستاده بودند
و در انجا بگل فرو رفته تا وقت باتمام رسیدن یورش از انجا بر نگشت راجه جینکه
بچندتن از مردم خود گفت که نردبان برداشته بپای قلعه برده ببالا بر آیند دو
کس دو سر نردبان را گرفته روانه شدند پیش قدم تا قدم اول از دمدمه بیرون گذاشته
بود تیر تفنگی باو رسیده از پا در آمد دیگری اراده برداشتن او نمود او نیز هم
آغوش او گردید جمعی هم از درون دمدمه دست دراز کرده پاهای آنها را گرفته
پیش خود کشیدند درینوقت از جانب قبیتول توپها بر دمدمه سید محمود
سر دادند سر یازده کس را از بدن برداشته برد و باعث پریشانی جمعیت
دیگر گردید یورشی که درین هر سه مورچال در ان روز شد همین بود آخر روز
میرزا محمد حکیم و حاجی تاش فولاد بسعادت کورنش فایز شدند مورد عتاب
گشتند که جای خود را گذاشته چرا بمورچال سید محمود رفتید هر چند عذر
پی بنا بهر آنکه بعرض رسانیدند فایده نکرد که می بایست در همانجا کشته شد

آمدیم بر حکایت لشکرخان او نیز یکپهر از شب مانده بپای کوه لکه در جایکه پیش از این
راجه راجروپ و چینت بندیله یورش کرده بودند آمده و خود در مورچال باقیخان نشسته
براجه امرسنگه بدکوجر گفت که چون شما در ایامی که والی ایران قندهار را محاصره کرده بود
در قلعه بوده اید و همه جاها را در نظر دارید باید قدم پیش گذاشت با سرکردگی شما مردم دیگر
بکوه بالا روند او جواب داد که من درین سرزمین سیاه رو شده ام الحال اگر پیش رود
بجایکه از انجا مرا زده باید برگشت نمیروم چون لشکرخان دید که راجه امرسنگه اراده
پیش رفتن ندارد جمعی بکسریها را باتفاق چینت بندیله و پسر راجه بدلسنگه بهدوریه بکوه
بالا فرستاد و چینت و پسر راجه بدلسنگه تا نصف کوه بالا رفته در پناه سنگی قرار گرفته
دیگر بها قدم فراتر گذاشته تا کسی خبردار نبود بدلیری تمام رفتند و چون نزدیک بآن آمد رسیده
کر جای دیوار رسیده نردبان گذاشته بر دیوار بر آیند محصوران آگاهی یافتند دست
بسنگ بردند و سنگ بسیاری بجانب بالا روندگان سرنگون کردند بسی کس را
از ان سنگها سر بسنگ فنا خورد و دیگران بر آوردن سر بالسلامت غنیمت دانسته
مانند سیل سر بر سنگ زنان از ان کوه سرازیر شدند و کسی کس از ان محصوران
تعاقب آنها نموده بآن جماعت را که از چهار هزار کس متجاوز بودند از جوی آبله
که از پشت کوه لکه میگذرد گذرانیدند و خواجه جهان میر هزار بندوقچیان بکسریه در
اثنای این گیرودار زخمهای کاری برداشته در عوض خود بندوق خود را
بالای کوه گذاشته معاودت نمود و آن بندوق با بندوقچی بدست محصوران

افتاد بندوق را با سر بندقی بدرون قلعه بردند چون محصوران نشان جنیب بندیلہ
پسر بیرسنگر را در زیر سنگی که مذکور شد یافتند تا غاز شام آن سنگ را نشان گلوله
تفنگ نموده مکرر شنیدند که سر از پناه آن سنگ تواند بر آورد و از انجا که ده یا دوازده
کس همراهش در انجا بودند جرأت بیش آمدن نیز نمیکردند روز حیات شان با خر
رسیده بود شب در آمد و آنها بامداد سیاهی شب از ان کوه بزیر آمده جنود دولت
دیگر را بر زند کانها خود افزودند از کذشت آنها محمد عاقل بود او نیز تلافی طلب
در وقت مقرر با همراهیان خود رو بجانب کوه آورده به نیمه رسیده که بها زار
آمدن او اطلاع حاصل شد چون نزدیک بیکدیگر شده بودند و کار از تفنگ و تیر
گذشته بود از هر دو جانب دست به تیغ آبدار برده بقصد جان یکدیگر افتادند
محمد عاقل دو سه زخم منکر خورده و طاقت بیش رفتن در خود ندیده دو فرصت
بر آوردن بندق و بندوقی نیافته برگشت آن هر دو بدست قلعگیان
افتاد سابقا در روزیکه محمد عاقل بر چهل زینه یورش نموده بود نزدیک بود که
بندق او کوهیان ببرند اما محمد عاقل خود را بسلامت بردن و بندق را باختن
از مردگی ندانسته در آن روز بلطایف الحیل بندوق از چنگ آنها ربوده بود
ستم ظریفان قلعه دقتی که بندوق او را می بردند این مصرع را میخواندند مصراع
دیر آمدنت زود رست دیر آی و درست اگرچه زخمها او کاری است اما مردانه
نسبت میرک عطاالله بخشی احدیان صوبه کابل درباره دیانشکر بندیله تیر ازها نب

بپر

جب مورچال محمد عاقل با جمع کثیر بکوه بالا رفتند و خوب رفتند بکار رسیدند که محصوران بدست
باشنده خیمها را که در ان سمت بر کوه بواسطه بودن خود نصب کرده بودند آتش
داده میخواستند که جا را خالی کرده دیگر زنند که از فضای آسمانی دو گلوله تفنگ بیک
عطاالله رسیده زخمی شد و احدیان زخم او را وسیله برگشتن خود نموده و او را
برداشته معاودت کردند و از برگشتن آنها دیانشکه نیز پایداری ننموده برگردید
بندق او نیز در همانجا ماند و بدست دشمنان افتاد این هر سه بندق را بدرون
قلعه برده و بسیدار خود منصوص باز آورده بر برجهای بالای همان کوه نصب کردند چنانچه
طرف کوه قریب هزار کس زخم تفنگ و سنگ یافت اما تحقیق نشد که از زخمی چند بود
و کشته چند بعد از بر آمد یکپهر روز که این شور از پا نشست و مردم دست از یورش
باز برداشتند نواب قدسی القاب کشورستان بدولتخانه همایون مراجعت
فرمودند در قلعه شروع بنواختن شادیانه که از قسم روشن کردن بهار است خانه
را در حالت فرح کردند و لولیان را بر جهای که مقابل مورچال ایشان بود آورده رقاصی
فرمودند و خوشحالیها نمودند حقا که هر خوشدلی که کردند گنجایش داشت که می
دانست که اینچنین قیامتی باین آسانی فرو خواهد نشست و چنین آشوبی باین
زودی از سر آنها وا شود و شمشیرهای بران با آنکه بخون آنها بیالایند در
غلاف رود و کمندهای پیچان طوق گردن آنها نشده حلقه گرد دود دشنه
خنجر تا سینه آنها را نشکافد از دست بهادران جدائی نماید و مرغهای تیر

تا بهنگام فاتحشان آشیانه نهند از پرواز ننشینند بفضل الله پایان روز بحکم پادشاه
دو سه کس از لشکریان اراده نمودند که نعش چند کس را از خندق بر آورند
آنها نیز قدم در دایره شهادت گذاشته دیگری جرات پیش رفتن نکرد مگر نوکر
سیدی که مرهون احسان آقای خود بود ادای حق مهربانی او را بر حیات خود
مقدم دانسته هنوز آن هنگامه بقدری گرمی داشت گرد خندق پاک گشته نیست
بقلعگیان شروع در تملق نمود از و پرسیدند که تو کیستی که دست از جان خود شسته
باین خندق که از خون کشتگان موج خیز آفات شده است در آمده گفت در
میان این کشتها جوان سیدیست که بانواع اطوار پسندیده آراسته بود و بر من
حق نعمت بسیار دارد آمده ام که نعش او را برداشته ببرم او را گفتند پیشتر آی تا
از تو سخنی بپرسیم چون چند قدم پیشتر آمد یکی از قلعگیان فرود آمده دست
او را گرفته بدرون قلعه برد بعد از ساعتی جمعی از قلعگیان بیرون خندق آمده
یراق کشتها را با سرهای جماعه که از کنگره که در آن روز کشته شده بودند بریده بردند
و کشتهای مسلمانان مطلقا مزاحمت نرسانیدند و سرهای آنها را بحال گذاشتند
از برکت بیجایی که ازین قلعگیان بظهور آمد و خلق بسیار بلکه از سه هزار کس متجاوز
بود تلف کردند نایره غضب سلطانی اشتعال یافته با خود مصمم کردند که تا قلعه را
مفتوح نگردانند و در عوض هر کشته جمعی را بالقصاص نرسانند از فوز حق قدم باز
کوچ نکنند بنا برین اراده باز حکم کردند که جمیع لشکریان سرانجام بودن زمستان

درین

درین سرزمین بکنند و هر کس سرانجام نخواهد کرد مجرم و گناهکار گشته سیاست خواهد
چه خورد و بزرگ و درین باب لشکر بلشکر و بازار ببازار جار زدند و این ندا بگوش
وضیع و شریف رسانیدند اما منظور آن ایام کوچ مطلقا گوش باین کار نمی نهادند و
خود را باین تسلی میدادند که اگر صدق باین سخن میبود و این قصد ظرف وقوعی
میداشت میباید که دو سه ماه پیشکی نیز غایت می شد که لشکریان آزار حرف
سرانجام خود نمودند در همین روز دو سه کس از درون قلعه بر آمدند چون حقیقت
قلعگیان را از آنها استفسار کردند بعرض رسانیدند که محصوران قبل ازین یورش
ملاحظه بسیار داشتند و اگر یورش چند روز دیگر موقوف می شد آنقدر بدست
یافته بودند که بعد از ده دوازده روز قلعه را تسلیم مینمودند اما الحال بسیار دلیر
و خیره گشته اند و با خود قرار داده اند که تا جان دارند در نگاه داشتن قلعه سعی
نمایند و سر از خط فرمان ننهند چون آسمان از خون بیچارها دامن را رنگین ساخته
شفق نام نهاد و عالم در ماتم آن کشتگان لباس سیاه در بر کرد و لیالی آنها
بفکر آوردن آنها افتادند اما هیچکس جرات آن نمیکرد که بدرون خندق رفته
آنها را تواند بیرون آورد چند کس از سر که کشتها بهم رسیدند و قرار دادند
که سر ریسمان را گرفته بخندق در آیند و در آغوش کشته بخواب رفته
خود چند ریسمان را در پای او بندند و ریسمان را حرکت دهند تا جمعی که بیرون نشسته
از بستن ریسمان آگاه شده او را بیرون کشند و مردان این کار جهل

روبه مقرر شد چندی را که درین کنار خندق افتاده بودند باین روش بیرون کشیدند
چون قدم بر سر پشته افتادهای خندق گذاشتند محصوران ازان اراده آگاه گشته
یکی ازانها را به تفنگ زدند دیگران سر را از زر عزیزتر دانسته از خندق برآمدند
روز چهارشنبه دهم شوال آن نوکر سید که او را در روز گذشته بدرون قلعه
برده بودند باجازت قلعگیان از قلعه برآمده نعش صاحب خود را از خندق
برآورد و تقریر نمود که چون مرا پیش ذوالفقارخان بردند از حقیقت آمدن
من بواسطه نعش صاحب خود اطلاع یافت این ادا را پسند کرده تحسین بسیار
بجا آورد و گفت رحمت خدا بر نمک خوردن تو که جان خود را فدای آقای مرده
خود کرده بعد ازان از من پرسید که بادشاهزاده شما تا حال چشم پرورش داشتند
دران نیز خود را آزموده‌اند الحال چه فکر خواهند کرد این قلعه را ایشان بهیچ وجه از ما
نمی توانند گرفت و اگر بخاطر ایشان رسیده باشد که مصالح و غله ما رو بکمی آورده
است این نیز خیال فاسد است هنوز از غله و مصالح ده ساله موجود داریم
پس یکی گفت که این شخص را ببرد و انبارهای ذخیره را با مصالح توپ و تفنگ بنما
او بموجب فرموده هر جا در قلعه انباری بود بمن نمود و مصالح باروت و گلوله بنظر من
درآورد بعد ازان مرا بسر بازار فرمود بانواع نعم آراسته یافتم بغیر از اجناس جنس خود هیچ
چیز در آنجا فراوان دیدم نزد ذوالفقارخان معاودت نمودم یک قوطه نزدی را از نزد
رایج هند بمن داده مرا رخصت فرموده در آنوقت بمن گفت که چون از تقریر تو بر ما ظاهر شد که

جمعی از سادات چه دران غوغا کشته شده است بنابران با مردم خود گفته ایم که
مسلمانان را جدا نکنند و هر جا که کافری را بیابند سر او را بریده بیاورند تا حال
پانصد هندو را آورده اند چون تو بلشکر خود بروی بآنها بگوی که اولیای این مسلمانان
که کشته شده اند آمده نعشهای مردم خود را برداشته ببرند که مزاحم آنها نخواهیم شد
اما پیرامون مردهای کفار نگردند تا دو روز مهلت است و زیاده از ده کس بواسطه بردن
نعشها بدرون خندق نخواهند آمد چون تقریر او بعرض دارای جهان رسید او را بحضور
پرنور طلبیده تحقیق آن مقدمات ازو فرمودند و او چنانچه صورت نگارش یافت بحقیقت
را بعرض رسانید اگرچه این نوکر سید بقلعه رفته خبر رخصت بردن نعشها را آورده بود
مردم لشکر بسخن او اعتماد نکرده برآوردن نعشها اقدام نمی نمودند چون محصوران
اینمعنی را دریافته شخصی را گفتند که بر سر دیوار شیر حاجی بآواز بلند گفت که ای مسلمانان
چون بر ذوالفقارخان ظاهر شده است که جمعی از سادات دیروز کشته شده اند
و از کشتن آنها بسیار نادم و پشیمان است الحال بسر شاه سوگند یاد میکند که در بردن
نعشهای کشتهای مسلمانان هیچکس را مزاحم نمی شوند هر ده کس بیکمرتبه بدرون
خندق درآمده نعش کشتهای خود را ببرند اما اراده بردن کشتهای کافران
نکنند بعد ازانکه مردم لشکر سوگند آنها را شنیدند خاطرجمع کرده شروع
در آوردن نعشها کردند و هر مرتبه ده کس بدرون خندق رفته چند کس
را برآوردند تا آنکه درین روز اکثر نعشهای مسلمانان را برآوردند که

یارای آن نشد که دست بکشند هندوکرتن را سر نشان آن بود توانند کرد بخشی
راجه امر سنگه کشته شده بود او سلطانی را بواسطه آوردن آن فرستاد آن
سلطان همین که خواست او را بر آورد گلوله تفنگی باو رسیده او نیز خندق شد
درین روز نواب قدسی القاب جهانبانی جعفر و غیرتخان را که موکل سلسله
یورش بودند بحضور طلب فرمودند زبان اعتراض بر آنها گشودند که این قسم یورشی
بود که شما کردید و جمعی کثیر از بندهای کار آمدنی ما را بخاک انداختید و هیچ کاری
نساختید و خودداری کرده قدم جلادت را پیش نگذاشتید شما را که ما
بمراتب علیه رسانیده بودیم محض بواسطه آن بوده است که کاری از شما
بکشاید و کشایش کار را بر حیات خود مقدم داشته نه آنکه خود را بکنار کشیده
امور عظیمه ما را باعتقاد دیگران رها کنید این هر دو از حیا بیگانه پا از رزم
با وجود آنکه تکاهل و تکاسل آنها بر جمیع عالمیان ظاهر شد و ننگ و نام بر
ولی نعمت خود را بکنار گذاشته قدم از دمدمه های خود بیرون نهاده
بودند جعفر دران قسم وقتی نان و نیز و هندوانه میخورد و چیزی که بخاطر آنها
نمیرسید یورش بود و آن دیگری دران طور هنگامه بندهای جامه را
واکرده گلاب بر خود می پاشید و فراش بباد کردن واداشته
بود هر دو شان از مردی قدرت آن نداشتند که دزدیده سری
برارند و نگاهی بجانب قلعه بکنند و ببینند که دران پیش چه میگذرد ارای

ذمه

ذمه خود نموده بندهای بادشاهی را که گوناهی متهم گردانیدند خدام غیرتخان گفتند که بند
سرکار عالم متعالی آنچه لازمه جانفشانی بود بتقدیم رسانیدند اگر درآنوقت مهابتخان
و پسران نظر بهادر خویشکی که شمس الدین و قطب الدین بوده باشند امداد من می
نمودند قلعه را گرفته بودم و جعفر بعرض رسانید که اگر از جانب راجه جیسنگه نیز کمکی
می شد قلعه گیان با آنطرف مقید میگشتند و در رخنه دیوار قلعه که در جانب من افتاده
است هجوم کمتر می شد و پیش رفتها بآسانی می توانستند خود را بدرون قلعه
افکند دیگر صاحب عالم از آنکه جمعی بکار آمدند چرا که در هم می شوند سپاهی
را بواسطه همین کار نگاه میدارند اگر در یک یورش جمعی بکار آمده باشند کار
پیش رفته باشد چه می شود معامله یورش دو طرف دارد فتح نشود و هم
نشود صاحب تحقیق بکنند که شاه عباس چند مرتبه برین قلعه یورش کرده
قلعه را گرفت اگر این مرتبه فتح نشد در یورش دیگر خواهد شد خاطر انور
ازین مقدمه جمع باشد چون او اینمعنی را بعرض عالی رسانید ملتمسات
پسند خاطر ملکوت مناظر افتاد یورش بمرتبه دیگر موقوف شد مقرر
نمودند که جمعی را که درین یورش از آنها کوتاهی بوقوع آمده است بلشکر
پیش فرستاده جامه از اینجا در عوض باید طلبید و این گفتگو باعث
شکفتگی خاطر اشرف گشته نام بردها را بنفاق که در مذهب حق گذاری
آنها کفر محض است متهم گردانیدند و همان شب نواب عمده الملک مهابتخان

وخلفین نظر بهادر خویشگی را طلبیده بکومک لشکر که در قلعه است رخصت
فرمودند اگرچه نواب مستطاب مهابتخان ازان مقوله هیچ نفر نبودند و همین قدر
اظهار کردند که موضع دنشت عمده الملک رستم خان بهادر فیروز جنگ آمده
و طلب امداد کرده است شما را بانجا باید رفت و خلعت خاصه نیز عنایت کردند
اما از گلهٔ که با پسران نظر بهادر کردند معلوم شد که منشاء فرستادن کمک بوده است
موزچال ایشان بعمده الملک نجابتخان مرحمت شد و ایشان در آن
روز مقام کرده روز دیگر از آنجا کوچ فرمودند بواسطه سرانجام سفر در یک کروهی
اردو فرود آمدند و شمس الدین و قطب الدین نیز برفاقت ایشان روانه
شدند روز پنجشنبه یازدهم شهر شوال درین روز جعفر بار دیگر نقشی دیگر شروع
نمود براجه جیسنگه نیز مصحوب ایرج خان سخنان درشت پیغام داده که اگر
شما در موزچال ترک نفاق نکنید و خلل در کار پادشاهی اندازید شما
بجای رستم خان بلشکر پیش بروید تا ما او را بحضور بطلبیم چرا که او تا محلی
و مقدور او خواهد بود جان و مال خود را در کار ولی نعمت خود دریغ
نخواهد داشت راجه مذکور جواب داد که کدام حرام خور خواهد بود که
در کار پیر و مرشد خود صرفهٔ جان و مال خواهد کرد و هر بنده که جان و مالی
دارد بواسطهٔ کار ایشان دارد اما هرگاه جان و مال هم برود و کار پیش نرود
فدا کردن جان و مال چه کار می آید و ما نفهمیدیم که شما ما را نگفته ناکرده کاری چند که از

سپاهی

سپاهیگری همین نام شنیده اند و از مردانگی نشانی ندیده اند ضایع گشته
اینکه بعرض شما میرسانید که ما دیوار قلعه را هموار کرده ایم آن رخنه کجا شده
نردبانها چرا بسر دیوار نرسیده کار بزرگ از بجدان سفرمایند و معهذا از رفیق
ان کار توقع میدارید جعفر کجا نام جنگ شنیده و در کدام معرکه صف آرا بوده است
نزدیک او آدم بکشتن دادن و کار عمده را سهل وا نمودن از بیخبری سهل
ترست و شما هرچه او عرض کرد بسمع رضا اصغا نمودید و هر سخن که بندهای
عمده شما که تا چشم بتماشای عالم گشوده اند نظر بر روی تیغ آبدار دوختن
داشته اند بعرض رسانیده اند معطل بغرض دانسته اید و همچنین خیرتخان را او
نیز کدام قلعه را گرفته است و محاصره کدام حصار کرده است از مقدمات
سخن بگوشش رسیده باشد یا از کسی پرسیده باشد هرزه گوئی این دو کس
زبان ما را از گفتگو بسته است هرچه می بینیم می شنویم نادیده و نشنیده میکنیم
چرا که بیقین میدانیم که سخن ما را در خدمت عالی متعالی با وجود مشورتهای
ایشان قدری و اعتباری نخواهد بود چون ایرج خان جواب راجه را بسمع مبارک
رسانیده پاره موثر افتاد عمده الملک قلیچ خان را بحضور طلب کرده با و فرمود
که تا امروز قدر شما را نمیدانستیم و در هر مقدمه والحال حقیقت چالاکی شما بر ما ظاهر شد معطلی گرفتن این قلعه
باختیار شما وا گذاشتیم در هر مورچال که مناسب دانید بواسطهٔ بود خود جای مقرر نمائید
و حقیقت بندهای پادشاهی از شما پوشیده نیست هر کس را لایق این کار دانید در مورچال

نگاه دارید و در هر که لیاقت آن نباشد او را از مورچال برآورید و هر که فرموده شما
بجا نیاورد اختیار او با شماست خواهید او را بکشید خواهید منصب و جاگیر او را تغیر
کنید اما نوعی بکنید که هم ما ترسنده بر نگردیم و هم شرم را نکشی شما باشد وقت سرافتادن
یقین که اگر بخدمت پسندیده از شما بوقوع آید منصب هزاری ذات و هفتصد
سوار دو اسپه بواسطه شما موجود است و خطاب والاخانی تعلق بشما دارد
قلیچ خان معروض داشت که الحال کار بآخر رسیده است در بنوقت این کار
را بمن فرمودن دم ماهی بدست من دادنست نه ایتش من بنده فرمان
بردارم و بغیر از بردن حکم مرا چه چاره تا جان دارم درین کار کوشش خواهم نمود
کوتاهی بطاق بلند خواهم گذاشت اقبال صاحب عالم قویست امیدوارم
که بر صحیفه تقدیر نقشی که سبب فتح این قلعه تواند بود کشیده باشند بعد ازین
گفتگو خانه زاد را در بغل کشیده و گردن او را بوسه داده رخصت
فرمودند و مقرر فرمودند که ایشان در مورچال جعفر باشند و آن مورچالیان
بخدمت ایشان قیام نمایند و مورچالیان دیگر نیز از فرموده ایشان سر
نزنند روز جمعه دوازدهم شهر شوال درین روز نوبت عمده الملک بهادر خان
مقام نمود و عمده الملک قلیچ خان استغفار گناه شمس الدین و قطب الدین
نموده بعرض رسانید که آنها از خانه زادان کار طلب اند و جمعیتی کار آمدنی دارند
و در هر جا باشند مصدر ترددات نمایان می توانند شد در مورچال اگر باشند

بهتر ازان نیست که در قلعه تقصیر آنها با معفو داری باید بخشید و آنها را باز باید طلبید
او بدرجه قبول رسید خواجه که ابینی مورچال قلیچ خان باد مقرر بود حکم شد که رفته
آنها بگوید که بموجب التماس عمده الملک قلیچ خان از تقصیر شما در گذشتیم
الحال برگردید و با خانه زاد خود جانفشانی نمائید که تلافی ایام گذشته بکنید و خدمت
شما پسندیده گردد که بعنایات مخصوص گشته نتیجها خواهید یافت چون خواجه
مذکور حکم رسانید گفت جواب دادند که ما سپاهیم و هنری بغیر ازین نداریم که از دست
کار جانبازی کار صاحب خود کرده و از دشمن برنگردانیم و درین صحبت
بجز خبرت خاطر نشان همایون نموده است که ما در کار کوتاهی کرده ایم و امداد او
نموده ایم درانمورچال بنده ها خوب بسیار شدند آنها را بجا کیای مبارک قسم داده تحقیق
فرمایند که او خلاف بعرض رسانیده است و اگر خلاف معروض داشته باشد روی
او را سیاه کنید تا این بنده ها معاودت نمایند و اگر سخن او خلاف نباشد هرگاه
در آنوقت که هنوز جیبهای نرسیده بود مصدر کاری نشده و باشیم الحال چگونه
خواهیم شد تا هم در میان است حسیتم بعد ازان روی خود را سیاه
کرده کوشش خواهیم گرفت درین شب یکی از محصوران در طرف مورچال
میرزا عبدالله فریاد کرد که یاران هیچکس هست که حرفی از من گوش کند شخصی جواب
داد بگو چه میگوئی گفت حلوای پر بوده چه نعم بود هیچ نیز جنی دانست یا نه
حالا که خود را در یورش نیز از موده اید و کاری انساخته چرا بلک خود بر

برنمیگردید جانشینی آن جلو از بداق شمار است آمده است اگر اینچنین است
بگویند که انهمه از این چوب تر و شیرینی شیر حلوا را بواسطه شما مهیا سازیم از منظر
مجلس جواب بخش که انداد و او هم زیاده برین دراز نفسی نکرده خاموش گردیدند دو کس
از محصوران بمورچال عمدة الملک قلیج خان آمده و آن هر دو کس را مصحوب خنجر
خان بحضور عالی متعال فرستاده از تقریر آنها بوضوح پیوست که محصوران پیش از
یورش بیدست و پا شده بودند بعد از یورش پاره قوی دل شده آنها را
بانعام خلعت و دو صد روپیه نقد سرافراز فرمودند پانصدی ذات بمنصب
خنجر خان که بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار و رشت اعتبار بخشیدند
روز شنبه سیزدهم شهر شوال درین روز شخصی از قلعه برآمده از تقریر او
ظاهر شد که هزار و هفتصد کس از قزلباشیه پیش از یورش بدفعات داخل
قلعه شده اند اینمعنی بر طبع اقدس گران آمده بر جمیع لشکریان اعتراضها
فرمودند و در پی تفحص آن شدند که تحقیق نمایند که اینجماعت از کدام طرف
بقلعه درآمده اند تا آن قلعه دار را بسزا رسانند اما اینمعنی مطلقا تحقیق
نشد چون اکثر ملازمان عمدة الملک مهابتخان بواسطه خرید غله و سرانجام
بعضی ضروریات سفر رسیده بودند میخواستند که درین روز نیز مقام نموده
روز دیگر کوچ نمایند اینمعنی بسمع عالی متعال رسیده و یساولی فرستادند
که بایشان بگویند که خواه ناخواه کوچ کرده روانه شوند و ایشان بعد از

رسیدن

رسیدن یساول مذکور مقید برسیدن پس مانده ها نشده دو دو کروه کوچ
کردند چون بمنزل فرود آمدن باز یساول دیگر بپیغام گذارشت که اینچه قسم
کوچ است که شما میکنید باین رفتار که بلشکر خواهید پیوست ایشان در
جواب گفتند که اگر ما را تنها بلشکر باید رسید همین ساعت سوار شده تا
جاگیر عمدة الملک رستم خانست از اسپ فرود نمی آئیم و اگر جمعیت را
همراه باید برد که اگر درانجا چیزی روی دهد مصدر کاری توانیم شد تا برآمدن
سپاهیان توقف باید کرد مردم ما همه شب و روز در مورچال بوده
اند و همه چیز را باز از سر نو انجام باید کرد و این اهمال زیاده از یکروز
نخواهد شد آنها امروز تهیه اسباب سفر خود را نموده خواهند رسید پنجاه
روپیه بآن یساول عنایت کرده او را رخصت فرمودند و اخرجین که
پسران نظر بهادر خویشگی بواسطه رسیدن جواب در آن منزل مقام نمودند
آخر روز رقعه میر عبد الرزاق داروغه غسلخانه عالی بایشان رسید
که حسب الحکم نوشته بود که هرگاه شما بآمدن حضور راضی نشده خود را بسر
هر چه تمامتر بعمدة الملک رستم خان برسانید و آنها نیز آخر روز کوچ
کرده بلشکر نواب عمدة الملک مهابتخان داخل شدند و بقال لشکر
که غله بار کرده میخواستند که بلشکر رستم خان ببرند نیز آمده همراه
شدند درین روز سه کس از قلعه برآمده بعنایت خلعت و انعام

ائتی

ساکرده ۳۵

سپهدار دو سه اشتباز با مضمون خبرنشان این بود که ذوالفقارخان کتابتی مشتمل حقیقت
بودن بکاجی منوچهر و بخان بیک نوشته است و در انجا مذکور است که شما خاطر
را از جانب قلعه جمعدار بد که لشکر هندوستان قلعه را از من بعنوا نخواهند گرفت
و تا ایشان در ینجا باشند من قلعه را از ایشان نگاه میدارم شما هر کار بکنید
فهمیده بکنید و تا علیقلیخان که سپه سالار ایرانست بشما ملحق نشود اراده
جنگ صف نخواهید کرد و بعد از آمدن او هرچه مصلحت وقت خواهد بود عمل
خواهید آورد روز یکشنبه چهاردهم شهر شوال در عوض اینجماعه از حضور
پرنور بلشکر پیش رخصت کنند دلیرخان برادر بهادرخان مرحوم را با
جمع بهادرخانیه و افتخارخان را بحضور طلب فرمودند چون افتخارخان در
لشکر بود درین روز روانه قندهار گشت و دلیرخان بواسطه آوردن
دلاور
دلیرخان پسر بهادرخان که بقلعه داری مقرر بود بقلعه مذکور رفت که او
را از انجا همراه گرفته روانه حضور عالی گردد و شجاعتخان حسب الامر عالی
رفیع القدر بقلعه داری بست متعین گردید درین روز دو کس از
برادران خواجه معین جانشین دارالسلطنه لاهور را طلبیده فرمودند که ما میخواهیم
که یکی از شما را با ایلچیگری بدرون قلعه بفرستیم و بذوالفقارخان پیغام کنیم که دیگر بجا
او بالتو از حد اعتدال بمرتبه تجاوز میکند که در وسعت آباد عفو ما گنجایش آن
نمانده است و شفقت است که بسزای اعمال ناپسندیده خود گرفتار گشته علف تیغ

بطلبیدم

بیدریغ شده و مار از روزگار تو و متابعانت برآمده است و یکی ازین طوفان
حادثه رخت بساحل نجات نرسانیده است مکرر ترا ازین معنی آگاه فرموده‌ایم
و تو متنبه نگردی و پی بقباحت انکار نبردی بیت با سیه دل چه سود گفتن وعظ
نرود میخ آهنی بر سنگ بعد از ادای این کلام بلاغت نظام رو بیکی ازانها
کرده که در طریق بندگی قدمی چند در پیش داشت آورده اند که آنچه صورت این پیغام
بشنوی که بتو زدیم تقریر کن که تا معلوم شود که ادای رسالت را چه قسم بیان خواهی کرد
او از ادای تقریر عاجز آمده چنانکه از آن بایست تقریر نکرد عنایت سلطانی درباره او
بغضب مبدل گشت و صدی از منصب او کم کرده آن دیگر برادر بتقریر آن مامور گردید
و او آن پیغام را در کمال فصاحت و بلاغت ادا کرد چنانچه مقبول طبع حضار
مجلس بهشت آیین گردید و باضافه صدی منصب سرافرازی یافته حکم کردند که آن
بهور چال جعفر رفته و از انجا بپای قلعه شتافته بگوید باد شاهزاده که بمن میخواهد
ایلچی بدرون قلعه بفرستند اگر شما او را راه خواهید داد فردا بیاید و بشنود که اینها
چه جواب میدهند اگر چنانچه اجازت درون رفتن دادند فردا سامان نوکرده
رخصت بنوازد او خود هم داشت و او بموجب فرموده عمل نموده شب
هنگام بپای دیوار قلعه رفته و قلعگیان را مخاطب گردانیده سبب آمدن
خود را اظهار نمود و آنها بعد از ساعتی جواب دادند که سبب آمدن
ایلچی چیست و چه پیغام خواهد آورد آن مرد اداء پیغام را پیش از رسالت

رسانیده انچه او را بعد از ملاقات ذوالفقار خان باو بایست گفت همه را
تقریر نمود آنها از استماع آن کلمات عتاب آمیز بعد از لحظه در جواب دادند
که این سخنان بسیار درشت اند و هیچکس ما را یارای آن نیست که این گفتگو را
بسمع ذوالفقار خان توانیم رسانید او مردیست جبار و قهار چنین او آدم
کشتن از همه کارها آسان تر است دیگر تو ادای رسالت کردی و این جواب
و سوال مکرر در میان آمده است سوال همانست و جواب همان جز تکرار بجائی
نرسد چند توان گفت او باین گفتگوها نرم شدنی نیست همان بهتر است
که زور زبان را به تیغ بفرمایند شمشیر دو دم بکار برند و بگذرند مشارالیه از انجا
معاودت نموده آنچه شنیده بود معروض داشت و بواسطه آنکه جواب خفیف
پیغام را بجنس از انکه بگذارش آن مأمور گردد ظاهر ساخت مورد اعتراض گشته
از اضافه که یافته بود پانصدی دیگر محروم ماند روز دوشنبه پانزدهم شهر شوال
از وقایع این روز گریختن آق محمد ازبک است بملک خود او همان شخص است
که در سال گذشته در هنگامی که با شاهزاده والا گهر عالیمقدار خداشناس دلنا
دل گرده دن نهیب سلطان اورنگزیب قندهار را محاصره داشت جمعی از
اوزبکیه شومیه را فراهم آورده مصدر شورشی که باعث مراجعت لشکر ظفر اثر
از گرد قندهار بجانب دار الملک کابل گردیده شده بود و نواحی غزنین را تاخته بود و
بعد از معاودت عساکر منصوره بهندوستان باندازه انکه من خود را در میان ایشان

نمایان

نوزران

نمایان کرده ام و سپاهیگری من بر انها ظاهر گشته است عزت و اعتبار تمام خواهم یافت
از والا ایلچی روگردان شده بهند آمده در لاهور بشرف عتبه بوسی این دار الـ
عهد و در زمره سرافرازی یافت چون آمدن او بموقف عرض ایستادهای پایه
سریر خلافت مصیر رسید از اعمال ناپسندیده او یاد آورده زیاده از
هفصدی منصب باو مرحمت نفرمودند چون او توقع زیاده برین داشت همیشه
از آمدن خود پشیمان می بود و راه گریزی میجست که باز خود را بتوران برساند درین
روز فرصت یافته بدر زد اما هیچ معلوم نشد که بکدام طرف رفت بجانب لشکر
ایران یا توران و هم درین روز شخصی محمد حسین نام بنیرزو که راجه جیسنگه مقرر
گشت که رفته تاکید نماید که راجه مذکور مورچال خود را بخندق فرود آورده بپای
دیوار شیر حاجی برساند و درین روز شخصی از لشکریان ایران روگردان شده
بشرف ملازمت سرافرازی یافت و از تقریر او چنان بوضوح پیوست که
حاجی منوچهر و بختان بیک اراده آن دارند که یکمرتبه خود را غافل از راه زین
سامرحمت هم باروی کهمان پوی رسانیده دستبردی بکنند هزار روپیه انعام باو مرحمت شد
و بمنصب پانصدی سرافرازی بخشیدند و قاضی رالعنایت خلعت زرین
ساختند روز شنبه شانزدهم شهر شوال عمدة الملک رستم خان
حکم رفت که چون ما قلعه کیا را تنگ کرده ایم و معامله آنها باضطرار رسیده
د صبیه بیم بسمل خود را گذاشتن و از سر او گذشتن ورفتن خوب نیست نخواهیم

روز بیست و هفتم اینماه قلعه را مفتوح کردانیم و ازانجا که ما با آن عمده بندها توجه بسیار
داریم میخواهیم که او نیز درین فتح شریک باشد و مقصد تردد ات نمایان کنند
بمقتضای بلند سرافراز کردد و اکرچه انچه امارت پناه مهابتخان میبودن قلعه نسبت راضی
شود چه برادران و اکران عمده الملک اینمعنی را قبول نکند پسران نظر بهادر را اول تکلیف
بودن انجا کنند اکر به بودن تن دهند آنها را بکذارند اکر از ینمعنی ابا نمایند جاکیر و منصب
آنها را تغییر خواهیم کرد می باید که سعادتخان را که بمنصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار
سرافراز است بمنصب چهار هزاری ذات چهار هزار سوار امیدوار کردانیده بقلعه داری
انجا منصوب ساخته خود بارتقا روانه حضور کردد درین روز محمد حسین که
بنزد او برای پیش بردن مورچال راجه جیسنکه مقرر کردیده بود بعرض رسانید که راجه
مذکور در پیش بردن مورچال اهمال می ورزد و در فکر آن نیست که مورچال را
بدرون خندق باید برد اینمعنی علاوه نافرمانیهای سابق کشته باینان پیغام ما بردار پیغام
شد که چون تمایل قلعه کیری ندارید و معامله مورچال را چنانچه باید سربراه نمی نمائید بر
خیزید و مورچال خود را با فتحی رخان که امروز بشرف ملازمت دریافته است
حواله نموده خود بتعقبه نشتر کردن که سر راه تزین بسته و غنیم اراده آن دارد
که ازان راه در آمد کرده پیش لشکر ظفر اثر را بتازد رفته بحراست آن کذر
کاه قیام نمائید و از راجپوتان هر کرا خواهید همراه خود ببرید چون این
پیغام براجه جیسنکه رسید سبل سنکه سلبود به راو دی بهان دمکند

سنکها

سنکها ده و جمعی دیکر از راجپوتیه بهمراهی خود از قبیل مورچال مخلص داده و
اینمعنی را فوزی عظیم دانسته قدم در راه نهاد و مورچال را با فتحی رخان
تفویض نمود روز چهارشنبه هفدهم شهر شوال شاه محمد بیک قطغن از این
درکاه که قبله امانی و امانیست رو کردان شده بدرون قلعه کریخت
تفصیل این اجمال اینست که او از تربیت کردهای نذر محمد خان بود
دران فتوری که از زبونی خاندکور در ماوراء النهر دست داده و خلافی
که میان او و عبدالعزیز خان روی نمود هر کس در هر جا که بود سر بشورش
و فساد بر آورده خود را سری میدانست و بخود کمان سروری داشت
این شاه محمد نیز دران ایام بحکومت نغیر از مضور ملک بدخشان
قیام داشت جمعی کثیر از کرسنهای اوبماق قطغن که الوس کلانیست
جمع نموده سودای فاسد بدماغش راه یافته کوس لمن الملکی را فرو کوفت
و دست بتاراج عجزه و مساکین بر آورده هر روز جمعی از بیکناهان را
تاخت و نقد و جنس آنها را بغارت برده خاک را از خون ایشان رنکین
میساخت ظالم بیباک خونخواره حجاج مشربی بود که آدم کشتن پیش او از کنجشک
کشتن بسیار آسانتر مینمود از ثقات استماع افتاده که دران ایام کشتهای او
از بیست و پنج هزار متجاوز بودند تا انقلاب دران ملک بود او نیز سر فتنه بیداد
کشاده داشت و چون حضرت بندکان ظل اللهی متوجه در آغاز این زمستان سمت

رفتن از طریقه غیرت و مردانگی دور است و این ننگ را بر ناموس سلطنت نمیگذارید امروز
شما عمده این دولت اید اگر از شما کاری نگشاید دیگر از که خواهد گشود اگر چنانچه این حصار
را مفتوح کردید این فتح بنام شما شد مجرای شما در خدمت بندگان اعلی حضرت
آنقدر خواهم کرد که بگفتن راست نیاید و حق این خدمت شما را ما چگونه ادا توانیم
کرد نگاهداشتن شرم ما امروز منحصر در شماست بهر روشی که باشد می باید آبروی
ما را پاس داشت و ما را بعزت بهندوستان برد و خود را در نیکو خدمتی و
مردانگی شهره آفاق گردانید و این مرتبه را چون مرتبه‌های دیگر ندانست که آن
مرتبه بدولت ما خود آمده‌ایم و در مرتبه‌های دیگر دیگران بوده‌اند قلیچ خان
معروض داشت که اینقدر دیگر خود را از جانفشانی و فدوی گری معاف نمیدارد — طریقه هم
و آنچه لازمه دولتخواهیست بتقدیم رسانیده و میرساند اما چه کند که وقت
تنگ شده و فرصت از دست رفته با وجود این آنچه از دست برآید
در آن تقصیر بوقوع نخواهد آمد و در مرتبه‌های دیگر نیز بنده‌های درگاه مقصر نبوده‌اند
و از آنچه دست رس بوده است خود را معاف نداشته‌اند و ما بندگان را
غیبت و حضور منظور نیست همچنانکه در حضور پیر و مرشد خود را در کار
او نیکو خدمتیم در غیبت نیز کمال سعی بجا می‌آوریم هرگاه دست بکاری نتوان
چه توان کرد رستم خان هم رکن رکین این دولت است و لشکر که می‌باید
امروز با اوست او را نیز باید طلبید و از او هم صلاح این کارها باید پرسید

گزارش یافته است بلخ را بنذر محمد خان مرحمت فرمودند و او بجای آمده باز چند روزی
تسلط بهم رسانیده این شاه محمد بیگ را بلطایف الحیل پیش خود طلبیده با تالیقی قاسم سلطان
مقرر ساخته بیدخشان فرستاد و چون مرتبه دوم دولت او بسر شد
او را اوزبکان خواه ناخواه از بلخ برآورده بطرف ایران گسیل کردند و دولت
عبدالعزیز خان استقلالی پیدا کرد و قاسم سلطان خواه ناخواه متابعت او بایست کرد
و اطوار ناپسندیده و افعال ناشایسته این شاه محمد بیگ بسمع عبدالعزیز خان
رسیده و در صدد آن بود که از او انتقام بکشد و او بیاد از و بداد خواهی رفته بود
و مجال بودن خود در آن دیار ندیده پناه باین آستان سعادت نشان که ملجا امن
و امانست آورده بود و بمنصب هزاری و پانصدی ممتاز گشته اما چون جمعی دیگر از
هم چشمان او درین شورش بدرگاه والا آمده بودند و بمنصبها زیاده بر او سر
افراز گردانیده شدند از آمدن خود پشیمان بوده و سه هزار در ابتدای انهیم جمعی از قطاع الطریق
در راه ملتان پسر کلان او را کشته بودند و هر چند دست و پا زده که قاتلان پسر او را
گرفته بدست بدهند که بقصاص رساند کسی متوجه آن نشد دل شکستگی او زیاده
گردیده و در فکر گریختن افتاده بود و نقد و جنسی که داشت فروخته با شتری بدل
ساخته و اسبان را پی کرده و اسباب را آتش زده با محرمان چند درین روز بقلعه رفت
روز پنجشنبه هجدهم شوال درین روز عمدة الملک قلیچ خان را بحضور طلبیده
تاکید فرمودند که زمستان بر سر رسیده از هر کار که باید کرد زود بکنید که این قلعه را گرفته

افغ

تا او درین باب چه می اندیشد و چه میگوید و رای او چه تقاضا میکند و بر
هر چه رای دولتخواهان قرار یابد اقدام باید نمود و فکر این کار را بر اصل باید
کرد و قلعه کیان خیره کرده اند و لشکریان دل باخته تدارک آن را
بجز بتدبیر و تامل و تعمق نمیتوان نمود الحال شتاب زدگی بکار نمی آید او
هر چند ازین مقوله سخنان بعرض میرسانید و بایما و اشارت استحکام
قلعه و دلیر شدن قلعه کیان و دلتنگی لشکریان اظهار مینمود فایده
نمیداد و همان طور او را بر گرفتن قلعه و یورش نمودن ترغیب میفرمودند
و مناسب ارجمند و مراتب بلند و خطابهای مستطاب امیدوار میکردانیدند
بلکه تمام عنایات و مهربانیهای خود را کردکان آن کار باد میدادند بخش
آخرین او آخر شدن ایام فرصت بود و عاقبت الامر رای بهار رطلت رستم
خان قرار گرفت و یورش بر آمدن او موقوف ماند و نشان مرحمت عنوان
مبنی بر تاکید طلب بنام او صادر شد که بعد از سرانجام قلعه بست دو استاد
قلعه دار با نجابسرعت هر چه تمامتر روانه حضور شود بلکه لشکر را عقب
گذاشته خود را در یکروز بمعسکر همایون برساند و درین روز قلعه کیان
نشان عجبی بمردم لشکر نمودند همه لباسهای فاخر پوشیده از بالای کوه
و دیوارهای قلعه خود را بنظر لشکریان در آوردند قبل ازین صورت
نگارش یافته است که حاجی شیر جهره و نجابت بیک بارادهٔ شبخون بر معسکر

نظم

همایون

همایون از مقابل لشکر رستم خان برخواسته بودند چون آنشخص که این خبر را
بمسامع جاه و جلال رسانید برنمود طالع فیروز ازانها برگشته بشرف
آستان بوس مشرف گردید برانها ظاهر شده که او خبر را بعرض ایستادهای
محفل قدس رسانیده باشد و تدبیر دفع شر آنها میسر شده باشد
بنابر آن فسخ العزیمت نموده باز آمده در مقابل لشکر مذکور فرود آمده بودند و
قلیلی یقین نمودند که بنواحی از دور رفته اگر توانند دستبردی نمایند
و آن جماعه چون دزدان خود را با النک گرد نزدیک بابا ولی واقع است
رسانیده دو فیل و چند اسب و چند شتر برداشته بدر بردند بنابر آن
براجه جیسنگه حکم شد که از عقب شتر کردن معاودت نموده در همان
النک گرد و سر راه تزین واقعست فرود آید و از آمدن مخالفان
خبردار باشد روز جمعه نوزدهم شهر شوال عمده الملک رستم خان از
مقابل قلعه گرشک بواسطه کمی علف و آب کوچ کرده و مردم آن
قلعه را با رعایای انجا کوچانیده بموضع جبراق که بکنار آب ارغنداب
واقع است فرود آمده درین روز شخصی از قلعه بر آمده استفسار رفتن
شاه محمد قطعن را از و نمودند که از کدام راه بدرون قلعه رفت و قلعه
کیان با او چه سلوک کردند او مورچال عبد الرحیم خیرابادی را که در طرف
مغرب کوه لکه واقعست نشان داد که از انجا شب آمده داخل شده چون

ذوالفقار خان از آمدن او آگاه شده تا قلعه طویله که خارج قلعه کلانست با
اکثر سرداران قلعه استقبال او نموده او را بمنزل خود برد و آن روز تمام روز بسبب
قدوم او شادمانیها کردند و خوشحالیها نمودند و منزلها بواسطه بودن او تعیین [illegible]
نموده اساس البیت آن را چنانچه شاید و باید سرانجام دادند و مقرر کردند که هر روز
یکی از مردم مشاهیر قلعه جشنی فراخور احوال خود ترتیب داده او را بضیافت بطلبد
و او را هر روز بطرفی از اطراف قلعه برده تحقیق مورچالها از ان میکنند و
یک یک مورچالها را با نهانشان داده آنها را از مورچالیان آگاه میگردانند
و محصوران را بر محافظت قلعه ترغیب مینماید و میگوید که موسم زمستان نزدیک
رسیده است امروز و فردا بجانب هندوستان کوچ خواهند کرد آنچه مشکل
بود بر شما گذشته است حالا روزگار کشایش رسیده است ازین یورش که
شده است چشم لشکریان بسیار ترسیده است ممکن نیست که دیگر
یورش اقدام نمایند شما در کار خود مردانه باشند ذوالفقار خان اول [illegible]
پانصد تومان مهمانی کوبان و دو اسپ عراقی و شش قوز پارچه با تکلف
نموده و هر کس که او را بضیافت میطلبید فراخور مستعد ادتکلیفی باو میکند
از استماع اینخبر عبدالرحیم جیرآبادی را بر تحت عتاب گرفتار کردند
و حکم شد که پانصد کس در روز و پانصد کس در شب عقب کوه کلا را پاس میداده
باشند و از رفتن و آمدن بیگانگان خبردار باشند روز شنبه ششم شهر شوال در شب

نواب عمدة الملک مهابتخان داخل لشکر نصرت اثر گردیده و عمدة الملک جعفرخان
بدیدن ایشان آمده یکدیگر را ملاقات نمودند و تواضعاتی که در میان دولتمندان
متعارفست از جانبین در میان آمد و در آخر این روز نشان عالیشان بگرفتار
طلب رستم خان و گذاشتن نام بردها در قلعه بست حصار رسیده بود پرتو ورود
انداخت و خاطرنشان گردید جمیع امور امرای عظام را جمع نموده در حضور آنها اول
حکم را بر پیران نظر بهادر رسانید آنها جواب دادند که در حضور نیز ما باین امر
مامور گردیده بودیم و ما جواب خود را در آنجا بعرض رسانیده ایم که قلعه داری
کار این بنده نیست در میدان هرچه امر شود فرمان برداریم بعد از ان حسب
سعادت تحاریر آنچه بحکوم ابده آگاهی دادند و بی عذر و تامل بقبول آن خود را
امتیاز بخشیدند و بنوید اضافه هزاری ذات و هزار سوار امیدوار گشته بتقدیم
آداب تسلیم خدمت و مناصب اضافه قیام نمود و بعد از وقوع این مقدمات
رستم خان از امرایکه حاضر بودند مصلحت طلب کرد که چه صلاح میدانید که با وجود
مراجعت این لشکر بجانب قندهار و بودن سپاه مخالف در هشت کروهی
طریقه دولتخواهی مقتضی آن است که این جماعه را در بست گذاشته برده باشیم
چون در ان نشان سعادت عنوان صورت نگارش یافته بود که نگاهداشتن
بست را در فتح قندهار دخلی تمام است بالفعل گذاشتن آنها مطلقا مصلحت
نیست هیچکس را یارای آن نبود که بگوید مصلحت در گذاشتن آن مردم است

الا سید علی که از کهن سالان بود زبان بگفتگو گشوده گفت که این عزیز را این شخص را که شما
درین قلعه میگذارید از خانزادان عمده این درگاه والاست از اولاد زین خان
کوکه است که در دولت اکبری در جمیع امرای ذیشان بشرف امتیاز ممتاز بود
و مهارت قزلباشیه را شما در معامله قلعه گیری دیده اید و شنیده اید در اندک
تغافلی که بوقوع آید او را چاره جز آن نخواهد بود که یکی ازین دو کار بکند اول آنکه
بدشمن زبان داده و امان طلبیده با او باران برود و دوم آنکه با کار کشته خود
و درین هر دو صورت ناموس دولت ابد پیوند فرمانده بهتر آنست که او را
همراه ببرید و درینجا نگذارید و طفلانه سلوک نکنید اگر چنانچه قندهار را اگر قسمت نه
بست بجای میرود و نه زمین داور و اگر قندهار را نگرفته میروید این از شما
و نه آن در وقت کوچ مجلس با آمدن و بردن این بزرگ زاده راضی نخواهد
شد بعد از آن رو بسعادتخان آورده گفت خانجیو شما درین ماندن چه چیز
بخود سپرده اید و چه با خود قرار داده اید که خود را دیده و دانسته در آتش می
اندازید سعادتخان در جواب گفت که من نظر بر کار ولی نعمت خود دارم گوسفند
و بز را از برای قربانی میبرند و میرزا حسن بخشی لشکر گفت خانجیو اگر چه این
مثلیست راست و درست اما وقت قربانی عید قربانست
که در ماه ذی الحجه می آید و این ماه شوالست و در هر روز و در هر ماهی قربانی
نیست بعد از آن رو و بدل رستم خان گفت ما بنده کار را جز آنکه متابعت حکم کنیم

چاره دیگر نیست

چاره دیگر نیست حکم عالی بنفاذ پیوسته که سعادتخان را در بست بگذاریم و سعادتخان
به بودن آنجا راضی است ما را بعاقبت اندیشیها چکار است نواب عمدة الملک
مهابتخان گفتند که سررشته دولتخواهی را از دست نباید داد چرا که حاکم مطلق — حکام
دیگر کسی است اگر چیزی بوقوع آید از شما خواهند پرسید و در آن وقت این
عذر که گفتید مسموع نخواهد شد سید فیروز وکیل رستم خان گفت این سخن حقست
اگر خدا ناخواسته از گذاشتن سعادتخان حادثه بوقوع آید از جانب ظل کامل — حضرت
ظل الهی بغیر از سرزنش چیزی دیگر نخواهد بود و اگر خلاف حکم نواب قدسی القاب
جهانبانی میکنیم ایشان دشمن میشوند این بسیار مشکل است و آن بر آسان
حاضران دیگر هیچ نگفتند و قرار بر فرستادن سعادتخان داده سید احدی
و سید برق انداز را با جبار قلی ککهر همراهی او مقرر کرد بر خود سنده و بی نهانی
خود آمدند روز یکشنبه بیست و یکم شهر شوال درین روز چهل هزار روپیه از بابت
سرانجام ما یحتاج بسعادتخان مساعدت دادند احدیان تیرانداز خود برفتن
قلعه بست راضی نشدند و برق اندازان سه ماهه پیشکی گرفتند و چون سعادتخان
آن زر را بخانه خود آورده نوکران خود را طلبیده میخواست که آنها را داده
روانه شود تا لشکر ظفر اثر کوچ کند سپاهیان همه همزبان شده متفق اللفظ
و المعنی از نوکری او ابا نموده پا از همراهی او کشیدند و او هرچند خواست
که بوعده و وعید آنها را فریب دهد فایده نکرد آخر الامر بیعلاج شده بوفا

نوکران رستم خان پیغام داد و او باز در آخر روز امرا را طلب کرده آن حقیقت را
بایشان باز گفت همه گفتند که هرگاه اینچنین شده باشد چون حکم طلب صادر
شده است می باید بهانه را بر طرف ساخته روانه حضور شد و او تن باین معنی در
نداده آن مقدمه را عرضداشت نموده کوچ را تا آمدن جواب موقوف نمود
و چند کس را بطریق ایلغار بدرگاه روانه کرد که رفته عرضداشت را رسانیده
و جواب را حاصل نموده در روز دوم خود را برسانند تا هرچه حکم شود عمل
نماید روز دوشنبه بیست و دوم شهر شوال قبل ازین در یورش زمینداور
شخصی از نوکران عمدة الملک رستم خان بقید دشمنان افتاده بود درین
روز از آنجا گریخته آمد و خبر آورد که نجابت بیگ با چهار هزار سوار از حاجی
منوچهر جدا شده بطرف ترین رفت از آنجا اراده کجا داشته باشد و نیز او
آگاهی داد که کتابتی از ذوالفقار خان قلعه دار قندهار بحاجی منوچهر و نجابت
بیگ رسیده مضمون آنکه من قلعه را تا یکسال دیگر نگاه میتوانم داشت
خاطر از جانب قلعه جمع دارید و شتابی نخواهید کرد و اراده جنگ
صف با لشکر هند بخاطر نخواهید آورد بلکه تاخت و تاراج نیز نکنید
و بهیچ وجه من الوجوه مزاحم احوال آنها نشوید و تا آمدن علی قلیخان
سپه سالار خود را از مجادله نگاه دارید بعد از آن که او بیاید او سردار
است هرچه او مصلحت وقت خواهد دانست بعمل خواهد آورد و اگر

نما بخلاف آنچه نوشته شد کار خواهید کرد چشم زخمی بلشکر خواهد رسید
گناه کار شما خواهید شد چون این نوشته ذوالفقار خان بآن هردو سپه
نجابت بیگ که از اقوام نزدیک او بود دست از دست اندازی کشید و حاجی
منوچهر اراده داشت که بدستور سابق گرد پیش لشکر ظفر اثر پیدا ساخته باشد
و اگر فرصت بیابد دستبردی هم بنماید و او و حاجی مذکور را ازین اراده بنا بر
نوشته ذوالفقار خان شیخ بهبود داد و ممنوع نمیشد نجابت بیگ از آن آزرده
شده بجانب ترین رفت و حاجی منوچهر نیز از کلی جمعیت اندیشیده آرام
گرفت و بی اعتقاد الیها را گذاشت سورجال بهار سنگه را با افتخار خان داده
او را حکم کردند که در عقب کوه رفته در میانه باقی خان و چشت فرود آید
روز سه شنبه بیست و سیوم شهر شوال درین روز میر اسمعیل که سید
صحیح النسب سنی ساده لوحی بود پی ساخته قزوینی هندوستان
مولد است و در مجلس نواب عمدة الملک مهابتخان نقل میکرد که دوش
در خواب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را دیدم که مرا مخاطب
ساخته فرمودند که بابی جرأت شاهزاده را بگوی که امسال فتح این قلعه
ترا میسر نیست مسلمانان را بی فایده بکشتن مده بعد از آن عمدة
الملک مهابتخان گفت که مرا خود دست رس نیست این مقدمه را
بعرض نواب قدسی القاب جهانبانی نتوانم رسانید شما را از آن

واقف کردم و خود را بری الذمه ساختم آرزو معروض خواهید داشت والا
مختارید دلیرخان بسعادت کورنش سرافرازی یافت و مورد عنایات و التفات
بسیار گردید بخطاب بهادرخانی و منصب پنجهزاری ذات و سوار و صوبه داری
قندهار امیدوار گشته مورچال جعفر رفت که در روز یورش تا چنان خود را مقدمه
ارباب یورش کرداند بنده خود با جعفر از دنبال آنها برود که باد بخت کرم گشته قلعه
را مفتوح کردانند درین روز محصوران شادیانه بسیار نواختند و نقارهای شعلگان
را از صداهای مخالف کرنا و نقاره کر کردند اما سبب این هیچ معلوم نشد
جمعی از لشکر مخالفان گریخته آمده خبر آوردند که رقم شاه به نخجوان بیک رسیده که
او تا آمدن علیقلیخان از سخن و صلاح حاجی منوچهر بیرون نرود و او از جانب
تبریز معاودت نموده بجای مذکور پیوست و شنیدم علیخان حاکم اردبیل
و شاه سوارخان کبود جامه که در طویل اوست نیز با چهارده هزار
کس از فراه آمده داخل لشکر مخالفان شدند و علیقلیخان نیز از فراه
کوچ کرده است درین زودی باینجا خواهد رسید روز چهارشنبه بیست و
چهارم شهر شوال شخصی از درون قلعه بمورچال عبدالرحیم خان آمد و برآمده
خبر رسانید که ذوالفقارخان شاه محمد او زبک را که همراه خود بدرون
قلعه برده بود از او گرفته او را نظربند کرده است چون سبب شادیانه
نواختن دیروزه از او پرسیدند اظهار نمود که خلعت و رقم و کمر خنجر

بواسطه ذوالفقارخان از نزد شاه آمده بود شادیانه مبارک باد از آن
نواختند و در آمدن آورنده آن چیزها را بدرون قلعه از جانب باقیخان و راجه
بهارسنگه نشان داد از استماع این سخن غضبناک شده بباقیخان و راجه بهارسنگه
پیغام دادند که اینچه قسم خبرداریست که از شما بوقوع می آید مگر در شما نمایی چوکی
نشسته اید که اینهمه غافل میباشید و آگاه نمی شوید که که می آید و که میرود بهارسنگه
باین اعتراض مخصوص زبعید و این سخن را بر پیغام او افزوده بودند که تا در
مورچالی که در اینجا کاری بایست کرد غافل بوده اید و بلطایف الحیل می
گذرانیده اید که ما را چه و تیم و مورچال پیش بردن و یورش بر قلعه کردن
و بجایگه از اینجا پس باید آمد رفتن بما نسبتی ندارد و حالا که شما را از مورچال
برآورده بجای مقرر کرده ایم که در اینجا همین خبرداری در کار است کمال سهو
و تغافل را بکار میبرید و مردم بخاطر جمع بدرون قلعه آمد و رفت می
نمایند و باعث تقویت قلعگیان میگردند اگرچه آنها در برابر آنها
معذرتها خواسته و عذرها گفتند اما فایده ندارد و از بندهای
خود شخصی را مقرر کردند که تمام روز و شب از آن طرف خبردار باشد
و کنارها کار و بیلناهی که از نیره بخشی در اینجا سفید شود او را گرفته ابیات
رسانند و یک لحظه بر دایقا نماند روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال این
روز جعفر بعرض رسانید که انشاالله تعالی بعد از دوازده روز من مورچال را

سه شنبه ۴

بپای دیوار حاجی میرسانم تا آنوقت یورش را موقوف باید داشت این ولد
خدمت شایسته منظور انظار سلطانی گشته او را باضافه بانصدی منصب که از
اصل و اضافه دو هزاری بوده باشد سرافرازی فرمودند و بعمدة الملک رستم خان
حکم فرستادند که رحمت خدا بر نمک خوارگی جمعی که به بودن قلعه بسبب راضی
نشدند می باید که آن عمدة الملک ده دوازده روز دیگر در همانجا که هست
بواسطه تسلی سنجاقیخان قلعه دار بسبب مقام نماید که درین ایام معامله قلعه
صورت خواهد گرفت بعد از آن هر چه حکم خواهیم فرمود عمل خواهد کرد درین
روز بمسامع جاه و جلال رسید که مردم راجه جسینگه آنجا زراعتهای رعایا را
بواسطه سوختن میچرانند و بلا عنف ایلیها بسیار میکنند بنابران شاهم قلی
حکم شد که رفته براجه مذکور بگوید که این چه بد روشی است که از شما بوقوع می آید
مردم را آزار رسید هید و درختها و باغات رعایا را میبرند اگر دست اندازی
در روتنی کرد بپای قلعه بوده میکردید و این خرابیها از شما در ینجا صادر می
شد تا حال تمام دیوارهای قلعه فنده ها را ویران میکردید چون شاهم قلی
پیغام را براجه رسانید جواب داد که صاحب عالم دعا لمیان کرامات نموده
اند اگر این خواب کاری در ان مدت که من در مورچال بودم بوقوع می آمد دیوار
قلعه بجا ایستاده نمیماند بنیاد آنرا بر می انداختیم خیریت درین است که درینجا
که من فرود آمده ام تا ده کروهی هیچ باغی نیست که مردم من رفته درختهای

ده کروهی

آنرا بریده بیاورند شاهم قلی از یافتن جواب برگشته آنچه شنیده بود بعرض
رسانید و التماس نمود که گرد و پیش راجه مذکور هیچ جا باغی بنظر در نیامد کسی که
انمیعنی را بعرض رسانیده التماس نموده دروغگو بوده است روز جمعه بیست و ششم
شهر شوال درین روز جمعی از قاطعان طریق از سرزمینی که لشکرگاه بادشاهزاده
کیخسرو و سکندر نبیره سلطان اورنگزیب بود معسکر همایون اتصال داشت
مواشی بسیار رانده بردند و برستم کوتوال حکم شد که با جمعیت متعینه خود
پی آنها را تعاقب نموده و خود را بآنجماعت رساند و گوشمالی از قرار واقع
بدهد و آنچه برده باشند برگردانند و رستم کوتوال بموجب فرموده عمل نموده
هر چند تجسس و راست اثری از آنها نیافت و بگرد آنها نرسید و چهار
شتر و سه گاو لاغر که از بیطاقتی پس مانده بودند یافته برگشته بحضور پرنور
آورد درین روز نشان عالیشان بنام نواب مستطاب عمدة الملک
مهابتخان شرف ورود یافت که بعد از معاودت عمدة الملک رستم خان
شما با فوج قراول در موضع لشغول که در چهار کروهی قندهار است فرود خواهند
آمد و پیش راه مخالفان را نگاه خواهید داشت و دو روز ب لشکر فیروزی اثر
را نگذارید که از شما پیشتر برود و بدست دشمن گرفتار گردد باز درین روز جارچیها
زدند که لشکریان سرانجام بودن چهار ماه بکنند که در بندوبست اگر فتح نخواهد شد از اینجا
لشکر ظفر اثر کوچ نخواهد کرد درین روز هر تفنگی که محصوران سر دادند گلوله چه قلی بود که با تش

بسته بودند و این دلیلی بود بر اتمام سامان قلعه اما این گلولها هیچ کم از گلولهای توپ
کار نمیکردند و در آدم کشتن از این تا آن تفاوت نبود آن حیله وران درین باب
حیله انگیخته اند که تا اثری از خاکی یا قیمت آن از تفاعل نخواهد بود مگر باروت بکار
آورد روز سه شنبه بیست و هفتم شهر شوال چون نوکران سعادتخان رفتن قلعه بست
را باد قبول نمودند و او از قلعه داری انجا ماند چنانچه سابقا ایمای بان معنی رفته است
مردم آنها را از ان سرباز زدن و ابا نمودن سرزنشها کردند و بدان متهم ساختند
و انجاملت آن طعن را جوابی که داشتند همین بود که سعادتخان امیر ابست و او را
در هند مطلقا تعلقی نیست و هر که دارد همراه اوست اگر ما رفاقت او را
قبول نموده در بست بمانیم و احیانا روزگار برگردد و ایرانیان بار دیگر آمده
ما چند او بمضایقه بجانب آنها برود و اهل و عیال ما که در هندوستان اند
بما خراب می شوند چرا که خداداد که در انصورت ما از انجاملت رهایی بیابیم
و بواسطه اثبات این مقدمه صد و بیست کس از اعیان و دوستان آنجا
طایفه باراده نوکری شجاعتخان که در قلعه بست بود بانجا رفتند شجاعتخان مرد
حسابی که یکدام که بدام کیسه او افتاد بحساب چه که بمصرف نیز صرف نمیکرد
و هر یک نفر کرد که بکمر بسته بندگان ایشان از جلال آباد بکابل تشریف
میبردند و من در خدمت ایشان بودم شخصی درین میان نشتر حجامی بجهت
دراز حکایت بی تکلیفی که مردم دوست دارند آزار و تفنگهای ریخته نهادند کوهان پیش

ایشان آورد لقمه چند از ان تناول کرده بعد از تعریف بسیار حکم کردند که
آن شیر و برنج دست زده را نسل حضرات بر پارچه ریخته حلقه کردند و هر گاه گرسنه
میشد شکر پاره را در هاون کوفته می آوردند که بران پاشیده نوش جان میکردند
تا کابل غذا همین بود القصه چندی از سعادتخانیان را در عوض جماعه که از دست
شده بود یا وفات یافته بودند نظر بنقصان مالی که بسبب تاراج و تفضیح عاید
میشد نگاه داشته در نقشه وقتی و انجان جای چشم از جان جمعیتی پوشیده
آنها را رخصت معاودت داد و چون آنها از بست بر آمده روانه لشکر
فیروزی اثر گردیدند در بین راه باطن سعادتخان که مدتها نمک او را
خورده بودند او را بانجان تهمتی متهم گردانیده راه آنجماعه را زده بدشمنان
دو چار گردانید قلیلی که دست برداشتند کشته شدند و باقی اسیر گشتند اسباب و
و اسباب شان را بدشمنان گردید یکی از ان مهلکه برنیامد الا یکی که گویا
او را بواسطه خبر رسانیدن گذاشته بودند براجه جسینگه حکم شد که از جایکه
تا حال در انجا بود یک کروه پیشتر رفته فرود آید و راجه مذکور بموجب
حکم همان ساعت کوچ کرده روانه گردید و راجه را جوب راکه از بیج حیل
زینه بمورچال غیرتخان نقل کرده بودند تا امروز در انجا می بود امروز باد
حکم شد که بمورچال جیفر برده روز یکشنبه بیست و هشتم شهر شوال جمعی از مغل لشکر
شبخون بر لشکر ... آورده ده کس را کشته و جمعی کثیر را زخمی کرده از

اسباب انچه بدست افتاد بدر بردند چون انخبر بمسامع جاه وجلال رسید مقرر
فرمودند که یک شبانروز بخشی الملکی لشکر خان با جمعیت مستعد جنگ بانی
اردوی کیهان پوی و شبانروز دیگر ایرج خان بخشی تن بهان دستور قیام
نموده باشند درین روز شخصی از قلعه برآمده بنده عرض رسانید که یکی از
قورچیان شاهی سواره در لباس قزلباشی از دروازه ماسوری بقلعه
درآمده ورقم شاه را که مبنی بر استمالت ذوالفقار خان بهمراهان او نوشته بود
باخلعتها که بواسطه انها فرستاده بودند آورده بآنجماعت رسانید و بات
جمعیت آن پریشان خاطران کسر دیده واگر این خبر نرسید دل بآنها
نمیداد همدرین زودی قلعه را میدادند معامله بسیار بر انها تنگ شده بود
دل راجه خود را باخته بودند وطلبکار صلح گشته از استماع این مقدمه
بر مورچالیان دروازه ماسوری اعتراض بسیار فرمودند که نزدیک بود
که خرمن وجود آنجماعه را آتش غضب سلطانی خاکستر گرداند اما ترشح بخشایش
سحاب عفو بفریاد ایشان رسیده آن عنایت خلعت وصد روپیه
انعام بهره ور گردید درین روز محصوران رقعه نوشته در مورچال بهادر سنگه
بند بلا افکنده‌اند مضمونش آنکه یاران ملتانی چرا محنت عبث میکشید
وخود را بدرزه تصدیع میدهید نه شما قلعه را از ما میتوانید گرفت
ونه ما قلعه را بشما میدهیم خونها که داریم در راه ولی نعمت خود ریخته‌ایم

دهلی

وسری که داریم فدای او ساخته هرچند می مانیم همین تلف شدن تمامی است
وامید خلاصی ما زیاده امروز وفردا ست که یخ بندی شده است و دست شمارا
از کار برده وما را دست بکار رسیده بر خود بخشایید و آنچه کرده اید قانع
شوید مورچال بکنار خندق رسانیدن و آب خندق را بدرون بردن و کنگرها
بعضی از دیوارهای شیرحاجی را پرانیدن واراده یورش نمودن و دو
هزار کس را بفایده بکشتن دادن کار کی نیست دررو و مرتبه دیگر سرداران
دیگر آمده این قلعه را محاصره نموده بودند هیچ مرتبه این مقدمات بوقوع نیامده
بود و این مرتبه بادشاهزاده بلند اقبال باقبال بلند لشکریان برین امور مشکل
اقدام نموده اند نصیحت ما را از ما بشنوید و بروید که بیدل شنیدن شکوان
ندارد بیت نصیحتی کنمت گوش دار و عذر مگیر هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر
والسلام والاکرام میرزا عبید الله بخشی سرکار عالی متعالی اردوی اعظم
درین روز معروض نمودند که با مورچال خود را بدرون خندق برده بپای
دیوار شیرحاجی برسانم با آنکه دست از مورچال باز داشته برای
که آنرا بدیگری که مصدر این کار تواند شد حواله فرمایم میرزا عبیدالله معروض
داشت که همین من مورچال باشی نیستم دیگران هم هستند از هیچ
یک دنبال نخواهم ماند هر قسمی که آنها مورچال را پیش خواهند برد من
هم خواهم برد من خود بنده ام چگونه به تقصیر از خود راضی خواهم شد بجعفر نیز

در باب خاکریز تاکید فرموده‌اند که موسم میگذرد هر کاریکه میکنی زود بکن و
باوجود آنکه هنوز نسبت زرع که در سیوم حصه خندق بوده باشد تا امروز باقی
مانده بود که پر بالیست کرد و آن دو حصه را در سه ماه پر کرده بود هفت
روز وعده کرد که خاک توده را بدیوار شیر حاجی خواهم رسانید روز دوشنبه
بیست و نهم شهر شوال چون خاک توده جعفر قبل ازین بچند روز بکنار خندق
که در زیر شیر حاجی کنده بودند رسیده بود و هرچند خاک دران میریختند
اثر پیش رفتن آن ظاهر نمیشد جعفر و جمعی که در مورچال او بودند حیران
شدند که آنرا سبب چه باشد هرچند تفحص نمودند و تفکر کردند سری ازان
سوال‌سنده بر آورد و تا آنکه درین روز شخصی از مردم قلعه بمورچال برآمد
چون اینمعنی را باو اظهار نمودند جواب داد که ازان روز یکه خاک توده
را بکنار خندق رسانیده اید محصوران سه نقب از درون قلعه بآن
رسانیده اند و هر خاکی که از خاک توده بدرون خندق میریزید ازان هر سه نقب بدرون
قلعه میبرند و اینمعنی باعث آن شده است که خاک توده پیش نمیرود و تا آن
خندق را از آنها نگیرید و آنها را از آنجا نگریزانید کار خاک توده پیش رفتنی نیست هر خاکی
خواهید ریخت آنها آنرا بدرون خواهند برد چون جعفر اینخبر شنید سر بگریبان تحیر فرو برده در
فکر تدارک آن افتاد و درین روز چهار سوال و جواب میانه غیرتخان و محصوران رد و بدل
شد و سوال هر چهار بجنس صورت تحریر می یابد سوال مکتوب که غیرتخان نوشته اینست که

اگر

سرانجامی
رحمت باد بر سپاهگری امارت پناه ذوالفقار خان که باکمال بی سامانی و بی
و آزوقه و مصالحه و کمی لشکر و بی اتفاقی رعایا این قلعه را از جنس لشکر و بادشاه زاده
بادشاه زن نگاه میدارد و باوجود آنکه توپهای ایجاب نصف دیوار قلعه را
هموار کرده است و امروز و فردا باقی مانده را نیز هموار خواهد کرد دل را با بی نمیدهد
و دست از قلعه داری باز نمیدارد حقا که صاحب عالم و عالمیان و قبله جهان و جهانیان
اینسخن را بر زبان مبارک آورده اند و فرموده اند که اگر ذوالفقار خان آمده ما
ملازمت نماید او را بمرتبه عمده خواهم رسانید و نسبت باو عنایات از حد و حصر
افزون بجا خواهم آورد و الدعا جواب اول اینست که مضمون رقعه شما معلوم شد آنچه
در باب نگاه داشتن قلعه با کمال بی سرانجامی و بی سامانی نوشته بودید برایشان پوشیده
نماند که نوکری که سر خود را فدای آقای خود کرده است نظر بر سرانجام و بی سرانجامی
ندارد تا جان دارد در سرانجام آن میکوشد و معهذا این قلعه هم سامان دارد و
هم لشکر دیگر من که باشم که این قلعه را نگاه دارم ملک را اقبال بادشاهان
نگاه میدارد نه سعی نوکران و اگر اینچنین نبودی شاه عباس در اینجا دو روز
این قلعه را نمیگرفت و شما در پنج ماه آنرا مسخر نتوانید کرد دانید و آنچه
از عنایات صاحب خود درباره فقیر احقر اظهار کرده اید معلوم شد
اگر عنایتی که صاحب من در حق من دارد بنویسم شما آنجا بیتاب
خواهید شد بیت گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی روا بود

که ملامت کنی زلیخا را. والسلام والاکرام سوال دویم مکتوب غیرتخان بردی
انور مخفی نماند که ملک هند مملکتیست وسیع و دولت ابدی و نعمتیست بزرگ که عشر
عشیر آن در ایران میسر نیست عجبست از فهمیدگی ایشان که هرگاه بادشاه ایران
و همچنین ملکی که در معنی بادشاه آنجاست باین اعتراف نموده که شما در قلعه ارک
ید بیضا نموده اید آنچه لازمه نوکری و سپاهگری و نمکخوارگیست بجا آورده
و در هیچ باب کوتاهی نکرده اید و بواسطه همین آرزوی عنایت و مهربانی
شوق آن بهم رسانیده است که شما در خدمت ایشان باشید تا التفاتها
که در حوصله هیچ آفریده نگنجد نسبت بشما بتقدیم رساند و مرتبه شما را از
نوکران موروثی آبا و اجداد خود درگذراند تا بر عالمیان ظاهر شود که بادشاهان
دست که نهای خود را اینچنین تربیت میکنند و شما اینچنین دولتی را
پشت پا میزنید **بیت** اگر دریافتی بر دانش بوسی ور غافل شدی افسوس افسوس
والسلام علی من اتبع الهدی **جواب دویم مکتوب** وسعت ملکی که
امنیت نداشته باشد از عرصه این قلعه در ایام محاصره تنگتر است
و دولتی که باولاد منتقل نشود از نکبت بدتر عنایت و مهربانی
که معلل بغرض باشد از بی عنایتی و نامهربانی کمتر قلعه طلبیدن شما
بجامه خریدن آن ترک میمانند که بدکان جامه فروشی رفت و خواست که بچانند
قبای بخرد اول دست بجامه دکاندار کرده شروع بتعریف آن قبا کرده گفت که
این جامه

این جامه را بچند خریده دکاندار گفت بده عباسی ترک گفت نه بیشتر می ارزد
قبای قماش هندست و مخلوطش نرم و ملیح است و آنرا البسوزان حبیبی دوخته الله
و تار ریسم بافته مال یانزده عباسی است و دستار او را نیز بهمین قسم توصیف
بسیار نمود یک قیمتش را ده بگفت و بعد از آن جامه را از دکان بر
داشته قیمت آنرا از بزاز پرسید گفت قیمتش پانصد دینار است
ترک گفت بصد دینار بفروش بزاز گفت آقا اگر جامه میخری پانصد دینار
بمن بده والا درد سر مده برخیز و بخانه خود برو ترک گفت ای خواجه طرفه
مرد بی انصافی بوده من ده مرتبه بطرف تو رفته ام تو یکمرتبه بجانب
من نمی آیی و جامه را بصد دینار بمن نمیفروشی این گفتگوها بکار نمی آید
و من باین بازیچها بازی نمیخورم اگر زور دارید قلعه را بگیرید والا
برخاسته بروید و تصدیع ندهید روز سه شنبه سلخ شهر شوال از اینجا
روزبه هندوستانی که پاره بمعقولیت میزد و سخن او اعتماد را میشایست
از درون قلعه برآمده بشرف کورنش سرافرازی یافت ایستادهای
محفل بهشت آیین او را مخاطب ساخته گفتند که تو از مردم هندی و یقین ما
حاصل که آنچه از اوضاع محصوران بر تو ظاهر شده است از روی راستی معروض
خواهی داشت و هرچه دیده بکم و کاست بعرض خواهی رسانید بگو که آنها چه قدر آذوقه
و در باب رای خود چه اندیشیده اند و چه مقدار ذخیره از هر باب مانده است

برآمده قلعه عرض کرد که چون انتقام راست نیست و بر راست گفتن ما غور نکنند ام بغیر از انکه راستی را بر طبق عرض گذارنده نثار نمایم چاره دیگر ندارم مردم قلعه تا یورش نشده بود از یورش ملاحظه تمام داشتند گمان آن میبردند که روزیکه یورش خواهد شد دلاوران این لشکر از پا نخواهند نشست و اگر همه قدم برگشته باید گذاشت و پشتهای یکدیگر را نردبان ساخته بقلعه خواهند درآمد و دمار از روزگار خواهند برآورد آن خود از غایت اضطراب که هنوز زخمه انجا آن نشده بود که مراد را شاید یورش حسب المدعا نشد و آنها را از جا در نیاورد و مضطرب نساخت تا حال بآذوقه و مصالحه محتاج نگشته اند و مدتی مدید باید که ابواب احتیاج که مفتاح ابواب فتح است بر روی روزگار آنها گشاید الحال سه مقدمه باعث جمعیت آنها گشته است اول نرفتن معامله یورش دویم رسیدن موسم زمستان سیوم اخبار آمدن کومک و تقویها دلاسای پیاپی که هر روز بند والفقار خان و محصوران میرسد و آنها را هردم بعنایت الکهای تازه و بخششهای بی اندازه امیدوار میکردانند و از یکدل بهزار دل می شوند و محاصره کنندگان راه آمد و رفت آنها را نمیتوانند مسدود گردانند همه در نگاهداشتن قلعه متفق اللفظ والمعنی اند تا یکی از انجماعت باقیست در حراست قلعه خواهد کوشید مگر که از غیب راهی بقلعه بگشاید و این لشکر بیکمرتبه بدرون قلعه درآید

و این قلعه

و همه را بقتل عام از قلعه داری بازآرد و دست از قلعه باز دارند اگر پیدا شدن این راه گمان هست فتح نیز ممکنست والا محنت بیفایده وسعی باطل حاصل است و گرفتن این قلعه را که تا بمنظر در نمی آید در روز چهارشنبه غره شهر ذی قعده الحرام چون کسی بسودن قلعه بسبب راضی نشد وطلب عمده الملک رستم خان بواسطه یورش ضرور بود بنابران نشان عالی مشعر بنام خان مذکور صادر شد که رحمت خدا بر نمک خوردن جمعی که بسودن قلعه بسبب راضی نشدند ان شاء الله تعالی همه بسزای عمل خود خواهند رسید باید که آن عمده الملک قلعه را خالی کرده و ذخیره را قسمت نموده باروت را آنچه توانند برداشت برداشته و باقی را آتش داده و قلعه را منهدم گردانیده روانه حضور شود این نشان حواله وکیل شد که نزد خان مشارالیه بفرستد محصوران درین روز بر سر دمدمه جعفر برآمده و پنبه ولته بسیاری بروغن نفط آلوده با خود آورده بودند چون چوب و تخته و جوال بجهت استحکام آن دمدمه در انجا تعبیه نموده بودند آن پنبه ولته را بران چوبها و جوالها افکنده آتش دران زدند و بیکمرتبه همه آتش درگرفته شعله کشید و اثر آن بمردمی که دران دمدمه بودند سرایت کرده خلقی کثیر سوخته و نیم سوخته بکار خود فرو ماندند و قریب بیک و نیم پهر روز آن دمدمه آتشکده شده میسوخت و کسی را یارای آن نبود که از آن تواند فرونشانید تا مایه سوختن

ملاحظه

، در اینجاه

بود میسوخت و چون از جوال و چوب اثری باقی نماند خود فرو نشست و
امنیت ازان دمدمه برخواست و مردم از دران بودن بجمعیت خاطر مشغول شدند
ساکنان دمدمه چون صیدهای رم خورده بسر میبردند روزی شب و شبی بروز
می آوردند درین ایام چون بیلداران بیکار بودند حکم عالم مطاع شرف نفاذ
یافت که چهار دیواری بر گرد دولتخانه همایون بسازند درین روز بنیاد آنرا کردند
انشاء الله تعالی که بفتح و فیروزی باتمام برسد از تحریر خامه خوش تقریر
بوضوح پیوسته که محصوران نقب از درون قلعه بخندقی که زیر شیرحاجی
بود کنده بودند آورده اند خاک نقب را ازانجا بدرون قلعه میکشیدند درین
روز بواسطه دفع آن قاسم خان میر آتش و راجه راجروب را بحضور
طلب فرموده حکم فرمودند که شما هر دو بمورچال جعفر رخنه نوعی بکنید که مورچال
مذکور را بکنار خندقی که محصوران در درون خندق زیر شیرحاجی کنده
اند رسانیده و آن خندق را که عرض آن چندان نیست بخاک انباشته
راهی بشیرحاجی بکشایند که اینمعنی باعث مجری شما خواهد بود قاسم خان از
آمدن بآن مورچال ابا نموده بعرض رسانید که مورچال این فدوی نیز
نزدیک همین مورچال و همین رخنه است و آنچه صاحب عالم فرموده
اند که از دو ماه بیشتر نیست من نیز درین مدت مورچال خود را بشیرحاجی
خود هم رسانیده و چیزی که در انجا خواهم نشانید فرمودند التماس تو وقتی

قبول

قبول خواهد رسید که تو از یکی که بعد از رسیدن مورچال بپای دیوار شیرحاجی خود
هم در انمورچال رخنه بنشینی و باز او معروض داشت که بنده تابع حکم میباشد اما
اگر در انجا چشم زخم به بندهای درگاه بجز آنها خود در عالم نوکری ادای حقوق
بندگی نموده نشسته اما کشته شدن بندهای عمده بی آنکه مقصد بحصول
آید خالی از بدنامی نخواهد بود مقصد که قاسم خان باین گفتگو خود را از همراهی
جعفر باز داشت و راجه راجروب بشرط رسیدن تخته و چوب متکفل
رسانیدن مورچال بپای دیوار شیرحاجی شد براجه جسنگه پیغام کردند
که میخواهیم که روز چهارم این ماه یورش کنیم میباید که شما با همیشان خود را
در از روز آمده حاضر شوید او جواب داد که یورش از من نمی آید باین گناه
هر چه از دست صاحب عالم بر آید با من بکنند و مرا دیگر با قندهار کاری نیست
روز کوچ آمده در رکاب سعادت آمده حاضر خواهم شد شاهم بیک یساول
از نزد عمده الملک رستم خان آمده عرض داشت اوگذرانید و هفت نفر
قزلباش را که بر همنونی طالع فیروز از لشکر حاجی منوچهر و بخان بیگ گرفته
بخان فیروز جنگ پیوسته بودند آورده بسعادت ملازمت سرافراز گردانید
و هر یک بعنایت مخصوص گردگاه درین روزها بسیار کم شده بود بجهت گم
بوزن خرید و فروخت میشد روپیه را پنج آثار میدادند قراولان تفحص
تعیین شدند خبر آوردند که در ریگستان که از قندهار بمقابله پانزده کروه خواهد بود

کاه بسیار است اگر کمی بود لشکریان از انجا کاه میتوانند آورد درین روز محصوران
اراده پیش آوردن مورچال لشکریان را در درون خندق مشاهده نموده در مقابل
جعفر زمین خاکریز شیرحاجی را کنده نزدیک بزمین ته خندق دو توپ را آورده بکار ... شدند
که مورچال را بخاطر جمع پیش نتوانند آورد و توپهای مکرر بر خاک توده‌ای که در درون
خندق ساخته بودند زده جمعی کثیر را ضایع کردند روز پنجشنبه دویم شهر ذیقعده ۷۵
درین روز براجه دیپ سنکه بندیله حکم شد که مورچال چهل زینه را که داشته سال محرم ...
بمورچال سابق خود برده چوب و تخته که دران مورچال بکار رفته است
براجه راجروپ برساند که صرف مورچالی که قرار کرده است که بزیر دیوار
شیرحاجی به بندد بکشد دیپ سنکه بموجب حکم بان مورچال نقل نمود و فرمان
بران تخته و چوب آن مورچال خود آورده براجه راجروپ رسانیدند و
راجه راجروپ بجعفر خاطرنشان نمود که به اگر این دو توپ را که زیر دیوار
شیرحاجی گذاشته اند باطل نشود پیش بردن مورچال متعذر است و
جعفر بموجب صلاح دید او بواسطه رد کردن آن توپها دو توپ را در
مورچال خود برکنار خندق گذاشت و همین فرصت کشادن گلوله
اول از آن توپها یافت چراکه قلعگیان از ملاحظه آن اراده روی ...
توپهای قلعه را که در ان سمت بود بجانب مورچالهای دیگر واهی شده بانطرف آوردند
آن توپها را تا نساخته چندان گلولها در دل دمدمه که بواسطه آن توپها ساخته

بودند زدند که خاک آنرا بباد دردادند و اگر توپها را همان روز از آن مکان برکنار آورده
نه آن توپهای مانده نه مورچال بصلاح توپها را از آن مورچال برآوردند و آن
توپخانها را از خود دور کردند درین هنگام مردم بسیاری بضرب گلولهای توپ زخمی شدند
و چندکس هم ضایع شدند چون توپ فتح مبارک و با اول کرج از کار رفته بود از
دمدمه فرود آمدند و حکم کردند که هر دو را بشکنند و مصالح آنرا بهندوستان برده
باز از نو خود هم ریخت شخصی از قلعه درین روز بمورچال عبدالرحیم خیرآبادی آمده
بسعادت کورنش سرافرازی یافت و بعرض رسانید که حسن بیک نام شخصی از
برق اندازان سرکار عالی متعالی حقایق بهرود را همیشه نوشته بر تیر بسته بدرون
قلعه می افکند و یک رقعه او پیش من حاضر است بعد از آن که حسن بیک مذکور را
حاضر آوردند رقعه را با خط او مقابله نمودند موافق برآمد اموال او را در سرکار
ضبط نمودند و حکم کردند که او را بملتان بفرستند که در انجا آنچه تقاضای سیاست
خواهد بود درباره او بعمل خواهد آمد و آن قلعه برآمده را بانعام
صد روپیه و مرحمت خلعت ممتاز گردید درین روز بر ...
احوال راجه راجروپ بعرض رسید پنجهزار روپیه انعام باو مرحمت
فرمودند و بانعام پنجهزار روپیه دیگر بعد از وصول مورچال بپای دیوار شیرحاجی
امیدوار گردید آتش قلماق برادر کفش قلماق که این هردو از ملازمان
عمده نذر محمدخان مرحوم بودند از سبحان قلی سلطان گریخته داخل لشکر فیروزی اثر

گردیده عمدة الملک قلیچ خان را ملاقات نمود و فتح دوست حسب الامر عالی متعاقب
بواسطه تحقیق احوال پیش عمدة الملک قلیچ خان رفت روز جمعه بیستم شهر ذیقعده الحرام
نشان عالیشان که در باب طلب مردم قلعه بست صادر شده بود بعمدة الملک
رستم خان رسیده و چهار روز روانه قلعه بست گشت که رفته ذخیره آنجا را بسپاهی
عظام قسمت نموده و شجاع خان قلعه دار را همراه گرفته عازم ملازمت گردد درین
روز راجه راجروپ را بحضور طلبیده باو حکم کردند که در همین چند روز
نوعی باید کرد که دست قلعگیان از خاک توده کوتاه شود و جماعتی که
از ان راه در درون خندق دوم نشسته اند و مانع در آمدن مورچالهای
بیرون خندق شده اند بقلعه گریزند راجه راجروپ بوعده ... رخصت
شده بمورچال رفت و در هنگام شب شروع در ساختن تعبیه‌های چوبی
نمود و در همین شب اول نصف راه رفته مردم او حصاری از چوب بهم
تراشیدند که قریب صد و بیست کس در پناه ان میتوانست ماند درین
روز بسید فیروز حکم شد که همراه قلعه رفته فرود آید و بمحافظت جماعه که بواسطه
آوردن کاه بریگستان میروند قیام نموده باشد و نگذارد که از دشمنان
ضرری باین جماعت برسد و کمال هوشیاری بکار برد که دواب لشکر
از مرگی کاه صدمت نکشند و همدرین روز میرزا خان پسر عبدالله میر بخشی و
محمد صادق بخشی تن سرکارها متعاقب حکم شد که بنوبت پاس اردو میداده باشند

و در کشیک بخشیان عظام را که سابق بجا است اردو قیام مینمودند
فرمودند و براجه جیسنگه حکم رفت که از جانب بابا ولی بقریه بوستان آمده
فرود آید هفت نفر قزلباش را عمدة الملک رستم خان بحضور فرستاده
بود بسعادت کورنش سرافرازی یافتند و از زبان آنها بعرض رسید که
نجف بیک و حاجی منوچهر با بیست هزار سوار از آب هیرمند گذشته
فرود آمده اند چون سبب نرسیدن علیقلیخان استفسار نمودند بعرض
رسانیدند که ذوالفقار خان هم بنا بر عرضداشت نموده است و هم بعلیقلی
خان نوشته است که خاطر از جانب قلعه جمع دارید و بیتابی کرده اراده جنگ نکنید
که دست قضا دراز است و چوب جنگ را دو سر است مبادا چشم زخمی برسد
و باعث دلیری لشکر صفاهانی شود و کاری بجای کشد که تدارک آنرا نتوان
کرد و کار شما و ما هر دو مشکل شود من تا زنده ام قلعه را بلشکر هند ندادم
و آنها از من ان شاء الله آنرا نمیتوانند گرفت تا امروز هرچه آنها بسته‌اند
من گشوده ام و آنچه من بسته ام آنها نتوانستند گشود حالا کار بآخر رسیده
و موسم برگشتن آنها که زمستان باشد نزدیک است بیتابی نباید کرد و چون
عرضداشت او و رقمهای شاهی مکرر بعلیقلیخان رسیده است که بی طلب
ذوالفقار خان از فراه پیش نرود و بنا بر آن او در آنجا توقف نموده
است و انتظار طلب او میکشند و بی طلب او قدم پیش نمی‌توانند نهاد

سلاکه نفست

ذو والفقار خان او را نمی طلبید بلکه همیشه مکاتباتی که مبنی بر نیامدن باشد باد
مینوشت بهر هفت کس سیصد روپیه و هفت خلعت مرحمت فرمودند و در
سه‌شنبه چهارم شهر ذیقعده یوزباشی با شش کس از برادران خود از قلعه برآمده
خبر ریختن مردم قلعه از تقریر او بوضوح پیوست بحدیکه شاید امروز و فردا زبان بامان
بگشایند با همراهیان خود بانعام ششصد روپیه و شش خلعت امتیاز یافت درین
روز رستم خان بیست رسید و غله را برای عظام قسمت نمود هر سواری مبلغ پنج آثار
تقسیم یافت ششصد من باروت و نهصد من سرب و هفتصد و پنجاه من
گوگرد و هزار من شوره و پانصد و هفتاد من روغن نفط و پانصد و پنجاه قبضه تفنگ
و پنج توپ دران قلعه موجود بود از انجمله چهارصد من باروت و سرب را بار برداری
سرانجام شده باقی باروت را آتش زدند و سرب را زیر خاک کردند و شوره و گوگرد
را در دریا انداختند و تفنگها را با سه توپ خورد برداشتند و دو توپ بزرگ را
شکستند و در همانجا گذاشتند روغن نفط گذاشتنی نبود چرا که در هند بسیار
قیمت دارد و اناری به بیست روپیه خرید و فروخت میشود آنرا
همراه گرفتند و دو روز بواسطه سرانجام این مقدمات در آنجا مقام
نموده روز سیم روانه حضور پرنور گردید و از عمارات قدیم آنچه در
درون قلعه بنظر در آمد طاقی بود که هژده درع ارتفاع داشت
و عرض دیوارهای آن چهار درع بود متوطنان آنملک نشان میدادند

کراین

که این طاق پیش گنبذیست که مدفن مهرنگار دختر نوشیروان که بزعم قصه
خوانان بمناکحت سید الشهدا امیر حمزه امتیاز داشته بوده است و در خارج قلعه
قریب بیک کروه در کنار آب هیرمند عمارات رفیع است که بعضی از آن
منهدم شده است و بعضی رو بانهدام آورده اما از انجمله حجره و ایوانی است
که تا حال انجنانست که گویا زیاده برده یا زده سال بران نگذشته باشد این
عمارت نیز بنوشیروان منسوبست والله اعلم بحقایق الامور روز یکشنبه پنجم
شهر ذیقعده شخصی از درون قلعه برآمده بشرف ملازمت السیادهای محفل
قدس امتیاز یافت از تقریر او بوضوح پیوست که میرزا بیگ که بداروغگی توپخانه
جنسی سرکار ما منتظم و محمود بیگ برق انداز که او نیز در سلک ملازمان سرکار عالیست
همیشه حقایق بیرون را بدرون میفرستند و از تدبیریکه در ینجا میشود آنها را
آگاه میسازند که آنجماعت سامان تدارک آن از میکنند و بعضی از
خطوط آن هر دو تن را همراه داشت از نظر گذرانید چون این مقدمات
بمسامع جاه و جلال رسید حسب الحکم هر دو را بحضور آوردند
و چون گمان غالب که عبارت از رفقات آنها باشد حاضر بودند
مجال انکار نیافتند یکی بسزای عمل شنیعه خود بقتل رسید و میرزا بیگ
داروغه توپخانه جنسی بعد از سر و ریش تراشیدن و تشهیر نمودن
و صد کره خوردن محبوس گردید درین روز حکم شد که توپ فتح

مبارک و بادل کرج را که از کار رفته بود از مورچال برآورده روانه دار الملک
کابل نمایند و بهادر بیگ عرب بخدمت بردن توپها مامور گشته خلعت
یافته رخصت شد و راجه راجروپ درین روز چوب بسیاری بکار
برده شروع در ساختن تعبیه چوبها نمود روز دوشنبه ششم شهر ذیقعده
انکه محصوران از ملاحظه آن کار هم ترک بردن خاک توده نموده هم
جماعه که دران خندق بخراولی اشتغال داشتند بدرون قلعه گریخته اند
و مطلقا قلعگیان دست از ممانعت آن مردم باز داشته مزاحمت نمی
رسانیدند و راجروپ بیان بفراغ خاطر در ساختن آن سرگرم شده روز و
شب در کار بودند چون این خبر موقف عرض رسید باعث مجرای عظیم
او شد و از نسایم نویدهای عنایت و التفات گلشن امیدواری
او بسرسبزی رسانیده چمن چمن برخود بالید و او نیز مردم خود را باتفاق معمار
گوناگون وعدهای رنگارنگ خوشدل ساخته بکار بازداشت
و آنجماعه امیدوار امید یافته و همه همدست و همت شده کار
دو روزه و سه روزه را بیکروز میکردند روز سه شنبه هفتم ذیقعده
هزاریان که امیر الامرا علیمردان خان حسب الحکم معاشا از کابل ارسال
داشته بود رسیده بمورچالها قسمت شد که بجانب قلعه می انداخته
باشند درین روز از خبر فرستادن کسان سرکار عالی متعالی کلی

بنازگی

بنازگی بشگفت که چون لاله داغ حسرت بر دلها گذاشت مراد بیگ
نام برق انداز بمیمنت حقایق احوال لشکر را بقید کتابت در آورده مصحوب
نفر خود بدرون قلعه می فرستاد درین روز در مورچال عبدالرحیم خیرآبادی
بدست مورچالیان گرفتار گشته او را بحضور پرنور آوردند بعد از تفحص نوشته
مذکوره از جیبش او بر آمد زیاده در پی تفحص احوال او شدند در اول اگرچه انکار
گونه کرد اما بعد از اندک تاب تعذیب اقرار نمود که من نوکر مراد بیگ برق اندازم
دیگر نوشتجات او را نزد ذوالفقار خان برده ام هر مرتبه فلان مبلغ
اشرفی بواسطه او آورده ام و فلان مبلغ من یافته ام و آنچه بواسطه او
آورده ام نزد فلان صراف است و آنچه من یافته ام نزد من است
بعد از عرض این مقدمات مراد بیگ را حاضر آوردند و کتابت و
نفر او را باو نمودند از ندامت هیچ نتوانست گفت و بجز اعتراف
چاره دیگر ندید بجرم خود معترف شد امانتی که پیش صراف سپرده بود از
صراف گرفته بسرکار ضبط کردند مبلغ که پیش مندی بود و او را مورد عتاب و خطاب
فرموده دیگر بسیار نوازش فرمودند با وجود آنکه سزاوار کشتن بعد بزدن
از رود درگذشته محبوس گردانیدند تا بعد ازین چه بلا بر سرش آید درروزگار
مکافات رسان مکافات این حرام نمکی چه در کنارش کند روز چهارشنبه هشتم
درین روز آتش قلماق که شمه از احوال او قبل ازین بقید کتابت در آمده بسیلیم

عمدة الملک قلیچ خان سعادت ملازمت دریافته دو مهر و نذر روپیه نذر گذرانیده
به مرحمت خلعت و انعام جمدهر و روپیه سرفرازی یافت و همدرین روز جعفر بسعادت
کورنش مستسعد گردیده مبارکباد فتح قلعه بجا آورده معروض داشت که راجه راجروپ
برکنار دویم خندق چوب بند محکم کرده است نزدیک سعید کس از
دلاوران مانند شیر دران بیشه جا نموده اند و قلعگیان از بیم آنها هم
دست از خاک کشیدها کشیده اند و هم خندق را پرداخته بقلعه گریخته
اند و مطلقا صدای هاو و ندای ازانها بر نمی آید معلوم میشود که دل را باخته
اند و تن بمرگ در داده اگر درین دو سه روز امان طلبیدند جانها بدر
برند و اگر نه طلبیدند امروز و فرداست که بندهای درگاه بقلعه در آمده
اند و هم قلعه را گرفته اند و هم عاقبت نااندیش را دستگیر کرده بندها
الحمد لله والمنه که عنقریب دولتخواهان کامران و دشمنان منکوب و
خاکسار خواهند گردید از روی عنایت و مهربانی بار فرمودند که الله تعالی
ترا نگاهداشت و محنت ترا ضایع نکرد و ترا در خدمت ما و ما را در
خدمت حضرت اعلی سرخرو گردانید درین روز خاطر قدسی مآثر به
انداختن تیر میل فرمود حکم کردند آماج گاهی ساختند که در جذب تیر
گردار سینهٔ عاشقان سپرد و مقرر کردند که از بندهای سرکار والا هر که در تیر
اندازی وقوفی داشته باشند در آن روز حاضر شده بشغل تیر انداختن

استغنائی

استغنائیه خود نیز بدولت بر همه سبقت نموده به تیرهای نشانه آشنایی کاکل
ربای زنگ از دل حاضران میبردند و از بندها هر کس سهم الغیبی در طالع
داشت و تیرش به نشانه میرسید هدف تیر عنایت میگردید و بانعام
و اضافه امتیازی یافت ایرج خان بخشی تن دران معرکه قصب السبق
از همگنان میربود و همدرین روز بموقف عرض رسید که رعایای شهر صفا
بعد از رفع خرمنها غیر حاضر شده اند چون موسم زمستان نزدیک رسیده
بود در خلوت سخن از ماندن و رفتن در میان آمد جلال الدین یوسف
که با تالیقی دره التاج سلطنت و بختیاری سلطان سلیمان شکوه
سرافراز است و بدامادی محمد هرلیسه مشهور و یکی از شعرا درشان او
گفته است بیت زد جراد ناقه بر قلیسه داماد محمد هرلیسه بر جلال
زده گفت صاحب عالم زنهار اراده گذاشتن قلعه قندهار که نزدیک
به تسخیر رسیده است بخاطر مبارک نیاورده بندهای سرکار عالی متعالی
سر خود را در سر این کار کرده اند و تا این قلعه را نگیرند از پا نخواهند نشست
و اگر احیانا خواهش سعادت بهندوستان بخاطر مبارک راه یافته
است یکی از امرای عمده را با سی هزار سوار از بندهای بادشاهی بادشاهی
باید گذاشت که قلعه را قبل داشته باشند اگر درین سال مفتوح نشد چه به اولی
و اگر نشد باز صاحب عالم در آغاز فصل بهار غبار خاک این سرزمین

را از فیض قدوم مسرت لزوم توتیای دیدهٔ مهر و ماه خواهند کرد اینده در آن مرتبه
خودنمائی نیست که شاهد ظفر جلوه گر خواهد شد چون این گفتگوی او در لشکر
منتشر شد همه کس زبان بطعن و ملامت او کشوده چه ناگفتنها که در بارهٔ او
میگفتند چراکه ماندن در زمستان بر لشکریان از همه صعوبتها صعب تر بود
از انجمله عزیزی که قول او اعتماد را می شایست میگفت که نصف نام او
جلال الدین باشد جلالیست و نصف دیگر که یوسف است جمالی این
مردک مطلقا این نصف را رعایت نکرده تمام با نطرف رفته است
و میخواسته است که باعث آزار جمیع مسلمانان شود سخنی که لفاده
دودمان مجد و کمال و خلاصهٔ خاندان عز و افضال فهرست مجموعهٔ
سخندانی ناسخ آداب انوری و خاقانی پسندیده مخالف و موافق
حکیم حاذق سلمه الله تعالی که سخنان آبدارش برار باب دانش
حیات ابدی می بخشد و انفاس روح افزایش اصحاب بینش را
زندگانی سرمدی میدهد هرگز در بوستان دانائی چون او گلی ندمیده
و هیچگاه بر شاخسار شناسائی مانند او میوه نرسیده نزول آیهٔ
سخن در شأن اوست و عروج مرتبهٔ بیان از بیان او این بیت
شاهد حالست و این اشعار مصدق اینمقال بیت
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل ٭ میل دیدن هر که دارد در سخن بیند مرا

دلم هیچ تسلی نمیشود حاذق ٭ بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم
در حق او گفته است و آن اینست که روزی این جلال الدین یوسف
با آن جامع الکمالات صوری و معنوی نرد می باخت خصلی یک مهر
مقرر بود آنچه حاضر داشت با صد مهر دیگر بازی داد خدام مولوی با او گفت
که اگر میل بازی کردن داری باخته را بدهید و دیگر ببازید گنجه خود را از
انگشت بر آورده پیش ایشان گذاشت که این گرو صد مهر شما است
ایشان فرمودند که گنجه گرو کان صد مهر چه قسم میتواند شد جواب
داد که گنجه مارا مردم بگرو لکها قبول دارند عجب است از شعور شما که
در گرو صد مهر مضایقه میکنید آن گلدستهٔ دانش و بینش از استماع
این سخن نامعقول بر آشفتند گفتند که بی شعور توئی و بدر کیدی تو
که ترا جلال الدین یوسف نام کرده است جلال الدین را با یوسف چه
مناسبت است میبایست جمال الدین یوسف نام نهادند جلال الدین
یوسف خبطش بمرتبه ایست که یکی از فضلای لاهور بدیدنش رفت
در مسئله در میان او و آن فاضل مباحثه واقع شد طرف نقیض گرفته
گفتگوی بسیار واقع شد در اثنای بحث بآن فاضل گفت سر
بالا کرده بجانب سقف منقش این خانه نگاه کن آنچنان کرد گفت
دیوارهای خانه را نیز ببین بدید گفت فرش را نیز بنظر در آورد

گفت شخصی که صاحب این سقف و این دیوار و چنین فرش باشد عقل او
هم فراخور این چیزهاست بچو تو ملای مفلوکی را نمی‌رسد که طرف بحث چنین عاقلی
شود ملا گفت اگر سامان دنیوی استعداد می‌شد دست نیاد درین دعوی
مسلم اید درین روز راجه راجروپ باتفاق جعفر از کار چوب بستی که برکنار
خندق دویم می‌بستند فارغ شدند بمرتبه آنرا استحکام دادند که فوقی بر آن
متصور نباشد از اندرون و بیرون ستونهای محکم قرار داده و در میانه
جوالها از پنبه و خاک پر کرده بمرتبه مضبوط ساختند که قلعه‌گیان هر قدر توپها
بر آن زدند و کارگر نیامد حقا که در ساختن آن سحرها رودها و مار و تها بکار
بردند و شهرت سحره فرعونیه را بی‌رونق گردانیدند کار مستحکم ایشانرا
با سحر بی‌بنیاد آنان چه نسبت چوبهای سحران سحره را افعی عصا فرو
برد و با چوب بست ایشان اژدهای توپ کاری نساخت روز
پنجشنبه نهم شهر ذیقعده چون درین روز بالکلیه راجه راجروپ و
جعفر از ساختن چوب بست فارغ شده مقرر نمودند که هر روز سفیده کس در آن
نشسته بردن خاک توبه را حراست مینموده باشند و اراده آن
داشتند که چون شب درآید از آن چوب بست نقبها بریده بخندق دویم برسانند
و آن خندق را بالکلیه از دست آنها برآرند و بعد از آن نقب را بزیر برج طاقی
قلعه برده و زیر آن برج را خالی کرده بپرانند چون این اخبار بسمع همایون رسید

بسیار شگفته

بسیار شگفته گردیدند و این هر دو تن را آفرینها گفتند و امیدوار بهادادند
اما چون قلعه‌گیان دیدند که سر دنبال از جانب آنها چوب بست خاطرجمع کرده‌اند و از کار
آن فارغ شده جمعی را بمحافظت آن باز داشته‌اند در ربط برهم زدن آن شدند
اول جماعه را بدرون خندق دویم فرستادند که قنبره بسیاری در درون آن
چوب بست افکنند اگرچه آفت آن قنبرها چندان نبود که بهادران جنگجو از بیم
آن جا را بپردازند ولیکن چندی را بسوخت و چند دیگر را هلاک ساخت چون
محصوران دیدند که انداختن قنبره کاری نمی‌سازد آن چوب بست را نشانه
توپ گردانیدند و توپ بسیار بران زدند اما بغیر از صدا ضرری از آن حاصل
نشد تا آخر روز همین صحبت در کار بود و همین آتش در کاسه چون روز بآخر رسید
دیدند که سعی ما را حاصل نیست و تلاش بیفایده دست از قنبره و توپ باز
داشتند و بفکر دیگر افتادند چون اخبار رسیدن توپها بچوب بست و اثر
نکردن آن بمسامع عزت رسید بقلیچ خان و نجابت خان و لشکرخان
حکم شد که بمورچال جعفر رفته ملاحظه آن چوب بست بکنند و قرار داد
یورشها را نموده بعرض رسانند چون نام بردها بمورچال جعفر آمدند و تحقیقت
را از او استفسار نمودند جواب داد که آنچه بر من لازم بود بجا آوردم و
مورچال را بشیر حاجی رسانیدم الحال تلاش دولتخواهان
در کار است که چون مردان کمر بمیان بسته در کار پردازند حقیقی

خود بگوشند و مردانه قدم پیش گذاشته بقلعه درآیند واگر سخن مرا قبول ندارید
بیایید و کار مرا ببینید چون آن بزرگان ملاحظه آن چوب بست نمودند
اگرچه آنرا بسیار نزدیک شیر حاجی دیدند اما تا شیر حاجی رسیدن آفات
در راه مشاهده نمودند بیت عجب راهی که پیش از یکقدم نیست
دران لیک از خطرها هیچ کم نیست جعفر بغیر از درآمدن بقلعه هیچ نمیگفت و
این بزرگان در گفتار او حیران شده بودند و حیرت را در گفتگوی او
گنجایش نبود چراکه او روز اول که هنوز مورچال را شروع نکرده بودی
گفت که قلعه را گرفته ام والحال که مورچال را نزدیک بشیر حاجی
رسانیده باشد یقین که زیاده بران خواهد گفت آن عزیزان از
مورچال برگردیده بحضور آمدند و آنچه شنیده بودند بعرض رسانیدند و
گفتند که یورش در صورتی ممکن است که مورچال خندق زیر شیر حاجی
بگذرد و چون درین ولا مورچال بکنار خندق رسیده است البته درین
دو سه روز از خندق نیز خواهد گذشت این چند روز دیگر صبر باید بانچرمه
کرد و برین قرار داد از حضور عالی رخصت شده بمنازل خود معاودت
نمودند روز جمعه دهم شهر ذیقعده یکپاس از شب مانده
محصوران لته و پنبه بسیار بنفط آغشته و نفط بجد همراه آورده
خارسان چوب بست را غافل یافته نفط بر چوبهای درون

وبیرون

و بیرون آن آلودند و نخست آن پنبه و لته را در سر راهی که از آن تا چوب
بست آمد و شد میکردند انداخته آتش زدند که از انجا کسی بدر نتواند
رفت و بعد از آن چوب بست را آتش در دادند و خود بدرون
شیر حاجی و قلعه گریخته بتماشا مشغول شدند در یک طرفة العین چوبهای
چوب بست بمرتبه زبانه کشیدند که زبان از تقریر آن بعجز معترف و تمام
رانکه دران چوب بست بودند در میان گرفت از اشتعال شعله آن چوب
بست چون لاله رنگین گشت و هندوانی که در درون آن بودند داغ
دل لاله گردیدند آتش تخیر سراپای آنها را در گرفت هر طرف که نگاه
میکردند شعله جهانسوز نصیب خود می یافتند تا آنکه شعله در نهاد شان
افتاد و خرمن هستی همه را بسوخت مگر ده کس که سیادتش دارد
خود را بران آتش زده نیم سوخته برآمدند و بیرونیان از مشاهده این
حال آتش در نهاد افتاد زیاده از آتش در گرفتها سوختن گرفتند
و میخواستند که خود را پروانه وار بران آتش زده آنها را سوخته و نیم
سوخته از انجا برآرند اما میسر نشد در فکر اطفای آن آتش جانسوز
افتادند و قریب بدو صد سقا را فرمودند که مشکهای پرآب را بانجا
رسانیده بران آتش بپاشند که فرو نشیند سقایان بموجب فرموده
عمل نموده آب را بانجا رسانیده بران آتش ریختند و وقتی که این مردم باطفای

آتش مشغول گشته هجوم آورده بودند قلعه‌گیان فرصت را غنیمت دانسته آن از خود
غافلان را که بدیگران مشغول بودند بشلیک تفنگ که فنه جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند
این بیچاره‌ها نیز با آتش سوختها سوختند و هر چند آب بران آتش میریختند چون
روغن نفط بود شعله آن بیشتر مشتعل میگردید آخر بر نموده یکی از قلعه برامده انبار خاک
بسیار بران آتش پاشیدند و آنرا بخاک فرونشانیدند ولیکن از ان آتش
بجان افتادها یکی را زنده نیافتند چون اینخبر بعرض عالم متعال رسید بجهت تسلی
خاطر راجه راجروپ ده شال و پانصد روپیه انعام بواسطه بقیة النار
مصحوب خواجه مشکی فرستادند باو حکم کردند که راجه راجروپ را استمالت
بسیار نماید بعنایت شاهنشاهی و التفات شاهی امیدوار گردانیده بدرجه
خواهش او دران باشد امیدوار سازد و خواجه مذکور حسب الامر عالیه
بمورچال جعفر آمد و از شعبده بازیهای فلکی بمجرد داخل شدن در مورچال
تفنگی بخواجه مشکی بجای رسید که غافلان دادند و زخم منکری برداشت
و با وجود آن خود را بمعاونت دو کس دیگر براجه راجروپ رسانیده
آنچه شروط دلاسا و دلجوی بود بتقدیم رسانید و انعامات مذکور
را برنج او گشته و تسلیمات شکر آن بجا آورده آن شالها را در
پذیرفت و پانصد روپیه را باز داد و خواجه مشکی را باز گردانید باز دیگر
روز حکم شد که جار زنند که هر کس درین دو سه روز سرانجام بودن خود

درقلعه‌ها

در قلعه‌ها نخواهد کرد مجرم و گناهکار خواهد شد می باید در همین روز شروع بساختن
خانها بکنند در آخر این روز جعفر و راجه راجروپ باز از سر نو چوب بسیار
بچوب بست سابق کشیدند و پیش از انکه شب در آید آن چوب بست را از
راه چابکدستی استحکام داده نوعی نمودند که دران شب جمعی از سپاهیان
فرزانه و مردانه با وجود یکه صبحگاه تماشای احوال آن سوختگان کرده بودند
درانجا مانده بحراست مشغول شدند از راجه راجروپ کسی نمانده بود که
درانجا بماند همه تابینان امرا و منصبدارانی که دران مورچال بودند به
نگاهداشت آن مورچال تعین شدند و در راه در آمد و بر آمد آن چوب
بست جای علیحده ساختند که چهل کس در هر جانب نشسته خبردار
باشند که باز محصوران آتش را نگاهبان آنراه نتوانند گردانید درین
روز یکی از مورچالیان جعفر قلعه‌گیان را مخاطب ساخته گفت که
تاکی باین بیحیائی قلعه را نگاه خواهید داشت و چون شب باز
آن تماشای آتشبازی خود را با خواهید نمود حالا ما فن شمارا
یافته‌ایم و میدانیم که با شما چه باید کرد امروز و فرداست که همه شمارا
دستگیر و اسیر کرده‌ایم جواب دادند که اگر شما تماشای این آتش بازیها
خوش دارید ما را چه مضایقه آتشبازی دو سه ساله داریم این تماشا
را هر قدر که شما خواهید بشما خواهیم نمود و آنکه گفته‌اید که ما فن شمارا یاد

گرفته ایم وامروز وفرداست که شمارا دستگیر خواهیم کرد و دروغ گفته اند شما آنقدر
کج سلیقه اید هرگز هنر مارا نمیتوانید آموخت اگر آموخته اید پیش ازین که در یک
ماه و چهل چهل روز این قلعه را گرفته بودیم وشما دو مرتبه آمده چهار چهار ماه و
و سه سه ماه مارا قبل کرده کار نا ساخته رفته بودید هم قلعه گیری را یاد میگرفتید
و هم قلعه داری و با وجود اینحال مارا چه حیا میگوئید مثل شما مثل آن عجمی
ست که به بوستان رفت و سی سال تمام آنجا بسر برد و عربی را یاد
نتوانست گرفت گفتگو همه با بجا و اشارت میکرد روزی ازین وضع
خود برآشفت و با عراب گفت که یاران شما طرفه قومی شومی بوده اید که
من سی سال ست که در میانه شما می باشم و شما هنوز زبان مرا یاد نگرفته
اید روز شنبه یازدهم شهر ذیقعده در آخر شب نواب قدسی القاب
جهانبانی حضرت غوث العارفین و قدوة المحققین مرجع اوتاد و
اقطاب باباحسن ابدال قدس الله سره العزیز مزار فایض الانوارش
ملجای خاص و عام ست و مرقد سعادت آثارش حاجت روای
خیل انام سرزمین قندهار را از زمین روضه منبرکه اش رشک
افزای بهشت برین ست و رضوان از شوق طواف آستانه
اش مقیم آن سرزمین و در روز جمعه از هر اطرافش مجمعی
دست بهم میدهد که صحرای محشر بگرد میرود و اکثر مردم در آنجا حاضر

آمده

آمده از فیض زیارت آن مرکز دایره یقین مستفیض میگردند و بروح پر فتوحش
آن پیشوای سالکان سبیل تحقیق دیگ جوشش نامیده هند بخواب
دیدند که آن بزرگوار با وقار پیش ایشان حاضر شده گوش هوش آن
دریای معرفت را که معدن جواهر حقایق ست بدرر نصایح گرانبار
گردانیده گفتند که عجب ست که مثل شما حق شناس حقیقت دانی که
همیشه دم از معرفت آلهی میزنید و آواز کوس خدا دانی بمسامع عالمیان
رسانیده اید در فضای عالمیان که صانع آلهی دبرهان قدرت او نید
سعی مینمائید و نقش وجود انها را از لوح هستی محو میگردانید امسال در
مشیت ایزدی نیست که قلعه را مفتوح بتصرف شما درآید و دست
ایرانیه ازان کوتاه شود بیفایده این رنج بر خود مپسندید و در روا داران
مباشید که خون این همه مسلمانان بناحق ریخته شود بجانب هندوستان
معاودت نمائید و کم این ملک گیرید و از بهر آنچه نباید نکوشید بعد از
ادای ارشاد این بادشاهزاده دارالوا از خواب راحت بیدار
گشته و مخصوصان را بار داده حقیقت این خواب را بآنها در میان
نهاده فرمودند که چون از عالم غیب با اینچنین اشارت شده است
بهتر آنست که ترک محاصره نموده دست ازین قلعه برداشته روانه
هندوستان گردیم بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر

برطوطی فلک مردار بخش کرگسان ٭ میباید فرمود که همین آخر روز که روز مبارک
بخش خانه را برا زند و در روز شنبه خود بدولت و اقبال روانه شویم در
ضمن جعفر بعرض رسانید که صاحب عالم سلامت اینچنین خوابها در
ایامی که خاطر متفکر میشود بسیار دیده می شود اعتبار را نشاید و بران
اعتماد نباید کرد مصرع کلفت روز لب خواب بر زبان آرد ٭ بمجرد
استماع خوابها دست از کاری که بامروز و فردا رسیده است برداشتن
و خود را دشمن کام گردانیدن از مصلحت دور است صاحب عالم را تا روز
پنجشنبه آینده صبر باید کرد و قلعه را مسخر گردانیده در روز جمعه بکمال فتح
فیروزی روانه هندوستان شد نواب قدسی القاب کشورستان از
استماع این سخنان واهی او بر آشفته فرمودند که تو خواب ما را مثل مانند
خواب شیخان مزدور دکاندار قیاس میکنی که بواسطه یک دام صد خواب
در بیداری می بینند و بطمع یک دینار هزار دروغ میگویند خواب ما
خواب نیست الهام است آنچه از عالم غیب بما بنمایند واقع شده
و بظهور آمده است و البته خواهد شد و تقدیر تابع آنست و سر مویی
تفاوت نمیکند جعفر باز معروض داشت که این فدوی از مریدان
صادق العقیده ام و از واردات غیبی آنچه بر زبان الهام بیان
میکند در تفاوت نمیکند و همه را وحی منزل میدانم نهایتش سخن من در

آنست

آنست که اگر کوچ باین سرعت واقع شود ظاهر چنان آنرا حمل بر چیزهای دیگر
خواهند نمود و در ظاهر فتح قلعه نزدیکست یک یورش دیگر میخواهد و راه
حسب المدعا شده امروز نگاه شد که بنده نقب تازه شروع نموده ایم و تا حال
قلعه گیان پی بان نبرده اند امید دارم که امروز و فردا آن نقب بپای دیوار شیر حاجی
برسد و همدرین چند روز آنرا بپرانیم شاید آنهم وسیله فتح شود و رستم
خان با جمعی از بندهای درگاه دور دست است اگر این خبر بهزیمت
پایه رسیدن او بحضور پر نور خالی از نفعی نخواهد بود و آرزوی اگر
بعد از راه بهم رسیدن یورش نشد در دل این فدوی خواهد ماند تا
رسیدن او یکمرتبه یورش باید کرد اگر شاید مقصود بعرصه ظهور
جلوه گر گردیده چه به ازین و اگر خدا نخواسته باز نقش بنوعی دیگر نشست
بعد از رسیدن رستم خان بخیریت و اقبال روانه هندوستان
باید شد چون اکثر ملتمسات او در پیشگاه خلافت قبول و مرتبت
تمام دارد و این التماس را نیز که در عالم مصلحت از تدبیرات جای
بود بسمع رضا اصغا فرمودند و کوچ آنروز را موقوف کردند
از استماع این خواب بر روی مردم لشکر بلا آمده و شد مورچال
و دو ادهمه کلوله توپ و تفنگ و عشرت در کرانه و اشتیاق هندوستان گرفته
بودند ابواب فتوح گشوده شد و مضمون ابتقال ٭ زهی مراتب خوابی که به بیداری ست

درد زبان هر یکی گردید و چنانچه چهارشنبه آخر ماه صفر بچهارشنبه سوری موسوم
ست این جمعه را که جمعه و آخرین مهم بود نیز بجمعه سوری نام نهادند اما این
جمعه را با آن چهارشنبه چه نسبت چرا که این جمعه ست و آن چهارشنبه
این مبارکست و آن نامبارک در ان بلاها بر اهل زمین از آسمان نازل
می شود و درین بیتابه بلیات کفر زمینیان نازل شده بعد دفع میگردد و صاحب
عالمی بر می آید و دوست و دشمن از محنت رهائی یافتند در آخر این روز
همه محصوران باز بر سر چوب بست آمده و چند لحاف بروغن نفط آغشته
بالته نفط زده بسیار و نفط بقدر حاجت آوردند و چون دیروز می
خواستند که اول سر راه را بند کنند اما نگاهبانان آنجا خبردار بودند
فرصت آن کار نیافتند و هشیاری چوب بست نشینان سبب آن
شد که چوب ها را نیز نفط نتوانستند زد اما لحافها را جدا جدا آتش کرده
در درون چوب بست می افکندند و از همه طرف تا آنکه هر لحافی را که
بدرون می انداختند مطلقا جمع شده بر زمین می آمد همین شده بر
فرق پنج شش کس می افتاد و آتش در آنها میزد بلا در پی افتادن
آن لحافها آتشی جانسوز باعث بر هم زدگی جماعت شد و چوب
بست را گذاشته بدمدمه عقب آمدند و چوب بست را خالی گذاشته
و همین سی چهل کس که سوختند در آنجا ماندند و چون آنجماعت چوب بست را خالی

یافتند

یافتند بفراغ خاطر بانجا در آمده بر چوبها روغن نفط ریختند و آتش زدند
از بالای دیوار شیر حاجی قلعه تفنگچیان حمایت بر آنها میکردند و نمی
گذاشتند که کسی از مورچال جعفر بر آید و مزاحمت بآنها تواند رسانید
تا آنکه چوبهای چوب بست تمام و کمال سوخته شد و در همین روز از
نقبی که مذکور شد محصوران آگاه شده و از زیر شیر حاجی راه بآن
گشوده یکمرتبه روغن نفط بسیار در ان ریختند و آتش دادند و چون
نواحی قلعه قندهار آب خیز ست کار نقب ها آنکه از هر دو جانب تختها
داده و ته و بالای آن را تخته پوش بکنند از پیش نمیرود و این نقب ها
نیز بهمین دستور پیش برده بودند آنرا آتش دادند نصف چوبهای که در
پهلو و سقف و پایان آن نقب تعبیه کرده بودند در طرفة العین در گرفت
و تمام سوز گشت تنی چند از نقب کنان نیز سوختند و لاف و گزاف جعفر
نیز بآخر رسید چون شب در آمد قلعگیان بآواز بلند مورچالیان جعفر
را مخاطب ساختند و گفتند تا کی مارا و خود را تصدیع خواهید داد تصدیع
ما و خود از بیست که از قلعه بر آمده بصحرا نشسته ایم رفت اما یکبار مطالع احوال خود بکنید
که چهار بر سر شما میگذرد و هیچ [illegible] نیست که هر روز از شما زخمی میشوند و جماعه کشتن زدند [illegible]
بیگناه [illegible] کنید و بقیه که مانده اید سر خود را بردارید بملک خود بر گردید اگر قلعه گیری ازین بیست که شما
میکنید همه کشتن خواهید رفت و هیچ کار نخواهید ساخت مگر کار خود را و خود را از [illegible]

و هنوز از این سودای فاسد بلکه بخیال خود راه داده اید باز می آید و هر روز بپای دیوار
قلعه آمده و جامه را بکشتن داده برمیگردد به معامله بعینه معامله آن گدا است
که هر روز که به کنار بدر خانه ممسکی میرفت و از او سوالی میکرد و بعد عار رسیده بجای
و پابوس بر میگشت حیلهای آن ممسک از آمد و رفت او به تنگ آمده روزی از روی
اعتراض بآن سایل گفت که یکبار آمدی و هیچ نیافتی و دوبار آمدی و هیچ نیافتی
چاشتی خورده هر روز می آیی روز یکشنبه دوازدهم ذیقعده از لطایف اخبار
این روز است که محصوران چندمن باروت در برج جنوبی دروازه خواجه خضر
داشتند قضا را یکپهر روز برآمده آتشی باتر سیده در گرفت و سقف آن برج را برکنده
باسمان برده و گرد بسیار از انجا برخواست جعفر را از مشاهده این حال اضطراب
طاری دست داد همان لحظه شخصی را بحضور پرنور فرستاد که رفته بعرض رساند که
از اقبال بی زوال صاحب عالم برج دروازه خواجه خضر برافتاده با
خاک برابر شده است و راه آمد و شدی که دولت خواهان بآرزو
میخواستند بهم رسیده است و جعفر با همراهیان خود را بآنجا رسانیده
و آن رخنه را گرفته است اگر امداد دیگر باو برسد اغلب آنست که
قلعه مفتوح گردد و این خار از زبان لشکر هند کنده شود چون فرستاده
جعفر عزب طابوس را دریافت و ان مقدمات بعرض رسانید
صاحب عالم و عالمیان از جا در آمده بنو باوه بوستان سلطنت

سلطان

سلطان سلیمان شکوه حکم کردند که بکوه طویله رفته بنشینند و ملاحظه
آن برج افتاده و یورش سپاهیان دلاور آزاده نموده انچه روی داده
باشد ساعت بساعت بمسامع جاه و جلال میرسانیده باشند و
قاضی افضل نیز بملازمت ایشان مامور گردید و بعد از روانه
شدن ایشان اگرچه میدانستند که آن خوابها که دیده اند بالفعل از قوت
بفتح قلعه صورت نخواهد گرفت اما تماشای این هنگامه را نظر
همایون آورده خود نیز سوار شدند از ملاحظه این احوال غوغای
عجبی در اردوی افتاد و پای هرکس که رفتار یاری میکرد قدم در
راه نهاد و هر دو کس که بهم میرسیدند مبارک باد فتح قندهار بیکدیگر
میدادند حالا حقیقت جعفر بشنو چون آن فرستاده را بحضور پرانور
سرور گسیل نموده خود را از جائیکه ایستاده بخواسته باراده یورش
بدمدمه پیش رفت تا رسیدن او بآن دمدمه آن گرد و غباری که برخواسته
بود فرونشست از افتادن دیوار اثری ظاهر نبود و پیش رفتن
بسیار مشکل نمود از انجا رجوع رسته روانه ملازمت گشت و
هنوز آن قبله عالم و عالمیان بکوه طویله که معراج آن کلیم دوران بود
نرسیده بودند که آن سرحلقه دلیران و سرطویله نجابان عالم بسعادت
کورنش سرافراز گشته بموقف عرض رسانید که صاحب عالم سلامت مردم

بادشاهی مطلقا چاشنی حلال نمکی ندارند و از بسکه حرام خورده اند ممتلی
شده اند و هیچ جه تن بکار در نمیدهند هر دو برج دروازه خواجه خضر افتاده
ست و راهی پیدا شده ست که پانصد کس در برابر یکدیگر بدرون
قلعه میتوانند رفت و هر چند انیقدوی بآنها گفت که این وقت را
از دست نباید داد و خود را بقلعه باید رسانید فائیده نکرد بجز آنکه
جوابهای نادر برابر از آنها شنیده بقاضی افضل حکم شد که با جمعی از
بندهای عالی متعالی بمورچال جعفر رفته با امرا و منصب داریکه در آنجا
می باشند بگوید که شما تا امروز عذری که داشتید همین بود که راهی که
یورش توان کرد و بقلعه توان در آمد وا نشده ست حالا خود آن عذر
را گنجایش نمانده ست و بطرز دو و تلاش شما دروازه خواجه خضر افتاده
ست و راهی که پانصد کس از آنجا در برابر یکدیگر توانند رفت بهم رسیده
ست اهمال را سبب چیست میباید که همین ساعت پای تهور و جلادت
پیش گرفته در قلعه درآیند و ما را از انتظار و خود را از محنت خلاص
ساکن شده اند
کنید و یکساعت معطل نمانید قاضی مذکور حسب الحکم بآن مورچال
آمده حکمی که آورده بود بمورچالیان رسانید همه متفق اللفظ والمعنی
جواب دادند که هر کس این معنی را بعرض رسانیده ست که دروازه
خواجه خضر منهدم گشته خلاف واقع بعرض رسانیده ست و در دو برج گفته

ست دروازه همان قسمی که بوده ست هست و بروج آن بهمان روش
بر پا ست از راه قیاس میتوان گفت که پاره باروت در برجی از آنها
بوده ست آتشی بآن رسیده سقف آنرا پرانیده اما از راه سقف
بدرون آن درآمدن کار زمینیان نیست مگر مردم عالم بالا از این راه توانند
درآمد یا آنکه کسی که پر برآورده باشد تواند پرواز کرده هوا گرفت و آنرا
راسپر کرده بدرون قلعه رفتن جعفر که از آغاز تمهید این مهم پرها متعدد
بر سر میزد و میگفت که تا نظر من بر قلعه فته ها می افتد پرواز کرده بدرون
قلعه خواهم رفت آنرا نگردد و دیده را نادیده انگاشته و چشم از آنچه گفته
بود پوشیده ابندم که سقف برج دروازه خواجه خضر افتاده ست و
باعتقاد او راه بقلعه وا شده ست چرا پرواز نمیکند و از آن راه بدرون
قلعه نمیرود و تمام خلایق را از این کشمکش نمی رهاند بعد از این
رد و بدل و سوال و جواب مورچالیان قاضی افضل را بجای
بردند که آن دروازه در نظر بود و دروازه را با هر دو برج باو
نمودند که همه بحال خود بود و فتوری که بآن راه نیافته قاضی آن جوابها
را شنیده و دروازه را مشاهده نموده و بخدمت عالی آمده آنچه
دیده و شنیده بود بموقف عرض رسانید نواب قدسی القاب
جهان بانی بعد از معاودت قاضی افضل و استماع جوابهای ناصواب

اواز کوه طویله بدولتخانهٔ همایون مراجعت فرمودند و جمعی که مبارکباد به
یکدیگر داده بودند مبارکبادها از یکدیگر پس میگرفتند روز دوشنبه سیزدهم
شهر ذیقعده درین روز عشاقان لشکر بعجب بلیه مبتلا گشتند و آزادهای
این سفر بطرفه مصیبتی گرفتار آمدند چنین این مقال مصداق اینحال است آن
کربلا نام مکاری میربازار رستم خان پسری داشت رعنا قرة العین زیبا
سروقدی حورشمایل آفتاب روی پری خصایل هر حلقه زلفش دام دلها
و هر پیچ کاکلش آشفتگی مقبلی عارضش باماه تابان درگرو و ابرویش
گروبرده ماه نوقامتش از نخل برجسته برجسته تر و ابرویش از غنچ
بدل پیوسته تر خالش بر صفحهٔ رخ نقطه انتخاب و خطش برگرد حاشیه
جمال تحریر مشک ناب چشمه حیوان دهنش عمر جاوید سخنش چشمش
هندوان پرفن غمزه اش ترکان لشکرشکن سودای سودای تماشایش
مشتری خصالان دلسوخته تختی خیالش سودای خیالان بخته کن
دکان حسن فروشان نیز جهان افروز بیع میزان متاع بازار را بهر چه خواستند
خریدند و نرخ کالای عشوه بهرچه خواست بریدند سودازدهایش باین نوع
مترنم بودند بیت کشوده بر سر بازار دلبر دکان • مهی که کرده مشتری آهنگ
متاع در دراز و میخری بجان ایدل • بهوش باش که تا که سبک نیاید سنگ
جهانی از شیفته سودایش بودند و عالمی شوق آرزویش بر جان داشتند ازدامهای سینه

گرفتار آتش

گرفتار آتش لشکر رستم خان لاله زاری بود و از شگفتگی خاطر تماشاییان پرآتش
آن معسکر نوبهاری می نمود حسنش و رنگویی از هرچه گویی افزون داشت
و دل داده هایش نیز از حد بیش بیت در رنگویی از همه در پیش بود •
عاشقانرا هرچه گویم بیش بود • چون در اردوی همایون غله روپیه را چهار
آثار و پنج آثار خرید و فروخت می شد و در لشکر رستم خان یک آثار و نیم
و یک آثار بسود اول فروخته پسر بعارت ده آن بهای کشور دلها را
بواسطه آوردن غله از بندر کرمقام مشهور است درین روز روانه اردو
نمود و یکصد و بیست و دو هزار روپیه حواله او کرد و جمعی کثیر خواه برفاقت
آن بدر منیر و خواه خواهش سودا روانه شدند عددشان از دو صد زیاده
بود و دو صد و پنجاه شتر و سیصد گاو همراه داشتند چون بسنگین حصار رسیدند
جماعه قزلباشیه مفسد با نهاد دچار شدند و پنجاه و شش کس را از آنها
بقتل رسانیدند و نقد و جنس آنها را بغارت بردند نقد شاه نزار از یک
لک و پنجاه هزار روپیه زیاده نقل میکنند دران غوغا آن غارتگر
ملک دلها را نیز بغارت بردند یک لشکر را بآن نوا گردانیدند و جهانی را در
آتش مفارقتش سوختند خصوصا محمد فضل کوتوال خاقان کوه را که والد و شیدای
آن سرمایهٔ سودازدها بود بادشاهی ششبش یکدامی روز کشیده و حالی بهم رسانید
که تا چند روز خود را نمی شناخت و خاقان در باختنه از دنبال او می شتافت

بعد از آنکه بخود آمده و خواست که سر خود را بر دارند دنبال او کرده دوستان مهربان
سد راه او شدند و نگذاشتند که قدم در جست و جو گذارد و خواه ناخواه او را
از آن اراده باز آوردند از زنده پوستان قلندر مشرب که درین لباس بعشق
او زندگانی میکردند و عالم را بر روی او میدیدند کشتی امید را در دریای
محبتش افکنده چشم از ساحل نجات بسته داشتند قریب پنجاه کس یار جویان
و یاد دوست گویان لشکر هند را گذاشته رو بجانب قزلباش آوردند تا
بعد از رفتن چه بر سر ایشان آمده باشد و سرگذشتشان چه باشد بقیه
احوال آن دلارام همین قدر از شخصی که در خدمت او رفته بود وضعت
یافته که بجنه بلشکر پیوسته بکوشش رسیده است که چون آن بهار آرزو
را پیش حاجی منوچهر بردند و حاجی مذکور از دیدن دیدار او روشنی افزا
دیده روشن گشت محو تماشای او گردید و متاع حسنش بسیار بالا دست
دید او را بخواجه سرای حواله نمود بخدمت شاه فرستاد در روز سه‌شنبه
چهاردهم شهر ذیقعده الحرام چون مدت محاصره باشتداد کشید و موسم
زمستان و ایام بند شدن راه و نرسیدن آذوقه و غلبه دشمنان و محنت
دوستان نزدیک رسید و نقاش تقدیر نقشی را که صورت نمای
چهره فتح و صفحه خیال تصور آن رنگین باشد بر لوح ظهور نمی‌نگاشت
و از مشاهدات غیبی در رؤیای صادقه بر رای جهان آرا مبرهن گردید

که امسال

که امسال نیز شاهد ظفر در پرده خفا مستور خواهد بود عزیمت مراجعت را مصمم
نموده عزم معاودت را جزم گردانیدند اما انتظار عقلی که مشعر باشد بر
اینقدر مکث شدند از اتفاقات حسنه از راه الهام و کرامات و غیب
دانند که لازم ذات مقدس بندگان حضرت ظل اللهی که مظهر اعجاز و معدن
ارشاد است پیش از این بچند روز با وجود دروغ نویسیهای ایرج خان
بخشی و واقعه نویس لشکر ظفر اثر که هزار را یکی می‌نوشت و یکی را هزار می
نمود و هیچ واقعه بدرگاه نفرستاده بود که زیاده از ده روز ایام محاصره
بر دارد بخاطر قدسی مآثر جمیع معذرات خطور نموده بنواب قدسی
القاب کشورستانی نوشتند که تا حال از عرایض شما همینقدر بعرض
رسیده که عنقریب فتح قندهار میسر خواهد شد و آنچه از ادای کار بوضوح می
پیوندد شاید امسال نیز چون سالهای دیگر آن مقصد بوقوع آمدنی
نیست چون موسم زمستان نزدیک آمده است درین فصل در ملک بیگانه
بودن صلاح دولت نیست نرد دلی که شما کرده اید و محنتها که درین سفر
کشیده اید بر ما ظاهر شده است زیاده برین گنجایش ندارد و اشتیاق
دیدن شما نیز از حد گذشته است بنده‌های ما را که در خدمت شما هستند طلبیده
صلاح بپرسید که اگر مصلحت باشند یکمرتبه دیگر یورش بکنید و اگر رای آنها
یورش قرار نگیرد ترک محاصره نموده روانه هندوستان گردید صبح این روز

این فرمان مرحمت عنوان پرتو ورود افکنده و باحسن الصباح موسوم گردید
چراکه صبح رهائی عالم از مطلع امیدواری طلوع نمود چون بشرف مطالع آن
نسخهٔ اعجاز مشرف گشتند نظر بر اجرای حکم اشرف اقدس ارفع اعلی فرموده
عمدة الملک قلیچ خان و قاسم خان و راجه بهارسنگه را بار داده اول قلیچ خان را
مخاطب گردانیده باو فرمودند که از روز یورش اول تا امروز راه در آمدن
بقلعه بسیار وسیع تر شده است و یورش را گنجایش عذر نمانده است تا
آن سفال دولت بیزوال ما بیدمی باید سر اتفاق نموده و بواسطه
خاطر ما قرار یورش بخود داده شرم خود را و آبروی ما را رعایت کرد
و این قلعه افتاده در هم ریخته خراب شده را گذاشته نرفت قلیچ خان
جواب داد که صاحب عالم سلامت ما بندگان را بغیر از فرمان برداری
چه چاره است اما چه کنیم که هر چند ملاحظه میکنیم اگر خود را فدای حکم عالم
و جان را در کار صاحب بیازیم بغیر از سر فدا کردن و جان باختن فایده بران
ترتب نخواهد شد و کار چنان قسم ناتمام خواهد ماند از آغاز نقش بنوعی
دیگر نشسته است والحال کار از اختیار حاکم و محکوم بیرون رفته است و
وقت تدارک نمانده امروز و فردا روانه باید شد در اثنای این ملتمس نجابتخان
بزبان آورد که اگر راه بیند ما بندگان تا حال قلعه را مسخر نموده بودیم
اگرچه جواب قلیچ خان نیز موافق مرضی نبود اما چون سخن او ناتمام بود

نجابتخان

نجابتخان دران دخل کرده راه نا شدن را که جعفر را دست آویز کلانی بود
که من راه کرده بودم و مردم بادشاهی در یورش کوتاهی نمودند اظهار این
معنی زیاده بر طبیعت انور گران آمده بر آشفتند و صفرای قلیچ خان نیز
برو ریخته فرمودند که اکثر این مردم سعد الله خانی اند و بواسطهٔ خاطر او کارشکنی ها
میکنند او چه خواهد بود و هواداران او چه خواهند بود انشاء الله تعالی هر کدام جزای
عمل خود گرفتار خواهند گردید این را فرموده برخواستند و بجعفر گفتند که این
جامه را بخانه نجابتخان ببر و آنچه قرار بدهند آمده بعرض رساند که موافق آن فکر
بکنیم و خود بدولت و اقبال بخلوتخانه خاص تشریف فرمودند و انجماعت بهیأت
مجموعی بمنزل لشکرخان آمدند و قرعه مصلحت را در میان انداخته هر کدام نقشی برای
خود آوردند اول نجابتخان رو بجعفر آورده گفت الحال آنچه شدنی بود شد
باری شما که دعوی میکنید و هر مرتبه بعرض عالی میرسانید که من راه کرده ام
فتح قلعه معطل یورش است آن راه کدام است و کجاست و چگونه از ان
راه بدرون قلعه میتوان در آمد جعفر رخنه که باعتقاد خود در دیوار افکنده
نشان داد نجابتخان جواب داد که ازین خلاف گفتن است که کار
باینجا کشیده است و معامله باینجا رسیده کدام رخنه و کدام راه تا امروز
نشانه توپ را بر دیوار قلعه میزده اند تا حال کنگرهای دیوار را انداخته از
دیوار اصلی نیز شاید نصفی افتاده باشد و نصفی بحال خود است و خاکی که از صدمه

توپ ریخته توده گشته ست خاکیست کوفته و بیخته از سرمه نرم‌تر واز آب در زرق
کردن استاد تر تا کسی قدم بران میگذارد خاکش از سر میگذرد و قطع نظر از اینها
خندق قلعه هشت ذرع عمق دارد ارتفاع کنار آن نیز موافق همین دیوار است
که هشت گز ارتفاع دارد و از توپ هیچ آسیبی ممکن نیست که بآن برسد
گرفتیم که دیوار قلعه شیر حاجی را بالعیه توپ افکنند این دیوار را چه چاره
کرد و بنده‌های خدا چه قسم بالا خواهند رفت جعفر گفت پس چه باید کرد
در ناموس شما میکنند که قلعه را ناگرفته بروید نجابتخان گفت هرگاه دست بجای
نرسد چه توان کرد بسیار مقاصد بلند ست که بنا چاری دست از آن کوتاه
میماند قلیچ خان گفت قندهار را اینجا که هست کسی برداشته نمیبرد اگر فتح نشد
سال دیگر فتح خواهد شد جعفر گفت هرگاه امسال که باین سامان آمده ایم و
قلعه بکمال بی سامانیست این قلعه مفتوح نگردد در سال دیگر چه قسم مفتوح
خواهد شد ما هرچند با سرانجام تمام بیائیم قلعه را باین بی سامانی نخواهیم
یافت قلیچ خان گفت اگر ما با سرانجام خوب خواهیم آمد همان سامان
ما بی سرانجامی آنها خواهد بود امسال اگر فتح نشده باشد این گفتگو
بعینه بآن میماند که شخصی سوداز ده دلارای بود بعد از محنت بسیار و تنقیب
بیشمار و انتظار بیحد که بوصال آن پری پیکر رسید چون بخت خفته اش بیدار شد
انچه بایست که از خواب برخیزد از غایت آرامی که باو رسیده بود فرو خفت و هرچند

سر اشاله

کردکاری نتوانست ساخت بآن دلجو گفت که ای نازنین اگر امشب نشده باشد
فردا می آیی آن لقا جواب داد که من فردا آمدنی نیستم هرچه میکنی امشب بکن همه
حال این بزرگان همه متفق اللفظ والمعنی از یورش ابا نمودند جعفر بحضور آمده
انچه شنیده بود معروض داشت بعد از استماع آن قرار برفتن دادند و بجعفر
روی عنایت فرمودند که درین مهم امین ما و تو منظور نیستیم و انچه لازمه تردد
و تلاش بوده ست از ما بتقدیم رسیده ست و بهیچ وجه من الوجوه از
خود تقصیر نکرده ایم اما چه کنیم که این نامردان همه همتها را باخته اند و تن
به بی غیرتی در داده و مطلقا دل بر کار نمی گذارند اگر دل را بای نهاده اند
چند گاه دیگر نیز بشغل محاصره اشتغال مینمودیم الحال بغیر از رفتن علاج
دیگر نیست می باید کوچ کرده روانه شد که موسم زمستان نیز در رسیده
جعفر بعرض رسانید که امر از صاحب عالم ست هرچه بخاطر مبارک
خطور کرده ست مبارک ست اما این قلعه را ناگرفته رفتن حیف
ست می بایست بی مشاهده چهره ظفر ازینجا رفت باز فرمودند که
اگرچه غیرت و مردانگی مقتضی آنست که تو بعرض میرسانی اما چه توان
کرد از دو کس که ما و تو باشیم این کار صورت نمی بندد و حقا که درین گفتگو
بحق بجانب جعفر بود اگر شگفت بر کمال نادانی او دلالت میکرد چرا که معنی
که بمور چال او داده بود عشر عشیر از آن هیچ یک از مورچالیان دیگر عنایت

نشده بود و روز بروز کار او رونقی پیدا میکرد و اگر کاری از و پیش میرفت فتح بنام
او میشد و با وجود اینحال محصلان از حضور گورنر تعیین شده بودند که او را نگذارند
که بجای برود که بیم آن باشد که در آنجا ضرری باو برسد چنانچه در روز یورش عمدة
الملک نجابتخان فرمودند که جعفر را نخواهید گذاشت که خود را ضایع کند و
بسر تیر و توپ و تفنگ برود و هرگاه دغدغه چنان در میان نباشد
و تمام کار بنام انگلیس میشد را باشد اینچنین گفتگو را چرا باید گذاشت
و نباید کرد و در خون خلق شریک نباید شد مصرع مردن مرا است از
کره او چه میرود - محمد صالح مشرف توپخانه حکم کردند که توپها را از دمدمها
فرود آورند و بتقاضی نظام دیوان بیوتات فرمودند که سرانجام باربرداریها
نماید اما تا روانه شدن این معنی را بکسی ظاهر نکنند و بواسطه ساعت کوچ
روز چهارشنبه مقرر فرمودند و بعمدة الملک رستم خان نشان عالیشان
صادر شد که روز سه شنبه چهاردهم از هر جا که باشد آمده بشرف عتبه
بوسی سرافراز گردد و محمد علی وکیل عمدة الملک نجابتخان نقل میکند که
من حکم فرود آوردن توپها را شنیده بواسطه تحقیق آن پیش قاضی نظاما
رفته پرسیدم که خبر فرود آوردن توپها راست است یا دروغ گفت
مرا منع کرده اند این خبر را بکسی نگویم اما مردم اینچنین میگویند و اگر تحقیق بسیار بخواهید
که این خبر را تحقیق کنید امشب ده هزار کس در فرود آوردن توپها کار خواهند

قریب

کرد از اینها خواهید پرسید و اگر این را نمیکنید بلشکرگاه قلیج خان بروید آن
توپها را فرود آورده در آنجا نگاه خواهید داشت آن توپها را در آنجا بچشم خود
به بینید تا بر شما ظاهر شود که آنها فرود آورده اند از ما چه میپرسید چون عزم کوچ
روز چهارشنبه مصمم شد قرار دادند که روز سه شنبه چهاردهم مورچالها برخیزد
و مردم بمنازل خود آمده سرانجام رفتن نمایند چون جعفر مورچال خود معاودت
نمود خبر کوچ را بمورچالیان رسانید و بخاصان خود آورده گفت ای عزیزان
من خبر آنکه با وجود اینهمه خبرهای مختلف از مردن عباس میرزا و اعتماد الدوله
و کشته شدن ذوالفقار خان و کمی آذوقه و مصالح و قلت لشکر در قلعه ملکه
قلعه داران مقتولند و گلولهای توپ و تفنگ کلی و افتادن صدصد گردیوار
قلعه چه رو بهندوستان خواهیم رفت و چگونه رو بمردم خواهیم نمود و جواب
اینخبرها چه خواهیم داد و چگونه صبحی را بایران و قندهار آورده عباس
میرزا و اعتماد الدوله و ذوالفقار خان را زنده خواهیم کرد و چه طور خود را به
بیخبرها قرار داده آذوقه و مصالح و کومک را بقلعه خواهیم رسانید
و بکدام کیمیا گلوله کلی توپ و تفنگ را از آهن و سرب خواهیم کرد
و بچه نوع مرمت دیوارهای قلعه خواهیم نمود اگر اینچنین نکنیم و قلعه را هم
چنانکه وا نموده ایم وا نمائیم در ناگرفتن آن نامردی کرده باشیم و اگر از راستی
سخن خود گذشته در اثبات این مقدمات بواسطه رفع بدنامی خود و نامردی خود

سعی نمائیم دروغ گفته باشیم من ازین دو شق هیچکدام را اظهار نمی توانم کرد و بغیر از
آن چاره ندارم که پروانه وار خود را برین قلعه که آتشکده است زده فارغ
بال کردم حاضران باو گفتند که اینچه خیال فاسد است که بخاطر آورده اند
فتح و ظفر آسمانیست باختیار کس نیست گاهی باشد که بشود و گاهی باشد که
نشود و در سپاهگری اینها بسیار پیش می آید اینهمه از جا نمی باید در آمد بیهوده با
بلا در آویختن و خون خود را ریختن کدام سپاهگریست اگر ممکن باشد
که ازین ادا کاری بشود سعی شما بجاست اما هرگاه بفعل آمدن این قصه محال
باشد خود را الکشش دادن از شما نازیباست بعد از استماع این کلام
دو سه ساعتی تغافل کرده و حاضران را غافل ساخته از مجلس برخاست
و یراق بسته بجانب قلعه روانه شد و چون قدمی چند رفت دید که
کسی از رفتن او آگاه نیست که او را برگرداند یکی از نوکران خود گفت
که برو بمردم خبر کن که جعفر تنها رفت که خود را بقلعه در اندازد آن شخص
بموجب فرموده عمل نموده این خبر را بمورچالیان رسانید و آنها از عقب
او دویده و او را گرفته خواه ناخواه برگردانیدند و این خبر را بایستادهای
محفل قدس انها نمودند و چون واقعه بموقف عرض رسید فرمودند
که همان ساعت رفته جعفر را از مورچال بحضور پر نور آوردند
و حکم شد که تا وقتی که از عقبه ولی نگذرند چند کس همراه باشند

و محافظت او بجا آورند که مبادا خود را بقلعه زند و چون او بحضور آمد از روی
عنایت و مهربانی و بنده پروری باو فرمودند که اینچه خیال باطل بود که بخاطر آورده
بودی اگر تو از دست ما بدر میرفتی ما چه میکردیم چندین قندهار را فدای
یک موی تو میکنیم اگر زنده باشیم چنین قلعها بسیار خواهیم گرفت و ازین قسم
فتحها بسیار خواهیم کرد هنوز کارهای عمده در پیش است اضطراب نباید
کرد و خودداری باید کرد روز چهارشنبه پانزدهم ذیقعده در اول این روز
حسب الحکم نوشته لشکر خان بطاهر خان و سید فیروز که معتمد علیه شیخان
بهادر رسید که نواب قدسی القاب جهانبانی فرموده اند که شما
پیشتر از لشکر ظفر اثر آمده شرف بساط بوس را دریابید و آنها بموجب
فرموده عمل نموده یکپهر روز بر آمده بسعادت ملازمت امتیاز یافتند بنا بر
الیها فرمودند که شما داخل مورچال بوده اید و معترض اید باید که باتفاق یکدیگر
بروید و مورچالها را ملاحظه نمایید و ببینید که بندهای ما چه قدر تلاش
کرده اند و مورچال را بکجا رسانیده اند و چه مقدار رخنه در دیوار
افکنده اند و با وجود این بندهای بادشاهی در یورش اهمال کرده اند و مطلقا
راضی بیورش نشدند چون زیاده برین تلاش ممکن نبود و تغافل از رای
بادشاهی از حد گذشت و فصل زمستان در آمد ما را ضرور شد که روانه
هندوستان شویم ثانیا الحال اگر بندگان شما خواهند شما گواه این مقدمات خواهید

بود و در خدمت حضرت اشرف اقدس آنچه به بینند عرض خواهند کرد
موقوف الیهما برهنمونی جعفر بمورچال آن رفته دمدمه رخنه و خاکتوده را بنظر در آورند
و همه را از قرار واقع ملاحظه نموده برگشتند اگر در وقت مذکور رو نه بینند و آنچه
دیده اند بگویند خوبست بعد از معاودت این دو کس حکم شد که مورچالها
را گذاشته بجاهای خود بروند و سرانجام رفتن خود بکنند انبساطی که ازین
مقدمه مردم را روی نمود در حوصله تقریر نگنجد و بگفت و شنید راست
نیاید همه چون مرغان از قید قفس آزاد شده می دانستند در هر خانه
سوری بود و در هر منزل سروری و هر جائی خرمی بود و هر دلی خوشی دید
مردم را تازگی سودای زندگانی از سر افتاد و هم مردن ناگهانی از دل
بدر رفت نذرها دادند و تصدقها بمستحقان رسانیدند و بخوشحالیها
تمام از مورچالها بر آمدند و جمعی که بواسطه سرانجام ما یحتاج خود بیرون
رفته بودند نزدیکان در همین روز باردوی همایون معاودت نمودند و
آنهائی که دور دست رفته بودند هر کدام در هر جا که بودند ماندند شاید
در راه برسند و در آخر این روز عمده الملک رستم خان و نواب
مهابتخان بشرف کورنش سرافرازی یافتند و بندهای دیگر نیز که همراه لشکر
قلعه بست بودند ملازمت نمودند و کابلیان برفاقت غیرتخان بکابل رخصت
شدند و شمس الدین و قطب الدین و پسران نذر بهادر خویشگی را نظر بر کمی جمعیت

کابلیان

کابلیان از مردم حضور برآورده تا از راه رخصت سفر نمودند آنها در ابتدا
ازان امرا با ممد و لها در آخر حکم شد که اگر نخواهند رفت بعوض قزلباشان به
آنها جنگ خواهیم کرد و همه را بقتل رسانید جعفر حاضر است از کله شکن
قندهار دل پری دارد و مستعد همین ساعت سفر باشیم که کار آنها را
بآخر رساند تا شمشیر مردان خالی بغلاف نرود شمس خان و قطب خان بعد از
استماع این حکم خواه و ناخواه بشرط عنایت دستک که بعد از رسیدن
تعیناتیان بکابل از راه بنارس بهندوستان معاودت نمایند تن
برفتن در دادند این التماس ایشان بمعرض قبول رسید دستک عنایت
کردند سید عنایت بهادر بخشی احدیان رکاب سعادت نیز همین نمط براه
کابل رخصت شد جماعت چهار روز کوچ کرده بنده خواجه که در حصه کرای
قندهار واقعست با توپهای بقندهار آورده بودند رفته فرود آمدند و نواب
قدسی القاب جهانبانی بواسطه توجه خود نیز راه کابل را مقرر نموده
نظر بر آنکه همین راه ملتان انتظار دارند و باین تواتر نم اند
آنداز دیده سوی دل چه عجب راه دریا بکعبه نزدیکست با وجود
آنکه دو لشکر ازان دو فرقه شدن لشکر ظفر اثر را مصلحت ندیدند اثرا
منظور نفرموده همین راه ملتان قرار یافت عمده الملک رستمخان را بجلدوی
مقرر گردانیدند و راجه رای سنگه و بهار سنگه و قباد خان اوزبک و قاسم خان

برآتش درا لشکر را مامور با عمده الملک تعیین فرمودند و مهابتخان نیز حکم
شد که شما خود هم با رستمخان از دنبال خواهید آمد ولیکن همچنان فرود خواهند
آمد که لشکریان ما و شما خیمه‌های یکدیگر را ببینند پیشتر قلیچ خان و راجه جسنگه
رفتن یکمنزل به پیش اردو مامور گشتند روز پنجشنبه شانزدهم شهر ذیقعده
هفت گهری [illegible] از شب چهارشنبه باقی مانده بود که نواب قدسی
القاب گیتی‌ستانی بدولت و اقبال و فتح و فیروزی و ظفر و نصرت و
خیریت و عافیت پای سعادت در رکاب آورده عازم هندوستان
گشتند و کنار آب ترنک که از شهر و قلعه یک کروه است نزول اجلال
فرمودند و عمده الملک رستمخان و نواب مهابتخان تا هنگام گذشتن ایشان
از خط استوا در لشکرگاه توقف نمودند و جمیع لشکر یا زا کوچانیده از آنجا
سوار شدند درین روز شخصی از قلعه برآمده میخواست که التجا با آستان
سعادت نشان آورد که در گذرش بر جمعی از افغانان ملازم عمده الملک مهابتخان
افتاد چون درین وقت جمعی از قلعه برآمده در پناه دیوارها که متصل قلعه
است نشسته بودند هر کرا او بیافتند گرفته بدرون قلعه میبردند ایشان
گریخته را نیز از انجا عمداً دانسته بقتل رسانیدند هر چند که آن بیچاره
فریاد کرد که من پناه بشما آورده‌ام فایده نکرد و سر او را بریده بخدمت
خان مذکور آوردند و در همین روز چند کس دیگر نیز از

فقیر

قلعه کیان روگردان شده بشرف ملازمت سرافرازی یافتند و آنچه از
تقریر آنها معلوم شد اینست که میگفتند که غله در قلعه بسیار نایاب شده
بود تا بحدیکه چهار اسپ خاصه ذوالفقار خان را ذبح کرده خورده‌اند اگر
یازده دیگر محاصره بر میداشت هیچ شکی نبود که امان طلبیده قلعه را تسلیم
میکردند در کوچ کردن سرعت بوقوع آمد چندگاه دیگر توقف ضرور بود
اینمعنی باعث ازدیاد کدورتهای که از شیدای پادشاهی در خاطر انور
قرار گرفته بود شده فرمودند که اگر این حرام نمکان کوتاهی نمیکردند اینمرتبه
البته قندهار فتح شده بود و احتیاج بآن نمی‌ماند که باز لشکر فیروزی
اثر بآنطرف می‌بایست آمد شاه محمد منشی مهابتخان نقل کرد که در حالنواب
روز کوچ ما از قندهار روانه شده بلشکرگاه که بر کنار آب ترنک
بود می‌آمدم گذرم بر جای افتاد که میان قلعه و لشکرگاه رستمخان بود و
قاسم خان خود در انجا سوار شده بمحافظت لشکریان اشتغال داشت
دیدم که سه کس از جانب قلعه گریخته بجانب قاسم خان میروند از دیدن
آنها اسپ را گرم کردم که حقیقت از انها پرسم قدری راه که
بیشتر رفتم دیدم که دو کس از انها جنگ و جا خود را بقاسم خان
رسانیدند یکی که در دنبال مانده بود قلعه کیان باوجود آنکه میدان بود
و قاسم خانیان با انها نزدیک خود را به پس مانده رسانیده و سر او را

برده بودند در وقتی که من بر سر کشته رسیدم ایستادم یکی از قلعه‌گیان پس
نگاه کرده گفت که ای جوان چه جای تعجب است سزای حرام خوری همین است
که یافته اینمقدمه نزدیک قاسم خان واقع شد و مردم او مشاهده اینحال نمودند
و مجال ممانعت نیافتند که این بیچاره را از شر آنها رهائی دهند در بیان آنچه
در هنگام معاودت از قندهار تا هندوستان رو یداده روز دیگر درین
منزل مقام واقع شد بدفکران لشکر اکثر دواب خود را بجانب قلعه
بچرا برده بودند چون قلعه‌گیان آگاهی یافتند که دواب لشکر ظفر اثر بواسطهٔ
چریدن نزدیک بقلعه آمدند و کسی که محافظت آنها تواند نمود همراه
نیست جماعه از قلعه برآمده دوابی که نزدیک بقلعه بود از شتر و
اسپ و گاو همه را رانده بردند و اراده نمودند که بیشتر نیز آمده دست
اندازی بکنند چون اینخبر بعرض عالم متعال رسید قاسم خان را با جمعی از
بندهای خود بممانعت قلعه‌گیان و بازآوردن دواب تعیین فرمودند
آنجماعه بر جناح استعجال پیشتر از رسیدن مردم قلعه خود را بجاگاه
رسانیده باقی مانده آن دوابرا برگردانیدند و قلعه‌گیان نیز متعاقب
نموده تا قلعه دوانیدند روز دیگر کوچ فرموده بسه منزل پای کوتل
پچمنده مخیم سرادقات جاه و جلال گردید در منزل اول دوازده
کروه شاهجهانی که بیست و دو کروه رسمی باشد کوچ فرموده کنار آب سیه

ملتان

چشمه منزلگاه

چشمه منزلگاه شد دواب لشکر که در مدت بد بلای عظیم مبتلا بودند اول
عبرت گاه وجود دم جای بندی که در پنج ماه محاصره مطلقا حرکتی نکرده بودند
این دو علت باعث برجا ماندن حیوان بسیار شد و از انسان نیز ضعفای
بسیار بیچاره از زبونی و سستی خود بمنزل نتوانستند رسید افواج چنداول تمام راه
بآنها گرفتار ماندند و هر قدر مردم را که مقدور آنها بود بمنزل رسانیدند و دو
پهر و چهار گهری از شب گذشته داخل لشکر شدند روز دیگر بواسطهٔ محنتی که
در منزل گذشته بخلق الله رسیده بود مقام فرمودند که از رنج آن برآسایند
چون شب در آمد یکی از ماده فیلان سواری خاصه زنجیر را گسیخته و بیاد
مقامی که پنجاه او را در انجا بسته بودند بآنجا انس گرفته بود راه قندهار
را پیش گرفته بدر رفت آخر شب که فیلبانان از خواب در آمده فیل را
ندیده و تفحص رو آوردند پی آنرا براه قندهار یافتند داروغه ازین معنی
بعرض رسانید باو فرمودند که رستم خان چنداول است نزد او رفته
بگو که جمعی از نوکران خود را بفرستد که آن فیل را کجا که می یابند و بآنجا رفته
بدست گرفته بیاورند چون داروغه حکم را برستم خان رسانید جواب
داد که مردم من آنجا را نمیدانند که من جمعی را بفرستم تو نیز همراه
آنها برو و رهنمای ایشان باش او گفت مرا حکم برفتن نکرده اند
شما اگر میخواهید کسان خود را بفرستید و اگر نخواهید نفرستید خان

مذکور در جواب گفت که من این نوکران را بمحنت بسیاری بهم رسانیده
ام میخواهم که در هنگامی که کارهای عمده صورت پذیرد بکار آیند نه آنکه
دیده و دانسته در بلا افکنم و بجایکه آنها ندیده و نشنیده و ندانسته
و رهبری نداشته باشند بفرستم تو برگرد و هرچه میخواهی بعرض برسان
داروغه بعد از شنیدن و رسانیدن پیغام جواب معاودت
نموده آنچه گفته و شنیده بعرض عالی متعالی رسانید درینوقت
جعفر بعرض عالی متعالی رسانید که صاحب عالم آن مثل را شنیده
اند که فیل یاد هندوستان کرد و فیل از هر جا که بگریزد بهندوستان
میرود این ماده فیل نیز رو به بنگاله رفته است در شناختن پی
فیلبان غلط کرده است خاطر مبارک ازین معنی جمع باشد در منزل دوم
لشکر چنداول بواسطه تنگی عقبه چند روز بیک مقام مامور گردید
و خود بجریده کوچ فرموده ازان عقبه عبور نمودند و ازانجا بسه
کوچ به پتنک آمدند و در وقت گذشتن فوج چنداول ازان
عقبه جمعی از افاغنه خواستند که پس ماندهای لشکر را غارت
کنند عمده الملک رستم خان و قاسم خان و راجه بهار سنگه را بدفع آنها
فرستادند و بعد از رفتن این هردو کس افغانان تاب مقاومت
در خود ندیده پاره راه پس رفتند و رستم خان تمام آن شب را

سواره

سواره در بالای آن عقبه که در این لشکر باز از شر آنجماعه محافظت
نمود چون جمیع مردم از دو کوهان پوی از کوتل گذشتند خود نیز آمده
داخل لشکرگاه شد بعد از تناول طعام ازانجا کوچ کرده بمقام بسوره
آمد نواب قدسی القاب جهانبانی بهمشیره میل تماشای آن در شنیده
که پریدن برج بادبود قلعه را به بینند چون این مقصد از قندهار
از قوه بفعل نیامد حکم فرمودند که بیلداران بسرعت هرچه تمامتر زیر
برج شمالی و مشرقی قلعه پتنک را خالی کرده و باروتهائی که در قلعه
مذکور بود بکار ریخته آتش دادند گرد آنرا بآسمان فرستادند اگر مردم
لشکر بتماشا رفته بودند کلوخهای که ازان برج بآسمان رفته بودند
در وقت برگشتن بزمین بر دست و پاهای آنها افتاده خورد شکستند
و بعد ازین واقعه لشکریان بغارت نمودن ذخیره آن قلعه
اجازت یافته در طرفة العین اثری ازان نگذاشتند و خانها را
که چوب پوش بود آتش کشیدند و ازانجا بدولت و اقبال
کوچ فرموده از راه کوتل ولی بسته کوته نزول کردند در وقت
توجه براه عقبه ولی عمده الملک رستم خان را مختار ساختند که با
لشکری که همراه اوست اگر خواهد از راه طبق سر که در هنگام
توجه موکب همایون بقندهار ازان راه تشریف برده بودند

برود واگر برفتن آن راه راضی نباشد از دنبال اردوی کیهان پوی
بکمنزل بیاید و خان مذکور چون صعوبت و برودت آن راه را آگاه
بود راه طبق سر اختیار نمود بنابران براجه جسنکه حکم شد که یک
منزل از عقب لشکر ظفر اثر می آمده باشد و براو شتر سال فرمودند
که بعد از کوچ کردن جمیع مردم اردو روانه شده نیم کروه بلشکرگاه
مانده منزل میکرده باشد و به قلیج خان و نجابتخان فرمودند که یک
منزل برسم هراول از لشکر ظفر اثر پیشتر میرفته باشند تعبی که لشکریان
درین راه کشیده اند ازان بیشتر است که بتحریر و تقریر ازان هزار
یکی و از بسیار اندکی بیان توان نمود هوا در کمال برودت و راه
در نهایت صعوبت و افغانان مانند گرگان گرسنه در قفا
تا گرم شدن آفتاب دست و پای لشکریان بکار یا رای
نمیکرد و هیچ پناه و سنگی نبود که چند سرما زده نمی افتادند و افغانان آنها را
نمیگرفته نمیبردند و هیچ پست و بلندی نبود که چندین اسپ و شتر در انجا نمی ماندند
و افغانان آن را نمی بردند آن سگان طعمه طلب سر بدنبال لشکریان نهاده هر چه
میخواستند میبردند و هر چه از انها باقی میماند لشکریان می آوردند مالداران دست
از مال و زندگان دست از جان شسته بودند هر چه پس میماند در ساعت از
پشنگ بیگانه گشت و هر که یکدم می نشست از سر جان بر میخواست سلامتی

دریش

در پیش رو بود اما برفتار یکباری نمیکرد و حیوانات دیگر خود بقدری ماندند اما
گاوان لشکر تمام سقط شدند بجهت که در کیش هندوان دیگران و جای خوردن
طعام بسرگین گاو اندود واجبست و خوردن طعام بدون آن حرام است
هندوان مقید لشکر تا سه روز بی کوه گاو چیزی نخوردند چراکه در لشکر نه گاو قی
ماند که در اردوی مسلمانان برید و نه آنها مذهبی داشتند که بغیر از رید گاو
چیزی توانند خورد مقصود که درین چند روز نه گاوی رید و نه آنها خوردند
تا آنکه عمدة الملک رستم خان در لب سر کوتل آمده بلشکر ظفر اثر ملحق شد ریدن
گاوانی که همراه بود از راه طبق سر بر آمده بود و باعث خوردن طعام
آنجماعت گشت در یکی ازین منازل مولانا مقیما که از ندمای محفل قدس است
گفت که آنچه که برمن از هلاکت خلایق معلوم شده احتمال دارد که چهارم
حصه لشکر تلف شده باشد فرمودند که چهارم حصه چه معنی دارد تلف
شدها بنصف رسیده اند اما می بایست که این حرام نمکان زیاده
از چهارم نمانند ازین سخن قیاس میتوان کرد که چه مقدار لشکریان
ضایع شده چون لشکر از عقبه ولی گذشت روز یکه لب کوتل داخل
می شوند فیل کوه پیکری از فیلان سرکار عالی متعالی در میان آن کوتل هستان
از رفتار افتاده چون کوه پا برجا ماند براو شتر سال که از عقب لشکر
می آمد حکم شد که چون بآن برسد آزار کشته بیاید در راه شتر سال بکشتن آن

فیل راضی نشده تا راجه جسنگه بآن سرزمین رسید درانجا ماند و بعد از رسیدن
جسنگه فیل مذکور را براجه مذکور حواله نموده روانه شد درین مکث دو چیز
باعث هلاکت جمعی شد یکی آنکه روز بآخر رسید و او را بایست گذشت
و خود را بمنزل رسانید و دوم آنکه پس ماندها خاطرجمع کرده بودند که چنداول
از دنبال ست وقتی که او خواهد رسید خواهیم رفت بدین مردم بسیار راه
باهستگی طی نموده عقب افتاده و راو ستر سال چون فیل را سپرده روانه
شده هجوم خلایق را در راه دید جمعی نوکران خود را از سوار و پیاده برسم
چنداولی گذاشته درگذشت وقتی که وقت تنگ شد افغانان دو
طرف دره را گرفته تیر و تفنگ حواله پس ماندها نمودند راو ستر سالیان آن
ساعتی چند استقامت نموده وقتی چند را بکشتن داده سر خود را بدر برد
و راه خود را پیش گرفته بدر رفتند و آن بیکسان که دنبال مانده بودند بخدا
سپرده حواله افغانان نمودند هر کس که دست برداشت برسش در
پا افتاد و آنکه از مردن آزادی یافت در بند رفت سخن بکاست
و عالم ناآشنا نمی توان گفت که چند کس کشته شد و چند تن به بند
رفت هیچ پای سنگی بلا سری و هیچ افغانی بیغلام نماند چهار کس
از نوکران عمده راو ستر سال کشته شدند نوکران سایر از صد
نفر تجاوز بودند به بند رفتها از سیصد زیاده از سه کوته بدو منزل

سابه وصول بر ساحت دو که افکندند در روز یکه از سه کوته کوچ
واقع شد عمده الملک رستم خان لبه کوته رسید درین منزل افغانان
از پس ماندهای لشکر خان مذکور نیز قلیلی را بدر بردند در آخرها از زنان
عالیشان برستم خان رسید که ما میخواهیم که بجز جت لشکر و اردو را
گذاشته روانه ملتان شویم می باید که آن عمده الملک غره شهر ذیحجه
الحرام داخل اردو شود و در وقت کوچ راو ستر سال را هراول بکند
و دیگر روز مهابتخان و روز دیگر قاسم خان را چنداول نموده باشند و
خود در غول بیاید و عمده الملک قلیچ خان و نجابتخان بر دستی که سابق
در حضور ما می آمدند خواهند آمد و راجپوتیه که با آن عمده الملک می آیند
همراه اردو که بگذارد که همراه جسنگه بآمدن یکمنزل دنبال اردو مامور
ست بیایند و خود بدولت و اقبال یک پهر روز از غره ماه مذکور
باقی مانده دو هزار سوار از بندهای بادشاهی و شاهی همراه گرفته
بجانب ملتان ایلغار نمودند و درین روز رستم خان نماز شام
داخل اردو شد و در هنگام آمدن جمعی کثیر از افغانان آمده نمودار
شدند اما چون در همان وقت عمده الملک برستم خان بمقابله آنها
رسیده بایستاد آنها فرصت دست انداز نیافتند و خود را بقله
کوه کشیده یکی از آنها ببا... از سپاهیان رستم خان گفت که

اینجا چه ایستاده اید تمام مردم ما دره پیش گرفته اند تا بر سر پیش رفتها چه
آورده باشند رستم خان در ابتدا آنها کرده جا را نگذاشت و چندان صبر
کرد که راجه بهار سنگه بآنجا رسیده و آن مکان را باو سپرده و خود را بآن دره
رسانید و از ان سخن از زبان فت که غرض شان از ان بازی دادن چه
بوده است بهمه حال وقتی که راجه بهار سنگه از انجا روانه شده و چند قدمی
پیش آمد افغانان از دنبال او در آمده بر پس ماندهای بهار سنگه دست
اندازی بسیار نمودند و چند کس از مردم بهار سنگه را کشتند و چند کس
را زخمی کردند چون بهار سنگه بجانب آنها برگشت باز آن بیحیایان با
بکوه گذاشته بدر رفتند و مردم لشکر از شر آنجماعت محفوظ ماندند نرخ
غله که قبل ازین همه اجناس علی السویه روپیه را یک آثار فروخته می شد
درین منازل رو بار زانی آورده آرد روپیه را به آثار رسید و گندم
پنج آثار و جو نه آثار و قس علی هذا القیاس درهمین منزل خبر رسید
که چون راجه جینگه از تزین کوچ کرده روانه دو کرد دید افغانان
سر راه او را گرفته گفتند که بحکم الله تعالی برات رزق ما را برین
راه نوشته اند کوشش کرد دستور ماست داده برود از استماع
این سخن آتش غضب جینگه اشتعال یافته بسپاهیان خود فرمود
که این بیحیایان کوهی کوششی طلب را گوشمالی از قرار واقع

[illegible]

بدهید

بدهید لشکریان او بیکبار نیز بر آنها حمله آوردند و پای استقامت آن
مفسدان را از جا برداشته بکوه گذرانیدند و قریب بچهل کس را بتیغ
فنا چشانیدند و چند دیگر را نیز دستگیر نمودند چهارده کس از مردم
جینگه کشته شدند بعد از تنبیه آن نابکاران از انجا روانه شده
در دو که براچونیه دیگر که بهمراهی مقرر شده بودند ملحق گردید چون
بدسنگه بهدوریه وفات یافته بود واصل گشت پسر او با جمعی
قلیل از نوکران پدر خود در رکاب ظفر انتساب مانده باقی ماندها
را با متروکه او روانه هندوستان گردانید آنها پیش از آنکه چو نبایه
مخیم خیام عساکر منصوره گردد بآنجا رسیده و شب در انجا مانده روز
دیگر کوچ کردند نصف منزل راه را طی نکرده بودند که جمعی از قطاع الطریق
بآنها دو چار گشته اکثر را بقتل رسانیدند و جمیع آن اسباب
را بغارت بردند بعد از توجه نواب قدسی القاب سپاه
ظفر مآب نیز متعاقب یکدیگر روانه ملتان شدند بغیر از گرانی غله
درین راه تعبی دیگر نکشیدند و باعث برین تعب آن بود که
عبد اللطیف خلف صدق مکرمتخان که بتهانه داری دو کی مقرر
بود از انتشار خبر کوچ پیش از وصول اخبار توجه موکب همایون
از راه پشنگ و دوکی بخیال آنکه مبادا موکب اقبال براه کابل

مجلس شورای ملی ... کتابخانه ۱۳۰۲

حرکت نموده باشند پیش بینی کرده و تهانه را گذاشته تا عالم خان در
هیچ جا بند نشد و در راه کسی که از سکاریان باو دو چار شد این
خبر را باو رسانیده و او را همراه گرفته برگردانید بدین سبب یک
دانه غله در تمام کوهستان نمانده بود و نرخ غله از دوکی تا سنگ
دره بغایت گران بود روپیه را یک آثار فروخته شدند بتاریخ
نهم شهر ذیحجه الحرام سواد بلده ملتان را از غبار موکب همایون بیاض
دیده خورشید گردانیده پرتو نزول اجلال بر جنات احوال
معتکفان آن مکان که همیشه چشم انتظار براه داشتند افکندند
و آن روز را که روز عرفه بعد از فیض دیدار فرخنده آثار فایض الانوار
مطلع عید اکبر گردانیده و دلها را بحضور و سینها را بسرور رسانیدند
بخت شان فیروز گردید و عید شان نوروز و شادیانها را از سر
گرفتند و خرمیها را از نو تازه کردند از هر گوشه نوای انبساطی بگوش
میرسید و در هر کنجی بساط نشاطی دیده می شد شهر را آیین بسته
ملتان در هر دوکانی سرمایه صد هزار خورسندیها داشت و نوای
عشرت از هر گوشه اش تخم خرمیها در سینه میکاشت مقصد
که مقصدها حاصل شد و مدعاها بمدعا برآمد و کامرانیها بحصول پیوست
و غبار از خاطرها برخاست و ایام ناکامیها سرآمد و رمد از دیدها

دور شد چشمها روشنی گرفت و عساکر منصوره بنیز بخیریت و عافیت
بتاریخ بیست و دوم شهر مذکور داخل ملتان شدند نظم
غزلی مینوشت خاقانی ∴ قلم اینجا رسید و سر بشکست ∴ الحمد لله و المنة که
از لطایف لطف ایزدی و فیض الطاف سرمدی در اوائل اختتام
لطایف الاخبار فراغ حاصل آمد و از آغاز بانجام رسید از لطایفش
غافل نشوی که گلشن طبیعت را هر یک بهاریست فیض رسان
و بوستانیست بی خزان دل را چه شگفتگیها که از آن حاصل نشود و خاطر
را چه طراوتها که از آن دست ندهد و هر نهالش بهزار گلشن گل بار
ورست و هر گلش بهزار رنگ شگفته تر اگر عطرش نسیم ختن برد جا دارد
صبا اگر در بردن شمیمش بخطا خطا نکند می زیبد اگر اینچنین تحفه را بارمغان
عزیزان بدایع نگار هندوستان که گوش هوش چون چشم انتظار
بر استماع این اخبار است از قندهار بهندوستان برم و خاطرشان
را از انتظار برآرم چه عجب نظم شکر شکن شوند همه طوطیان هند ∴
زین قند پارسی که بنگاله میرود ∴ بتاریخ دوم ذیقعده سنه ۱۳۰۵ هجری تمام

م م م

[illegible]

ثبت ۳۴۳۷